اقتصاد سیاسی
۱ و ۲

۱. روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری
۲. سرمایه‌داری

نخستین اثر اقتصادسیاسی تألیف گروهی از دانشمندان آکادمی‌علوم اتحاد جماهیر شوروی درسال ۱۹۵۴ درمسکو منتشر شد ویکسال بعد ترجمه آلمانی این کتاب‌بوسیله‌انستیتوی مارکس- انگلس- لنین واستالین‌درجمهوری‌دمکراتیك آلمان منتشر گردید. ترجمه فارسی این کتاب ازهمان ترجمه‌آلمانی‌چاپ ۱۹۵۵ انجام گرفته است .

این اثردرسه‌جلد تهیه شده است که بترتیب عبارتند از:

جلد اول : **مقدمه اقتصاد سیاسی‌وشیوه های تولید ماقبل سرمایه‌داری**

جلد دوم : **سرمایه داری**

جلد سوم : **امپریالیزم**

بخش اول

فصل اول:

موضوع اقتصاد سیاسی..... ۱۱
نیروهای مولد ـ مناسبات تولید.....
تعریف اقتصاد سیاسی..... ۱۷
روش (متد) اقتصاد سیاسی..... ۲۰
خصلت طبقاتی اقتصاد سیاسی.....

فصل دوم:

شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری..... ۲۵
مناسبات تولید در جامعه‌ی اولیه..... ۲۸
پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات ـ زوال جامعه اشتراکی..... ۳۱
خلاصه..... ۳۵
چگونگی تقسیم طبیعی و اجتماعی کار..... ۳۶
مناسبات تولید در نظام برده‌داری ـ موقعیت بردگان ـ..... ۳۹
تشدید تضادهای نظام برده‌داری سقوط نظام برده‌داری..... ۴۵
خلاصه..... ۴۸
ظهور فئودالیسم..... ۵۰
مناسبات تولید جامعه‌ی فئودالی شهر قرون وسطائی ـ اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران اصناف ـ تجار وبازرگانان..... ۵۳
طبقات و مواضع در جامعه‌ی فئودالی..... ۶۰
رشد و تکامل نیروهای مولد در جامعه‌ی فئودالی..... ۶۲
پیدایش فورماسیون سرمایه‌داری در بطن نظام فئودالی..... ۶۳
نقش سرمایه تجاری..... ۶۳۷
قیام‌های دهقانان وابسته به‌زمین..... ۶۷
انقلابات بورژوازی..... ۶۷
سقوط نظام فئودالی..... ۶۷
بقایای فئودالیسم در عصر کنونی..... ۷۰
جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره..... ۷۰
خلاصه..... ۷۱

بخش دوم

فصل اول:

سرمایه‌داری ماقبل انحصاری..... ۷۷

تولید کالا بمثابهٔی سرآغاز پیدایش سرمایه‌داری و مشخصات عام آن..... ۷۷
خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسم یافته است..... ۷۸
مدت کار لازم اجتماعی کار ساده وکار مرکب..... ۸۲
رشد تکامل اشکال ارزش..... ۸۳
ارزش کالا از طریق ارزش مبادله تعیین می‌گردد..... ۸۴
فونکسیون پول..... ۸۷
اندازه‌گیری ارش‌ها..... ۸۷
وسیله‌ی گردش..... ۹۰
وسیله‌ی انباشت یا وسیله‌ی گنجینه اندوختن..... ۹۱
وسیله‌ی پرداخت..... ۹۱
پول جهانی..... ۹۳
طلاو اسکناس..... ۹۴
فتیشیسم کالا (بُت شدن کالا)..... ۹۴
انباشت بدوی سرمایه..... ۱۰۰
خلاصه..... ۱۰۵
تبدیل پول به‌سرمایه..... ۱۰۷
نیروی کار بمثابه‌ی کالا..... ۱۰۹
تولید ارزش اضافی..... ۱۱۱
سرمایه‌بمثابه‌ی مناسبات تولید اجتماعی..... ۱۱۵
نرخ ارزش اضافی..... ۱۱۷
ارزش اضافی مطلق..... ۱۱۹
ارزش اضافی نسبی..... ۱۱۹
کار روزانه وحدود آن..... ۱۱۹
مبارزه برای کوتاه کردن کار روزانه..... ۱۱۹
تولید ارزش اضافی نسبی..... ۱۲۲
ارزش اضافی فوق‌العاده..... ۱۲۴
ساختمان طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری..... ۱۲۵
خلاصه..... ۱۳۰
۳. رشد سرمایه‌داری در صنعت ۱۳۲
الف) همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری..... ۱۳۳
ب) مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری..... ۱۳۴
کار خانگی سرمایه‌داری..... ۱۳۷
نقش تاریخی مانوفاکتور..... ۱۳۹
انحلال دهقانان..... ۱۴۰
پیدایش بازار داخلی برای صنایع سرمایه‌داری..... ۱۴۳
خلاصه..... ۱۴۴

ج) مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری..... ۱۴۵
انقلاب صنعتی..... ۱۴۶
صنعتی شدن سرمایه‌داری..... ۱۵۰
رشد و توسعه شهرها و مراکز صنعتی..... ۱۵۱
فابریك سرمایه‌داری..... ۱۵۳
صنعت بزرگ ماشینی وکشاورزی..... ۱۵۸
اجتماعی شدن سرمایه‌داری کالا و ت ولید..... ۱۶۰
خلاصه..... ۱۶۳
مزد کار (دستمزد)..... ۱۶۵
بهای نیروی کار ـ ماهیت دستمزد..... ۱۶۵
دستمزد..... ۱۶۷
اشکال اساسی دستمزد..... ۱۶۸
کار مزد (مزد برحسب زمان کار)..... ۱۶۸
کارمزد (مزد برحسب تعداد فرآورده)..... ۱۷۰
سیستم‌های دستمزد تحریك‌کننده..... ۱۷۲
مزداسمی ـ مزدواقعی..... ۱۷۶
کاهش مزد واقعی در سرمایه‌داری..... ۱۷۹
مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای افزایش دستمزد..... ۱۸۵
خلاصه..... ۱۸۸
انباشت سرمایه ـ وخیم‌تر شدن اوضاع پرولتاریا..... ۱۸۹
تولید و تجدید تولید..... ۱۸۹
تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری..... ۱۹۰
تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری..... ۱۹۳
ترکیب ارگانیك سرمایه..... ۱۹۴
ارتش ذخیره‌ی صنعتی..... ۱۹۶
قانون عام انباشت سرمایه..... ۲۰۱
تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری..... ۲۰۵
خلاصه..... ۲۰۷
دوران و تحول (دگرسانی) سرمایه..... ۲۰۹
تحول سرمایه..... ۲۱۳
سرمایه ثابت و سرمایه جاری..... ۲۱۴
نرخ سالانه ارزش اضافی..... ۲۱۷
خلاصه..... ۲۲۰
سود متوسط و قیمت تولید..... ۲۲۱
تشکیل نرخ سود متوسط ـ تحول ارزش کالا به‌قیمت تولید..... ۲۲۳
گرایش تنزل نرخ سود..... ۲۳۰

خلاصه..... ۲۳۴
سرمایه‌ی تجاری و سود بازرگانی (سودتجاری)..... ۲۳۵
سودتجاری و منبع آن..... ۲۳۵
مخارج گردش..... ۲۳۹
اشکال تجارت سرمایه‌داری..... ۲۴۱
تجارت خارجی..... ۲۴۳
سرمایه‌ی استقراضی..... ۲۴۵
ربح وسود کارکرد (سودکارمزد)..... ۲۴۷
اشکال اعتبارات..... ۲۴۸
شرکت‌های سهامی ـ سرمایه‌ی مفروض..... ۲۵۳
گردش پول کشورهای سرمایه‌داری..... ۲۵۸
خلاصه..... ۲۶۳
بهره‌ی مالکانه ـ رشد سرمایه‌داری در کشاورزی..... ۲۶۵
بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت..... ۲۶۸
بهره‌ی مالکانه مطلق..... ۲۷۳
بهره‌ی مالکانه در صنایع استخراجی..... ۲۷۶
موسسات بزرگ و کوچك کشاورزی..... ۲۷۸
تعمیق و تشدید تضاد بین شهر و روستا..... ۲۸۲
مالکیت خصوصی زمین ملی کردن زمین..... ۲۸۳
خلاصه..... ۲۸۵
تجدید تولید سرمایه‌ی اجتماعی ـ درآمد..... ۲۸۷
کل فرآورده‌های اجتماعی بمثابه‌ی سرمایه..... ۲۸۹
شرایط تحقق در تجدید تولید ساده سرمایه‌داری..... ۲۹۱
شرایط تحقق در تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری..... ۲۹۳
مسئلهٔ بازارها..... ۲۹۶
خلاصه..... ۳۰۱
درآمد ملی..... ۳۰۳
توزیع و تقسیم درآمد ملی..... ۳۰۳
بودجه‌ی تولید..... ۳۰۷
خلاصه..... ۳۱۱
بحران‌های اقتصادی..... ۳۱۲
خصلت تناوبی تجدید تولید سرمایه‌داری..... ۳۱۵
بحران‌های کشاورزی..... ۳۱۸
بحران‌ها و تشدید تضادهای سرمایه‌داری..... ۳۲۱
گرایش تاریخی سرمایه‌داری..... ۳۲۴
پرولتاریا گورکن سرمایه‌داری..... ۳۲۴
خلاصه..... ۳۲۶

بخش اول

ماقبل سرمایه‌داری

فصل اول

موضوع اقتصادسیاسی

تولید نعم مادّی اساس زندگی جامعه است

اقتصاد سیاسی، بخشی از علوم‌اجتماعی است که **قوانین تولید و توزیع نعم مادی اجتماعی** را در مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی انسان بررسی و تحقیق می‌کند.

پایه و اساس زندگی جامعه نعم مادی می‌باشد. انسان‌ها برای زندگی باید خوراك پوشاك، مسکن و نعم دیگر مادی داشته باشند. برای داشتن اینها انسانها باید اینها را **تولید کنند.** برای تولید اینها **باید کار کنند.**

انسانها نعم مادی لازم برای زندگی را بطور انفرادی تولید نمی‌کنند بلکه بطور اجتماعی در گروهها و در جوامع بطور دسته‌جمعی تولید می‌کنند. نتیجه اینکه **تولید پیوسته در کلیه‌ی شرایط امری اجتماعی است و کار فعالیت اجتماعی انسانهاست.**

پروسه‌ی تولید نعم مادی دقایق زیر را دربر می‌گیرد: کار، مورد کار و وسایل کار.

۱) **کار** عبارتست از فعالیت آگاهانه و مفید انسانها که در جریان آن انسان مواد و مصالح طبیعت را به منظور تأمین نیازمندیهایش دگرگون می‌سازد و متناسب با رفع نیازمندیها و احتیاجاتش می‌کند. کار ضرورت طبیعی و شرط لازم زندگانی انسانست. بدون کار زندگی انسان غیرممکن است.

۲)**موردکار:** همه‌ی آنچه که انسان روی آنها کار می‌کند موردکار می‌باشد. مورد کار یا بلاواسطه (مستقیماً) در طبیعت موجود است مانند چوب که از جنگلها بدست می‌آید و یا سنگ معدن که از اعماق زمین استخراج می‌گردد. موارد کاری نیز هست

که قبلاً روی آنها کار و آماده شده (سنگ معدن استخراج شده در کارخانه‌ی ذوب فلزات، پنبه در کارگاهٔ ریسندگی و رنگ در کارگا رنگرزی..) در اینصورت اینها را **ماده‌ی خام** می‌نامند. ماده‌ی خام می‌تواند بخش عمده‌ی مادی یك تولید را تشکیل دهد (مثلاً فلزات در ماشین‌سازی) در چنین موردی ماده‌ی خام **ماده‌ی اساسی** را در تولید تشکیل می‌دهد. همچنین ماده‌ی خام می‌تواند بمثابه‌ی **ماده‌ی کمکی** در پیدایش یك تولید شرکت نماید (مثلاً ذغال در ماشین بخار). موادی که به پروسه‌ی تولید کمك می‌کند نیز جزو **مواد کمکی** می‌باشند (مثلاً مواد گرمازا و نورانی).

۳) **وسایل کار** کلیه‌ی اشیائی را گویند که به کمك آنها انسان بر موردکار تأثیر می‌گذارد و عبارتند از:

الف ـ **ابزار تولید**. ابزار تولید قبل از هرچیز وسایلی هستند که از **ابزار گونه‌گون** تشکیل می‌شوند و انسان از آنها استفاده کرده و بکار می‌برد. از ابزار کار سنگی خشن انسان در جامعه‌ی اشتراکی اولیه تا ماشین‌های بغرنج مدرن و اتوماتیك کنونی.

ب ـ وسایل کار در مفهوم وسیع‌تر خود **تمام شرایط مادی را که برای پروسه‌ی تولید ضرورست** در برمی‌گیرد. مانند ساختمان کارخانه‌ها و کارگاهها، دودکش و کانالها، خیابانها و جاده‌ها، زمینی که کارخانه و کارگاه روی آن بنا شده و پروسه‌ی تولید درآن انجام می‌گیرد.

پاسخ به این سئوال که آیا این یا آن چیز ماده‌ی خام است یا وسیله‌ی کار و یا محصول کار می‌باشد بستگی به نقش آن در پروسه‌ی تولید دارد. مثلاً سنگ معدن محصول صنایع کانی است. ولی همین ماده (سنگ معدن) در کارخانه‌ی ذوب فلزات، ماده‌ی خام می‌باشد. وسایل کار و موارد کاری که قبلاً روی آنها کار شده است (موادخام و مواد کمکی) مجموعاً **وسایل تولید** را تشکیل می‌دهند. از وسایل تولید **ابزارکار اهمیت تعیین کننده دارد** (در پروسه‌ی تولید). به گفته‌ی مارکس «ابزارکار وسایل مکانیکی کار می‌باشند که مجموعاً سیستم استخوانی ـ عضلانی تولید می‌توان نامید و به وسایل کار که فقط به مورد کار یاری می‌رساند می‌توان مجموعاً شرائین تولید نام نهاد.»

نیروی کار توانایی انسان درکار کردن است. مجموع قوای جسمانی (فیزیکی) و فکری انسان درکار کردن است که بوسیله‌ی آن نعم مادی تولید می‌شود. نیروی کار

عنصر فعال (آکتیو) در پروسه‌ی تولید می‌باشد. نیروی کار سازنده‌ی وسایل تولیدست و تمام آنها را به حرکت درمی‌آورد. با تکامل ابزار تولید توانائی کار انسان‌ها، مهارت و استادی و تجربیات انسان در امر تولید نیز رشد و تکامل می‌یابد.

نیروهای مولد ـ مناسبات تولید

نیروهای مولد: دگرگونی در زندگی جامعه سرانجام براساس رشد نیروهای مولد تحقق می‌یابد. لنین تکامل نیروهای مولد را نقطه‌ی عطف میزان اصلی ترقی جوامع ارزیابی کرده است. نیروی کار و عناصر پروسه‌ی تولید اجزاء نیروهای مولد می‌باشند که با کمك اینها جامعه برطبیعت (محیط) تأثیر می‌گذارد و آنرا برحسب نیازمندیهایش دگرگون می‌کند. این عناصر وسایل تولید می‌باشند که با کار انسان ساخته شده‌اند و از میان آنها **ابزارکار قاطع‌تر است.** پیشرفت و ترقی تکنیك این نتیجه را بدنبال خود دارد که در جریان رشد و تکامل نیروهای مولد انواع گونه‌گون وسایل (کار) اهمیت برتری می‌یابند. مثلاً در جریان رشد نیروهای مولد تهیه‌ی انرژی نقش پیوسته برتری می‌یابد. عصر الکتریسیته جای عصر نیروی بخار را گرفت و اکنون انسان آغازیده است که انرژی اتمی را مهار کند و حل مسئله‌ی مهارکردن راکسیونهای ترمونوکلئر منابع انرژی نیرومندتر و عملی‌تر و بینهایت‌تری را در برمی‌گیرد. در عین حال اهمیت درجه‌ی اول ابزارکار متناسب با تکامل سریع‌تر نیروهای مولد و رشد آن افزایش می‌یابد: رشد و تکامل ماشین‌سازی و دستگاه‌سازی ـ مخصوصاً در رابطه با تشدید و تقویت مکانیزاسیون و اتوماسیون تولید. با وجود این، تمام وسایل تولید بدون برخورد با کار انسان فقط مجموعه‌ای از اشیاء مرده و بی‌جان خواهند بود. «ماشینی که به پروسه‌ی کار و تولید کمك نکند بیهوده است، علاوه براین چنین ماشینی در جزیان فعل وانفعالات نابودکننده‌ی طبیعت فاسد می‌پوسد؛ آهن زنگ می‌زند، چوب می‌پوسد. **کار خلاق و زنده باید اشیاء** مزبور را در دست گیرد و آنها را از مرگ ونیستی نجات دهد» (مارکس). از اینرو وسایل کار موجود در طبیعت ـ در سطح یا در اعماق زمین و منابع کمکی و موادکمکی که هنوز روی آنها کار نشده ـ جزء نیروهای مولد محسوب نمی‌شوند.

در تمام مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی انسانی **توده‌های مشغول به کار**

نیروهای اصلی مولد می‌باشند مارکس می‌نویسد: «بزرگترین نیروهای مولد خود همان طبقه‌ی انقلابیست». با تکامل علم و تکنیك، بارشد نیروهای مولد، دگرگونی عظیم نیروی کار و دگرگونی عظیم توده‌های مشغول به کار که فعالترین شرکت کنندگان در پروسه‌ی تولید می‌باشند نیز فرا می‌رسد. بدین ترتیب، این تز مارکسیستی تأیید می‌شود که انسان در عین حال که در جریان کار برطبیعت تأثیر می‌گذارد و آنرا دگرگون می‌کند در عین حال وجودش را نیز دگرگون می‌سازد. در فورماسیونهای ما قبل سرمایه‌داری که سطح تکنیك پائین و ابزار تولید ابتدائی بود کار سنگین بدنی نقش عمده و برجسته داشت. باگذار به سرمایه‌داری علم و تکنیك راه و امکانات وسیع‌تری در پروسه‌ی تولید می‌یابد. در عین حال تضاد بین کار فکری و کار بدنی بیشتر می‌شود. کار فکری مخصوص مهندسین و دانشمندان می‌شود در حالیکه کارگران به ضمایم و متعلقات ماشین مبدل می‌شوند. نظام سوسیالیستی برای رشد دائمی نیروهای مولد عرصه‌ی وسیعتری بوجود می‌آورد و پیوند ارگانیك علم با تولید را طلب کرده دانش را بیش ازپیش به نیروهای مولد بی‌واسطه‌ای مبدل می‌کند. درعین حال سوسیالیسم دگرگونی‌های کیفی در فونکسیون کار انسانها- یعنی در فونکسیون نیروهای مولد جامعه نیز بوجود می‌آورد. تضاد بین کار فکری و کار بدنی از میان می‌رود. ضرورت عینی پدید می‌آید که کارگران تولیدکننده کیفیت خود را- یعنی سطح فرهنگی و فنی خویش را - پیوسته ارتقاء دهند و در باره‌ی اساس علوم جدید و تکنیك نو آگاهی بدست آورند.

وسایل تولیدی که بوسیله‌ی جامعه ساخته می‌شود نیز جزء نیروهای مولد اجتماعی می‌باشند. بیش از همه ابزارکار و انسانهائی که آنها را بکار می‌برند و نعم مادی را تولید می‌کنند نیز جزء نیروهای مولد جامعه محسوب می‌شوند.

مناسبات تولید: نیروهای مولد رابطه‌ی انسان‌ها را با مواد طبیعت و با نیروهای طبیعت که در پروسه‌ی تولید بکار می‌روند بیان می‌کند. با وجود این، در پروسه‌ی تولید انسانها نه‌تنها بر طبیعت تأثیر می‌گذارند بلکه بر یکدیگر نیز تأثیر می‌کنند. «انسانها فقط آنگاه تولید می‌کنند که به شیوه‌ی خاصی باهم دست بکار شوند و فعالیتهای خود را باهم مبادله کنند. انسانها برای تولید کردن با یکدیگر روابط و مناسبات معینی برقرار می‌کنند و تأثیر آنها بر طبیعت فقط در چارچوب این روابط و مناسبات اجتماعی که تولید درآن انجام می‌گیرد به منصه‌ی ظهور می‌رسد». این

مناسبات اجتماعی انسانها در پروسه‌ی تولید نعم مادی **مناسبات تولید را تشکیل می‌دهد.** مناسبات تولید شامل اشکال مالکیت وسایل تولید، موضع (مقام) طبقات و گروههای اجتماع در تولید و روابط و مناسبات متقابل آنان با یکدیگر و اشکال توزیع محصولات می‌باشد. تولید بدون این یا آن شکل مالکیت ـ یعنی بدون شکل اجتماعی معین تاریخی‌ـتملك نعم مادی بوسیله‌ی انسانها بیش‌ازهمه تملك‌وسایل تولید ـ غیرممکن است. خصلت مناسبات تولید بیش از همه بستگی به این دارد که وسیله‌ی تولید به چه کسی تعلق دارد. یا به افراد، به گروههای اجتماعی و به طبقاتی که این وسیله را برای استثمار مشغولین بکار مورداستفاده قرار می‌دهند تعلق دارد و یا اینکه به جامعه تعلق دارد که در اینصورت هدفش تأمین نیازمندیهای مادی و فرهنگی توده‌های مردم است. پس اشکال مالکیت بر وسایل تولید نقش تعیین‌کننده‌ای در سیستم مناسبات تولید دارد. شکل مالکیت بر وسایل تولید، موضع (مقام) انسان‌ها را در سیستم تولید جامعه تعیین می‌کند و چگونگی ساختمان جامعه را مشخص می‌نماید. در دوران سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، این وسایل را از کارگران گرفته است و از اینرو کارگران مجبورند برای سرمایه‌داران کار کنند. و اینان تولیدات (محصولات) تهیه شده بوسیله‌ی کارگران را تصاحب می‌کنند. در نتیجه مشخصات مناسبات تولید در سیستم سرمایه‌داری عبارتست از تضادهای آشتی‌ناپذیر (آنتاگونیست)، مبارزات شدید طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران و نیز رقابت بین خود سرمایه‌داران برای سود هرچه بیشتر. در سیستم و نظام سوسیالیستی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید به دو شکل عمده مسلط می‌گردد: الف) شکل مالکیت دولتی (مالکیت توده‌ای). ب) شکل مالکیت اشتراکی (کولکتیو). در این سیستم استثمار انسان از انسان از میان می‌رود. در سیستم سوسیالیستی مشغولین به کار برای خودشان، برای جامعه‌ی خودشان کار می‌کنند. در مناسبات تولید سوسیالیستی هیچگونه تضاد آشتی‌ناپذیر موجود نیست. همکاری رفیقانه و کمکهای متقابل سوسیالیستی از مشخصات سیستم سوسیالیستی است.

توزیع: مناسبات تولید تعیین‌کننده‌ی چگونگی مناسبات توزیع متناسب با همان مناسبات تولید می‌باشد. **توزیع عضو رابط بین تولید** با **مصرف** است. فرآورده‌ها و محصولات تهیه شده در جامعه یا به پروسه‌ی تولید کمك می‌کنند و یا به مصرف

افراد می‌رسند. **مصرف مولد** یعنی بکار بردن وسایل تولید برای تولید نعم مادی. **مصرف انفرادی** (فردی) یعنی تأمین نیازمندیهای انسان در مورد خوراك و پوشاك و... توزیع محصولات کار بستگی به توزیع وسایل تولید دارد. هرگاه وسایل تولید در مالکیت طبقه‌ی استثمارکننده باشد دراینصورت توزیع محصولات کار نیز بمنظور انباشتن استثمارکنندگان و برضرر خواسته‌های کارگران خواهد بود. برعکس هرگاه وسایل تولید در مالکیت اجتماعی ـ مالکیت سوسیالیستی ـ باشد دراینصورت محصولات کار بمنظور توسعه‌ی دائمی تولید سوسیالیستی و بمنظور ارتقاء رفاه مادی و سطح فرهنگی توزیع می‌گردد. در فورماسیون‌های اجتماعی که در آنها تولید کالا وجود دارد توزیع نعم مادی بوسیله‌ی **مبادله‌ی کالا** انجام می‌گیرد.

تولید+ توزیع+ مبادله+ مصرف مجموعه‌ی واحدی را تشکیل می‌دهند. در این مجموعه‌ی واحد تولید نقش تعیین‌کننده دارد.

اشکال معین توزیع، مبادله و مصرف نیز به سهم خود بر تولید فعالانه تأثیر می‌کنند، یا تولید را تسریع کرده و ارتقاء می‌دهند و یا آنکه آنرا ترمز می‌کنند.

نیروهای مولد و مناسبات تولید نیز مجموعه‌ی واحدی بوجود می‌آورد که شیوه‌ی تولید گویند.

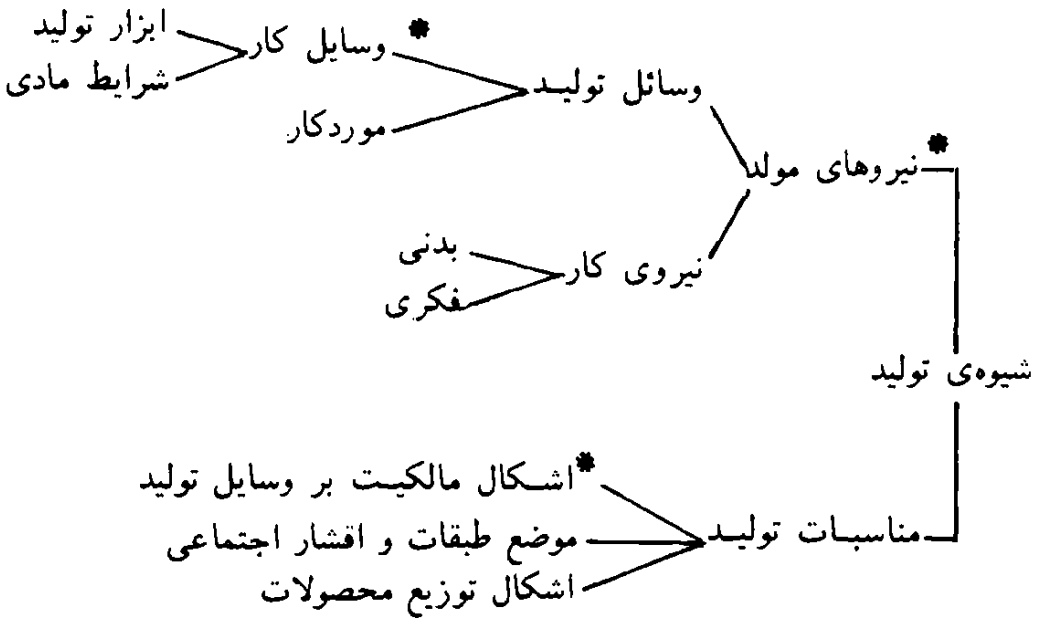

این طرح از ماست و در متن اصلی وجود ندارد، برای درك بهتر آمده. علامت* مشخص نقش تعیین‌کننده است

تعریف اقتصاد سیاسی: تولید یك جنبه‌ی فنی دارد و یك جنبه‌ی اجتماعی. جنبه‌ی فنی تولید بوسیله‌ی تکنیك و علوم طبیعی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد: فیزیك، شیمی، فلزشناسی، ماشین‌سازی و سایر علوم. اقتصاد سیاسی جنبه‌ی اجتماعی تولید، مناسبات اجتماعی تولید یعنی مناسبات اقتصادی انسانها را بررسی و تحقیق می‌کند. لنین می‌نویسد: اقتصاد سیاسی بهیچوجه به «تولید» نمی‌پردازد بلکه با روابط و مناسبات اجتماعی انسانها در تولید، با استروکتور اجتماعی تولید سروکار دارد. «اقتصاد سیاسی تأثیر و رابطه‌ی متقابل مناسبات تولید را با نیروهای مولد بررسی می‌نماید. نیروهای مولد متحرك‌ترین و انقلابی‌ترین عناصر تولید می‌باشند ابتدا نیروهای مولد دگرگون می‌شوند ـ بیش و قبل از هرچیز ابزار تولید ـ و سپس در مناسبات تولید دگرگونیهای متناسب با آن انجام می‌گیرد. مناسبات تولید نیز که بستگی به تکامل و رشد نیروهای مولد دارد به سهم خود فعالانه بر نیروهای مولد جامعه تأثیر می‌گذارد.»

این امر یکی از اشکال رشد و تکامل نیروهای مولد است.

نیروهای مولد جامعه فقط تا آن حد می‌توانند کم‌وبیش بی‌مانع رشد یابند که خصلت آن با مناسبات تولید انطباق دارد. نیروهای مولد در مرحله‌ی مشخصی از رشد و تکاملش چارچوب مناسبات تولید را تنگ می‌یابد و دیگر با مناسبات تولید موجود انطباق نمی‌یابد. از این پس مناسبات تولید اشکال رشد نیروهای مولد را بند می‌آورد. در نتیجه دیر یا زود مناسبات تولید نوینی که با سطح و خصلت نیروهای مولد جامعه مناسب و منطبق باشد جای مناسبات تولید کهنه را می‌گیرد. شرایط مقدماتی مادی برای جایگزین شدن مناسبات تولید نوین بجای مناسبات تولید کهنه در دامان شیوه‌ی تولید کهنه شده بوجود می‌آید و رشد می‌کند. مناسبات نوین تولید راه رشد و تکامل نیروهای مولد را می‌گشاید. بدین‌ترتیب **قانون انطباق مناسبات تولید با خصلت نیروهای مولد، قانون عام تکامل اقتصادی جامعه می‌باشد.**

در جامعه‌ای که اساسش بر مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان استوار است عدم انطباق و ناسازگاری بین نیروهای مولد و مناسبات تولید به شکل **مبارزه‌ی طبقاتی** تجلی می‌یابد. در تحت این شرایط، تلاش جایگزین ساختن شیوه‌ی نوین تولید بجای شیوه‌ی کهنه‌ی تولید بوسیله‌ی **انقلاب اجتماعی** انجام می‌گیرد.

مجموعه‌ی مناسبات تولید چارچوب (استروکتور) اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. این مجموعه پایه و اساس واقعی را که بر روی آن روبنای حقوقی و سیاسی ساخته و پرداخته می‌شود و با اشکال شعور اجتماعی متناسب است، تشکیل میدهد. روبنای ساخته و پرداخته شده نیز به سهم خود فعالانه بر زیربنا تأثیر متقابل دارد. یا رشد و تکامل آنرا تسریع می‌کند و یا ترمز می‌زند. با دگرگون شدن زیربنا، روبنای جامعه نیز دگرگون می‌شود.

اقتصاد سیاسی علم تاریخی است. تولید مادی جامعه را در شکـل اجتماعی مشخص تاریخی بررسی می‌کند و قوانین اقتصادی ویژه‌ی هر شیوه‌ی تولید را تحقیق می‌نماید. قوانین اقتصادی سیاسی عبارتند از ماهیّت تظاهرات و پروسه‌های اقتصادی. این قوانین رابطه‌ی ضرور و پابرجا ـ یعنی تکراری و علت و معلولی موجود بین تظاهرات و پروسه‌های اقتصادی و انسجام درونی ویژه‌ی این پدیده‌ها و پروسه‌ها را بیان می‌کنند. قوانین تکامل اقتصادی جامعه قوانین عینی (ابژکتیف) هستند. این قوانین مستقل از اراده‌ی انسانها، تحت شرایط ویژه‌ی اقتصادی پدید می‌آیند و با از میان رفتن شرایط مزبور از اعتبار ساقط می‌شوند. قوانین اقتصادی قانونمندی تکامل مناسبات تولیدند که مستقل از اراده‌ی انسانها بر مناسبات اجتماعی تولید و توزیع نعم مادی حاکم‌اند. خارج از اراده‌ی انسانهاست که بتوان قوانین اقتصادی بوجود آورد و یا آنها را از اعتبار ساقط کرد. انسانها فقط می‌توانند این قوانین را بشناسند و مورد استفاده قرار دهند. با وجود این، انسانها ـبا انطباق قوانین کشف شده بر نیازمندیهای ضرور تکامل اقتصاد جزمعه بر اقتصاد تأثیر می‌گذارند و با کشف قوانین نوین به‌پیـدایش روابط و مناسبات اقتصادی نوین کمك می‌کنند.

بهره‌برداری از قوانین اقتصادی در جوامع طبقاتی همیشه خصلت طبقاتی دارد. در هر فورماسیون اجتماعی، طبقه‌ی مترقی از قوانین اقتصادی برای تکـامل و ترقی جامعه بهره‌برداری می‌نماید. در حالیکه طبقات نابودشونده علیه آن مقاومت کرده و از خود دفاع می‌کنند.

هر شیوهٔی تولید دارای قوانین اقتصادی ویژه‌ی خود می‌باشد. قانون اقتصادی بیان‌کننده‌ی خطوط اصلی همان شیوه‌ی تولید می‌باشد. این قانون موتور و تعیین‌کننده‌ی جهت عمده‌ی تکامل است. قوانین دیگـر اقتصادی ـ برخلاف قانون اساسی ـ اقتصادی ـ بیان‌کننده‌ی جوانب ویژه‌ی شیوه‌های تولید و تعیین‌کننده‌ی یکایك پروسه‌های تکـامل اقتصادی جامعه است. قانون اساسی اقتصادی بر دیگـر

قوانین تأثیر متقابل دارد و نسبت به آنها نقش تعیین‌کننده دارد.

اقتصاد سیاسی همچنین قوانین ویژه‌ی هر یك از مراحل تکـامل تولید را بطور منفرد و نیز قوانین مبادله را در همان مرحله بررسی می‌کند و سرانجام می‌تواند پس از این بررسیها قوانین عام را تعیین نماید. بنابراین، تکامل فورماسیونهای گوناگون اجتماعی هم طبق قوانین ویژه‌ی همان فورماسیون و هم طبق قوانین عام و مشترك اقتصادی تمام فورماسیونها انجام می‌گیرد. این قوانین شامل **قانون انطباق مناسبات تولید با خصلت نیروهای مولد و قانون تصاعدکـار مولد و سایر قوانین می‌باشند.**

فوورماسیون‌های اجتماعی بوسیله‌ی قوانین ویژه‌ی شیوه‌ی تولید همان فورماسیون از هم بازشناخته می‌شوند و بوسیله‌ی قوانین عام اقتصادی که مشمول تمام فورماسیونهاست با یکدیگر رابطه می‌یابند.

اقتصاد سیاسی **تیپ‌های اساسی مناسبات زیر** را بررسی می‌نماید:

۱)جامعه‌ی اشتراکی اولیه

۲) نظام برده‌داری

۳) نظام فئودالی

۴) نظام سرمایه‌داری

۵) نظام کمونیستی که تکاملش در دو مرحله انجام می‌گیرد:

الف ـ مرحله‌ی پائین (سوسیالیسم) ب ـ مرحله‌ی عالی‌تر (کمونیسم).

جامعه‌ی اشتراکی اولیه، نظام اجتماعی جامعه قبل از تقسیم آن به طبقات بود. نظام فئودالی، نظام برده‌داری و نظام سرمایه‌داری بیان‌کننده‌ی اشکـال گونه‌گـون جوامعی هستند که براساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بردگی و استثمار توده‌های مشغول بکـار، قرار دارد. سوسیالیسم نظام اجتماعی است که بر اساس مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید (مالکیت اجتماعی سوسیالیستی) قرار دارد و درآن استثمار انسان از انسان از میان می‌رود.

اقتصاد سیاسی بررسی و تحقیق می‌کند که چگونه تولید اجتماعی از مرحله پست به مرحله‌ی عالی‌تر انجام می‌گیرد. چگونه نظام جامعه‌ای که براساس استثمار انسان از انسان قرار دارد، می‌تواند به سرحد تکـامل رسد و سرانجام نابود شود. اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که چگـونه مجموعه‌ی جریانات تکـامل تاریخی به پیروزی

شیوه‌ی تولید سوسیالیستی می‌انجامد. همچنین اقتصاد سیاسی قوانین اقتصاد سوسیالیستی قوانین پیدایش جامعه‌ی سوسیالیستی و تکامل آنرا به فاز (مرحله‌ی) برتر کمونیستی نشان می‌دهد. بنابراین، **اقتصاد سیاسی عبارتست از دانش تکامل مناسبات اجتماعی یعنی چگونگی مناسبات اقتصادی انسانها. اقتصاد سیاسی قوانینی را که در مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی انسان بر تولید و توزیع نعم مادی حاکم است بررسی و تحقیق می‌کند و مبانی آنها را پایه‌گذاری می‌نماید.**

روش (متد) اقتصاد سیاسی: متد اقتصاد سیاسی متد ماتریالیسم دیالکتیك است. اقتصاد سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی اصول رهنمون‌کنندهٔ ماتریالیسم دیالکتیك و ماتریالیسم تاریخی را برای پژوهش استرکتور اقتصادی جامعه بکار می‌برد. اقتصاد سیاسی ـ برخلاف علوم طبیعی ـ نمی‌تواند در پژوهش استرکتور جامعه از آزمایشاتی که در علوم طبیعی به مقیاس وسیع به کار می‌رود و در شرایط مصنوعی لابراتواری انجام می‌گیرد استفاده نماید. تحلیل (آنالیز) اشکال اقتصادی نه با میکرسکپ و نه با راکسیونهای شیمیائی امکان دارد بلکه باید نیروی ابستراکسیون جایگزین آن شود. ولی این امر ضرورت اجرای آزمایشات را در کارگاهها به منظور کنترل اقدامات ـ برای تحقیق اقتصادی ـ نفی نمی‌کند. مثلاً در امر سازماندهی تولید، در پرداخت کار مزد و غیره.....

مارکس در تحلیل علمی مناسبات تولید سرمایه‌داری، ابتدا مبادله‌ی کالائی را با کالای دیگر مورد پژوهش قرار داد. مارکس برمبنای تحلیل علمی کالا، پیدایش پول، پروسه‌ی تبدیل پول به سرمایه، ماهیت استثمار سرمایه‌داری را آشکار ساخت. او به اثبات رسانید که تکامل جامعه بطور اجتناب‌ناپذیر به سقوط سرمایه‌داری و پیروزی کمونیسم منجر می‌گردد.

متد مارکسیستی اینست که از ساده‌ترین مقولات اقتصادی آغاز نمود و به بغرنج‌ترین آنان رسید. این امر با تکامل پیشرونده‌ی جامعه و مدارج تکامل آن از مرحله‌ی پست به مرحله‌ی برتر انطباق دارد. پژوهش منطقی این متد بازتاب مسیر تاریخ تکامل جامعه است. لنین اشاره کرد که اقتصاد سیاسی باید بصورت مشخص کردن مراحل تاریخی و متوالی تکامل اقتصادی توضیح داده شود. از اینرو در این کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی، مقوله‌های اساسی اقتصاد سیاسی مانند کالا، ارزش،

پول، سرمایه... در توالی تاریخی مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی انسان توضیح داده خواهد شد. بدین‌ترتیب مفاهیم و مقولات ابتدائی مانند کالا، پول و غیره... به هنگام مشخص کردن فورماسیونهای ماقبل سرمایه‌داری توضیح داده شده و سپس در فصل بررسی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری، اشکـــال گسترده‌تری که این مقوله‌ها به خود گرفته‌اند و به سرحد کمال می‌رسند بررسی شده است. همین ترتیب نیز در مورد اقتصاد سوسیالیستی بکار برده می‌شود.

متد مارکسیستی این امکان را پدید می‌آورد که **قوانین عینی تکامل اقتصادی** را شناخت و از آنها در **پراتیک** برای ایجاد ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم استفاده نمود.

اقتصاد سیاسی ـ برخلاف تاریخ ـ وظیفه‌اش این نیست که تمام اشکال متنوع و مشخص پروسه‌ی تکامل تاریخ بشر را بررسی نماید بلکه **وظیفه‌ی اقتصاد سیاسی بیان مفاهیم اساسی خطوط عمده‌ی اقتصاد هر یك از فورماسیونهای اجتماعی است.**

در مجاورت اقتصاد سیاسی، دیسیپلین‌های علمی دیگـــری نیز وجود دارند که مناسبات اقتصادی را در هر یك از بخشهای اقتصادی مردم ـ براساس قوانینی که بوسیله‌ی اقتصاد سیاسی کشف می‌شوند بررسی و پژوهش می‌کند. اقتصاد صنعت، اقتصاد کشاورزی... اقتصاد امور ارتباطات و غیره... این دیسیپلین‌های علمی چگونگی بکار بردن قوانین اقتصادی در شرایط ویژه‌ی هریك از بخشهای مزبور و انطباق آن را با قانونمندیهای ویژه‌ی این بخشهای اقتصادی مورد پژوهش قرار می‌دهد.

خصلت طبقاتی اقتصاد سیاسی: اقتصاد سیاسی تازه‌ترین مسائلی را که منافع طبقات گونه‌گـــون جامعه با آن روبروست مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهد و عرصه‌ی یك مبارزه‌ی سخت طبقاتی است. از اینروست که **اقتصاد سیاسی واحدی برای کلیه‌ی طبقات** وجود ندارد بلکـــه **چند اقتصاد سیاسی** وجود دارد. اقتصاد **سیاسی** بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتری، اقتصاد سیاسی طبقات بینابین این دو **طبقه** و اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی. بنابراین آن دانشمندان علم اقتصاد که ادعا می‌کنند اقتصاد سیاسی دانش بیطرفی است ادعای نادرست و خلاف حقیقت

می‌کنند. اقتصاد سیاسی به مبارزه‌ی طبقاتی و احزاب سیاسی وابستگی دارد.

حال این سئوال مطرح می‌شود که آیا بطورکلی اقتصاد سیاسی عینی و بی‌غرضی که از حقیقت هراس نداشته باشد امکان دارد؟ آری، بی‌تردید امکان دارد ولی یك چنین اقتصاد عینی و بی‌غرض، اقتصاد سیاسی بورژوازی نتواند بود. اقتصاد سیاسی کلاسیك بورژوازی در دوران مبارزه علیه فئودالیسم و تحکیم یافتن سرمایه‌داری در انگلستان پدید آمد. نمایندگـــان آن کوشیدند سرمایه‌داری را بطور علمی تحلیل و بررسی کنند و ارتباط درونی کلیه‌ی تظاهرات اقتصادی آنرا کشف نمایند. در آن هنگـــام بورژوازی طبقه‌ی مترقی و رشد یابنده‌ای بود که علیه فئودالیسم مبارزه می‌کـــرد. منافع و خواسته‌های بورژوازی با جریان عینی تکـــامل اقتصادی جامعه انطباق داشت. از اینرو بورژوازی به پژوهش عینی واقعیت اقتصادی علاقمند بود. ولی در همین مرحله نیز مرزهای تنگ طبقاتی اقتصاد بورژوازی مانع آن می‌شد که ماهیت استثماری و خصلت‌گـــذران تاریخی سرمایه‌داری آشکـــار شود. با رشد سرمایه‌داری و با تشدید مبارزه‌ی طبقاتی، اقتصاد سیاسی بورژوازی پیوسته به راه محق نشان دادن نظام سرمایه‌داری و دفاع از آن کشیده شد. مارکس در این مورد خاطرنشان کرد: «حال دیگر سخن بر سر آن نبود که آیا این یا آن تئوری درست است یا نادرست بلکـــه سخن بر سر آن بود که برای سرمایه‌داری مفید است یا زیانبخش».

نمایندگـــان سرمایه‌داری انحصاری و ایدئولوژهای آن مایل نیستند به تحقیقات عینی واقعیت سرمایه‌داری بپـردازند، زیرا **پروسه‌ی تاریخ تکـامل جامعه نابودی سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم را تدارك می‌بیند.** منافع خصوصی امپـریالیستها با منافع بشریت زحمتکش و با قوانین عینی تکـامل جامعه در تضاد آشتی‌ناپذیر است. اقتصاد سیاسی عینی فقط می‌تواند اقتصاد سیاسی طبقه‌ای باشد که مایل نیست تضادها و عوارض رشد یابنده‌ی نظام سرمایه‌داری را پنهان دارد و این نظام را که با منافع مشغولین به کار و با منافع رهائی جامعه از یوغ بردگـــی سرمایه‌داری و تکـــامل جامعه‌ی انسان متضاد است برقرار نگهدارد. این طبقه، **طبقه‌ی کارگـــر** است. از اینرو اقتصاد سیاسی عینی تنها آن اقتصاد سیاسی‌یی می‌تواند باشد که براساس منافع و خواسته‌های طبقه‌ی کارگـــر استوار است. این اقتصاد سیاسی، **اقتصاد سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی** است. اقتصاد سیاسی

مارکسیستی ـ لنینیستی عالی‌ترین درجه‌ی علمیت و برترین روحیه‌ی انقلابی را در برمی‌گیرد و **مهمترین بخش تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم** می‌باشد.

بزرگترین رهبران و وتئوریسین‌های طبقه‌ی کارگـــر (مارکس و انگلس) قوانین پیدایش و رشد و تکـــامل و نابودی سرمایه‌داری را کشف کردند. آنان **اجتناب‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا** را بطور علمی پایه‌گـــذاری کردند. آنها خطوط عام تئوری‌گـــذار مرحله‌ی سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم را ترسیم کردند. اصول اقتصاد سیاسی بوسیله‌ی لنین بنیانگـذار حزب کمونیست کشور شوراها و ادامه‌دهنده‌ی کارهای مارکس و انگلس بطور خلاق تکمیل شد. اصول آموزشی اقتصاد سیاسی که بوسیله‌ی لنین تدوین یافت علم اقتصاد مارکسیستی را با تعمیم دادن تجربیات نوین تکامل تاریخی و با آموزش امپریالیسم، غنی‌تر ساخت. لنین ماهیت سیاسی و اقتصادی امپـریالیسم را تحلیل نمود و خطوط عمده‌ی بحرانهای عمومی سرمایه‌داری را ترسیم کرد. او تئوری انقلاب سوسیالیستی را تحت شرایط نوین تاریخی تکمیل کرد و بدین ترتیب آموزش و اصول راه‌ها و متدهای ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را غنی‌تر نمود. بنابراین مارکس، انگلس، لنین **پایه‌گـــذاران اقتصاد سیاسی و علمی** محسوب می‌شوند.

تئوری اقتصاد مارکسیستی ـ لنینیستی بوسیله‌ی احزاب کمونیست و احزاب کارگری بطور خلاق کاملتر می‌شود. آنها علم اقتصاد را با براهین و احکـام نوین براساس تعمیم پراتیك مبارزه‌ی انقلابی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم غنی‌تر می‌کنند. همچنین حوزه‌های وسیع اقتصاددانان مارکسیست نیز بطور فعال در تکمیل بیشتر تئوری اقتصاد سیاسی مارکسیستی شرکـت دارند. در تکـامل تئوری اقتصاد سیاسی، تعمیم تجربیات مترقی توده‌های خلق، عملکـردهایی که اقتصاد را هدایت می‌کنند و نیز تولید نوین که در ساختمان سوسیالیسم ابتکـارات خلاقی از خود به منصه‌ی ظهور می‌رساند، اهمیت زیادی دارند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی سلاح تئوریك نیرومندی دردست طبقه‌ی کارگـــر و تمام زحمتکشان جهانست در مبارزه بخاطر رهائی از یوغ سرمایه‌داری. نیروی مقاومت‌ناپـــذیر تئوری اقتصاد سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی در اینست که طبقه‌ی کارگـر و توده‌های مشغول به کار به شناخت

قوانین تکامل اقتصادی جامعه مسلح می‌شوند و دورنمای روشنی از پیروزی سوسیالیسم بدست آورده ایمان عمیقی به پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم می‌یابند.

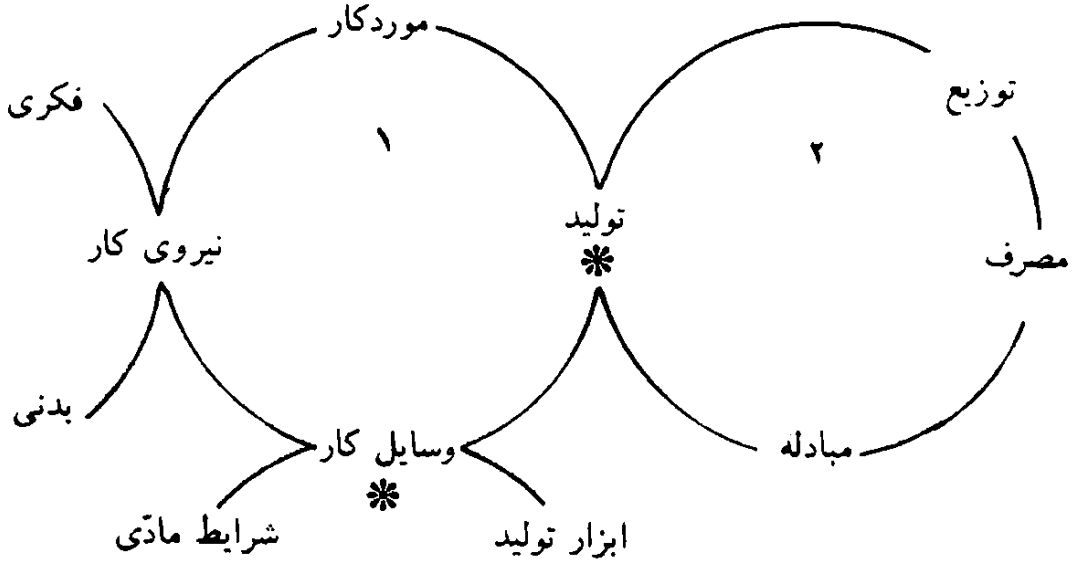

فصل دوم

شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری

پیدایش جامعه‌ی انسان

نیروهای مولد در جامعه‌ی اشتراکی اولیه

پیدایش انسان مصادف با آغاز دورانیست که اینك نیز در آن دوران بسر می‌بریم. یعنی چهارمین دوران تاریخ زمین. این دوران ـ طبق فرضیات علمی ـ تقریباً یك میلیون سال بطول انجامیده است. درآن هنگام در مناطق مختلف آسیا، افریقا و اروپا که آب‌وهوای گرمسیر و مرطوبی داشته‌اند ـ نوع تکامل یافته‌تر میمونهائی انسان‌نما بسر می‌بردند. انسان، پس از سپری شدن دوران طولانی تکاملی و مراحل گونه‌گون این دوران تکاملی بتدریج از اجداد کهنش بوجود آمد.

پیدایش انسان دگرگونی عظیمی در تکامل طبیعت بود. در جریان همین دگرگونی عظیم بود که اجداد انسان به تهیه‌ی ابزارکار پرداختند. اختلاف اساسی انسان با حیوان قبل از همه‌چیز تهیه‌ی ابزارکار است ـ گرچه این ابزارکار ساده‌ترین نوع باشد.

درست است که میمونها از چوبدستی یا از قطعات سنگ استفاده می‌کنند تا میوه را از درخت پائین آورند و یا بوسیله‌ی آنها از خود دفاع کنند ولی حیوانی نتوان یافت که ابتدائی و ساده‌ترین ابزارکار را خودش ساخته و پرداخته باشد.*

---

* برخی از جانوران (زنبور عسل و....) عملیاتی انجام می‌دهند که ظاهراً به فعالیت و کار انسانها شباهت دارد ولی این عملیات آگانه نیست. در فصل اول گفته شد کار عبارتست از فعالیت مفید و آگاهانه‌ی انسان.

پیدایش انسان در عین حال سرآغاز **پیدایش جامعه‌ی انسان** نیز بود. در جریان یك پروسه‌ی تکاملی فوق‌العاده طولانی بتدریج بین انسانها روابط و مناسباتی برقرار شد که در جهان حیوانات وجود نداشت و نمی‌توانست هم وجود داشته باشد. یعنی **روابط و مناسباتی که بوسیله‌ی کار برقرار شد.**

انسان برخلاف اجدادش با کمك ابزارکار به تولید و تهیه‌ی وسایل زندگی آغازید. در جامعه‌ی اولیه، انسان بی‌اندازه به طبیعت پیرامونش وابستگی داشت. نظریه‌ی برخی از علمای بورژوازی دایر براینکه آن عصر، عصرطلائی بشر بوده کاملاً نادرست است. پروسه‌ی تسلط انسان بر ساده و ابتدائی‌ترین نیروهای طبیعت بسیار آهسته جریان داشت زیرا ابزارکار فوق‌العاده ابتدائی بودند. وسایل و ابزارکار انسانهای اولیه قطعه سنگهائی بودند که بطور زمخت شکسته شده بود، یا چماقهائی بود که بکار می‌رفت. این وسایل و ابزارکار تا حدودی درازکردن مصنوعی یکی از اعضای بدن محسوب می‌شد. سنگ دراز کردن مشت و چوبدستی (چماق) دراز کردن باز و....

مدت زمانی بس دراز انسان جامعه‌ی اولیه بطورکلی و عمده از طریق **جمع‌آوری خوراکی‌ها و شکار** زندگی می‌کرد که بطور دستجمعی با کمك ساده‌ترین وسایل کار انجام می‌گرفت. در نتیجه‌ی کمبود مواد خوراکی در بین انسانهای جامعه‌ی اولیه **آدمخواری** نیز بوقوع پیوسته است. انسانها در جریان هزاران سال و در نتیجه‌ی بدست آوردن تجربیات آموختند که ساده‌ترین وسایل کار را بسازند تا بتوانند از آنها برای کوبیدن، بریدن و حفاری و سایرکارهای ساده که درآن موقع عرصه‌ی محدود تولید را تشکیل می‌داد، استفاده کنند.

یکی از دستاوردهای عظیم انسانهای اولیه در مبارزه علیهٔ طبیعت **اکتشاف آتش** بود. با کشف آتش شرایط زندگی مادی انسانها به کلی دگرگون شد و سرانجام جامعه‌ی انسانهای اولیه از جهان حیوانات متمایز شد و **دوران انسان شدن** پایان گرفت. آتش مورد استفاده‌ی انسان قرار گرفت تا بوسیله‌ی آن خوراکی‌ها* (گوشت، غده‌های گیاهی و ریشه‌های حاوی مواد نشاسته‌ای و...) پخته شوند و ابزارکار ساخته شوند. و نیز آتش انسانها را از سرما و از حملات حیوانات وحشی محافظت

---

* تغذیه‌ی خوراکیهای پخته شده از جمله مواد پروتئین‌دار به رشد مغز انسان کمك کرد.

نمود. با گذشت زمان انسانها آموختند که وسایل کار بهتر و کاملتری بسازند. تبرهای سنگی، نیزه و کارد و قلاب ماهیگیری ساخته شد. این وسایل کار، شکار حیوانات عظیم‌الجثه و پیشرفت ماهیگیری را ممکن ساخت.

مدت زمانی بس دراز، سنگ مصالح اساسی برای ساختن وسایل کار بود. دورانی که در آن وسایل کار سنگی جنبه‌ی غالب داشتند و صدها هزارسال بطول انجامید عهد حجر (دوران سنگ) نامیده شده است. بعداً انسان آموخت که وسایل کار را از فلز بسازد: ابتدا از فلزات خالص و در درجه‌ی اول از مس (ولی چون مس فلز نرمی بود در ساختن وسایل کار چندان رواج نیافت). سپس برنج (آلیاژی از مس+قلع) و بالاخره آهن. بدین‌ترتیب پس از عهد حجر، عصر مس و پس از آن عصر برنج و سرانجام عصر آهن فرا رسید.**

در جریان بهبودی وسایل کار در همان عصر حجر اختراع تیر و کمان دستاورد بزرگی بود. زیرا با اختراع این وسیله نیازمندیهای اولیه‌ی زندگی از راه شکار بهتر فراهم می‌شد. رشد و توسعه‌ی شکار به تأسیس اشکال ابتدائی دامپروری نیز منجر شد. شکارچیان به رام کردن حیوانات آغازیدند. ابتدا و قبل از همه سگ رام شد سپس بسته به مشخصات و ویژگیهای منطقه مسکونی بز، گاو، خوك و اسب رام و اهلی شد. همانطور که اشکال ابتدائی پرورش حیوانات (دامپروری) از شکار ناشی گردید همانطور نیز اشکال ابتدائی کشاورزی از جمع‌آوری میوه‌جات و گیاهان خوراکی که بطور وحشی می‌روئیدند ناشی گردید. انسانهای اولیه زمین را در ابتدای کار با چوبدستی ساده و سپس با چوبدستی‌های چنگه‌دار و خیشهای چوبین شخم می‌کردند و در داخل دره‌های رودخانه‌ها و رسوباتی که در نتیجه‌ی طغیان رودخانه‌ها فرونشسته بود بذرافشانی نمودند. با رام کردن حیوانات این امکان فراهم آمد که

** پس از عصر سنگ و همزمان با این عصر نیز دوره‌ای وجود داشته که درآن ابزارکار از استخوان ساخته می‌شده و از اینرو به عصر استخوان موسوم شده است. ولی چون زودگذر بوده غالباً از این دوره صرفنظر می‌شود. برای اطلاع بیشتر از طول و مشخصات این دوره و سایر دوره‌ها و اعصار تاریخ تکامل جامعه‌ی بشری به تابلوئی که در پایان این فصل ترسیم شده است نگاه کنید. علاوه بر این به آثار کمکی که نام و نشان آنها در پایان این جزوه آمده مراجعه نمائید.

برای شخم زدن زمین و بارکشی از حیوانات استفاده شود. در تکامل بعدی جامعه ـ یعنی در طی آخرین مرحله تکامل جامعه‌ی اولیه ـ هنگامی که انسانها آموختند فلزات را خمیر کنند و ابزارکار فلزی بسازند ـ کاربرد ـ این ابزار فلزی کشت زمین را حاصلخیزتر کرد و کشاورزی بر بنیان استوارتری قرار گرفت.

مناسبات تولید در جامعه‌ی اولیه

وسایل کار در جامعه‌ی اشتراکی اولیه چنان ابتدائی بود که برای انسانهای آن جامعه امکانی وجود نداشت بطور انفرادی علیه نیروهای طبیعت و حیوانات وحشی مبارزه کنند. بنابراین، ضرورت مالکیت اجتماعی و اشتراکی بر زمین و سایر ابزار تولید و نیز ضرورت کار دستجمعی (کولکتیو) حاصل آمد. مارکس نوشت «این تیپ ابتدائی تولید اشتراکی البته نتیجه و حاصل ضعف انفرادی افراد بود که دور از هم بسر می‌بردند نه نتیجه‌ی **اجتماعی کردن ابزار تولید**.» انسانهای جامعه‌ی اولیه هیچگونه درکی از مالکیت بر وسایل تولید نداشتند. مالکیت خصوصی شامل استفاده‌ی هریك از اعضاء جامعه از فقط چند وسیله‌ی تولید بود که این وسایل تولید در عین حال اسلحه‌ی آنان نیز محسوب می‌شد و بمنظور دفاع در برابر حملات حیوانات وحشی مورداستفاده قرار میگرفت. کار انسانهای جامعه‌ی اولیه هیچگونه مازادی بیش از آنچه که برای نیازمندیهای زندگی ضرور بود ـ یعنی **اضافه محصول** ـ بوجود نمی‌آورد. در چنین شرایطی در جامعه‌ی اشتراکی اولیه هیچ طبقه و استثمار انسان از انسان وجود نداشت و نمی‌توانست هم وجود داشته باشد. در هر حوزه‌ی اجتماعی مالکیت اجتماعی برقرار بود. این حوزه‌های اجتماعی نسبة کوچك و کم‌وبیش دور از هم و جدا از یکدیگر بودند. خصلت اجتماعی تولید در این مورد همانطور که لنین خاطرنشان کرده است فقط اعضای هریك از این حوزه‌های جامعه را فرا می‌گرفت. فعالیت و کار انسانها در جامعه‌ی اشتراکی اولیه براساس کار دستجمعی (کار اشتراکی و جمعی ساده) استوار بود. کار اشتراکی و جمعی ساده در عین حال عملکرد تعدادی کم‌وبیش افراد بود بمنظور اجرای کار همگون. همین همکاری ساده بود که به انسانهای جامعه‌ی اشتراکی اولیه امکان داد وظایفی را انجام دهند که برای فردفرد انسانها غیرقابل تصور بود (مثلاً شکار حیوانات عظیم‌الجثه و دفاع در برابر حملات آنها). سطح بسیار نازل

تولید وکمبود نعم مصرفی، توزیع متساوی را ضرور می‌ساخت. محصولات کار به زحمت نیازمندیهای مبرم انسانهای اولیه را تأمین می‌کرد. در چنین شرایطی نابرابری در توزیع بخشی از اعضاء حوزه‌ی اجتماعی را محکوم می‌کرد که از گرسنگی بمیرند و با این امر توان زندگی مجموعه‌ی آن حوزه و جامعه‌ی اشتراکی از بین می‌رفت.

یکی از پیشرفتهای بزرگ در زندگی جامعه‌ی اشتراکی اولیه پیدایش **تقسیم کار** بود. شکل ساده‌ی تقسیم کار برحسب سن و جنس انسان‌ها بود ـ یعنی **تقسیم طبیعی کار** (تقسیم کار بین کودکان، بزرگسالان، سالمندان، مردان و زنان). هراندازه نیروهای مولد بیشتر رشدمی‌یافت به همان اندازه نیز رفته‌رفته تقسیم طبیعی کار گسترش می‌یافت و استوارتر می‌شد. تخصص یافتن مردان در شکار و تخصص یافتن زنان در جمع‌آوری خوراکیها و خانه‌داری تا حدودی به ارتقاء حاصلخیزی و باروری کار منجر شد. تا زمانی که پروسه‌ی تمایز انسان از جهان حیوانات ادامه داشت، انسانها گله‌وار بسر می‌بردند. رشد و تکامل ابزارکار پیوند استوارتر تولید دستجمعی با همکاری ساده بین انسانها را ایجاب می‌نمود. در این مرحله از رشد جامعه، روابط و مناسبات خویشاوندی اهمیت قاطعی در امر همبستگی انسانها با یکدیگر به خود گرفت. همبستگی خویشاوندی مشخص‌کننده‌ی همبستگی گروهی می‌باشد که ابتدا از چند دوجین انسان تشکیل می‌یافت و براساس **پیوند خونی و خویشاوندی** (دودمانی) استوار بوده است. گذار به **نظام دودمانی** دگرگونی اساسی در مناسبات بین دو جنس (زن و مرد) را ایجاب می‌کرد. در درون هر گروه مقاربت بین دو جنس (زن و مرد) را ایجاب می‌کرد. در دورن هر گروه مقاربت بین مردان و زنان نامنظم بود. مقاربت بین‌زن و مردی که اعضاء یك خانواده و یك دودمان بودند نیز وجود داشت و این امر بر رشد و تکامل جامعه‌ی اشتراکی اولیه تأثیر منفی نهاد. اندك اندك روابط و مناسبات بین زن و مرد بصورت ممنوع ساختن ازدواج بین خویشاوندان همخون پدید آمد. در نتیجه گروههائی که ازدواج بین خویشاوندان همخون ممنوع شد نسبت به گروههائی که ازدواج بین آنها رواج داشت با شتاب بیشتری رشد و تکامل یافتند. این امر به رشد و تکامل نیروهای مولد جامعه یاری رسانید. با گذشت زمان تعداد اعضاء دودمان‌ها افزونی گرفت و غالباً به چند صد نفر بالغ شد. بدین ترتیب عادت به زندگی دستجمعی نیز انسانها را برآن داشت که

از امتیازات کار دستجمعی بهره‌برده بیش از پیش باهم پیوند و همبستگی برقرار نمایند.

چندین دودمان قبیله‌ای را تشکیل دادند و قبیله بیان‌کننده‌ی شکل عالی‌تر نظام اجتماعی جامعه‌ی اشتراکی اولیه است. در مراحل ابتدائی نظام دودمانی، زن در خانواده نقش برجسته‌تری داشت که خود حاصل شرایط مادی زندگی انسانهای آن دوران بود. شکار با سلاحهای ابتدائی کار مردان بود ولی نمی‌توانست زندگی انسان را تأمین کند زیرا حاصل شکار کم‌وبیش تصادفی بود. در چنین شرایطی اشکال جنینی کشاورزی و دامپروری اهمیت اقتصادی عظیمی به خود گرفت. چه کشاورزی و دامپروری نسبت به شکار منبع مطمئن‌تر و استوارتر تأمین نیازمندیهای مادی زندگی انسان محسوب می‌شد. کشت وکار (کشاورزی) و پرورش دام (دامپروری) تا زمانیکه به شیوه‌ی ابتدائی انجام می‌گرفت در درجه‌ی نخست **کار زنان** بود زیرا زن در خانه باقی می‌ماند در حالیکه مردان به شکار می‌رفتند. زن مدت زمانی بس دراز در جامعه‌ی دودمانی نقش رهبری داشت. تعیین خویشاوندی و دودمان براساس نیاکان مادری تعیین می‌شد. این نظام، نظام مادرشاهی (مادرسالاری) نامیده می‌شود. **مادر شاهی** ـ بمثابه‌ی کهن‌ترین شکل نظام دودمانی ـ در میان کلیه‌ی خلقها وجود داشته است و در میان برخی کم‌وبیش تا سرحد تکامل رشد یافته است. بقایای قابل توجهی از نظام مادرشاهی حتی در مراحل عالی‌تر رشد و تکامل جوامع نیز مشاهده می‌شود.

در جریان تکامل بعدی نیروهای مولد، شخم زدن زمین که شکل عالی‌تر کشاورزی بود یعنی شخم زدن زمین با بکار بردن نیروی حیوانات ـ شکوفان گردید و دامپروری نیز رشد و رونق یافت. این شاخه‌های تولید که کار مردان لازمه‌ی آن بود در زندگی جامعه‌ی اشتراکی اولیه نقش عمده‌ای برعهده گرفت. بدین ترتیب **نظام پدرشاهی (پدرسالاری)** جای نظام مادرشاهی را گرفت. نقش رهبری که تا آن موقع زن برعهده داشت به مرد واگذار شد و او در راس دودمان و خانواده قرار گرفت. از این پس دودمان براساس نیاکان پدری تعیین گردید. پدرسالاری در آخرین مرحله‌ی جامعه‌ی اشتراکی اولیه بوجود آمد.

تلاش انسانهای جامعه‌ی کهن برای تأمین نیازمندیهای زندگی انگیزه‌ی رشد و تکامل جامعه‌ی اشتراکی اولیه شد. انسانهای جامعه‌ی اولیه که در مبارزه علیه

نیروهای طبیعت بسیار ناتوان بودند از طریق کار دستجمعی (کولکتیو) بدان نائل شدند. چون مالکیت خصوصی وجود نداشت. چون جامعه به طبقات تقسیم نشده بود و استثمار انسان از انسان وجود نداشت امکان وجود دولت نیز نبود. «در جامعه‌ی اولیه شواهدی برای وجود دولت دیده نمی‌شود. سلطه‌ی عرفیات (رسوم) را می‌بینیم، تحکم (اتوریته) احترام و قدرتی که کهنسالان دودمانها از آنها برخوردار بودند مشاهده می‌کنیم و این شامل زنان نیز می‌شده. موقعیت و مقام سابق زنان شباهتی با وضع کنونی زنان که از حقوق برخوردار نیستند نداشته است و سرکوبی نمی‌شدند. در هیچ کجا مقوله‌ی ویژه‌ای مرکب از انسان‌ها مشاهده نمی‌کنیم که بدین منظور برجستگی یافته باشند و بر دیگران حکمرانی کنند و برای حکومت کردن و به سود آن بطور پیگیر دستگاهٔ اعمال قهر و دستگاهٔ اجباری ویژه‌ای را در اختیار خود گیرند» (انگلس) دولت و انقلاب.

پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات
زوال جامعه‌ی اشتراکی اولیه

جامعه‌ی اشتراکی اولیه در دوره‌ی مادرشاهی به برترین قله‌ی شکوفائی خود رسید. و نطفه‌های زوال جامعه‌ی اشتراکی اولیه در دوره‌ی پدرشاهی نهفته بود. مناسبات تولید جامعه‌ی اشتراکی اولیه تا موقع معینی با سطح رشد نیروهای مولد انطباق داشت. ولی در آخرین مرحله‌ی این دوره ـ یعنی در نظام پدرشاهی ـ هنگامی که ابزار نوین فلزی کاملتر و بهتری وارد عرصه‌ی تولید شد دیگر مناسبات تولید با نیروهای مولد نوین انطباق نداشت. چارچوب تنگ مالکیت اشتراکی و توزیع مساوی و برابر محصولات کار، رشد و تکامل نیروهای مولد نوین را ترمز وکند می‌کرد. در آن موقع هنگامی که ابزارکار فوق‌العاده ابتدائی بودند زمین و مزرعه فقط از طریق کار، و کار دستجمعی و اشتراکی، می‌توانست کشت و کار شود. در چنین شرایطی کار دستجمعی و اشتراکی ضرورت زندگی بود. ولی با رشد و تکامل بیشتر ابزار تولید، با ارتقاء سطح حاصلخیزی و باروری کار، هر خانوار به تنهائی در موقعیتی قرار گرفت که روی قطعه زمینی کشتکار کند و نیازمندیهای لازم زندگی خود را فراهم سازد. با این امر امکان گذار به اقتصاد انفرادی (اقتصاد غیر اشتراکی) فراهم آمد. ضرورت مالکیت اشتراکی و کار دستجمعی ـ یعنی اقتصاد اشتراکی ـ بتدریج از

میان رفت.

پیدایش **مالکیت خصوصی** با **تقسیم اجتماعی کار** و با رشد و توسعه‌ی مبادله رابطه‌ای جداناپذیر دارد. با گذار به دامپروری و کشاورزی تقسیم اجتماعی کار نیز بوجود آمد که درآن ابتدا هر یك از حوزه‌های جامعه، سپس هریك از اعضاء حوزه‌های جامعه به نوعی کار و فعالیت تولیدی پرداختند. تمایز قبایل شبانی (دامدار و دامپرور) **اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار** محسوب می‌شود. این امر به افزایش بارآوری و ارتقاء حاصلخیزی کار که درآن هنگام بسیار اهمیت داشت منجر گردید.

مدت زمانی بس دراز در جامعه‌ی اشتراکی اولیه برای مبادله بنیان مادی وجود نداشت. تمام محصولات کار در درون جامعه بطور دستجمعی تهیه و بطور اشتراکی به مصرف اعضاء همان حوزه‌ی اجتماعی می‌رسید. با پیدایش اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار این موقعیت نیز دگرگون شد. قبایل چوپان (شبانی) اضافه محصولات ویژه‌ای مانند دام، گوشت، لبنیات، پوست، پشم و غیره.. بدست می‌آوردند. در عین حال اینان به محصولات و فرآورده‌های کشاورزی نیازمند بودند. قبایلی که به کشاورزی اشتغال ورزیدند با گذشت زمان در تهیه‌ی محصولات کشاورزی موفقیتهائی بدست آوردند بنابراین کشاورزان و دامپروران هر دو به چیزهائی نیازمند بودند که نمی‌توانستند در چارچوب اقتصاد ویژه‌ی خود تولید کنند. از اینرو بین قبایل دامپرور از یکسو و قبایل کشاورز از سوی دیگر مناسبات اقتصادی برقرار گردید. در مجاورت کشاورزی و دامپروری انواع دیگر فعالیتهای تولیدی پاگرفت و بتدریج رشد و تکامل یافت. انسانها در همان عصر سنگ (عهد حجر) آموختند که ظروف سفالی و سنگی بسازند و سپس بافندگی رواج گرفت. رشد و تکامل تدریجی ذوب‌فلزات نیز بیش ازپیش اهمیت یافت. زیرا از طریق آن انواع ابزارکار و اسلحه (خیش‌های مسی، بیل، تیر، خنجر، قلابهای ماهیگیری و..) به مقیاس وسیعی ساخته و پرداخته شد. این فراورده‌های پیشه‌وری (ریسندگی، بافندگی، آهنگری، کوزه‌گری) ابتدا در هر یك از حوزه‌های اجتماعی پاگرفت و رشد یافت و پیوسته با فراورده‌های کشاورزی و دامپروری متناسب و همسطح شد. اندك‌اندك در حوزه‌های اجتماعی انسانهائی تمایز یافتند که بیشتر به **پیشه‌وری** پرداختند. تمایز پیشه‌وری از کشاورزی و دامپرواری **دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار** بود. از این پس

فراورده‌های اینان یعنی پیشه‌وران (بافندگان، آهنگران، اسلحه‌سازان، کوزه‌گران و ابزارکارسازان) نیز بیشتر وارد مبادله شد و عرصه‌ی مبادلات بطور قابل توجهی گسترش یافت. در ابتدا، مبادله بین جوامع دودمانی رواج گرفت. در بازار مبادلات نمایندگان این جوامع که غالباً ریش‌سفیدان و پدرسالاران بودند به مبادله می‌پرداختند. آنچه که مبادله می‌شد به تمام جامعه تعلق می‌گرفت. بنابراین، اساس مبادله که در نتیجه‌ی تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید استوار بود. در آغاز، آنچه بطور عمده مبادله می‌شد دام بود. قبایل دام‌پرور گله‌های بزرگی شامل گاو، بز و گوسفند داشتند. کهنسالان و پدرسالاران که دیگر در جامعه قدرت زیادی بدست آورده بودند به تصاحب و تملك گله‌ها پرداختند، گوئی مال شخصی خود آنهاست. بدین ترتیب ابتدا دام به مالکیت خصوصی افراد درآمد، سپس اندك اندك تمام وسایل تولید. مالکیت اجتماعی بر زمین بیش از همه درنگ پا بود.

رشد نیروهای مولد و پیدایش مالکیت خصوصی بتدریج به **زوال نظام دودمانی** منجر شد. دودمان به خاندانهای بزرگ پدرسالاری مبدل شد. بعداً در درون این خاندانها نیز خانوارها و خانواده‌ها از هم جدا شدند و ابزار تولید و سایر آلات و ابزار و دام به مالکیت خصوصی خانواده‌ها درآمد. با رشد و گسترش مالکیت خصوصی، روابط و مناسبات همخونی نیز گسسته شد. بجای جامعه و نظام دودمانی بتدریج جوامع روستائی پدید آمد. اختلاف جوامع روستائی با جوامع دودمانی در این بود که دیگر همخونی و خویشاوندی لازمه‌ی همبستگی نبود مسکن و اقتصاد خانواده، دام و سایر چیزها همه در مالکیت خصوصی یك خانواده قرار گرفت. برعکس، جنگلها، مراتع و آب و انواع زمینهای قابل کشت (مدت زمانی بس دراز، حتی مزرعه) در مالکیت اجتماعی بود. مزرعه بطورکلی هرچند سال یکبار از نو بین اعضاء جامعه‌ی روستائی تقسیم می‌شد ولی سرانجام مزرعه نیز به مالکیت خصوصی درآمد.

پیدایش و رواج **مبادله و مالکیت خصوصی** سرآغاز یك تحول عمیق در ساخت جامعه‌ی اشتراکی اولیه بود. رشد و گسترش مالکیت خصوصی و اختلاف ثروت بدان منجر شد که در درون جوامع، در میان گروههای مختلف آن منافع و خواسته‌های گونه‌گونی تجلی یابد. در چنین شرایطی، اشخاصی که در این جوامع مقام ریش

سفیدی و سرداری و رهبری مذهبی داشتند از مقام خود (موضع خود) بمنظور جمع‌آوری ثروت خصوصی استفاده کردند. آنها بخش قابل توجهی از املاك اجتماعی (اشتراکی) را به خود اختصاص داده و زیر سلطه‌ی خویش درآوردند. اشخاصی که صاحب این مقامات و مواضع شدند پیوسته از توده‌های عضو جامعه‌ی خود بریدند و اعیان و اشراف قبیله را تشکیل داده و قدرت خود را روزبروز بیشتر و افزون کردند. خانواده‌های اشراف و اعیان این جوامع ثروتمندترین خانوارها نیز شدند و توده‌های عضو این جوامع کم‌کم به اشکال مختلف به قشر ثروتمند اعیان و اشراف جامعه و قبیله‌ی خود وابستگی اقتصادی یافتند.

با توسعه‌ی نیروهای مولد و رشد آن، کار انسانها نیز در عرصه‌ی دامپروری و کشاورزی رواج و رونق گرفت و **نعم مادی بیش از آنچه که موردنیاز زندگی انسانها باشد فراهم آمد.** این امر امکان **تصاحب اضافه‌کار و اضافه محصول را بوجود آورد. یعنی تصاحب کار و محصول اضافی که بیش از رفع نیازمندیهای خود زحمتکشان و خانواده‌شان بود.** در چنین شرایطی باصرفه‌تر بود انسانهائی که به اسارت گرفته می‌شدند دیگر مانند سابق کشته نشوند بلکه به بردگی و کار بردگی کشیده شوند. خانواده‌های ثروتمند اعیان و اشراف بر بردگان مسلط شدند. کار بردگان نابرابری را بیشتر کرد زیرا خانواده‌هائی که بردگان را بکار می‌گماشتند با شتاب بیشتری ثروتمندتر می‌شدند. با افزایش نابرابری ثروت، نه‌تنها ثروتمندان اسرای جنگی را به کار بردگی گماشتند بلکه خویشان و هم‌قبیله‌های خود را نیز که فقیر و بدهکار شده بودند به کار بردگی کشانیدند. بدین ترتیب اولین شکاف و **تقسیم جامعه به طبقات** بوجود آمد. برده‌داران در یك سو و بردگان در سوی دیگر. استثمار انسان از انسان ـ یعنی تصاحب اضافه‌کار و اضافه محصول انسانی بوسیله‌ی انسان دیگر آغاز گردید. مناسبات تولید جامعه‌ی اشتراکی اولیه زوال یافت و مناسبات تولید نوینی جانشین آن شد که با خصلت نیروهای مولد نوین انطباق داشت. مالکیت خصوصی جای مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را گرفت. کار انفرادی جایگزین کار دستجمعی و اشتراکی شد. نظام دودمانی به جامعه‌ی طبقاتی مبدل گردید. از این پس سراسر تاریخ بشر تا بنای جامعه‌ی سوسیالیستی عبارتست از تاریخ مبارزات طبقاتی. تئوریسین‌های بورژوازی چنین وانمود می‌کنند که گوئی مالکیت خصوصی همیشه وجود داشته است. تاریخ این افسانه‌ها را تکذیب و ثابت

می‌کند که کلیه‌ی خلقها از مرحله‌ی جامعه‌ی اشتراکی اولیه که هزاران سال بطول انجامیده است گذر کرده‌اند.

خلاصه

۱) انسانها بوسیله‌ی کار از جهان حیوانات متمایز شدند و جامعه‌ی انسان پدید آمد.
۲)نیروهای مولد جامعه‌ی اولیه در سطح بسیار نازلی قرار داشتند و ابزار تولید بسیار ابتدائی بود. این امر ضرورت کار دستجمعی، ضرورت مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و ضرورت توزیع متساوی را ایجاب می‌کرد. در جامعه‌ی اشتراکی اولیه نابرابری ثروت، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، طبقه و استثمار وجود نداشت. مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید در چارچوب تنگی محدود بود، وسایل تولید در مالکیت حوزه‌ی اجتماعی کوچکی قرار داشت این حوزه‌های اجتماعی کم‌وبیش دور و جدا از هم بسر می‌بردند.
۳) عمده‌ترین خطوط قانون اساسی اقتصادی جامعه‌ی اشتراکی اولیه عبارتند از: تأمین نیازمندیهای فوق‌العاده ناچیز زندگی انسانها با کمك ابزار تولید بسیار ابتدائی از طریق کار دستجمعی و مشترك در چارچوب یك حوزه‌ی اجتماعی محدود و توزیع متساوی محصولات.
۴) مدت زمانی بس دراز، انسانها با کار دستجمعی به کار همگون می‌پرداختند. بهبودی تدریجی ابزار تولید به پیدایش تقسیم طبیعی کار (برحسب جنس و سن) یاری رسانید. تکامل بیشتر ابزار تولید و بهبودی شیوه و نوع تأمین و بدست آوردن نیازمندیهای زندگی و رشد و توسعه‌ی دامپروری و کشت‌وکار (کشاورزی) به پیدایش تقسیم اجتماعی کار و مبادله، به مالکیت خصوصی و به نابرابری ثروت و سرانجام به تقسیم جامعه به طبقات و استثمار انسان از انسان منجر گردید.
بدین ترتیب نیروهای مولد که در حال رشد بودند با مناسبات تولید در تضاد قرار گرفت. در نتیجه تیپ دیگری از مناسبات تولید ـ نظام برده‌داری ـ جای جامعه‌ی اشتراکی اولیه را گرفت.

چگونگی تقسیم طبیعی و اجتماعی کار

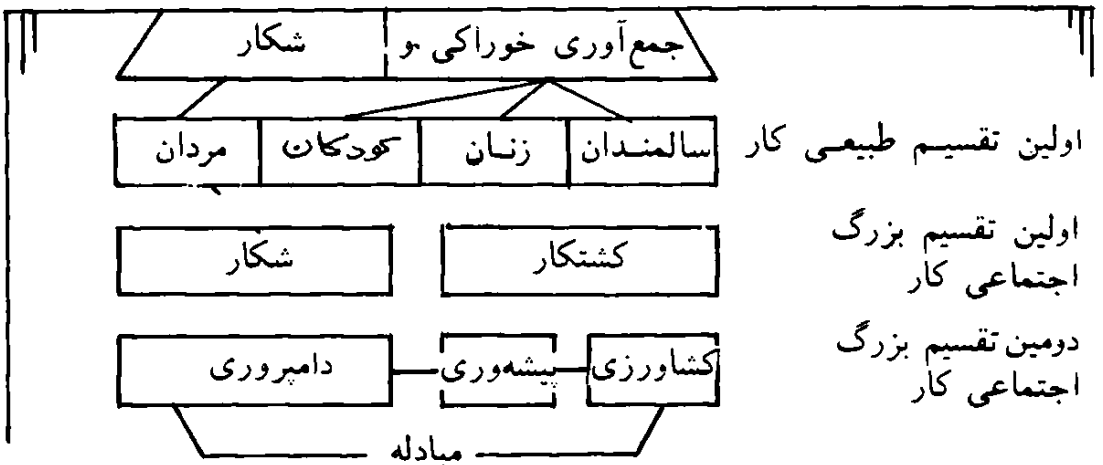

پیدایش نظام‌برده‌داری

برده‌داری در اولین مرحله‌ی رشد و شکوفائی خود خصلت پدرسالاری و خانگی داشت. تعداد نسبتاً کمی برده وجود داشت و کار بردگی هنوز اساس تولید را تشکیل نمی‌داد بلکه در اقتصاد نقش دست دوم داشت. هدف امور اقتصادی تأمین نیازمندیهای خانوارهای بزرگ پدرسالاری بود که اقتصادشان تقریباً فارغ از مبادله بود. درآن هنگام نیز استفاده از کار محدود و منحصر بود ولی با وجود این، قدرت ارباب و آقا نسبت به برده نامحدود بود. بتدریج رشد بیشتر نیروهای مولد و تکامل تقسیم اجتماعی کار و مبادله مبنای گذار جامعه به نظام برده‌داری را بوجود آورد. تبدیل ابزار سنگی به ابزار فلزی عرصه‌ی کار انسانها را بطور قابل توجهی گسترش داد. در کشاورزی ـ که شاخه‌ی عمده‌ی تولیدات باقی ماند ـ شیوه‌ی کشت و کار حاصلخیزتر شد. شاخه‌های نوین کشاورزی بوجود آمد. باغبانی (پرورش تاك و میوه‌جات و سبزیجات) کشت کتان و پنبه و دانه‌های روغن‌دار، دامپروری نیز بهتر شد. گله‌های خانواده‌های ثروتمند بزرگتر شدند. پرورش دام پیوسته به نیروی کار بیشتری نیازمند شد. بافندگی، فلزکاری، کوزه‌گری و سایر پیشه‌ها بتدریج کاملتر شدند. افزایش محصولات در تمام عرصه‌ها (دامپروری، کشاورزی و پیشه‌های خانگی) نیروی کار انسان را طلب می‌کرد و سبب شد محصولاتی بیش از مقداری که برای زندگی آنان ضرور بود تولید کنند. در عین حال این امر ـ محصول اضافی ـ

سبب شد که حجم کار روزانه‌ای که برعهده هریك از اعضاء جامعه‌ی دودمانی و هریك از اعضاء خانوار واگذار شده بود، افزایش یابد. بنابراین دخول نیروهای کار تازه مطلوب بود و جنگ بدست آوردن این نیروهای کار را تامین می‌کرد. اسرای جنگی به بردگان مبدل می‌شدند.» (انگلس ریشه‌ی خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مجموعه‌ی آثار ج۲۱).

چون تولید کشاورزی شاخه‌ی عمده‌ی تولیدات را تشکیل می‌داد و چون محصولات پیشه‌وری تابعی از آن بود بنابراین اساس اقتصاد در شرایط برده‌داری بر بنیان **اقتصاد جنسی** استوار بود. **اقتصاد جنسی اقتصادی‌ست که محصولات کار بمنظور مبادله تولید نشده بلکه در درون همان چارچوب اقتصادی مصرف می‌شوند.**

رفته‌رفته مبادلات رشد و تکامل یافت. پیشه‌وران فرآورده‌های خود را تولید می‌کردند: ابتدا طبق سفارشات و سپس به‌منظور فروش در بازار. در این جریان بسیاری از پیشه‌وران مدت زمانی بس دراز قطعه‌زمینی برای خود نگهداشته و کشتکار می‌کردند تا نیازمندی خود و خانواده‌شان را تامین کنند. دهقانان نیز اگرچه راه اقتصاد جنسی را در پیش گرفته بودند ولی با وجود این ناگزیر بودند بخش معینی از محصولات خود را در بازار بفروش رسانند تا بتوانند از پیشه‌وران فراورده‌های دستی آنها را خریداری کنند و بدهکاری پولی خود را بپردازند. بدین ترتیب بخشی از محصولات کار دهقانان و فراورده‌های دستی پیشه‌وران به‌کالا مبدل شد. **کالا، محصول و فراورده‌ای می‌باشد که بمنظور مصرف مستقیم (تولیدکننده) تولید و تهیه نشده بلکه بمنظور مبادله بمنظور فروش در بازار تولیدو تهیه می‌شود.**

تولید محصولات و فرآورده‌ها برای مبادله علامت مشخص **اقتصاد کالائی** است. تمایز پیشه‌وری از کشاورزی و پا گرفتن پیشه‌وری بصورت حرفه‌ای مستقل به‌مفهوم پیدایش و رشد و تکامل **تولید کالائی** می‌باشد.

مبادله در آغاز خصلت تصادفی داشت: یعنی محصولی مستقیماً با محصول دیگری مبادله می‌شد. هر اندازه مبادله گسترش می‌یافت و به‌شکل پدیده‌ی منظمی در می‌آمد؛ همانطور هم بتدریج کالائی که در ازاء آن هر نوع کالای دلخواه دیگر با آن مبادله می‌شد برجستگی و تمایز می‌یافت. **پول**، بیان‌کننده‌ی کالائی است عام که

بوسیله‌ی آن سایر کالاها ارزیابی می‌شوند و از آن در مبادله بمثابه‌ی عامل واسطه استفاده می‌شود. رشد پیشه‌وری و مبادله به‌تأسیس شهرها انجامید. شهرها، در آغاز ـ یعنی درعهد باستان که جامعه براساس تولید برده‌داری استوار بود بنا نهاده شدند. بتدریج پیشه‌وری و تجارت (بازرگانی) در شهرها متمرکز شد. نوع اشتغال به‌کار اهالی شهرنشین و شیوه‌ی زندگی آنها سبب گردید که پیوسته شهرها از روستا متمایز شوند. با این امر، تمایز بین شهر و روستا و تضاد بین آنها آغازیدن گرفت.

هر چقدر حجم کالاهائی که مبادله می‌شد بیشتر می‌شد به‌همان اندازه نیز عرضه‌ی مبادلات وسیع‌تر می‌گردید. سرانجام این ضرورت پدید آمد که عامل واسطه‌ای بین فروشندگان و خریداران پدید آید. نقش این عامل واسطه را پیله‌وران (بنکداران) برعهده گرفتند. تمایز طبقه‌ی پیله‌ور (کسبه و تجار) که خود در تولید شرکت ندارد بلکه فقط به‌مبادله‌ی محصولات و فرآورده‌های تولیدکنندگان می‌پردازد ـ سومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار می‌باشد. تلاش این طبقه بمنظور سود سبب شد که کالا را از تولیدکنندگان مستقیماً خریداری کنند و سپس آنها را دور از محل تولید کالا به‌بازار آورده و در آنجا به‌مصرف‌کنندگان بفروشند. افزایش محصولات و فرآورده‌ها و توسعه‌ی مبادلات نابرابری ثروت را بطور قابل توجهی بیشتر کرد و پول نزد ثروتمندان تلنبار شد. نه تنها پول بلکه دام، ابزار تولید و بذر نیز بدست ثروتمندان افتاد. فقرا پیوسته ناگزیر شدند به‌ثروتمندان بدهکاری یابند. این بدهی‌ها غالباً به‌شکل بدهی جنسی بود و گاهی نیز بدهی آنان شکل بدهی پولی داشت. ثروتمندان ابزار تولید، بذر و پول به‌قرض می‌دادند و بدین ترتیب بدهکاران را غلام و بنده‌ی خویش می‌کردند. هنگامی که بدهکاران نمی‌توانستند بدهی خود را بپردازند به‌بردگی می‌افتادند. بدین ترتیب ربا و رباخواری بوجود آمد. ربا برای این (رباخوار) ثروت بیشتر و برای آن (بدهکار) بدهکاری برده‌وارتری به‌ارمغان آورد. زمین و مرزعه نیز به‌مالکیت خصوصی درآمد. فروش آن یا گروگذاری آن نیز آغاز شد. هنگامی که بدهکاری نمی‌توانست بدهی خود را به‌رباخوار بپردازد زمینش را به‌او واگذار می‌کرد و زن و فرزندش را به‌بردگی می‌فروخت. مالکین بزرگ ثروتمند با استفاده از قدرتی که داشتند بخشی از مراتع و چراگاه‌های عمومی جامعه‌ی روستائی را در اختیار خود در آوردند. املاك بزرگ، ثروت پولی و توده‌های برده در دست برده‌داران ثروتمند متمرکز شد. اقتصاد کوچك

دهقانی بیش از پیش از هم پاشیده شد. در حالیکه اقتصاد برده‌داری تقویت و گسترش یافت و بزودی تمام شاخه‌های تولید را فرا گرفت. جامعه به‌دو طبقه‌ی همده که با یکدیگر در تضاد آشتی‌ناپذیری بودند تقسیم شد: بردگان و برده‌داران. چنین بود چگونگی پیدایش نظام برده‌داری.

مناسبات تولید درنظام برده‌داری ـ موقعیت بردگان ـ

ویژگی تعیین‌کننده‌ی مناسبات تولید در نظام برده‌داری، مالکیت برده‌داران ـ نه تنها بر وسایل تولید بلکه بر بردگانی که خود تولیدکننده هستند ـ می‌باشد. اگر در مرحله‌ی بردگی پدرسالاری برده عضوی از خاندان و خانواده بود، در شرایط و در مناسبات تولید برده‌داری دیگر برده حتی انسان هم محسوب نمی‌شد. برده شئی‌ای بود که به‌صاحبش تعلق داشت و صاحبش می‌توانست آزادانه و نامحدود بروی مسلط و حاکم شود. برده نه تنها استثمار می‌شد بلکه مانند دام خرید و فروش می‌شد و صاحبش می‌توانست بدون اینکه مجازات شود برده‌ی خود را بکشد. «برده، نیروی کارش را مانند گاوی که توانش را به‌دهقان می‌فروشد نمی‌فروخت بلکه وجودش را با مجموعه‌ی تمام نیروی کارش برای همیشه به‌صاحبش می‌فروخت». (مارکس). کار بردگی کاملاً خصلت اجباری داشت. با اعمال قهر بردگان به‌کار کشیده می‌شدند. بردگان را با تازیانه می‌زند و برای کوچکترین خطائی که مرتکب می‌شدند با خشونت تنبیه بدنی می‌کردند. بردگان داغ زده می‌شدند تا در صورت فرار بتوان آنان را آسانتر دستگیر کرد. بسیاری می‌بایست گردن‌بندهای آهنی که رویش نام مالك برده نقش بسته بود حمل کنند. برده‌دار، تمام محصولاتی را که کار بردگان تولید می‌کرد تصاحب می‌کرد مقدار بسیار ناچیزی به‌برده می‌داد که از گرسنگی نمیرد و بتواند باز هم برایش کار کند. برده‌دار نه تنها اضافه محصول را تصاحب می‌کرد بلکه بخش عمده‌ی محصول ضرور (برای زندگی) کار بردگان را نیز تصاحب می‌نمود.

رشد و تکامل شیوه‌ی تولید براساس نظام برده‌داری بازار تقاضای برده را افزایش داد. کار انسان در آن هنگام کمتر حاصلخیز بود و فقط مقدار ناچیزی اضافه محصول، یعنی محصولی که بیش از نیازمندی بود به‌بار می‌آورد. درنتیجه اقتصادی که براساس برده‌داری استوار بود فقط در شرایطی بارآور بود که از بردگان

به‌مقیاس وسیع بهره‌کشی شود و بهای بردگان نیز ارزان باشد*. استثمار غارتگرانه‌ی بردگـان بدانجا رسید که بردگـان از نظر جسمانی نابود شدند و می‌بایست پیوسته جای تلفات پر شود. بازار تقاضای پیوسته بیشتر بردگان با تکثیر طبیعی تناسلی آنها امکـان نداشت. در بسیاری از موارد و در بسیاری از کشورها معمولاً بردگـان خانواده‌ای نداشتند. علاوه بر این نگهداری کودکـان بردگـان در سنینی که برای برده‌داران هنوز نمی‌توانستند کار کنند و اضافه محصول تولید نمایند با صرفه نبود. از این رو یکـی از مهترین منابع بدست آوردن برده‌ی تازه، جنگ بود. دولتهای برده‌داری آسیای قدیم پیوسته به‌جنگ می‌پرداختندتا خلق‌های دیگر را زیر سلطه‌ی خود درآورند. تاریخ یونان باستان سرشار از جنگهائی‌ست که بین دولتهای یونانی با متروپل‌ها و مستعمرات بوقوع پیوسته است. روم قدیم پیوسته در حال جنگ بود و در عصر شکوفائی خود بخش وسیعی از کشورهای مشهور آن عصر را زیر سلطه خود در آورد. نه تنها سربازانی که باسارت می‌افتادند بکار بردگی گماشته می‌شدند بلکه بخش قابل توجهی از اهالی سرزمین‌های تسخیر شده نیز به‌بردگی می‌افتادند. منبع دیـگر بردگان استانهـا و مستعمـرات بود. استانهـا و مستعمـرات به‌برده‌داران کالاهای گونه‌گون، «از جملـه کالاهـای جانـدار» تحویـل می‌دادنـد. تجـارت برده پرسودترین و شکوفاتریـن شاخه‌هـای فعالیـت اقتصـادی را تشکیـل می‌داد. مراکز ویژه‌ای برای تجارت بردگان تشکیـل گردیـد. بازارهایـی بوجـود آمـد که تجـار و خریداران از کشورهای دوردست به‌آنجا رو می‌آوردند.

شیوه‌ی تولیدی که براساس برده‌داری قرار داشت، نسبت به‌جامعه‌ی اشتراکـی اولیه امکانات رشد بیشتر نیروهای مولد را بوجود آورد. تمرکز تعداد عظیمی برده در دست دولت‌های برده‌داران و در دست برده‌داران منفرد کار دسته‌جمعی و مشترك

---

* در قرن هیجدهم در هندوستان شرقی بهای خوراك سالیانه‌ی هر برده‌ی سیاهپوست که ۵۰ لیره خریداری شده بود ۲۵ شیلینگ بود. دویست سال بعد، استعمارگران پرتقالی مخارج بردگان مستعمرات افریقائی خود را که در سائوتومه به کشاورزی گماشته بودند به صفر کاهش دادنـد (بردگان تمام هفته برای اربابان پرتقالی کار می‌کردند و روزهای یك‌شنبه تعطیل بودند که در این روز برای نیازمندی خود ارزن درو کنند و سیب‌زمینی شیرین بکارند. لباس آنها پیش‌بندهائـی بود که خود بردگان با دست خود می‌بافتند.

Ernist Mandel: Marxistische Wirtschaftstheorie. S. 92 (Traite d'Economie Marxiste. Paris (1962).

ساده را به‌مقیاسی وسیع ممکن ساخت. بناهای غول‌پیکری که از عهد باستان در مصر، هند، چین، روم و یونان و قفقاز و خاورمیانه و سایر نقاط جهان برجا مانده‌اند گواه برآنند: ابنیه‌ی بزرگ، سیستم‌های عظیم آبیاری، جاده‌ها، پلها، استحکامات نظامی و ....درجامعه‌ی برده‌داری تقسیم اجتماعی کار، رشد قابل توجهی کرد. تخصص و مهارت درعرصه‌های تولیدات کشاورزی و پیشه‌وری بیان‌کننده‌ی و تجلی آنست و همین امر شرایط را برای ارتقاء حاصلخیزی‌وباروری‌کار مساعدتر ساخت. در یونان بکار بردن کار بردگان به‌مقیاس وسیع در رشته‌ی تولیدات پیشه‌وری گسترش یافت. کارگاههای بزرگی بوجود آمدند که در آنجا اغلب گروههای عظیمی برده به‌کار اشتغال داشتند و کار بردگان در امور ساختمانی و استخراج کانهای گونه‌گون (آهن، نقره، طلا و...) مورد استفاده قرار گرفت. در روم کار بردگی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی لاتیفوندی‌های وسیعی (مزارع اختصاصی بزرگ) دراختیار داشتند و در آن‌ها صدها و هزاران برده مشغول به‌کار بودند. لاتیفوندی‌ها از این رو بوجود آمدند که اعیان واشراف زمینها و مزارع دهقانان و نیز کشتزارهای عمومی و آزاد دولتی را تصاحب کردند چون کار بردگان ارزان و با صرفه بود، زمینداران بزرگ و برده‌داران می‌توانستند از کار دستجمعی ساده‌ی بردگان استفاده کنند، غلات و محصولات دیگر کشاورزی را با مخارج کمتری تولید کنند. ولی دهقانان فقیر که آزاد بودند با اقتصاد کوچك خود قادر نبودند به‌آن ارزانی محصول تولید کنند. درنتیجه اقتصاد کوچك روستا رفته رفته ورشکسته و نابود شد. دهقانان جزء (خرده دهقانان) یا به‌بردگی افتادند و یا اینکه به‌اقشار بینوایان و گدایان ساکن شهرها پیوستند (لومپن پرولتاریا).

تضاد بین شهر و روستا ـ که در جریان گذار جامعه‌ی اشتراکی اولیه به‌نظام برده‌داری پدیدار شد ـ بتدریج بیش از پیش عمیق‌تر شد. شهرها مراکز اعیان و اشراف برده‌دار و تجار ـ از جمله رباخواران و محتکرین ـ و کارمندان دولتهای برده‌داری شدند که توده‌های وسیع دهقانان و بردگان را استثمار می‌کردند.

بکار بردن کار بردگان به‌مقیاس وسیع به‌برده‌داران امکان داد از هرگونه کار بدنی (کار جسمانی) آزاد شوند این کارها را بر دوش بردگان نهند. برده‌داران کار بدنی را منفور شمردند و آن را اشتغالی که برای انسان آزاد ناشایست بود تلقی کردند. بدین ترتیب آنها زندگی طفیلی را آغاز نمودند. با رشد و توسعه‌ی برده‌داری، بخشی از

اهالی آزاد بیش از پیش فعالیت‌های تولیدی را کنار نهادند. اشتغال به‌امور دولتی و علم و هنر ـ که رونق یافت ـ فقط در اختیار بخش معینی ازاقشار بالای‌برده‌داران‌و اهالی آزاد قرار گرفت. بدین ترتیب **نظام برده‌داری بین کار بدنی و کار فکری تضاد بوجود آورد.**

در نظام برده‌داری اهالی به**آزادگان** و **بردگان** تقسیم شدند. آزادگان به‌اشکال مختلف از حقوق مدنی، از مزایای حقوقی، سیاسی و قضائی، از حق تملك و تمول برخوردار شدند این حقوق از بردگان سلب شد. آزادگان نیز به‌نوبه‌ی خود به‌طبقات مالك بزرگ (ملاکین بزرگ که در عین حال بزرگ برده‌داران نیز بودند) و به‌طبقه‌ی تولیدکنندگان جزء (دهقانان و پیشه‌وران) تقسیم شدند که اقشار مرفه و میانه‌حال اینان نیز از کار بردگان و برده‌داری استفاده می‌بردند. رهبران ومبلغین مذهبی (روحانیون) نیز ـ که در عصر برده‌داری نقش عمده‌ای برعهده داشتند ـ از نظر و مالکیت خصوصی (بر وسایل تولید) موضع (مقام) اجتماعی همتراز با طبقه ملاکین بزرگ و برده‌داران قرار داشتند. تقسیم جامعه به‌طبقات **تاسیس دولت** را ضرور ساخت.

رشد و توسعه‌ی تقسیم اجتماعی کار و رشد و توسعه‌ی مبادله قبایل و عشایر را به‌هم نزدیکتر نمود و با یکدیگر پیوند داده ایلات را بوجود آورد. خصلت موسسات نظام دودمانی بتدریج دگرگونه شد و ارگان‌های این نظام پیوسته بیشتر خصلت خلقی خود را از دست دادند. این ارگانها به‌ارگانهای سلطه برخلق و غارت و سرکوبی همان قبیله و قبایل مجاور مبدل شدند. ریش‌سفیدان و سرداران، القاب و عناوین ویژه‌ای به‌خود گرفتند (شاه و شاهزاده و امیر...). آنها سابقاً و در گذشته از حکمرانی خود بمثابه‌ی فردی که انتخاب شده استفاده می‌کردند ولی اینك دیگر از قدرت خود برای دفاع از منافع و خواسته‌های اقشار ملاکین و اعیان و اشراف به‌منظور سرکوبی همان دودمان و نیز سرکوبی بردگان استفاده می‌کردند. افراد مسلح، دادگاه‌ها و ارگانهای تنبیهی نیز بدین منظور استفاده می‌شد. این بود **سر آغاز پیدایش دولت و قدرت دولتی. دولت** بخاطر این بوجود آمد که اکثریت استثمارشونده بخاطر منافع و خواسته‌های اقلیت استثمارکننده به‌بندکشیده شوند و مهار شوند. دولت برده‌داری در رشد و توسعه‌ی مناسبات تولید جامعه‌ی برده‌داری نقش مهمی ایفا نمود. دولت به‌دستگاه پرشاخ و برگ سلطه و حاکمیت و اعمال قهر نسبت به‌توده‌های خلق مبدل گردید. عملکرد (فونکسیون) عمده‌ی دولت آن بود که

بردگان را در زیر دستی نگهدارد. دموکراسی در یونان باستان و در روم که مورخین بورژوازی آن را چنان ستایش می‌کنند در ماهیت امر **دموکراسی برده‌داری** بود.

استثمار بردگان از مشخصات عمده‌ی مناسبات تولید در جامعه‌ی برده‌داریست. در عین حال شیوه‌ی تولید براساس برده‌داری در کشورهای مختلف ویژگی‌های اساسی داشته است. در کشورهای برده‌داری آسیای کهن، شکل مالکیت و نیز شکل مالکیت اشتراکی و نیز شکل مالکیت دولتی زمین رواج داشته است. این اشکال مالکیت با سیستم **کشاورزی که براساس آبیاری (مصنوعی) استوار بود** ارتباط و وابستگی داشت. آبیاری مصنوعی در آسیا اولین شرط کشاورزی است و این امر یا کار کمون‌ها بود و یا کار استانها و قدرت‌مرکزی. آبیاری مصنوعی در آسیا در دره‌های رودخانه بمنظور تعبیه‌ی سدها جوی‌کشی و حفر قنات و استخربندی و نیز خشکانیدن مردابها و باتلاقها به‌کار عظیمی نیاز داشت. تمام این اقدامات، تمرکز امور سازمانی و ساختمانی سیستم آبیاری و بهره‌برداری از آنها را به‌مقیاس وسیع ضروز می‌ساخت. این امر از وظایف دولت بود. با رشد و تکامل برده‌داری زمینهای عمومی و اشتراکی (همگانی) در دست دولت متمرکز گردید و در راس تملك زمین شاه قرار گرفت که از قدرت نامحدودی برخوردار بود.

دولت برده‌داری، مالکیت بر زمین را در دست خود متمرکز ساخت. بر دهقانها مالیات‌های سنگین بسته شد. آنان را به‌انجام انواع و اقسام بیگاری‌ها گماشته و بدین ترتیب به‌شدیدترین وجهی وابسته ساختند بطوری که موقعیت آنان غالباً مانند بردگان شد. در اینجا بود که سیستم **بدهکاری به‌شکل بیگاری** نیز اهمیت یافت. دهقانان هر دهکده‌ی اشتراکی (همگانی) که نمی‌توانستند بدهی‌های خود را به‌رباخواران بپردازند و دهقانانی که نمی‌توانستند سهم بهره‌ی مالکانه را به‌ارباب بپردازند ناچار شدند در چارچوب اقتصاد آنان مدت معینی بصورت برده‌ی بیگار، بیگاری کنند. دهقانان عضو دهکده‌ی خود باقی ماندند، کارگاه‌های دستی را با کشت و کار ابتدائی توام ساختند و بدین ترتیب در حال رکود و رخوت اقتصادی باقی ماندند. چون زمین در دست دولت برده‌داری متمرکز شده بود و جامعه‌ی روستائی در رکود اقتصادی واجتماعی بسر می‌برد اساس و پایه‌ی حکومت مطلقه بنا نهاده شد، یعنی اساس قدرت نامحدود و مطلق حکام محلی و شاهان، در کشورهای آسیائی که براساس برده‌داری استوار بودند اریستوکراتی روحانیون نیز نقش مهمی

ایفا نمود. در املاك وسیعی که به‌اماکن مذهبی تعلق داشتند کاربردگی انجام می‌گرفت.

با رشد و توسعه‌ی اقتصاد برده‌داری مبادله نیز گسترش یافت. مخصوصاً در مرحله‌ی شکوفائی و رونق نظام برده‌داری مبادله اهمیت یافت. در یك سلسله‌از شاخه‌های تولید، بخش معینی از محصولات بطور منظم به‌مثابه‌ی **کالا** تولید و تهیه شد و **برای فروش به‌بازار** آمد. با توسعه‌ی مبادله اهمیت **پول** نیز بیشتر شد. معمولاً کالاهائی به‌مثابه‌ی پول برجستگی یافتند که بیش از همه در بازار مبادله رواج یافت. در نزد بسیاری از خلق‌ها خصوصاً در نزد خلقهائی که به‌دامپروری اشتغال داشتند ابتدا دام نقش پول را برعهده گرفت. در سایر خلق‌ها نمك، غلات و پوست پول محسوب می‌شد. بتدریج پول فلزی (سکه) جایگزین این کالاها و سایر انواع پول گردید*. در روم نیز مانند یونان باستان تجارت بردگان و سایر کالاها ـ همچنین اشیاء تجملی و زینتی که از کشورهای خارج مشرق زمین وارد می‌شد ـ نقش مهمی برعهده گرفت. تجارت و بازرگانی غالباً با چپاول و غارت اهالی بومی و یا راهزنی دریائی همراه بود. در مناسبات نظام برده‌داری تنها پول وسیله‌ی خرید و فروش کالاها نبود بلکه وسیله‌ی تصاحب کار (اضافه کار و محصول آن ـ اضافه محصول) از طریق تجارت و رباخواری نیز بود. پولی که به‌منظور تصاحب اضافه‌کار و اضافه محصول پرداخت می‌شود به‌**سرمایه** مبدل می‌شود: یعنی به‌وسیله‌ی استثمار. مارکس آشکار ساخت که سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربائی بر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تقدم می‌یابد. این دو سرمایه که در بطن نظام برده‌داری بوجود می‌آیند در مناسبات نظام برده‌داری تغییری نمی‌دهند بلکه ورشکستگی تولیدکنندگان جزء را تسریع کرده و آنان را به‌بردگان مبدل می‌سازد. در عین حال این دو شکل سرمایه (سرمایه‌ی تجاری و ربائی) که خود در پروسه‌ی تولید شرکت ندارند تمرکز پول هنگفتی را در دست بازرگانان و رباخواران مساعدتر می‌سازد. در این جریان بخش قابل توجهی از این پولها به‌مصرف انگل‌وار تجار و رباخواران می‌رسید. مناسبات سرمایه‌داری ـ بطوری که در فصل‌های آینده خواهیم دید هنگامی پدید می‌آید و

---

* سکّه در ایران ۳۰۰ سال قبل از تشکیل دولت هخامنشیان رواج یافت. در دوران سلطنت داریوش مسکوکات طلا و نقره (سیستم دوفلزی) با عیار ثابت بوجود آمد و رواج گرفت (پارت)

آنگاه در پروسه‌ی تولید مسلط می‌شود که طبقه‌ی کارگر روزمزد و طبقه‌ی سرمایه‌دار صنعتی تبلور یابد. به‌این دلیل علمای بورژوازی به‌نادرستی مناسباتی را که براساس برده‌داری در روم و یونان باستان برقرار بود مناسبات سرمایه‌داری تلقی می‌کنند. گسترده‌ترین و عمده‌ترین اشکال برده‌داری در عهد باستان یونان و روم مشاهده می‌شود.

نیروی برانگیزنده‌ی تولید در جامعه‌ی برده‌داری تصاحب اضافه محصول کاربردگان است. چون بردگان به‌کاری که برای ارباب و آقای خود انجام می‌دادند بی‌علاقه بودند و بارآوری کار بردگی اندك بود برده‌داران اضافه محصول را از طریق کار دستجمعی توده‌های بردگان که به‌مقیاس وسیعی بکار می‌گماشتند تامین می‌کردند و بدین ترتیب بردگان را به‌شدت استثمار می‌کردند. امکان چنین استثماری با تملك بی‌حد و حصر بردگان بوسیله‌ی برده‌داران و نیز با خیل وسیع بردگان ارزان ـ که خود حاصل فتوحات جنگی بود ـ پدید می‌آمد. نتیجه این که رشد وتکامل نظام برده‌داری براساس اضافه محصول تولید شده برای برده‌داران و استثمار توده‌های بردگانی که در مالکیت مطلق برده‌داران قرار داشتند، استوار می‌باشد.

تشدیدتضادهای نظام برده‌داری سقوط نظام برده‌داری

نظام برده‌داری در جریان تکامل جامعه‌ی انسان یك دوران ضرور تاریخی بود. در شرایط ویژه‌ی این نظام اجتماعی فرهنگی بوجود آمد و رشد یافت که پایه‌های تکامل بعدی جامعه‌ی بشر را بنا نهاد.بسیاری از رشته‌های علوم و فنون (ریاضیات، نجوم، مکانیك، معماری و ساختمان...) در جهان باستان به‌مرحله‌ی رشد و تکامل شایان توجهی نائل شدند. آثار هنری که از عهد باستان بدست ما رسیده‌اند ـ و نیز ـ برای همیشه وارد گنجینه‌های فرهنگ بشریت شده‌اند. با وجود این، نظام برده‌داری تضادهای حل نشدنی در بطن خود نهفته داشت که سرانجام این نظام را ساقط کرد.

در نظام برده‌داری ـ در مقایسه با جامعه‌ی اشتراکی اولیه ـ نیروهای مولد از طریق مناسبات در تولید جامعه‌ی برده‌داری امکانات رشد بیشتری یافتند. زیرا نیروهای مولد از امتیازات عملکرد کار دستجمعی ساده (کئوپراسیون ساده) به‌مقیاسی وسیع سود بردند اما این امکانات بتدریج فرسوده شدند. نظام برده‌داری

در موقعیتی نبود که بتواند رشد تکنیك را بطور قابل توجهی تسریع کند زیرا بردگان به‌دستاوردهای کارشان علاقمند نبودند. هرچقدر بردگی بیشتر گسترش می‌یافت به‌همان اندازه کار بیشتر جنبه ی تلاش برده‌وار به‌خود می‌گرفت. یعنی اشتغالی که برای آزادگان ننگین بو د. در اثر همین تضاد هر تولید و هر جامعه‌ای را که براساس برده‌داری استوار باشد فرو می‌ریزد «(انگلس، آنتی دورینك)» همه‌اینها بدان منجر شد که نظام برده‌داری راه زوال در پیش گیرد. تضادهای عمده‌ی طبقاتی در جامعه‌ی برده‌داری بین بردگان از یکسو وبرده‌داران از سوی دیگر پیوسته شدت گرفت. استثماری که براساس کار بردگی استوار بود نیروهای مولد عمده‌ی این جامعه‌را به‌انهدام‌کشانید، مبارزه‌ی بردگان علیه استثمار بیرحمانه‌ی برده‌داران غالباً شکل قیامهای مسلحانه به‌خود گرفت. این امر پایه‌های اساسی اقتصاد برده‌داری را ساقط نمود. در عین حال، اختلافات و تضادهای طبقاتی بین دهقانان آزاد از یکسو و ملاکین بزرگ نیز از سوی دیگر شدت یافت. رقابت شدید تولید برده‌داری که براساس کار بردگی انجام می‌گرفت تولیدکنندگان جزء را از صحنه‌ی رقابت خارج کرد. همچنین بر توده‌های خرده تولیدکننده‌ی آزاد ـ دهقانان و پیشه‌وران ـ مالیات‌های سنگین تحمیل شد. اینان به‌انجام انواع بیگاری‌های اجباری دولتی وادار شدند و بوسیله‌ی سرمایه‌داری تجاری و بازرگانی و سرمایه‌ی ربائی نیز استثمار و چپاول شدند. همه‌ی اینها سرانجام خرده تولیدکنندگان را منهدم ساخت و بتدریج وسایل معیشت و ابزار تولید از دستشان ربوده شد.

همچنان که گفته شد، شرط مقدماتی اساسی استقرار اقتصاد برده‌داری و رشد آن هجوم بردگان جدید و بکار گماشتن آنان و کار ارزان آنان بود. برده بطور عمده از طریق جنگ بدست می‌آمد ولی اساس و پایه‌ی دولت برده‌داری و قدرت آن را دهقانان و پیشه‌وران تشکیل می‌دادند. اینان بودند که در ارتش خدمت می‌کردند و بار عمده‌ی مالیات‌های سنگین نیز بر دوش آنان قرار داشت. این مالیات‌ها برای اجرای جنگ ضرورت داشت از این رو رکود اقتصاد دهقانان آزاد و پیشه‌وران و ورشکستگی آنها نه تنها قدرت اقتصادی دولت‌های برده‌داری را ضعیف نمود بلکه قدرت نظامی و سیاسی آنان را نیز ناتوان کرد (مخصوصاً در روم قدیم). شکستهای پیاپی جای پیروزی‌ها را گرفت، جنگ‌های تهاجمی بمنظور تسخیر مناطق به‌جنگ‌های دفاعی مبدل شد، منابع ارسال لاینقطع بردگان ارزان مسدود گردید.

سرانجام مزارع بزرگ (لاتیفوندی‌ها) که براساس کار بردگان استوار بودند و کارگاه‌هائی که در شهرها قرار داشتند از واردات (برده) محروم ماندند. پیوسته جنبه‌های نفی کار بردگی آشکار گردید. در دو قرن آخر امپراطوری روم، تولید با سقوط عمومی روبرو شد، تجارت متلاشی گردید، کشورهای ثروتمند فقیر شدند و جمعیت آنها کاهش گرفت، پیشه‌وری نیز منهدم شد و شهرها ساقط شدند.

مناسبات تولیدی که براساس کار بردگی استوار بود به‌تاروپودهای بندآورنده‌ای مبدل شد که ادامه‌ی رشدو توسعه‌ی نیروهای مولد جامعه را در خود می‌فشرد و مانع رشد و شکوفائی آنها می‌شد. ضرورت تاریخی جانشین شدن مناسبات نوین بجای مناسبات تولید کهنه که براساس کار بردگی استوار بود ـ فرا رسید. این مناسبات نوین تولید می‌بایست موضع نیروهای عمده‌ی مولد جامعه را (توده‌های مشغول به‌کار و زحمتکشان را) دگرگون سازد. قانون انطباق مناسبات تولید با خصلت نیروهای مولد چنین ایجاب می‌کرد کارگرانی که تا اندازه‌ای به‌محصول کارشان علاقمند باشند جای بردگان را بگیرند. چون تولید برده‌داری که براساس کار بردگی قرار داشت، از نظر اقتصادی امتیازش را از دست داد، برده‌داران املاك وسیع خود را به‌قطعات کوچك تقسیم کردند و آنها را با شرایط معین یا به‌بردگان سابق ـ که اینك آزاد شده بودند ـ واگذار نمودند و یا اینکه به‌افرادی که سابقاً آزاد بسر می‌بردند سپردند و اینان از این پس می‌بایست برای ملاکین بیگاری کنند. دهقانان نوین به‌قطعه‌زمینی که بر رویش کشتکار می‌کردند وابسته شدند و ملاکین می‌توانستند آنها را نیز با زمین بفروشند. با وجود این دهقانان دیگر برده محسوب نمی‌شدند.اینان قشر نوین تولیدکنندگان جزء بودند که بین آزادگان و بردگان موضع بینابینی یافتند و به‌مقیاس وسیعی به‌حاصل کارشان علاقمند بودند. این تولیدکنندگان جزء کولون نامیده شدند و پیشاهنگان دهقانانی شدند که در قرون‌وسطی بصورت دهقانان وابسته به‌زمین ظهور کردند.

بدین ترتیب در بطن جامعه‌ی برده‌داری عوامل شیوه‌ی تولید نوینی پدید آمد که **شیوه‌ی تولید فئودالی** نامیده می‌شود.

تاریخ جوامع برده‌داری در کشورهای آسیائی، در یونان و روم گواهی می‌دهند که رشد و تکامل اقتصاد برده‌داری مبارزات طبقاتی توده‌های برده شده را علیه سرکوب‌کنندگان آنان تشدید کرده است. قیامهای بردگان با مبارزات دهقانان جزء

که استثمار می‌شدند دوش بدوش هم علیه طبقه‌ی اعیان برده‌دار و ملاکین بزرگ انجام گرفته است. تضاد بین تولیدکنندگان جزء از یکسو و ملاکین بزرگ از سوی دیگر در همان مراحل اولیه‌ی رشد جامعه‌ی برده‌داری جنبشی دموکراتیک بین آزادگان بوجود آورد که هدفش الغا و برکناری بدهکاری بردگی، تقسیم نوین زمین‌ها، الغای امتیاز مالکیت بزرگ زمینداران (اریستوکراتی) و واگذاری قدرت به‌مردم ـ یعنی واگذاری قدرت به‌خلق ـ بود.

از قیام‌های متعدد بردگان در روم قدیم، قیام اسپارتاکوس (۷۱ـ۷۴ قبل از میلاد) اهمیت ویژه‌ای دارد. این قیام صفحه‌ی پرافتخاری از تاریخ مبارزات بردگان علیه برده‌داران می‌باشد. قرن‌های متمادی، قیام‌های بردگان یکی پس از دیگری برپا شدند. این قیامها ـ مخصوصاً در قرون اول و دوم و سوم و پنجم میلادی شدت گرفتند. برده‌داران این قیامها را با بی‌رحمانه‌ترین وسایل سرکوب کرده و فرونشانیدند.

قیامهای متعدد در داخل و خارج کشورها پیوسته افزونی می‌گرفت. اهالی کشورهای مجاور که به‌بردگی درافتاده بودند در مناطق مختلف ایتالیا قیام کردند و برادران آنان که در آزادی بسر می‌بردند مرزهای کشور روم را مورد حمله قرار داده و بر آنان هجوم بردند. سلطه و حاکمیت روم پیوسته درهم شکسته‌تر شد. این امر به‌سقوط نظام برده‌داری در روم منجر گردید. قبایل و خلق‌های آزادی که مورد تهاجم نظامی دولت‌های برده‌داری قرار گرفته بودند و به‌بردگی و استثمار آنان در افتاده بودند و بوسیله‌ی پرداخت خراج‌های سنگین پیوسته غارت و چپاول می‌شدند، تنها نیروئی نبودند که در امر درهم شکستن امپراتوری روم نقش قاطع داشتند، بسیاری از جوامع برده‌داری در آسیای کهن و سایر کشورهای جهان نیز با حملات قبایل و خلق‌هائی که علیه برده‌داران می‌جنگیدند ساقط شدند.

خلاصه

۱) پیدایش شیوه‌ی تولید برده‌داری در نظام برده‌داری نتیجه‌ی رشد نیروهای مولد، پیدایش اضافه محصول، پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و سرانجام مالکیت بر زمین و تصرف اضافه محصول بوسیله‌ی مالکین ابزار تولید بود. برده‌داری اولین و خشن‌ترین شکل استثمار انسان بوسیله‌ی انسان‌های دیگرست. برده‌در تملك

کامل و بی‌حد و حصر اربابش قرار داشت. برده‌دار بدلخواه خود نه تنها بر کار برده بلکه بر جان او نیز مسلط بود.

۲) در جریان پیدایش نظام برده‌داری برای اولین بار دولت بوجود آمد. دولت در اثر تقسیم جامعه به‌طبقات متخاصم آشتی‌ناپذیر و بمثابه‌ی زیردست نگهداشن اکثریت استثمارشونده‌ی جامعه بوسیله‌ی اقلیت استثمارکننده تشکیل شد.

۳) اقتصادی که براساس برده‌داری استوار بود بطور عمده خصلت اقتصاد جنسی داشت. جهان باستان به‌تعداد زیادی واحد اقتصادی تقسیم شد که هر یك نیازمندیهای خود را از طریق تولید تأمین می‌کردند. عرصه‌ی مبادله بطور عمده شامل بردگان و اشیاء تجملی و تزیینی بود. رشد و گسترش مبادله پول فلزی را بوجود آورد.

۴) خطوط عمده و اساسی اقتصادی و قوانین اساسی شیوه‌ی تولید در نظام برده‌داری عبارتند از تملك اضافه محصول بوسیله‌ی برده‌داران برای مصارف انگل‌وار آنها از طریق استثمار غارتگرانه‌ی توده‌های بردگان براساس تملك بی‌حد و حصربر ابزار تولید و بر بردگان،ورشکستگی دهقانان و پیشه‌وران و برده شدن آنان و تسخیر کشورهای دیگر و برده‌ساختن خلق‌های دیگر.

۵) براساس نظام برده‌داری فرهنگ نسبتاً برجسته‌ای بوجود آمد (هنر، فلسفه و علوم) که در جهان باستان ـ یونان و روم ـ به‌برترین قله‌ی شکوفائی رسید، ولی از ثمره‌ی آن فقط قشر نازك جامعه‌ی برده‌داران که تعدادشان معدود بود بهره می‌بردند.شعو ر اجتماعی جهان باستان متناسب با شیوه‌ی تولید براساس برده‌داری بود. طبقات حاکم و ایدئولوگ‌های آنان بردگان را انسان تلقی نمی‌کردند. کار جسمانی (بدنی) کار بردگان بود و فعالیت ناشایسته‌ای برای انسان‌های آزاد (آزادگان) تلقی می‌شد.

۶) شیوه‌ی تولیدی که براساس برده‌داری استوار بود در مقایسه با جامعه‌ی اشتراکی اولیه به‌رشد بیشتر نیروهای مولد جامعه منجر شد. با وجود این در جریان رشد و تکامل بعدی خود در اثر کار بردگانی که به‌حاصل کارشان اصولاً علاقه‌ای نداشتند ساقط گردید. گسترش و رواج کار بردگی و موقعیت و شرایط زندگی بردگانی که از هیچ حقی برخوردار نبودند سرانجام به‌سقوط نیروهای مولد اصلی جامعه، به‌سقوط نیروی کار و ورشکستگی تولیدکنندگان جزء (دهقانان و پیشه‌وران)

منجر شد. این امر سقوط اجتناب‌ناپذیر نظام برده‌داری را ایجاب نمود.

۷) قیام‌های بردگان نظام برده‌داری را به‌لرزه درآورد و سقوط آن را تسریع نمود بجای شیوه‌ی تولیدی که براساس برده‌داری قرار داشت شیوه‌ی تولید فئودالی جایگزین شد. استثمار به‌شکل فئودالی جای استثمار براساس برده‌داری را گرفت. از این پس برای رشد نیروهای مولد جامعه عرصه‌ی وسیع‌تری گشوده شد.

ظهور فئودالیسم

عناصر فئودالیسم همانطور که بیان شد در بطن جامعه‌ی برده‌داری به‌شکل «کولونیا» پدیدآمد. کولون‌ها مجبور شدند روی زمین ارباب ـ ملاکین بزرگ کشتکار کنند و به‌آنان مبلغ معینی پول و یا بخش عمده‌ی محصولات کار خود را بپردازند و برای آنان انواع گونه‌گون بیگاری‌ها انجام دهند.

امپراتوری روم بوسیله‌ی قبایل ژرمنی، گالی و اسلاوها و سایر خلق‌های اروپا درهم شکسته و کوبیده شد. در درون این قبایل مهاجم بهنگام درهم شکسته شدن امپراتوری روم نظام دودمانی که در حال زوال بود، برقرار بود، در زندگانی اجتماعی این قبایل جامعه‌ی اشتراکی روستائی که نزد ژرمن‌ها «مارك» نامیده می‌شد نقش مهمی برعهده داشت. زمین ـ باستثناء املاك خوانین و سران قبیله در مالکیت اشتراکی تمام جامعه قرار داشت. مراتع و جنگلها، زمین‌های بایر و آیش و چراگاهها، دریاچه‌ها و استخرها همه عمدتاً به‌شکل اشتراکی مورد استفاده‌ی جمع قرار داشتند. مراتع و مزارع نوبتی (پریودیك) بین اعضاء جامعه تقسیم می‌شد. با این وجود، بتدریج املاك خوانین و سران قبیله (خالصجات) و سپس کشتزارها بطور موروثی خانوادگی شد. در رأس قبایل مهاجم سرداران و خوانین قرار داشتند که با اطرافیان و خویشان خود تمام زمینها و مراتع حاصلخیز و وسیع را مالك شدند.

قبایلی که امپراتوری روم را سرنگون کردند بخش وسیعی از زمین‌های حاصلخیز دولتی و قسمتی از زمین‌های ملاکین بزرگ روم را تصاحب کردند. جنگل‌ها و قسمتی از زمین‌های وسیع و مراتع و چراگاهها مورد استفاده‌ی عموم بود.ولی کشتزارهای بزرگ به‌قطعات کوچك اقتصادی تقسیم شدند. این قطعات کوچك چندی بعد به‌مالکیت خصوصی دهقانان درآمدند. بدین ترتیب قشروسیعی از خرده دهقانان مستقل بوجود آمد. با وجود این، در چنین شرایطی دهقانان نتوانستند

استقلال خود را برای مدت مدیدی حفظ نمایند زیرا با مالکیت خصوصی بر زمین و سایر وسایل تولید نابرابری ثروت بین اعضاء جامعه‌ی روستائی شدت یافت. در مجاورت دهقانان میانه حال دهقانان فقیر پدیدار شدند و با تشدید نابرابری ثروت بتدریج اعضائی که ثروتمندتر شده بودند بر جامعه‌ی روستائی تسلط یافتند و قدرت را بدست گرفتند. مالکیت بر زمین نیز در دست خانواده‌های ثروتمند متمرکز گردید که بتدریج اعیان و سرداران و خوانین نامیده شدند و اکثریت دهقانان به‌ملاکین بزرگ وابستگی یافتند.

تسخیر امپراتوری روم نظام اشتراکی دودمانی را در درون قبایل مهاجم ساقط کرد. ملاکین بزرگ بمنظور اعمال قدرت بر دهقانان مستقل و تحکیم سلطه‌ی خود ناگزیر می‌بایست ارگان‌های قدرت دولتی را تقویت کنند. سرداران با تکیه بر اعیان قبیله و اشراف و وابستگانشان قدرت دولتی را در دست خود متمرکز ساختند و سلطان و شاه مستبد و مطلق‌العنان شدند. بر روی ویرانه‌های امپراتوری روم یك سلسله دولت‌های نوین بوجود آمدند که در راس هر یك از آنان شاهی حکومت می‌کرد. شاهان، زمین‌ها و املاك تسخیر شده را با گشاده‌دستی بین افراد قابل اعتماد و خویشان خود تقسیم کردند و اینان نیز می‌بایست در ازای دریافت آنها برای شاهان بجنگند.دستگاه مذهبی نیز که ازروحانیون و کشیش‌ها تشکیل می‌شد یکی از تکیه‌گاه‌های قدرت شاهان بود و اینها نیز زمینهای وسیعی بدست آوردند. تمام این املاك و زمینها بوسیله‌ی دهقان‌ها کشتکار می‌شد و دهقانان ناگزیر بودند برای اربابان جدید باشکال مختلف بیگاری کنند. املاك وسیعی بدست اطرافیان و خدمتگذاران شاهان ـ از جمله کلیساها، مساجد و دیرها ـ افتاد. زمین‌هائی که در تحت این شرایط تقسیم شدند «فئودون» نامیده شدند. از این اصطلاح نام نظام نوین ـ فئودالیسم ـ مشتق گردید. پروسه‌ی فئودالیزه شدن در کشورهای مختلف گونه‌گون متنوع بنظر می‌رسد ولی ماهیت آن در همه جا یکسانست. دهقانان آزاد سابق به‌اربابان فئودال که زمین‌ها را تصاحب کرده بودند وابستگی شخصی یافتند. درجه‌ی وابستگی مختلف بود. بتدریج تمایز و اختلاف موجود بین بردگان سابق، کولون‌ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه‌ی آنان به‌توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته به‌زمین مبدل شدند که در تحت شرایط مشخصی دهقانان سرف ـ سرواژ ـ نامیده شدند. بتدریج اوضاع چنان شد که با ضرب‌المثل قرون وسطائی خلاصه

گردید: «ملك بی‌ارباب مباد»! یعنی زمین بدون ارباب فئودال وجود ندارد. صدر مالکین بزرگ شاهان بودند و شاهزادگان.

فئودالیسم مرحله‌ی نوینی از رشد و تکامل تاریخی جامعه بود. فئودالیسم جای نظام برده‌داری را که ساقط شد گرفت. در چنین شرایطی رشد بیشترنیروهای مولد فقط براساس کار توده‌های دهقانان وابسته به‌زمین که اقتصاد خصوصی و ابزار تولید خصوصی داشتند و به‌کارشان تا اندازه‌ای علاقمند بودند امکان داشت. با این وجود همانطور که تاریخ بشریت نشان داده است **حتماً لازم نیست که خلقی کلیه‌ی مراحل تکامل اجتماعی را به‌ترتیب طی کند.** در روسیه هنگامی که مناسبات نظام اشتراکی اولیه ـ نظام دودمانی ـ در حال زوال بود مناسبات بردگی پدرسالاری بوجود آمد. باوجود این، تکامل جامعه‌ی روسیه در این مرحله بطور عمده در مسیر نظام برده‌داری جریان نیافت بلکه به‌راه فئودالیسم افتاد. قبایل اسلاو- از قرن سوم میلادی ـهنگامی که در میان آنان هنوز نظام دودمانی حاکم بود ـ به‌امپراتوری روم که براساس برده‌داری استوار بود حمله‌ور شدند. این قبایل بمنظور رها ساختن شهرهائی که در مناطق شمال دریای سیاه زیر سلطه‌ی امپراتوری روم بودند جنگیدند و در نابود ساختن نظام برده‌داری نقش مهمی ایفا کردند. گذار از جامعه‌ی اشتراکی اولیه به‌فئودالیسم در روسیه هنگامی انجام گرفت که در کشورهای اروپای باختری نظام برده‌داری مدتها قبل راه زوال را در پیش گرفته بود و مناسبات فئودالی پا می‌گرفت. در روسیه نیز مانند دیگر کشورها با پیدایش فئودالیسم بتدریج دهقانان به‌قطعه زمینی که به‌ارباب فئودال تعلق داشت وابسته شدند. این پروسه مخصوصاً در دوران تشکیل دولت مرکزی روس (قرن پانزدهم ـ شانزدهم) تشدید یافت. در این هنگام بود که سرداران بزرگ و تزارها به‌واگذاری زمین‌های وسیعی به‌اطرافیان و بستگان خود آغازیدند (واگذاری زمین و دهقانان به‌آنان مشروط بر اینکه در ازاء دریافت آن خدمات جنگی و لشگری انجام دهند). اصطلاح «ملك» و «کلاته» و «ارباب» از آن مشتق شد.

در فئودالیسم کشاورزی و در کشاورزی شاخه‌ی زراعت (کشتکار) نقش عمده داشت. بتدریج در طی قرن‌ها شیوه‌ی کشت غلات بهتر شد. سبزیکاری باغبانی (بستانکاری) از جمله پرورش تاك و سایر میوه‌جات ـ مخصوصاً میوه‌های روغنی (زیتون، فندق، گردو و...) رواج گرفت. در مرحله‌ی ابتدائی فئودالیسم ابزار کار

کشاورزی ناچیز وساده بود. افزار کار عبارت بود از گاوآهن، بیل و داس. غلات مدتها با دست آرد می‌شد ولی بتدریج آسیابهای بادی و آبی رواج گرفتند.

مناسبات تولید جامعه‌ی فئودالی ـ استثمار دهقانان بوسیله‌ی اربابان فئودال

مشخصات نظام فئودالی عبارتست از استثمار دهقانان بوسیله‌ی اربابان فئودال. سلطه‌ی اربابان فئودال براساس مالکیت بزرگ فئودالی بر زمین و وابستگی شخصی دهقانان به‌زمین و به‌اربابان فئودال استوار است. اختلاف دهقانانی که وابستگی فئودالی دارند با بردگان این است که دهقانان اقتصاد خودی دارند و این اقتصاد براساس کار شخصی خود آنان استوار است. اقتصاد ارباب فئودال فقط بخشی از زمین‌های او را در برمی‌گیرد و بخش‌های دیگر زمین را ارباب با شرایط برده‌واری به‌دهقانان واگذار می‌نماید. ارباب فئودال زمین‌های خود را بین دهقانان «تقسیم» می‌کند و اصطلاح «سهم» از این «تقسیم» ناشی می‌گردد. کسی که بر روی زمین ارباب فئودال بسر می‌برد در وابستگی شخصی به‌ارباب بسر می‌برد. دهقانان به‌اشکال گونه‌گون به‌زمین وابستگی می‌یابند. شرط مقدماتی بهره‌برداری زمین از نیروی کار واگذاری قسمتی از زمین به‌دهقانان می‌باشد. دهقان که سهمش موروثی است موظف است برای مالك زمین کار کند، زمین ارباب را با ابزار کار خودش و با چارپایان خودش کشتکار کند، اضافه محصول ارباب را به‌شکل جنس یا پول به‌اربابش بپردازد. «شرط مقدماتی این سیستم اقتصادی الزاماً وابستگی شخصی دهقانان به‌مالك زمین است. اگر ارباب مستقیماً بر شخص دهقان مسلط نباشد نمی‌تواند انسانی را که زمین و اقتصاد شخصی (خودی) دارد مجبور کند برای او کارکند.» (لنین،«رشد و تکامل سرمایه‌داری در روسیه»)

اشکال و درجه‌ی کاراجباری دهقانان گونه‌گون بود: از تملك شخص دهقان تا محدودیت‌های حقوقی اقشار دهقانان، زمان کار این دهقانان وابسته به‌زمین شامل دو بخش بود: مدت کار لازم و مدت کار اضافی، در مدت کار لازم دهقان برای تامین نیازمندی‌های زندگی خود و خانواده‌اش محصول تولید می‌کرد. در مدت زمان کار اضافی دهقانی که در اقتصاد ارباب فئودال کار می‌کند و نیز اضافه محصولی که

دهقانان در اقتصاد شخصی خود تولید می‌کنند به‌ارباب تعلق می‌گیرد و **بهره‌ی مالکانه فئودالی** نامیده می‌شود. بهره‌ی مالکانه غالباً نه تنها اضافه‌کار دهقان را می‌بلعد بلکه بخشی از کار لازم ا و را نیز چپاول می‌کند. اساس و پایه‌ی بهره‌ی مالکانه‌ی فئودالی را مالکیت فئودالی بر زمین تشکیل می‌دهد که با سلطه‌ی مستقیم مالك بر دهقانانی که به‌ارباب وابستگی دارند، همعنان می‌باشد.

در فئودالیسم سه شکل بهره‌ی مالکانه وجود دارد: بهره‌ی کار (بیگاری)، بهره‌ی جنسی، بهره‌ی پولی. در هر سه شکل این بهره‌ی مالکانه، استثمار دهقانان بوسیله‌ی مالك چون روز روشن است. بهره‌ی کار (بیگاری) در مراحل ابتدائی رشد فئودالیسم مسلط بود. در این شکل بهره‌کشی، دهقانان مدت معینی از هفته (۳ یا چند روز) با ابزار تولید شخصی خود (گاوآهن، گاو و غیره.) در زمین و ملك ارباب فئودال کشتکار می‌کنند و بقیه‌ی روزهای هفته را در اقتصاد شخصی خودش به‌کشتکار می‌پردازد. با این روش، در جریان کار، هم کار لازم دهقان و هم اضافه کار دهقان برحسب زمان و مکان بطور واضح مرزبندی شده است. عرصه‌ی بیگاری نیز بسیار وسیع و متنوع بود: دهقان زمین را شخم می‌کرد، کشتکار و بذرافشانی می‌نمود، محصول را درو و جمع‌آوری می‌کرد و سرانجام به‌انبار مالك می‌آورد، دام‌های مالك را به‌چراگاه می‌برد، چوب‌بری و هیزم‌شکنی می‌کرد و با گاو و اسب و سایر چارپایان خود مصالح ساختمانی برای مالك فراهم می‌ساخت.... در این شیوه‌ی بهره‌کشی (یعنی بیگاری برای ارباب) دهقان وابسته به‌زمین فقط به‌کار در اقتصاد شخصی خودش بمنظور بارآوری و حاصلخیزی بیشتر و بهتر کارش علاقمند بود. ولی در مدتی که دهقان در زمین و ملك ارباب کار می‌کرد (بیگاری) به‌حاصلخیزی و بارآوری کار بی‌علاقه بود. از اینرو ارباب فئودال مباشر و نگهبان بکار می‌گماشت تا دهقانان را به‌کار وادار کند. در جریان رشد بعدی فئودالیسم بهره‌ی جنسی و پرداختنی‌های جنسی جای بیگاری را گرفت. در این شکل بهره‌کشی دهقان موظف بود بطور منظم مقدار معینی از غلات، چارپایان (دام) مرغ و بوقلمون، لبنیات و سایر فراورده‌های کشاورزی به‌مالك (ارباب فئودال) تحویل دهد. این پرداختنی‌ها غالباً به‌اشکال مختلف با بقایائی از بیگاری توأم بود: یعنی با بیگاری دهقان وابسته به‌زمین در درون اقتصاد شخصی ارباب فئودال.

در شکل بهره‌کشی جنسی (بهره‌ی جنسی مالکانه) دهقان تمام کارش را ـ هم

کار لازم و هم اضافه کارش را ـ در درون اقتصاد شخصی خودش انجام می‌دهد. کار لازم و اضافه کار از بیگاری چندان متمایز نیست و اختلاف چندانی با آن ندارند. و لی هنگامی که دهقان بدهی‌هایش را می‌پردازد می‌تواند بخش باقیمانده‌ی محصولاتش را که خود تولید کرده برای خود نگهداری کند و به‌مصرف رساند. این امر تا حدودی انگیزه‌ی نوین برای حاصلخیزی کار (بارآوری کار) می‌باشد.

در مراحل بعدی فئودالیسم، هنگامی که مبادله نسبتاً رشد و توسعه یافت، بهره‌ی پولی مالکانه پیوسته رواج یافت. بهره‌ی پولی مالکانه مشخص‌کننده‌ی دوران سقوط فئودالیسم و پیدایش مناسبات سرمایه‌داری است. ارباب فئودال برای ازدیاد درآمد از دهقانان پرداختنی‌های گونه‌گون نقدی طلب می‌کرد. در بسیاری موارد ارباب فئودال خود مالك انحصاری کارگاههای مختلف مانند آسیاب، آهنگری، پارچه‌بافی، و غیره بود. دهقانان ناگزیر بودند پیوسته با پرداختنی‌های جنسی یا پولی بیشتری از این کارگاهها استفاده نمایند. در مجاورت پرداختنی‌های جنسی و پولی که دهقانان ناگزیر بودند به‌ارباب فئودال به‌عنوان بهره‌ی مالکانه بپردازند مالیات‌های گونه‌گون نیز به‌دولت می‌پرداختند. علاوه بر اینها، پرداختنی‌های محلی و در برخی از کشورها خُمس و زکوة (۱۰٪ یا ۵٪ محصولات به‌کلیسا یا به‌مسجد) نیز تادیه می‌شد.

اساس اقتصاد ارباب فئودال را **اقتصاد جنسی** تشکیل می‌داد. هر یك از مستغلات فئودالی که شامل خانه و ملك و دهات متعلق به‌ارباب بود یك واحد اقتصادی مستقل و خصوصی را تشکیل می‌داد (دربست). در ابتدای کار نیازمندی‌های زندگی ارباب فئودال و خانواده‌اش و نیز نیازمندیهای همه‌ی بستگان و اطرافیانش از طریق محصولاتی که دهقانان وابسته به‌صورت پرداختنی‌های اجباری به‌ارباب می‌پرداختند تامین می‌شد. در املاك فئودالی تعدادی پیشه‌ور که اکثرشان به‌همان املاك وابسته بودند مشغول به‌کار بودند. این پیشه‌وران وابسته به‌ساختن کفش و پوشاك، اسلحه و وسایل شکار و آلات و ابزار کشاورزی و تعمیر آنها اشتغال داشتند. بنائی و سایر امور ساختمانی وظیفه‌ی آنها بود. بنابراین اساس زندگی جامعه‌ی فئودالی را کار دهقانان وابسته به‌زمین تشکیل می‌داد.

اقتصاد دهقانان نیز اقتصاد جنسی بود. دهقانان نه تنها به‌امور کشاورزی می‌پرداختند بلکه در چارچوب اقتصاد خود مواد خام را بکار می‌بستند. ریسندگی، بافندگی، گلیم و قالیبافی، کفاشی، ساختن ابزار کشاورزی و غیره کار دهقانان بود.

مدت زمانی بس دراز مشخصات عمده‌ی فئودالیسم عبارت بود از **تلفیق کشاورزی با صنایع خانگی**. کشاورزی شاخه‌ی عمده‌ی اقتصاد را تشکیل می‌داد و صنایع خانگی نقش دست دوم و فرعی داشت. برخی از محصولات و فراورده‌های خارجی ـ که بدون آنها انسان نمی‌توانست زیست کند ـ از قبیل نمك، آهن‌آلات و غیره... ابتدا بوسیله‌ی فروشندگان دوره‌گرد (پیله‌وران) وارد می‌شد. این جریان بعداً در رابطه‌با رشد و توسعه‌ی شهرها و تولیدات پیشه‌وران و نیز در رابطه با تقسیم اجتماعی کار و رشد مبادلات بین شهر و روستا پیشرفت بزرگی نمود. استثمار دهقانان وابسته به‌وسیله‌ی اربابان فئودال در میان کلیه‌ی خلق‌ها از علائم مشخص نظام فئودالی است. با وجود این، نظام فئودالی در کشورهای مختلف ویژگی‌هائی دارد. در کشورهای آسیائی مناسبات فئودالی مدت زمانی بس دراز با مناسبات برده‌داری همعنان بوده است. در کشورهای چین، هندوستان، ژاپن و چند کشور دیگر نیز جریان چنین بوده است. در آسیا، مالکیت دولتی فئودالی بر زمین اهمیت زیادی داشته است. مثلاً در دوران خلفای بغداد که اعراب حکومت می‌کردند (خصوصاً در قرون هشتم و نهم میلادی) ـ بخش عمده‌ای از دهقانان که در جوامع روستائی بسر می‌بردند روی زمین‌های وسیع مزروعی خلفا کشتکار می‌کردند و بهره‌ی مالکانه فئودالی را مستقیماً به‌دولت می‌پرداختند. یکی از مشخصات فئودالی در آسیا جان سختی مناسبات موروثی پدرسالاری بود که از سوی اربابان فئودال بمنظور تشدید استثمار دهقانان استفاده می‌شد. در کشورهای فلاحتی و کشاورزی مشرق زمین که در آنجا **اقتصاد آبیاری‌نقش** مهمی داشته مشخصات وابستگی بسیار شدید دهقانان در این است که نه تنها زمین بلکه منابع آب و موسسات آبیاری نیز در مالکیت دولت فئودالی و یا خود فئودال‌ها قرار داشتند. در میان خلق‌های ایلاتی زمین بصورت چراگاه و ییلاق و قشلاق مورد استفاده قرار می‌گرفت. مساحت املاك فئودالها برحسب تعداد دامها تعیین می‌شد. فئودالهای بزرگ ایل که دامدار بودند عملاً بزرگترین ملاکین چراگاهها بودند. اینان دهقانان را بدین طریق در وابستگی نگهداشته استثمار می‌کردند.

علیرغم ویژگیهای اساسی فئودالیسم در کشورهای مختلف، شیوه‌ی تولید فئودالی در همه جا طبق قانونمندیهای عام ویژه‌ی فئودالی رشد و تکـامل یافته است. در فئودالیسم تولید طبق منافع و خواسته‌های اربابان فئودال انجام می‌گیرد ـ فئودالهائی که مالك زمین هستند و از طریق استثمار دهقانان وابسته به زمین بهره‌ی مالکانه را تصاحب میکنند. امتیاز فئودالیسم نسبت به برده‌داری اینستکـه در مناسبات فئودالی دهقانان وابسته به زمین تاحدی به کارشان علاقمندند زیرا مالك و صاحب اقتصاد شخصی خود می‌باشند و مدت زمانی برای خودشان کار می‌کنند. گذار بهره‌ی کار مالکانه (بیگاری) به بهره‌ی جنسی مالکانه و گذار بهره‌ی جنسی مالکانه به بهره‌ی پولی مالکـانه به مفهوم اینستکـه دهقانان در مورد استفاده از وقت و کار خودشان تاحدی استقلال می‌یابند در نتیجه علاقه‌ی دهقان به کارش بیشتر می‌شود و این امر سبب رشد و تکامل تولید فئودالی می‌شود. در عین حال استثمار دهقانان وابسته به زمین بوسیله‌ی اربابان فئودال تشدید می‌یابد و بهره‌ی مالکـانه پیوسته افزایش می‌یابد. بنابراین، رشد و تکـامل فئودالیسم براساس استثمار اضافه محصول استوار است که بوسیله‌ی دهقانان وابسته به زمین تولید می‌شود و اربابان فئودال آنرا بصورت بهره‌ی مالکانه‌ی فئودالی تصاحب می‌کنند.

شهر قرون وسطائی
اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران
اصناف تجار و بازرگانان

همانطور که بیان شد شهرها در نظام برده‌برداری پدیدار شدند. با زوال نظام برده‌داری بسیاری از شهرها نیز سقوط کردند در مرحله‌ی ابتدائی فئودالیسم شهرها و پیشه‌ها کم‌کم رشد یافتند. پیشه‌وران شهری فرآورده‌های خود را بمنظور فروش تهیه کردند ولی بخش مهمی از نیازمندیهای مصرفی خود را از اقتصاد شخصی خودشان تأمین می‌کردند.

در روستا بکار بستن مواد اولیه‌ی کشاورزی در ابتدا جزو کار و اشتغالات فرعی

دهقانان بود. بتدریج بارآوری کار پیشه‌وران بیشتر شد. پیشه‌وران به تولید فرآورده‌های گونه‌گون که بیش از نیازمندیهای اربابان فئودال و دهقانان دهکده بود، پرداختند. آنان بمنظور تأمین بازار فروش فرآورده‌های خود در اطراف قصرها و کاخهای اربابان فئودال و در اطراف دیرها و معابد و نیز در حاشیه‌ی دهکـــده‌های بزرگ و سایر مراکز تجارتی اقامت گزیدند. بدین ترتیب اندك اندك در مسیر راههای تجارتی و بازرگـــانی شهرهای نوینی پا گرفته و استوار شدند. با گذشت زمان پیشه‌وری پیوسته کار پردرآمدی شد. استادی و مهارت پیشه‌وران نیز بیشتر و بهتر شد و مالکین بزرگ فئودال مشغول به خرید فرآورده‌های پیشه‌وران که در شهرها به فروش می‌رسید شدند زیرا فرآورده‌های دهقانان وابسته که در املاك آنان به پیشه‌وری اشتغال داشتند از نظر کیفیت رضایت‌خاطر آنانرا فراهم نمی‌ساخت. در نتیجه، پیشه‌وری رشد و تکامل یافته‌تر از امور کشاورزی تمایز یافت.

شهرهائی که در املاك اربابان فئودال تأسیس و بنا شده بودند زیر سلطه‌ی فئودالها قرار داشتند. ساکنین این شهرها برای اربابان فئودال انواع بیگـاری‌ها را انجام می‌دادند و بدانان پرداختنی‌های جنسی و پولی تحویل می‌دادند. ساکنین شهر تحت مقررات اداری و حقوقی فئودالها قرار داشتند. از این‌رو برای رهایی از این وابستگی به‌مبارزه برخاستند. شهرها موفق شدند با اعمال قهر و با جبران خسارت به کسب حقوق قضائی و خودمختاری اداری (امورکارپردازی) و حق سکه‌زنی نایل شوند. اهالی شهری بطورعمده از پیشه‌وران و از کسبه و تجار تشکیل می‌شد. در اغلب شهرها دهقانان وابسته‌ای که از املاك مالکین فئودال فرار می‌کـردند بدانجا پناهنده می‌شدند. شهرها بتدریج محل تولید کالا شدند، در حالیکـــه در عرصه‌ی روستا اقتصاد جنسی مسلط بود. از سوی دیگر تشدید رقابت فراریانی که به شهرها پناهنده می‌شدند و مبارزه‌ی اهالی شهرها علیه استثمار و سرکوبی فئودالها پیشه‌وران را برآن داشت که در درون اصناف باهم متحد شوند و اتحادیه‌های صنفی را پدید آورند. نظام اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران در عصر فئودالیسم تقریباً در تمام کشورها وجود داشته است. در این اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران شهری اعضاء هر پیشه باهم و یا اعضاء پیشه‌هائی که با یکدیگـــر قرابت داشتند (رسته‌ها) باهم متحد شدند. استادان پیشه‌ور اعضائی بودند که از حقوق کامل صنفی اتحادیه برخوردار بودند. استاد پیشه‌ور تعدادی کارآموز و شاگـــرد در اختیار داشت. این اتحادیه‌ها با دقت

زیادی بر حقوق اعضاء اتحادیه‌ی خود در مورد حق اشتغال به پیشه‌ی هر عضو اتحادیه و تعیین مقررات پروسه‌ی تولید، نظارت کامل داشتند. اتحادیه‌ها ساعات کار و تعداد کارآموز و شاگردان هر استاد پیشه‌ور عضو اتحادیه را به فراخور او تعیین می‌کردند. کیفیت مصالح (موادخام مصرفی) و محصولات ساخته وپرداخته شده را (فرآورده‌ها را) و نیز بهای آنها را دقیقاً تعیین می‌کـــردند و غالباً بطور دستجمعی مواد خام (مصالح اولیه‌ی کار) خریداری می‌کردند. رعایت اصول و روش کار که با سنت طویل‌المدت رایج شد برای تمام اعضاء اتحادیه وظیفه‌ای اجباری بود. تعیین مقررات و اصول سخت و سنگین اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران بدین منظور بود که استادی بر استاد دیگـــر چیره و مسلط نشود. علاوه بر آن، اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران تشکیلاتی بود که اعضای آن بطور متقابل به یکدیگر کمك می‌کردند.

اتحادیه‌های صنفی شکل سازمانی فئودالی پیشه‌وران بود. این اتحادیه‌ها در آغاز پیدایش نقش تاحدی مثبت داشتند زیرا به تقویت و رشد پیشه‌های شهری یاری رسانیدند. با وجود این، با افزایش تولید کالا و گسترش بازارها، اتحادیه‌های صنفی پیوسته مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولد شدند. مقررات سخت و سنگین تولید پیشه‌وری که از طرف اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران تعیین شدند بتدریج ابتکـــارات پیشه‌وران را در عرصه‌ی پیشه‌وری کند و ترمز کرد و مانع رشد و تکـــامل تکنیك گردید. اتحادیه‌ها بمنظور محدود کردن رقابت در سر راه افرادی که تقاضای دریافت حق استادی می‌کردند انواع و اقسام موانع و مشکلات می‌تراشیدند. کم‌کـم کار به انجا انجامید که برای کارآموزان و شاگردان پیشه‌وری که تعدادشان پیوسته افزایش می‌یافت عملاً غیرممکن شد بطور مستقل به مقام استادی برسند. آنان پیوسته مجبور بودند تمام عمر کار روزمزدی کنند. در چنین شرایطی مناسبات پدرسالاری که بین استادان پیشه‌ور از یکسو و کارآموزان و شاگردان از سوی دیگر برقرار بود کم‌وبیش گسسته و یا سست شد. استادان پیشه‌ور، استثمار کارآموزان و شاگـردان را تشدید کردند و وادارشان نمودند که ۱۴ تا ۱۶ ساعت در روز در ازاء دریافت مزد نا چیزی کار کنند. شاگردان و کارآموزان پیشه‌ور نیز اتحادیه‌های مخفی بوجود آوردند تا از منافع و خواسته‌های خود دفاع کنند. اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران و اعیان و اشراف شهری با تمام وسایل به تعقیب آنان پرداختند.

ثروتمندترین بخش اهالی شهری را بازرگـــانان تشکیل می‌دادند. تجارت و

بازرگانی هم در شهرهائیکه در دوران برده‌داری پدید آمدند و هم در شهرهائیکه در دوران فئودالیسم پدیدار شدند رونق یافت. تشکل سازمانی پیشه‌وران نیز با تشکیل اتحادیه‌های بازرگـــانان و تجار همعنان بود. اصناف بازرگـــانان در عصر فئودالیسم تقریباً در همه جا بوجود آمد. وظایف عمده‌ی اتحادیه‌ی اصناف بازرگـــانان مبارزه علیه رقابت بازرگـــانان و تجار باهم و تعیین مقررات وزن و حجم (اوزان و مقیاسات) و دفاع از حقوق بازرگانان در برابر دستبردها و تجاوزات اربابان فئودال بود. رونق شهرها و رشد و بسط تجارت و بازرگانی بردهات فئودالی نیز تأثیر نهاد. اقتصاد اربابان فئودال بتدریج وارد جریان بازار شهری شد. اربابان فئودال برای اینکـه بتوانند اشیاء تزئینی و تجملی و فرآورده‌های پیشه‌وران شهری را خریداری کنند به پول نیازمند بودند در این رابطه و بدین مناسبت برای ارباب فئودال با صرفه‌تر بود که از دهقانان وابسته بجای بیگاری و بجای پرداخت‌های جنسی از این پس پول دریافت کند. استثمار فئودالی با گذار به پرداخت پولی بیش ازپیش شدت یافت. تضاد و تعارض بین شهر و روستا که در دوران برده‌داری پدید آمده بود، پیوسته بیشتر و شدیدتر شد.

طبقات و مواضع در جامعه‌ی فئودالی

جامعه‌ی فئودالی به دو طبقه‌ی عمده تقسیم شد: اربابان فئودال و دهقانان. طبقه‌ی اربابان فئودال مجموعه‌ی واحدی نبود. اربابان کوچك فئودال باج‌وخراج می‌پـــرداختند، در جنگ‌ها بدانان کمك می‌کـــردند و بخاطر همین نیز مورد حمایت اربابان بزرگ‌تر فئودال قرار داشتند. اربابان بزرگ فئودال نیز به نوبه‌ی خود نوکران و زیردستان مقتدرترین اربابان فئودال بودند که خود در رأس امور قرار داشتند. بدین‌ترتیب سلسله مراتب حاکمیت فئودالی (هیرارشی فئودالی) پدید آمد. مالکین فئودال بمثابه‌ی طبقه‌ی حاکـــم در رأس دولت قرار داشتند. آنها موضع اعیان و اشراف را بوجود آوردند. اعیان و اشراف اولین و برترین موضع (مقام) را تشکیل می‌داد و از امتیازات وسیع سیاسی و اقتصادی برخوردار بودند. روحانیون (کلیسا، دیر و مساجد..) نیز سرزمینهای وسیعی را مالك شدند و تعداد بیشماری از اهالی مستقل و وابسته را زیر سلطه‌ی خود داشتند. اینان در مجاورت اعیان و اشراف موضع حاکم را در جامعه‌ی فئودالی تشکیل می‌دادند.

پـایه‌ی وسیع سلسله مراتب حاکمیت فئودالی بردوش دهقانان قرار داشت. اینان (دهقانان) زیر سلطه‌ی مالکین کوچك و بزرگ و زیر حاکمیت بزرگترین اربابان فئودال ـ شاهان ـ قرار داشتند. دهقانان موضعی داشتند که از حقوق سیاسی محروم بود. ملاکین می‌توانستند رعایای خود را ـ دهقانان وابسته به زمین را ـ به اشکال مختلف با زمین بفروشند و از این حق به مقیاس وسیعی استفاده نمایند. اربابان فئودال که مالك و صاحب بیگـاری دهقانان وابسته به زمین بودند رعایای خود را کتك می‌زدند. لنین این وابستگی را که براساس وابستگی دهقانان به زمین استوار بود «بردگـی وابسته به زمین» نامیده است. استثمار دهقانان وابسته به زمین تقریباً مانند استثمار بردگـان عهد باستان بود. با وجود این، دهقانان وابسته به زمین می‌توانستند مدت معینی از وقت خود را روی قطعه زمین خودشان که تاحدی به آنان تعلق داشت، کشتکـار کنند. تضاد اساسی طبقاتی جامعه‌ی فئودالی تضاد بین اربابان فئودال از یکسو و دهقانان وابسته به زمین از سوی دیگـر بود. مبارزه‌ی دهقانان وابسته به زمین علیه مالکین فئودال در سراسر دوران فئودالیسم جریان داشت. و در اواخر این دوران ـ هنگـامی که استثمار دهقانان وابسته به زمین فوق‌العاده شدت گرفت ـ گسترده‌تر گردید. در شهرها که از زیر سلطه‌ی فئودالی آزاد شده بودند قدرت بدست اهالی ثروتمند افتاد (بازرگـانان و تجار ثروتمند، رباخواران و محتکرین، مالکین زمینهای شهری و خانه و مسکن «مستغلات»).

اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران ـ که توده‌ی عمده‌ی اهالی شهرها را تشکیل می‌دادند غالباً رو درروی اعیان و اشراف فئودال شهری قرار گرفتند. آنان موفق شدند درکنار اینان (اریستوکراسی) در اداره‌ی امور شهر شرکـت نمایند. پیشه‌وران جزء و کارآموزان و شاگـردان پیشه‌ور علیه استادان عضو اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وری و علیهٔ بازرگـانان به مبارزه برخاستند. در اواخر دوران فئودالیسم اهالی شهرنشین کاملاً از هم متمایزشدند. در یك سو استادان پیشه‌ور ثروتمند و بازرگانان قرار داشتند و در سوی دیگر اقشار وسیع شاگـردان پیشه‌ور و کارآموزان و فقرای شهری، اقشار پائین شهری علیه نیروی متحدی که از اعیان شهری و اربابان فئودال تشکیل می‌شد، به مبارزه برخاستند. این مبارزات غالباً با مبارزات دهقانان وابسته به زمین علیه استثمار فئودالی توأم و همعنان بود.

رشد و تکامل نیروهای مولد در جامعه‌ی فئودالی

در دوران فئودالیسم نیروهای مولد جامعه به سطح برتری از دوران برده‌داری ارتقاء یافت. در کشاورزی و در تکنیك تولید به مرحله‌ی برتری نائل شد. خیش‌های آهنین و دیگر ابزارکار آهنی بطور وسیع‌تر رواج یافت. شاخه‌های نوین کشاورزی پاگرفت. باغبانی، سبزی‌کاری، بستانکاری* و شرابسازی* رشد قابل توجهی یافتند. دامپروری نیز بیش از پیش رشد یافت ـ مخصوصاً پرورش اسب که با امور نظامی فئودالها رابطه‌ی نزدیکی داشت. بتدریج ابزارکار پیشه‌وری و بکار بردن موادخام و مواد اولیه بهتر و کاملتر شد. در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا چرخهای ریسندگی رواج یافت. در حدود سالهای ۱۶۰۰ دستگاه بافت نوار (قیطانکاری و ملیله‌دوزی) در اروپا نیز اختراع شد. برای بهتر شدن ابزارکار، بهبودی استخراج آهن و آهنگری اهمیت قاطعی داشت. در ابتدا آهن به شیوه‌ی ابتدائی تهیه می‌شد در قرن چهاردهم چرخهای آبی برای بوته‌های آهنگری و چکش‌های آهنی بکار افتاد. با تقویت فشار بادی و با بکار بستن آن در کوره‌های آهنگری، ذوب فلزات و ریخته‌گری رواج بیشتری یافت. با بکار بردن باروت در امور نظامی و جنگها و پیدایش توپخانه (در قرن چهاردهم) به مقدار زیادی فلز برای ساختن گلوله‌های توپ احتیاج پیدا شد. و از آغاز قرن پانزدهم گلوله‌های توپ را از طریق ریخته‌گری از آهن ساختند. پیوسته مقدار بیشتری آهن برای ساختن ابزارکار در امور کشاورزی و سایر عرصه‌های تولید موردنیاز بود. اختراع قطب‌نما به تکامل بیشتر کشتیرانی کمك رسانید و اختراع و رواج چاپ کتاب اهمیت زیادی کسب نمود. در چین نیز نیروهای مولد و فرهنگ در قرن ششم تا یازدهم به مرحله‌ی قابل توجهی از رشد و شکوفائی نائل شدند که در بسیاری موارد از سطح رشد و تکامل آن عصر اروپا بالاتر بود. چینی‌ها اولین‌بار باروت، قطب‌نما، کاغذ و چاپ سنگی (چاپ ساده‌ی کتاب) را اختراع کردند.

---

* منظور پرورش تاك است در کشورهای مسیحی غالباً بمنظور شرابسازی و در کشورهای اسلامی به منظور تهیه‌ی خشکبار (کشمش) و احیانا عرق‌کشی. همچنین پرورش توت برای ابریشم. در بسیاری از کشورها چایکاری و شالیزار نیز در این دوره رواج یافت.م

رشد و تکامل نیروهای مولده‌ی جامعه‌ی فئودالی پیوسته بیشتر با چارچوب تنگ مناسبات فئودالی برخورد می‌کرد. بارآوری کار دهقانان غیر آزاد فوق‌العاد نازل بود. دهقانانی که زیر یوغ فئودالها استثمار و سرکوبی می‌شدند در موقعیتی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالا ببرند. در شهرها نیز افزایش باروری کار پیشه‌وران با موانعی که بوسیله‌ی مقررات اتحادیه‌های صنفی پیش می‌آمد برخورد می‌نمود. مشخصات نظام فئودالی عبارت بود از کندی رشد تولید، پای‌بندی به کهنه‌کاری و سلطه‌ی سنت‌ها. نیروهای مولد که در چارچوب نظام فئودالی رشد و تکامل یافته بودند با مناسبات فئودالی در تضاد قرار گرفتند. قانون انطباق مناسبات تولید با خصلت نیروهای مولد، ضرورت گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری را ایجاب می‌کرد.

پیدایش فورماسیون سرمایه‌داری در بطن نظام فئودالی

نقش سرمایه‌ی تجاری

در دوران فئودالیسم تولید کالائی اندك اندك رشد یافت. پیشه‌های شهری نیز بتدریج گسترش یافتند و محصولات اقتصاد روستائی نیز پیوسته بیشتر وارد مبادله شدند. تولید پیشه‌وران جزء که براساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و کار شخصی آنان جریان داشت و بمنظور مبادله فرآورده‌های خود تولید می‌کردند **تولید ساده‌ی کالائی** نامیده می‌شوند.

همانطور که بیان شد **محصولی که به منظور مبادله تولید می‌شود کالا نامیده می‌شود.** حجم کار هر تولیدکننده‌ی کالا برای تهیه‌ی کالای مشابه یکسان نیست. این نابرابری حجم بسته به شرایطی است که در تحت آن شرایط تولیدکننده باید کار کند: تولیدکننده‌ای که ابزارکار بهتری داشت برای تولید کالای معینی کار کمتری انجام می‌داد تا تولیدکننده‌ای که همان کالا را با ابزارکار نامرغوبی تولید می‌کرد. پابه‌پای اختلاف در ابزارکار، نابرابری در نیروی کار، در مهارت و استادی کارکن نیز اهمیت می‌یابد. با وجود این، برای بازار فرقی نمی‌کند که فلان کالا در تحت چه شرایطی و با چه ابزارکاری ساخته شده است. در بازار برای کالای مشابه مبلغ معینی پرداخت می‌شود و این مبلغ به شرایط کار تولیدکنندگان کالای مزبور بستگی ندارد. از اینرو تولیدکنندگان کالاهائی که هزینه‌ی کارشان در شرایط تولید

نامساعدتر و بدتر بیش از مخارج تولیدکنندگان کالائیست که هزینه‌ی کمتری صرف کرده‌اند. در هنگام فروش کالا فقط بخشی از مخارج صرف شده‌ی خود را دریافت خواهند داشت و ورشکسته خواهند شد. برعکس، تولیدکنندگانی که هزینه‌ی کارشان در اثر شرایط بهتر تولید، کمتر از هزینه‌ی متوسط تمام شود، هنگام فروش کالای خود حق تقدم داشته و ثروتمندتر می‌شوند. بدین ترتیب بین خرده تولیدکان (تولیدکنندگان جزء) کالا سبب تمایز آنها می‌شود. اکثرشان پیوسته فقیرتر می‌شوند ولی بخش کوچکی از آنان پیوسته ثروتمندتر می‌شود.

یکی از موانع بزرگ در راه رشد و تکامل تولید کالا از هم‌پاشیدگی دولتی فئودالیسم بود (ملوك‌الطوایفی). اربابان فئودال بدلخواه خود بر کالاهای وارداتی گمرك می‌بستند و برای حق عبور (ترانزیت) از این ایالت به ایالت دیگر خراجهای پیوسته بیشتری طلب می‌کردند و بدین ترتیب مانع جدی در راه رشد و تکامل مبادلات پدید می‌آوردند. نیازمندیهای مبادله و رشد اقتصادی جامعه بطور عمده ایجاب می‌کرد که سلطه ملوك‌الطوایفی فئودالی از میان رود. رشد و افزایش فرآورده‌های پیشه‌وران و محصولات دهقانان و نیز تکامل تقسیم اجتماعی کار بین شهر و روستا به تحکیم روابط اقتصادی بین مناطق مختلف یك کشور (ولایات و ایالات) منجر شد و بازار ملی بوجود آمد. پیدایش بازار ملی شرایط مقدماتی اقتصادی را برای تمرکز قدرت دولتی بوجود آورد. بورژوازی نوخاسته‌ی شهری به برکناری محدودیتهای فئودالی علاقمند بود از اینرو خواستار دولت مرکزی شد. شاهان و شاهزادگان با تکیه بر اقشار وسیع اعیان شهری و خرده مالکین و دست‌نشاندگان محلی خود و با تکیه بر شهرهائی که روزبه‌روز نیرومند می‌شدند ضربات سنگینی براقشار فئودالی وارد کردند و سلطه‌ی خود را گسترش داده روزبه‌روز قوی‌تر و متمرکزتر کردند. شاهان از این پس نه تنها اسماً بلکه عملاً صاحب قدرت دولتی شدند. دولتهای بزرگ ملی به صورت استبداد سلطنتی بوجود آمدند. در واقع از میان برداشتن ملوك‌الطوایفی فئودالی و ایجاد قدرت متمرکز دولتی (دولت مرکزی) به پیدایش مناسبات سرمایه‌داری کمك کرد.*

---

* در کشورهائیکه وابسته و مستعمره شدند جریان دیگری یافت. برای اطلاع به بخش جوامع نیمه‌مستعمره ـ نیمه فئودالی در این کتاب و سیستم مستعمراتی امپریالیسم (جلد سوم) نگاه کنید.م

برای پیدایش و رشد نظام سرمایه‌داری تشکیل بازار جهانی اهمیت زیادی داشت. در نیمه‌ی دوم قرن پانزدهم ترکها قسطنطنیه و سراسر بخش شرقی دریای مدیترانه را تسخیر کردند. مهمترین راه تجارت بین اروپای غربی و خاور زمین قطع شد. در جستجوی راه نوین دریائی بسوی هندوستان کریستف کلومبوس موفق شد در سال ۱۴۹۲ امریکا را بیابد. و والسکا دوکاما در سال ۱۴۹۸ قاره‌ی افریقا را با کشتی دور زد و راه دریائی هندوستان را یافت. در نتیجه‌ی این کشف، مرکز ثقل تجارت اروپا از مدیترانه به اقیانوس اطلس انتقال یافت. نقش عمده‌ی تجارت به هلند، انگلستان و فرانسه واگذار شد. روسیه نیز در تجارت اروپا نقش مهمی داشت. با پیدایش تجارت جهانی و بازار جهانی پیشه‌وری در موقعیتی نبود که بتواند نیازمندیهای گسترش بازار و تقاضای کالاها را تامین نماید. این امر گذار تولید کوچك پیشه‌وری را به **تولید بزرگ سرمایه‌داری** که براساس استثمار کارگران مزدگیر استوار بود تسریع نمود. اتحادیه‌های صنفی مایل نبودند که رقابت و تمایز پیشه‌وران را محدود سازند. این اتحادیه‌ها تا زمانی که رشد تولید کالائی ضعیف بود قادر بودند رقابت و تمایز پیشه‌وران را محدود سازند ولی با رشد و توسعه‌ی مبادلات تمایز بین پیشه‌وران پیوسته سریع‌تر شد. استادانی که برای بازار گسترده‌تری کار و تولید می‌کردند هم محدودیتهای صنفی را از بین بردند و هم تا حدودی با آن کنار آمدند: یعنی ساعات کار کارآموزان و شاگردان پیشه‌ور را بیشتر کردند و بر تعداد آنها افزودند. علاوه برآن، شیوه‌های کار بارورتری بکار بردند. بدین ترتیب ثروتمندترین استادهای کار پیشه‌وری بتدریج **سرمایه‌دار** شدند و استادان فقیر و شاگردان و کارآموزان پیشه‌وری **کارگر روزمزد** شدند. **سرمایه‌ی تجارتی** جای اقتصاد جنسی را گرفت. این امر به پیدایش تولید سرمایه‌داری کمك نمود. بازرگانان و تجار در ابتدا بصورت واسطه‌ی مبادلات کالاهای تولیدکنندگان جزء ـ پیشه‌وران و دهقانان ـ و واسطه‌ی مبادله‌ی بخشی از اضافه محصول (که اربابان فئودال تصاحب میکردند) دست بکار شدند. ولی سرانجام به خرید کالاهائی که بوسیله‌ی تولیدکنندگان جزء تولید می‌شد، پرداختند. سپس این کالاها را به بازارهای بزرگتری فروختند. به این ترتیب بازرگانان و تجار به **محتکرین** مبدل شدند. محتکرین به استادان پیشه‌ور فقیر پول و مواد اولیه و مصالح کار (مانند نخ، رنگ و...) توزیع می‌کردند و آنان را وادار می‌کردند از مصالح کار موجود در ازای بهای معینی پارچه

بیافند. بدین ترتیب صاحبکاران سفارش دهنده پدیدار شدند. ورشکستگی پیشه‌وران سبب شد که محتکرین نه تنها مواد خام و مصالح کار به آنها تحویل دهند بلکه ابزارکار نیز به آنها دهند. بدین‌ترتیب از پیشه‌ور آخرین سند زندگی مستقل او گرفته شد و برای همیشه به کارگران روزمزد مبدل شدند (پرولتاریا) در حالیکه محتکرین و صاحبکاران سفارش‌دهنده به سرمایه‌داران صنعتی مبدل شدند.

از این پس پیشه‌وران سابق در کارگاههای سرمایه‌داری همان کار سابق را انجام می‌دادند ولی بزودی آشکار شد که برخی برای این و برخی برای آن کار مناسب‌ترند. از اینرو با صرفه‌تر بود که هرکدام به کار معینی که در آن مهارت بیشتری داشتند، گماشته شوند. بنابراین در کارگاههائی که تعداد نسبتاً بیشتری کارگر وجود داشت تقسیم کار بوجود آمد. مراکز سرمایه‌داری که درآنها کارگران روزمزد براساس این نوع تقسیم کار به کاردستی می‌پردازند مانوفاکتور نامیده می‌شوند.

پروسه‌ی سقوط فئودالیسم در روستا نیز جریان یافت. با رشد و گسترش تولید کالائی قدرت پول افزون شد. اربابان فئودال تعهدات و بدهی‌های جنسی دهقانان را به پرداختهای پولی تبدیل کردند (بهره‌ی پولی مالکانه). دهقانان می‌بایست محصولات خود را در بازار بفروش رسانند و به اربابان فئودال پول بپردازند. دهقانان ناگزیر شدند محصولات خود را بفروش رسانیده و پول برای ارباب فئودال جمع‌آوری نمایند. از اینرو دهقانان پیوسته در بی‌پولی بسر می‌بردند. محتکرین و رباخواران از بی‌پولی دهقانان استفاده کرده و دهقانان را به بندگی خود درآوردند. سرکوبی فئودالی نیز تشدید یافت و موقعیت دهقانان از سابق نیز بدتر شد.

رشد مناسبات پولی به تمایز دهقانان ـ قشربندی آنان به گروههای مختلف اجتماعی ـ شتاب بیشتری داد. اکثریت عظیم دهقانان به فقر و نکبت درافتادند و زیر فشار پیوسته شدیدتر کار ورشکسته شدند. در کنار این توده‌ی فقیر دهقانی، دهقانان ثروتمند در روستا پیدا شدند که با دادن قرضه و وام در تحت شرایط برده‌وار و خرید بسیار نازل محصولات کشاورزی و دام و تمام آنچه که در بساط داشتند، دهقانان دیگر را استثمار می‌کردند. بدین ترتیب تضاد بین اقتصاد سرمایه‌داری که با شتاب بیشتری رشد می‌یافت و اقتصاد و سیاست نظام فئودالی که فرسوده می‌شد، پدیدار گشت. این تضاد فقط از طریق انقلاب می‌توانست حل شود.

قیامهای دهقانان وابسته به زمین
انقلابات بورژوازی
سقوط نظام فئودالی

مبارزات دهقانان علیهٔ مالکین فئودال در سراسر دوران فئودالیسم جریان داشت ولی در اواخر این دوران شدت بیشتری گرفت.

ـ فرانسه: در قرن چهاردهم عرصه‌ی مبارزات وسیع دهقانی بود به نام «ژاکری‌ها».

انگلستان: در اواخر قرن چهاردهم به رهبری وایت تایلر قیام دهقانان آغاز شد که بخش وسیعی از این کشور را فراگرفت.

ـ بوهم: در اواخر قرن پانزدهم جنبش ضد فئودالی نیرومندی آغاز شد که به نام رهبر آن هوس جنك‌هوسیت‌ها نامیده شده (او رهبر رفرم مذهبی آن دیار نیز بود که برعلیه کلیسای کاتولیك قیام کرد).

ـ آلمان: در قرن شانزدهم جنگهای دهقانی آغاز شد که مورد پشتیبانی اقشار فقیر شهری نیز قرار گرفت. در رأس این قیامها و جنگها توماس مونتسر قرار داشت.

در جریان همه‌ی این قیامها و جنگهای دهقانی شعارهای قیام‌کنندگان پیوسته خصلت رادیکالتری یافت. تلاش توده‌های استثمار شده‌ی روستائی و شهری بخاطر کسب حقوق مساوی و برابری به شکل درخواست مالکیت اجتماعی زمین تجلی یافت. این خواست آنان مبین تلاش آنان بمنظور برابری و تساوی در عرصه‌ی مصرف بود. با آنکه خواست مالکیت اجتماعی زمین درآن موقع غیرعملی بود با وجود این چنین خواستی درآن مقطع تاریخی اهمیت انقلابی داشت، زیرا توده‌ها را علیه سرکوبی فئودالها بسیج کرد.

ـ روسیه: جنگهای دهقانی در قرن هفدهم به رهبری ایوان بوبوتنیك و راسین و در قرن هجدهم به‌رهبری پوگاچف بیش از همه اهمیت دارند. دهقانان قیام‌کننده خواستار الغای وابستگی دهقانان به زمین، واگذاری املاك مالکین بزرگ و گندم‌زارها به دهقانان و الغای سلطه‌ی مالکین بزرگ بودند. تشدید بحرانهای سیستم اقتصادی فئودالیسم که بر دهقانان وابسته فشار می‌آورد در نیمی از قرن نوزدهم

بصورت امواج پیاپی و نیرومند قیامهای دهقانی تاقبل از رفرم سال ۱۸۶۱ ادامه داشت.

ـ چین: جنگها و قیامهای دهقانی به مقیاس وسیع قرنهای متمادی بوقوع پیوست. قیام تای‌پین در دوره‌ی پادشاهان تسین (اواخر قرن نوزدهم) میلیونها نفر دهقان را فراگرفت. قیام‌کنندگان پایتخت سابق چین (نانکین) را متصرف شدند. قانون ارضی تای‌پین تساوی بهره‌برداری از زمینها و سایر املاك بزرگ را اعلام داشت. در مؤسسات دولتی تای‌پین حکومت سلطنتی به شیوه‌ی خاصی با دموکراسی دهقانی ادغام شد و این امر از ویژگیهای جنگهای دهقانی سایر کشورها شد.

در اواخر دوران فئودالیسم دو نفر سوسیالیست تخیلّی که اهمیت زیادی داشتند وارد صحنه شدند. این دو نفر متفکر بزرگ (توماس مور و توماس کامپنلا) با توجه به نابرابری رشد یابنده و تشدید تضادهای جامعه‌ی فئودالی نظراتشان را درباره‌ی پیدایش فقر اجتماعی در دو کتاب بیان کردند. این دو به عقیده‌ی خود نظام اجتماعی ایدآلی را که برطرف‌کننده‌ی فقر بود تشریح کردند و از نظام اجتماعی‌ای سخن گفتند که درآن مالکیت خصوصی جائی نداشت و از تمام ناراحتی‌ها و اختلالاتی که حاصل مالکیت خصوصی بود، فارغ بود. هر عضو این جامعه هم پیشه‌ور بود و هم کشاورز. تمام اعضاء جامعه ۶ و حتی ۴ ساعت بیشتر در روز کار نمی‌کردند و آنقدر محصول تولید می‌کردند که نیازمندی جامعه تأمین می‌شد. محصولات نیز بنا به نیازمندیهای جامعه توزیع می‌شد. آموزش وپرورش کودکان وظیفه‌ی جامعه بود. این آثار در رشد بینش اجتماعی نقش مؤثر و مترقی داشت، زیرا حاوی افکاری بودند که از سطح رشد اجتماعی آن دوران بمراتب پیشرفته‌تر بود. با وجود این، مور و کامپنلا به قوانین رشد و تکامل اقتصاد و جامعه آشنا نبودند و از اینرو افکارشان غیرقابل تحقق و «اتوپی» بود. در آن هنگام امکان نداشت نابرابری اجتماعی برطرف شود. سطح نیروهای مولد گذار استثمار فئودالی به سرمایه‌داری را ایجاب می‌کرد.

اهمیت انقلابی قیامهای دهقانی در این بود که اساس فئودالیسم را به لرزه درآوردند و به الغای وابستگی دهقانان به زمین منجر شد. گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری در کشورهای اروپای باختری با انقلاب بورژوازی انجام گرفت. بورژوازی از مبارزات دهقانان علیه مالکین فئودال استفاده کرد تا سقوط فئودالیسم

را تسریع کند و بجای آن (نظامی که بر استثمار دهقانان وابسته به زمین استوار بود) نظام استثمار سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) را برقرار نماید و قدرت را بدست گیرد. در انقلابات بورژوازی که در قرن هفدهم بوقوع پیوستند و در انقلاب بورژوازی قرن هجدهم فرانسه، چنین شد.

حاصل مبارزات انقلابی دهقانان و توده‌های زحمتکش شهری را بورژوازی که خود بر روی دوش دهقانان به قدرت رسید، تصاحب نمود. دهقانان در اثر کینه‌ی خود نسبت به سرکوبی فئودالها نیرومند شده بودند ولی قیامهای دهقانی خصلت خودبخودی داشتند. دهقانان از نظر طبقه خرده مالك بودند و قادر نبودند برنامه‌ی روشنی برای مبارزه تنظیم کنند و سازمان مستحکم و همگونی بوجود آورند. قیامهای دهقانی فقط هنگامی پیروز توانند شد که به جنبش کارگری بپیوندند و کارگران قیامهای دهقانی را رهبری کنند. ولی در عصر انقلابات بورژوازی قرون هفدهم و هجدهم طبقه‌ی کارگر هنوز ضعیف بود. تعداد کارگران اندك بود و سازمان نیافته بودند. در بطن جامعه‌ی فئودالی اشکال کم‌وبیش ساخته و پرداخته شده‌ی نظام سرمایه‌داری پا می‌گرفتند و رسیده می‌شدند. طبقه‌ی نوینی رشد می‌یافت که استثمارکنندگان نوین شدند (سرمایه‌داران). در عین حال با رشد این طبقه‌ی استثمارکننده، توده‌های عظیمی از مردم نیز تشکل می‌یافتند که ابزار تولید از آنان گرفته شده بود (پرولتاریا).

انقلابات بورژوازی نظام فئودالی را برکنار و سلطه‌ی سرمایه‌داری را برقرار نمودند.

ضمیمه

بقایای فئودالیسم در عصر کنونی ـ
ـ جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره ـ

از زمان سقوط فئودالیسم در بسیاری از کشورها قرنهاست که می‌گذرد، با وجود این بقایای فئودالیسم در جهان سرمایه‌داری کنونی هنوز هم برجای مانده. از اینرو مالکیت برزگ زمینها در ایتالیا علیرغم سطح عالی رشد سرمایه‌داری در این کشور بیش از ۱۰٪ تمام زمینها را (۳میلیون هکتار) دربرمی‌گیرد. در این کشور سیستم اجاره کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت دارد و مالك بخشی از محصولات را تصاحب می‌کند، رایج است. در واقع این سیستم اجاره‌کاری چیزی جز بقایای مناسبات فئودالی نمی‌باشد. امروز مخصوصاً لاتیفوندی‌های وسیعی که زیر سلطه‌ی فئودالی قرار دارند در امریکای لاتین و نیز در سیسیل و ساردین مشاهده می‌شود. بقایای فئودالیسم در کشورهای متعدد دیگر سرمایه‌داری پیشرفته‌ی صنعتی نیز وجوددارد. با وجود این تجلی خاص بقایای فئودالیسم در اقتصاد کشورهای در حال رشد آسیا، افریقا و امریکای لاتین مشاهده می‌شود. مثلاً در برزیل املاك وسیعی که بیش از ۱۰۰۰ هکتار مساحت دارند بخش عمده‌ی تمام زمینهای قابل استفاده‌ی کشاورزی برزیل را تشکیل می‌دهند. در این میان ۲۷٪ زمینهای به ثبت رسیده از لاتیفوندی‌های وسیع (۵میلیون هکتار و بیشتر) تشکیل می‌شود. شکل مسلط در اجاره‌کاری زمینهای مزروعی **اجاره بهای نیمه فئودالی** است. شرایط نیمه فئودالی درعرصه‌ی کشاورزی چند کشور خاورمیانه نیز وجود دارد. در این کشورها بخش مهمی از زمینها به مالکین بزرگ تعلق دارد و پرداخت اجاره بهای زمین و اجاره کاری رایج است. مثلاً در ترکیه مالکیت بزرگ بر زمین بیش از یك سوم تمام

زمینهای قابل کشت را تشکیل می‌دهد. بقایای نیرومند فئودالیسم به شکل مالکیت بزرگ بر زمین و بهره‌ی مالکانه‌ی ماقبل سرمایه‌داری در مالزی، فیلیپین، هندوستان، پاکستان و سایر کشورهای این منطقه برجامانده است. بقایای فئودالیسم خصوصاً در کشورهائی تجلی می‌یابد که هنوز هم مستعمره* و نیمه مستعمره* هستند. در این کشورها یوغ دوگانه‌ی استثمار و امپریالیسم برگردن دهقانان فشار می‌آورد. در این کشورها هنوز هم بیکاری و اشکال گونه‌گون کار اجباری و غیره وجود دارد.

بقایای مناسبات فئودالی پیشرفت خلقهائی را که برای تجدید حیات ملی و استقلال ملی مبارزه می‌کنند ترمز می‌کند. از میان برداشتن نهائی بقایای مناسبات فئودالی امروز مهمترین مسئله‌ی رشد و تکامل بسیاری از خلقهاست. بقایای فئودالی و نیمه فئودالی در کشورهای مستعمره و کم‌رشد فقط با جنبشهای رهائیبخش ملی، برکنار توانند شد.

خلاصه

۱) فئودالیسم بر روی ویرانه‌های جامعه‌ی برده‌داری و انحلال جامعه‌ی مشترك قبایلی که دولتهای برده‌داری را تسخیر کردند بوجود آمد. در آنجا که نظام برده‌داری وجود نداشت فئودالیسم بر روی جامعه‌ی ساقط شده‌ی اشتراکی اولیه پدیدار شد. اشراف و اعیان قبیله و سرداران، زمینهای وسیعی را تصاحب کردند و بین اقوام و خویشان و نزدیکان خود تقسیم کردند. بتدریج دهقانان وابسته به زمین شدند.

۲) اساس مناسبات تولید جامعه‌ی فئودالی را مالکیت اربابان فئودال بر زمین و بر تولیدکنندگان جزء و دهقانان وابسته به زمین تشکیل می‌داد. در کنار مالکیت فئودالی، مالکیت فردی دهقانان و پیشه‌وران نیز که برکار شخصی خودشان استوار بود، وجود داشت. کار دهقانان وابسته به زمین اساس موجودیت جامعه‌ی فئودالی را تشکیل می‌داد. تظاهر استثمار دهقانان وابسته به زمین اینست که دهقانان ناگزیر

---

* به تحلیل مائوتسه‌دون از جامعه‌ی نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی چین نگاه کنید.

*به بررسی امیلکار کابرال از جامعه‌ی مستعمره و نیمه فئودالی گینه بیسو نگاه کنید.

مائوتسه‌دون تحلیل طبقات جامعه‌ی چین مجموعه‌ی آثار جلد اول پکن ـ ۱۹۶۹

امیلکارکابرال ساخت جامعه‌ی گیته‌بیسو سخنرانی در کانون فرانس‌فانونج۱۹۶۴

بودند برای ارباب بیگاری کنند و یا اینکه به او بدهی جنسی یا پولی بپردازند. فشار وابستگی دهقانان به زمین کمتر از فشار بردگی نبود. با وجود این، نظام وابستگی دهقان به زمین امکانات معینی به رشد نیروهای مولد جامعه می‌داد زیرا دهقانان می‌توانستند مدت معینی از وقت خود را در درون اقتصاد خصوصی خودشان بکار برند و از اینرو تا حدی بکارشان علاقمند بودند.

۳) خطوط عمده‌ی قانون اساسی اقتصاد فئودالیسم عبارتند از: تصاحب اضافه محصول بوسیله‌ی ارباب فئودال برای مصرف انگل‌وارش از طریق استثمار دهقانان وابسته به زمین براساس مالکیت فئودالی زمین و مالکیت محدود ارباب فئودال بر تولیدکنندگان جزء و دهقانان وابسته به زمین.

۴) جامعه‌ی فئودالی ـ خصوصاً در ابتدای دوران قرون وسطا ـ به ایالات و ولایات کوچك محلی و پراکنده تقسیم شده بود. مواضع حاکم جامعه‌ی فئودالی عبارت بود از اشراف و روحانیون. دهقانان از هیچ حقی سیاسی برخوردار نبودند. در سراسر تاریخ جامعه‌ی فئودالی مبارزات طبقاتی بین دهقانان و اربابان فئودال جریان داشت. دولت فئودالی که مدافع اشراف و روحانیون بود، قدرت آکتیوی بود که بدانها کمك می‌کرد تا حق مالکیت فئودالی بر زمین را برای آنان تضمین کند و استثمار دهقانانی را که از هیچ حق سیاسی برخوردار نبودند و سرکوبی می‌شدند شدیدتر کنند.

۵) در عصر فئودالیسم کشاورزی نقش عمده و مسلط داشت. در این جریان اقتصاد بطور عمده اقتصاد جنسی بود. با رشد و توسعه‌ی تقسیم اجتماعی کار و مبادله شهرهای باستانی که پس از سقوط جامعه‌ی برده‌داری باقی مانده بودند شکوفان شدند و شهرهای نوینی نیز تأسیس یافت. شهرها مراکز پیشه‌وری و کسب و تجارت شدند. پیشه‌وری به شکل اتحادیه‌های صنفی سازمان یافت و هدفش جلوگیری از رقابت بود. بازرگانان نیز در اتحادیه‌های بازرگانی باهم متحد شدند.

۶) رشد تولید کالا که جای اقتصاد جنسی را گرفت به تمایز دهقانان از پیشه‌وران انجامید. سرمایه‌ی تجاری سقوط پیشه‌وری را تشدید کرد و پیدایش مؤسسات سرمایه‌داری را (مانوفاکتورها) ایجاب نمود. محدودیتهای فئودالی و از هم‌پاشیدگی محلی فئودالی مانع رشد تولید کالائی می‌شد از اینرو بتدریج بازار ملی تشکیل شد. دولت مرکزی فئودالی بصورت حکومت استبداد و مطلقه‌ی سلطنتی

تأسیس شد.

۷) آغاز انباشت سرمایه شرایط را برای پیدایش سرمایه‌داری آماده ساخت. ابزار تولید توده‌ی عظیم تولیدکنندگان جزء (دهقانان و پیشه‌وران) از دستشان ربوده شد. ثروت عظیم پولی که در دست مالکین بزرگ و بازرگانان و رباخواران متمرکز شده بود از طریق بیرون راندن دهقانان از زمینها و از طریق تجارت مستعمراتی و از طریق مالیاتها و تجارت بردگان روی هم تلنبار شد. بدین ترتیب جامعه‌ی سرمایه‌داری و طبقات عمده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری پا گرفت و تشدید یافت: کارگران روزمزد و سرمایه‌داران. در درون نظام فئودالی اشکال کم‌وبیش ساخته و پرداخته شده‌ی فورماسیون سرمایه‌داری رشد یافت و رسیده شد.

۸) مناسبات تولید فئودالیسم، سطح نازل بارآوری کار غیر آزاد دهقانان وابسته به زمین و محدودیتهای اتحادیه‌های صنفی پیشه‌وران بیش از پیش مانع رشد نیروهای مولد شد. قیامهای دهقانان وابسته به زمین نظام فئودالی را به لرزه درآورد و به الغای وابستگی دهقانان به زمین منجر شد. در رأس مبارزه برای سرنگون ساختن فئودالیسم، بورژوازی قرار داشت. بورژوازی از مبارزه‌ی انقلابی دهقانان علیه اربابان فئودال استفاده کرد تا قدرت را بدست گیرد. انقلابات بورژوازی نظام فئودالی را برکنار ساخته و سلطه‌ی سرمایه‌داری را استوار کردند. این انقلابات راه رشد نیروهای مولد را هموار ساختند.

بخش دوم

سرمایه‌داری

فصل اول:

سرمایه‌داریِ ماقبلِ انحصاری

(۱) تولیدِ کالا

پیدایش شیوه‌ی تولیدِ سرمایه‌داری

تولید کالا بمثابه‌ی سرآغاز پیدایش سرمایه‌داری و مشخصات عام آن

شیوه‌ی تولیدِ سرمایه‌داری که جای شیوه‌ی تولید فئودالی را گرفت براساسِ استثمار طبقه‌ی کارگر مزدور بوسیله‌ی طبقه‌ی سرمایه‌داران استوار است. برای درکِ ماهیّتِ شیوه‌ی تولیدِ سرمایه‌داری باید قبل از هر چیز در نظر داشت که این شیوه‌ی تولید در نتیجه‌ی تولید کالا پدید می‌آید.

تولید کالا همانطور که بیان شده* در جامعه‌ی اشتراکی اولیه پدید آمد و در نظام برده‌داری و فئودالیسم نیز باقی ماند. در مرحله‌ی سقوط فئودالیسم تولید ساده‌ی کالا اساس پیدایش تولید سرمایه‌داری را تشکیل داد.

لازمه‌ی تولید ساده‌ی کالا اولاً تقسیم اجتماعی کار است که در آن هر تولیدکننده به‌تهیه‌ی محصولات و فرآورده‌ی معینی می‌پردازد، ثانیاً مالکیت بر وسایلِ تولید و محصولاتِ آن.

اختلاف تولید ساده‌ی کالائی (پیشه‌وران و دهقانان) با تولید سرمایه‌داری کالا اینست که تولید ساده‌ی کالا براساس کار شخصی تولیدکننده‌ی کالا جریان دارد. با وجود این، تولید ساده‌ی کالا و تولید سرمایه‌داری دو تیپ همگونی هستند

---

* اقتصاد سیاسی ـ جلد اول، چاپ سوم صفحه‌ی ۱۹

زیرا هر دوبراساس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید استوارند. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ناگزیر بین تولیدکنندگان کالا رقابت پدید می‌آورد. درنتیجه، معدودی از آنها ثروتمندتر و اکثریت آنان ورشکسته می‌شوند. در سرمایه‌داری، تولید کالا خصلت مسلط و عام می‌یابد. لنین می‌نویسد: «مبادله‌ی کالا ساده‌ترین، متداول‌ترین، اساسی‌ترین، انبوه‌ترین و رایج‌ترین مناسبات جامعه‌ی بورژوازی(کالائی) است که میلیاردها بار مشاهده می‌شود.*

کالا و خواص آن

خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسم یافته است

کالا چیزی است که اولاً یکی از نیازمندیهای انسان را برطرف می‌کند و ثانیاً برای مصرف خودِ تولیدکننده ساخته نشده بلکه برای فروش (مبادله) تولید شده. چیزی که بوسیله‌ی خواص خود یکی از نیازمندیهای معین انسان را برطرف نماید مفید و سودمندست. همین سودمندی است که آن چیز را دارای ارزش مصرف می‌سازد. ارزش مصرف یا مستقیماً یکی از نیازمندیهای شخصی انسان را برطرف می‌کند، یا اینکه بمثابه‌ی وسیله‌ی تو لید برای تهیه‌ی نعم مادی بکار می‌رود. مثلاً نان نیاز تغذیه‌ی انسان و پارچه نیاز پوشاك انسان را برطرف می‌نماید در حالیکه ارزش مصرف کارگاه پارچه‌بافی در این است که به‌کمك آن پارچه ساخته می‌شود. در جریان تکامل تاریخ، انسانها پیوسته خواص نوین سودمندی اشیاء و امکانات نوین بکار بردن آنها را کشف می‌کنند.

اشیاء متعددی وجود دارد که بوسیله‌ی کار انسان تولید نشده‌اند و با وجود این دارای ارزش مصرف هستند. مثلاً هوا، آب چشمه، چوب و میوه‌ی درختان جنگلی. اما هرچیزی که ارزش مصرف داشته باشد کالا محسوب نمی‌شود. برای اینکه چیزی کالا شود باید محصول کار باشد و برای فروش (مبادله) تولید شده باشد.

ارزش مصرف محتوی مادی ثروت جامعه را به‌هر شکلی باشد تشکیل می‌دهد. در

---

* لنین: درباره‌ی مسائل دیالکتیك

اقتصاد کالائی، ارزش مصرف حامل ارزش مبادله است.

ارزش مبادله بدواً بشکل نسبت کمّی تجلی می‌یابد که در آن ارزش مصرف یك کالا با ارزش مصرف کالای دیگر مبادله می‌شود. مثلاً یك تبر با ۲۰ کیلوگرم گندم مبادله می‌شود. در این نسبت، ارزش مبادله‌ی دوکـالائی که با هم مبادله می‌شوند، بیان می‌شود.

کـالاهائی بمقدار معین برابر هم نهاده می‌شوند. درنتیجه، این کالاها یك اساس مشترك دارند. این اساس مشترك نمی‌تواند خواص طبیعی کالاها مانند حجم، وزن، شکل و ... باشد. زیرا خواص طبیعی کالاها تعیین‌کننده‌ی سودمندی آنها و درنتیجه تعیین‌کننده‌ی ارزش مصرف آنهاست. شرط مقدماتی لازم برای مبادله، تنوع ارزش‌های مصرف کالاهائی‌ست که با هم مبادله می‌شوند. زیرا هیچکس کالائی را که ارزش مصرف یکسان داشته باشد مبادله نمی‌کند. فرض کنیم گندم با گندم. قند با قند...

از آنجا که ارزش مصرف کالاها از نظر کیفیّت مختلف است پس از نظر کمیتّ با مقیاس مشترکـــی غیرقابل سنجش با یکدیگـــرند. فقط یك خصوصیت مشترك می‌تواند کالاهای مختلف را بهنگـــام مبادله قابل سنجش با یکدیگـــر سازد. این خصویت مشترك اینست که همه‌ی کالاها محصول کار هستند. مبنای سنجش دو کالا که در برابر هم نهاده می‌شوند کار اجتماعی لازمی است که در تهیه‌ی آنها بمصرف رسیده است. همین که مثلاً تولیدکننده‌ی کالای معینی به‌منظورمبادله،یك تبر را به‌بازار آورد، در می‌یابد که در ازای آن ۲۰ کیلوگـرم گندم دریافت می‌کند. این به‌مفهوم آنست که یك عدد تبر همان اندازه کار اجتماعی ارزش دارد که ۲۰ کیلوگرم گندم ارزش دارد. ارزش عبارتست از مقدار کار اجتماعی که در کالای تولیدکننده تجسم یافته است. این امر که ارزش کالاها از طریق مقدار کار اجتماعی لازمی که در تهیه‌ی آنها بمصرف رسیده، سنجیده می‌شود با واقعیت‌های عامی که بدیهی است به‌اثبات رسیده است. آن تجسم مادی مفید که در تهیه‌ی آنها کار به‌مصرف نرسیده مثلاً هوا، آب چشمه، چوب و میوه‌ی درختان جنگلی و... فاقد ارزش هستند. برعکس کالاهائی که تهیه‌ی آنها به‌مقدار معتنابهی کار نیازمندست. مثلاً طلا، الماس و... ارزش معتنابهی دارند. بسیاری از کالاهائی که سابقاً گران بودند پس از اینکه در اثر رشد تکنیك مقدار کار لازم برای تهیه‌ی آنها کاهش یافت

بمراتب ارزان‌تر شدند. تغییرات در مقدار کاری که برای تهیه‌ی کالاها بمصرف می‌رسد پیوسته در نسبت کمّی کالاهائی که با هم مبادله می‌شوند،یعنی در ارزش مبادله‌ی آنها انعکاس می‌یابد. نتیجه اینکه، ارزش مبادله‌ی کالا نماینده‌ی اشکال ارزش آن است.

در پشت مبادله‌ی کالاها تقسیم اجتماعی کار بین انسانهائی که صاحب کالاها هستند پنهان است. تولیدکنندگان کالاها با قرار دادن کالاهای خویش در برابر یکدیگر، کارهای متنوع خود را در برابر یکدیگر قرار می‌دهند و مناسبات معینی بین آنها برقرار می‌شود. این مناسبات در پروسه‌ی فعالیت‌های تولیدی انسان پدید می‌آید و با مبادله‌ی کالا تظاهر کرده و آشکار می‌شود. بدین ترتیب مناسبات تولیدی بین تولیدکنندگان کالاها در ارزش تجلی می‌یابد. کالا دارای خصلت دوگانه است: از یك سو **ارزش مصرف** است و از سوی دیگر **ارزش**. خصلت دوگانه‌ی کالا نتیجه‌ی خصلت دوگانه‌ی کاری‌ست که در کالا تجسم می‌یابد. تنوع کارها به‌همان تنوع ارزشهای مصرف تولید شده بوسیله‌ی کارهاست. کار نجار از نظر کیفیت با کار خیاط و کفاش اختلاف دارد. این اختلافات در اثر منظور کار، شیوه‌ی عملیات کار، ابزار کار و بالاخره حاصل آنست. نجار ابزاری مانند تبر، اره و... بکار می‌برد او از چوب اشیائی می‌سازد: میز، صندلی و... خیاط با کمك ماشین خیاطی، قیچی، سوزن و... پوشاك تهیه می‌کند. بنابراین در هر ارزش مصرف نوع معینی کار تجسم یافته است: در میز و صندلی کار نجار، در پوشاك کار خیاط و در کفش کارکفاش و غیره.... تجسم یافته است. کاری که به‌شکل معینی بمصرف رسد کار مشخص (کارکُنکوت) نامیده می‌شود و ارزش مصرف را به‌وجود می‌آورد. در هنگام مبادله، کارهائی که بوسیله‌ی انواع مختلف کار مشخص تولید شده‌اند در برابر یکدیگر قرار داده می‌شوند و با هم سنجیده می‌شوند. بنابراین در پس انواع مختلف کارهای مشخص چیز مشترکی نهفته است که از مشخصات همه‌ی آنها و در همه مشترك است. کار نجار با کار خیاط با اینکه از نظر کیفیت دو کار مختلف هستند با وجود این هر دو عبارتند از مصرف بارآور مغز، اعصاب، عضلات، و... انسان و در این مفهوم یك نوع کار انسان است. کار **بطورکلّی** است. کار تولیدکنندگان کالاها که بطورکلی مبین مصرف نیروی کار انسان است ـ مستقل‌از شکل مشخص (کنکوت) آن کار، کار مجرد (آبستراکت) نامیده می‌شود و ارزش کالا را بوجود می‌آورد. کار

مجرد و کار مشخص دو چهره‌ی کاری‌ست که در کالا تجسم یافته است. «هرکاری از یك سو عبارتست از مصرف نیروی انسان به‌مفهوم فیزیولوژی و با این خصوصیت کار مجرد، کار مجرد انسان است که ارزش کالا را بوجود می‌آورد. از سوی دیگر عبارتست از مصرف نیروی انسان به‌شکل مشخص سودمند و با این خصوصیت کار مشخص سودمندست که ارزش مصرف را می‌سازد».*

در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در آن حاکم است خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسم می‌یابد بیان‌کننده‌ی **تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی تولیدکنندگان کالاست.** مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بین تولیدکنندگان، بین انسانها تمایز بوجود می‌آورد و کار هر تولیدکننده‌ی کالا را به‌اشتغال خصوصی مبدل می‌کند. هر تولیدکننده‌ی کالا اقتصاد خود را منفرداً و جدا از سایرین دنبال می‌کند. کار تولیدکنندگان کالا در مقیاس سراسر جامعه با هم هماهنگی ندارد. ولی از سوی دیگر تقسیم اجتماعی کار بیان‌کننده‌ی **پیوستگی همه‌جانبه‌ی تولیدکنندگان کالاهاست** که برای یکدیگر کار می‌کنند. هرچقدر تقسیم اجتماعی کار مشخص‌تر شود، همانقدر فرآورده‌هائی که بوسیله‌ی تولیدکنندگان منفرداً تهیه و ساخته می‌شود متنوع‌تر می‌شود و به‌همان اندازه پیوستگی بین تولیدکنندگان بیشتر می‌شود. کار هر تولیدکننده‌ی کالا اصولاً کار اجتماعی است، بخشی از مجموعه‌ی کار جامعه است. کالاها که خود محصولات انواع مختلف کارِ مشخص خصوصی هستند در عین حال محصولات کار مجردند و یا به‌دیگر سخن محصول کار بطورکلی هستند.

تضاد تولیدکالا نتیجتاً در اینست که کار خصوصی تولیدکنندگان کالا در عین حال خصلت اجتماعی دارد. دراثر جدائی تولیدکنندگان کالا از یکدیگر در شرایط مالکیت خصوصی بر ابزار تولید خصلت اجتماعی کار آنان در پروسه‌ی تولید پنهان می‌ماند. در چنین شرایطی هر تولیدکننده‌ی کالا منفرداً با کار مشخص خصوصی خویش ارزشهای مصرف تولید می‌کند ـ بی‌آنکه نیازمندیهای جامعه را بشناسد. خصلت اجتماعی کار تولیدکنندگان تازه در پروسه‌ی مبادله ـ یعنی در هنگامی که کالا به‌بازار آید و با کالای دیگری مورد مبادله قرار گیرد آشکار می‌شود. تازه در

---

* کارل مارکس. کاپیتال. جلد نخست. فصل اول (کالا).

پروسه‌ی مبادله معلوم می‌شود که آیا کار این یا آن تولیدکننده‌ی کالا برای جامعه ضرورت دارد یا نه و آیا پذیرش اجتماعی دارد یا نه.

کار مجرّد که ارزش کالا را بوجود می‌آورد یك مقوله‌ی تاریخی است. کار مجرّد، شکل خاص کار اجتماعی است که فقط مختص به‌اقتصاد کالائی است. در اقتصاد جنسی انسانها فرآورده‌های خود را برای مبادله تولید نمی‌کنند بلکه برای مصرف خودشان تولید می‌کنند. از اینرو خصلت اجتماعی کارشان بطور مستقیم و بیواسطه در شکل مشخص کار آنان تجلی می‌یابد. مثلاً هنگامی که ارباب فئودال اضافه محصول دهقانان وابسته به‌زمین خود را به‌شکل بیگاری یا بهره‌ی مالکانه تصاحب می‌کند در اینصورت کار آنها را مستقیماً به‌شکل بیگاری یا محصول معینی تصاحب می‌کند. در چنین شرایطی کار اجتماعی شکل کار مجرد به‌خود نمی‌گیرد. در تولید کالا، فرآورده برای مصرف خود تولیدکننده تهیه نمی‌شود بلکه برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. در اینجا خصلت اجتماعی کار، با برابر نهادن کالائی با کالای دیگر نمایان می‌شود. شرط مقدم این امر تنزل کارهای مختلف و متنوع مشخص به‌کار مجرد است که ارزش کالا را بوجود می‌آورد. این جریان در شرایط سلطه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بدون اطلاع تولیدکنندگان کالا و بی‌نقشه صورت می‌گیرد.

مدت کار لازم اجتماعی کار ساده و کار مرکب

مقدار ارزش کالا از روی زمان کار تعیین می‌شود. هر چقدر مدت بیشتری برای تهیه‌ی کالا مصرف شود همانقدر ارزش آن بیشتر است.

بدیهی است که تولیدکنندگان کالاها در شرایط مختلفی کار می‌کنند و برای تهیه‌ی کالای مشابه و همانند مقادیر مختلفی وقت مصرف می‌کنند. آیا این بدان معنی است که هر اندازه تولیدکننده‌ی کالا تنبل‌تر باشد بهمان اندازه ارزش کالائی که بوسیله‌ی او تولید شده بیشتر است؟ نه، چنین معنائی ندارد. مقدار ارزش کالا از روی مدت کار فردی که شخص تولیدکننده بمصرف می‌رساند تعیین نمی‌شود بلکه از روی **مدت کار لازم اجتماعی** که برای تهیه‌ی کالا ضرورت دارد تعیین می‌شود. مدت کار لازم اجتماعی مدتی است که در شرایط متوسط تولید اجتماعی، یعنی با سطح متوسط تکنیك، با سطح متوسط مهارت و با سطح متوسط شدت کار، برای تولید کالا ضرورت دارد. مدت کار لازم اجتماعی از روی شرایط تولیدی که در آن

شرایط حداکثر مقدار کالا تولید می‌شود، تعیین می‌گردد. مدت کار لازم اجتماعی متناسب با بارآوری کار تغییر می‌کند. **بارآوری کار** از طریق مقدار محصولی که در واحد معینی از مدت کار تولید می‌شد سنجیده می‌شود. بارآوری کار با بهبودی ابزار تولید، با اصلاح استفاده بردن هرچه بیشتر از ابزار کار، ارتقاء کارآزمودگی و مهارت، با رشد علم و تکنیك، با صرفه‌جوئی در کار و با سایر بهبودی‌ها و اصلاحات در پروسه‌ی تولید ارتقاء می‌یابد. بارآوری کار کم و بیش به‌شرایط طبیعی بستگی دارد.هرچقدر بارآوری کار بیشتر شود به‌همان اندازه مدت کار لازمی که برای تولید کالای معینی در سایر شرایط یکسان ضرورت دارد کاهش می‌یابد و همان اندازه ارزش کالای تولید شده کمتر می‌شود. **شدت کار** از طریق کارِ مصرف شده در واحد زمان معینی تعیین می‌شود. ارتقاء شدت کار به‌مفهوم افزایش مقدار کار مصرف شده در همان واحد زمان می‌باشد. کار شدیدتر که بصورت مقدار بیشتری فرآورده تجسم می‌یابد.. در واحد زمان معین ارزش بیشتری تولید می‌کند تا کاریَ که شدت آن کمتر است. در تولید کالا بدیهی است که تولیدکنندگان تخصص‌های یکسانی ندارند. کار انسانی که تخصص نداشته باشد **کار ساده** است. کاری که به‌آموزش و تخصص نیازمند باشد **کار تخصصی** نامیده شود. ارزشی که کار تخصصی در واحد زمان معین تولید می‌کند بیش از ارزشی است که کار ساده در همان واحد زمان تولید می‌کند. کار تخصصی کار بغرنج است و کار مرکب نامیده می‌شود. یك ساعت کار مرکب برابر است با چندین ساعت کار ساده. تنزل انواع کار مرکب به‌کار ساده مبنای تولید کالا، که براساس مالکیت خصوصی استوار است، می‌باشد. مقدار ارزش کالا از طریق مقدار کار ساده‌ی لازم اجتماعی تعیین می‌گردد.

رشد و تکامل اشکال ارزش

ـ ماهیت پول ـ

ارزش کالا بوسیله‌ی کار در پروسه‌ی تولید بوجود می‌آید اما تازه در هنگام برابر نهادن آن با کالای دیگر در پروسه‌ی مبادله می‌تواند تعیین گردد.

ارزش کالا از طریق ارزش مبادله تعیین می‌گردد.

ساده‌ترین شکل ارزش، بیان ارزش یك کالا در کالای دیگر است. مثلاً: یك تبر = ۲۰ کیلوگرم گندم. این شکل ارزش را بررسی کنیم. در اینجا، ارزش تبر در گندم بیان شده است. گندم بمثابه‌ی ماده‌ی بیان ارزش تبر مورد استفاده قرار می‌گیرد. ارزش تبر فقط از اینرو می‌تواند در ارزش مصرف گندم بیان شود چون در تولید گندم، همانند تولید تبر، کار بمصرف رسیده است. در پشت برابری کالاها برابری کار مصرف شده برای تهیه‌ی آنها پنهان است. کالائی که ارزشش در کالای دیگر بیان شود (در مثال ما تبر) شکل نسبی ارزش به‌خود می‌گیرد. کالائی که ارزش مصرف آن بمثابه‌ی ماده‌ی بیان ارزش کالای دیگری مورد استفاده قرار گیرد (در مثال ما گندم) شکل معادل به‌خود می‌گیرد. گندم معادل (هم‌ارزش) کالای دیگر (تبر) است. بنابراین ارزش مصرف یك کالا (گندم) شکل بیان ارزش کالای دیگر (تبر) می‌شود.

اصولاً مبادله که در جامعه‌ی اشتراکی اولیه پدیدار شد خصلت تصادفی داشت. محصول مستقیماً بی‌واسطه با محصول دیگری مبادله می‌شد. این مرحله‌ی تکامل مبادله متناسب است با شکل ساده‌ی ارزش، شکل تصادفی ارزش:

۱ تبر = ۲۰ کیلوگرم گندم

در شکل ساده‌ی ارزش، ارزش تبر فقط می‌تواند در ارزش مصرف یك کالا (در مثال ما گندم) بیان شود.

با پیدایش اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار ـ تمایز قبایل دامپرور از سایر قبایل مبادله پیوسته بیشتر رواج یافت و متداول گردید. قبایلی ـ مثلاً قبایل دامپرور ـ به‌تولید اضافه محصول اقتصاد دامپروری پرداختند تا آنها را با فرآورده‌های کشاورزی و پیشه‌وری مبادله کنند. این مرحله‌ی رشد و تکامل مبادله متناسب است با شکل تام ارزش یا شکل گسترش یافته‌ی ارزش. حال در مبادله تنها دو کالا شرکت نداشتند بلکه کالاهای مختلف وارد مبادله می‌شدند:

۱ گوسفند =
= ۲۰ کیلوگرم گندم
= ۲۰ متر پارچه
= ۲ تبر
= ۳ گرم طلا
.....

در اینجا، ارزش کالا نه تنها در ارزش مصرف یك کالا بلکه در ارزش مصرف چند کالای مختلف بیان شده که این کالاهای مختلف بمثابه‌ی معادل تلقی می‌شوند. در عین حال نسبت‌های کمّی که کالاها با آن نسبت‌ها با هم مبادله می‌شوند خصلت ثابت و پایداری به‌خود نمی‌گیرد. با وجود این، در این مرحله رشد و تکامل هنوز مبادله‌ی مستقیم یك کالا با کالای دیگر برجای می‌ماند. با رشد بیشتر تقسیم اجتماعی کار و تولید کالا، مبادله‌ی مستقیم کالائی با کالای دیگر دشوار گردید. در جریان مبادله مشکلاتی پدید آمد. این مشکلات نتیجه‌ی تضادهائی بود که بین کار خصوصی و کار اجتماعی، بین ارزش مصرف و ارزش کالا وجود داشت. پیوسته اوضاعی پیش می‌آمد که مثلاً صاحب یك تبر به‌چکمه احتیاج نداشت بلکه به‌گندم نیازمند بود و یا اینکه مثلاً صاحب چکمه به‌تبر احتیاج داشت اما صاحب تبر به‌چکمه احتیاج نداشت بلکه به‌گندم احتیاج داشت. بنابراین بین آنان نمی‌توانست مبادله صورت گیرد. پس صاحب چکمه می‌بایست چکمه را با کالائی مبادله کند که در مبادله رواج بیشتری داشت و بوسیله‌ی صاحبان کالاهای دیگر پذیرفته می‌شد. فرض کنیم چنین کالائی گوسفند باشد. حال پس از اینکه صاحب چکمه، چکمه را با گوسفند مبادله کند می‌تواند کالای مورد نیازش را با این گوسفند مبادله نماید و صاحب تبر، که تبر خود را با گوسفند مبادله کرده، می‌تواند آن را با گندم مبادله نماید. بدین ترتیب تضادهای مبادله‌ی مستقیم حل شدند. با رشد و تکامل بیشتر تولید کالا تبدریج مبادله‌ی مستقیم کالاها با یکدیگر از میان رفت. از درون کالاهای متنوع کالائی تمایز یافت مثلاً دام که بمرور زمان تمام کالاهای دیگر با آن مبادله می‌شدند. این سطح رشد و تکامل مبادله متناسب است با **شکل عام ارزش**: مشخصات کلی شکل عام ارزش آنست که بتدریج تمام کالاهای دیگر با یك کالا مبادله می‌شوند و این کالا نقش معادل عام را به‌خود می‌گیرد.

۱ گوسفند =
- ۲۰ کیلوگرم گندم =
- ۲۰ متر پارچه =
- ۲ عدد تبر =
- ۳ گرم طلا =
- . . . . . .

با وجود این، در این سطح رشد مبادله هنوز نقش معادل عام بوسیله‌ی کالای معیّنی تثبیت نیافته بود. در مناطق مختلف کالاهای مختلف نقش معادل عام را برعهده داشتند. در برخی از مناطق دام معادل عام محسوب می‌شد و در منطقه‌ی دیگر پوست یا نمك و غیره.....

رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولد سبب رشد و تکامل تولید کالا و گسترش بازار شد. معادل عام شدن این همه کالا بمرور زمان با نیازمندیهای بازار که بیش از پیش گسترش می‌یافت مغایرت داشت و گذار به‌کالای واحدی بمثابه‌ی معادل عامِ واحد را طلب می‌کرد. این نقش را بتدریج فلزات قیمتی ـ نقره و طلا ـ قبضه کردند. همین که نقش معادل عام بوسیله‌ی کالای معینی رایج گردید **شکل پولی ارزش** پدید آمد.

۲ گرم طلا =
- ۲۰ کیلوگرم گندم =
- ۲۰ متر پارچه =
- ۲ عدد تبر =
- ۱ گوسفند =

از این پس ارزش تمام کالاها در ارزش مصرف طلا که **معادل عام واحدی** شده بود بیان گردید.

پول کالائی است که معادل عام تمام کالاهای دیگر محسوب می‌شود. پول تجسم کار اجتماعی است و مناسبات تولید تولیدکنندگان کالاها را بیان می‌کند. پول پس از پروسه‌ی طولانیِ رشد مبادله و اشکال ارزش پدید آمد. با پیدایش پول جهان کالاها به‌دو قطب تقسیم می‌شود: در یك قطب تمام کالاهای عادی قرار می‌گیرند و

در قطب دیگر کالاهائی که بمثابه‌ی پول بکار می‌روند. پول این استعداد را دارد که مستقیماً با تمام کالاهای دیگر مبادله می‌شود و بنابراین به‌عنوان وسیله‌ای برای رفع تمام نیازمندیهای صاحب کالا مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالیکه کالاهای دیگر فقط نیاز معینی را می‌تواند برطرف نماید: خوراك، پوشاك.

فونکسیون پول

هرچقدر تولید کالا بیشتر گسترش یابد فونکسیون‌های (عملکردهای) پول نیز گسترش می‌یابد. در مرحله‌ی شکوفان تولید کالا پول بکارهای زیر می‌آید:

۱) اندازه‌گیر ارزش‌ها.
۲) وسیله‌ی گردش.
۳) وسیله‌ی انباشت.
۴) وسیله‌ی پرداخت.
۵) پول جهانی.

اندازه‌گیر ارزش‌ها:

فونکسیون عمده‌ی پول این است که بمثابه‌ی اندازه‌گیر ارزش‌ها بکار می‌آید. با کمك پول، ارزش تمام کالاها اندازه‌گیری می‌شود. ارزش کالاها نمی‌تواند مستقیماً در زمان کار بیان شود زیرا در شرایطی که تولیدکنندگان خصوصی کالاها از هم جدا و بطور پراکنده بسر می‌برند امکان ندارد مقدار کاری را تعیین کرد که برای تهیه‌ی این یا آن کالا ـ نه یکنفر تولیدکننده بلکه مجموع جامعه برای تهیه‌ی آن کالا ـ بمصرف رسانیده است. در نتیجه، ارزش کالا فقط می‌تواند بطور غیرمستقیم از طریق برابر نهادن کالا با پول در پروسه‌ی مبادله بیان شود. پول برای اینکه بتواند فونکسیون اندازه‌گیری ارزش را انجام دهد باید خود کالا باشد. باید ارزش (داشته) باشد. همانطور که وزن یك جسم با کمك وزنه‌ای که وزن معینی دارد اندازه‌گیری می‌شود، ارزش کالا نیز با کمك کالائی اندازه‌گیری می‌شود که ارزش معینی داشته باشد. اندازه‌گیری ارزش کالاها با کمك طلا ـ قبل از مبادله‌ی کالا با پول ـ انجام می‌گیرد. برای اینکه ارزش کالاها در پول بیان شوند لازم نیست پول نقد مورد نظر باشد. هنگامی که صاحب کالا برای کالای خود قیمت معینی تعیین می‌کند ارزش

کالا را در فکر خود یا به‌گفته‌ی مارکس «ایدآل» در طلا بیان می‌کند. این امر از اینرو امکان دارد زیرا در واقع بین ارزش طلا و کالای مزبور رابطه‌ی معینی (نسبت معینی) برقرار است که براساس کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی آن بمصرف رسیده استوار می‌باشد. ارزش کالا که در پول بیان می‌شود **قیمت** آنست. به‌عبارت دیگر **قیمت عبارتست از بیان پولی ارزش کالا.**

کالاها ارزش‌های خود را در مقدار معینی نقره یا طلا بیان می‌کنند. این مقادیر کالا ـ پول (کالای پولی)* بسهم خود باید اندازه گرفته شده باشند. از اینجاست که ضرورت واحد اندازه‌گیری پول حاصل می‌گردد.این واحد وزن معینی پول فلزیست.

در انگلستان مثلاً واحد پول استرلینگ نامیده می‌شود. زمانی بود که استرلینگ برابر با یك فوند (نیم کیلوگرم) نقره محسوب می‌شد. بعداً واحدهای پول از واحدهای وزن جدا شدند. علل آن عبارت بود از: ورود سکّه‌های خارجی، تبدیل نقره به‌طلا و عمدتاً قلب سکه‌ها بوسیله‌ی حکومت‌ها که بتدریج از وزن سکه‌ها کاستند. برای این که بتوان واحدهای پولی را بهتر اندازه گرفت این واحدها خود به‌اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شوند: یك دلار به۱۰۰ سنت، یك فرانك به۱۰۰ سانتیم و.....

واحد پول با اجزاء آن به‌عنوان **معیار قیمت‌ها** بکار می‌روند. پول با این خصلت خود (معیار قیمتها) نقش دیگری ایفا می‌کند که با فونکسیون دیگرش بمثابه‌ی اندازه‌گیر ارزش‌ها اختلاف دارد. پول به‌مثابه‌ی اندازه‌گیر ارزش‌ها، ارزش سایر کالاها را اندازه می‌گیرد ولی بمثابه‌ی معیار قیمت‌ها مقدار پول فلزی را اندازه می‌گیرد. ارزش کالا ـ پول با تغییر حجم کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی آن ضرورت دارد کم و زیاد می‌شود. اما تغییر ارزش طلا بر عملکرد (فونکسیون) آن بمثابه‌ی معیار قیمت‌ها تأثیر نمی‌کند. هرچقدر هم که ارزش طلا پیوسته تغییر نماید باز دلار برابر ۱۰۰ سنت ارزش خواهد داشت.

دولت می‌تواند عیار طلای واحد پول را تغییر دهد اما نمی‌تواند نسبت ارزش بین طلا و سایر کالاها را تغییر دهد. هرگاه دولت از مقدار طلای واحد پول بکاهد یعنی عیار طلا را کاهش دهد آنگاه بلافاصله بازار با افزایش قیمت‌ها پاسخ می‌دهد.

---

* Goldware

ارزش کالا باز مانند سابق در مقدار طلائی بیان می‌شود که متناسب با کار لازم مصرف شده در تهیه‌ی آن کالاست. با وجود این، در این مورد بیان همان مقدار طلا به‌واحدهای بیشتر پول نیازمندست.

قیمت کالاها تحت تأثیر کم و زیاد شدن ارزش کالا و ارزش پول می‌تواند تغییر کند. ارزش طلا مانند ارزش تمام کالاهای دیگر به‌بارآوری کار بستگی دارد. از این رو کشف امریکا با معادن ثروتمند طلایش و مخصوصاً کشف طلا در برزیل ـ در قرن هفدهم‌ـ به‌انقلاب قیمت‌ها انجامید در امریکا طلا با مصرف کار کمتر به‌دست آمد تا در اروپا. ورود طلای ارزانتر از امریکا به‌اروپا سبب بالا رفتن عمومی قیمت‌ها شد.

خصلت دوگانه‌ی کار تولیدکننده‌ی کالا

تابلوی شماره‌ی ۱

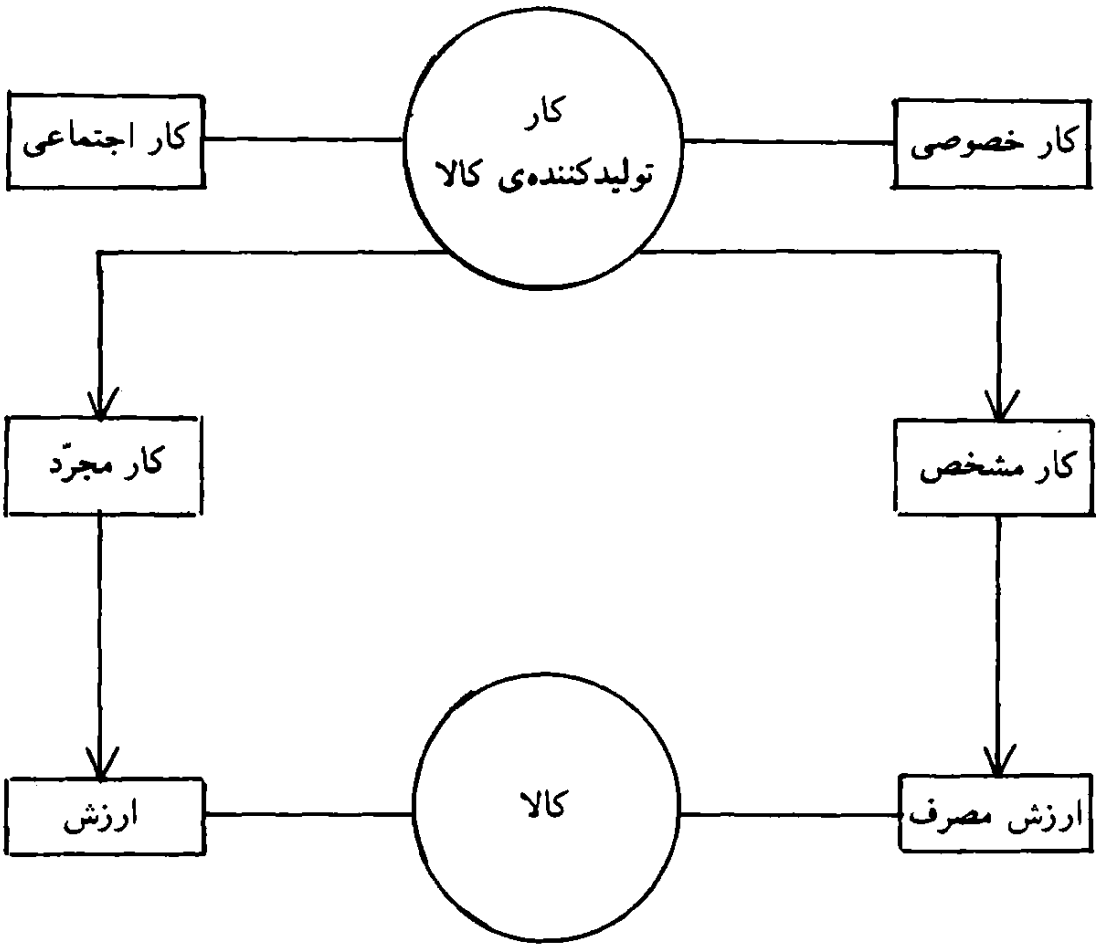

وسیله‌ی گردش

عملکرد (فونکسیون) دیگر پول اینست که وسیله‌ی گردش است. مبادله‌ی کالاها که بوسیله‌ی پول انجام می‌گیرد **گردش کالا** نامیده می‌شود. گردش کالا بطور تفکیک‌ناپذیر به‌گردش پول بستگی دارد:همین که کالا از دست فروشنده بدست خریدار منتقل شد، پول از دست خریدار به‌دست فروشنده منتقل می‌گردد. فونکسیون پول بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش در این است که در پروسه‌ی گردش کالاها پول به‌عنوان واسطه وارد گردش می‌شود. برای اینکه پول بتواند این فونکسیون را انجام دهد باید واقعاً موجود باشد.

پول بدواً در جریان مبادله‌ی کالاها بطور مستقیم به‌صورت شمش‌های نقره و طلا پدید آمد. این امر در جریان مبادله مشکلاتی بوجود آورد زیرا لازم آمد که پول فلزی وزن شود، به‌قطعات کوچك تقسیم شود و عیار آن تعیین شود. بتدریج جای شمش‌های نقره و طلا را سکه گرفت. سکه قطعه فلزی است باشکل، وزن و ارزش معینی که بمثابه‌ی وسیله‌ی قانونی گردش بکار می‌رود. سکّه‌زنی در دست دولت قرار داشت.

در پروسه‌ی گردش،مسکوکات مستعمل و سابیده شده قسمتی از ارزش خود را ازدست می‌دهند. پراتیك گردش پول نشان داده است که سکه‌های اسقاط شده می‌توانند درست مانند سکه‌های سالم که حاوی تمام ارزش خود هستند فونکسیون وسیله‌ی گردش را انجام دهند. توضیح این امر چنین است که پول بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش نقش پرداخت را ایفا می‌کند. معمولاً فروشنده‌ی کالا به‌هنگام مبادله در ازای کالای خود پول دریافت می‌نماید تا با آن پول کالای دیگری خریداری کند. در نتیجه پول بمثابه‌ی **وسیله‌ی گردش** نباید حتماً ارزش خاصی داشته باشد. صرفنظر از اینکه مسکوکات مستعمل و اسقاط شده می‌توانند بکار گردش آیند، حکومتها آگاهانه به‌تقلب در مسکوکات پرداختند: از وزن آنها کاستند و عیار پول فلزی را پائین آوردند ـ بی‌آنکه در این جریان ارزش نامیده شدهٔ مسکوك را ـ یعنی مقدار واحد پولی را که حاوی است ـ تغییر دهند. بدین ترتیب مسکوکات پیوسته بیشتر و بیشتر به‌**علامت ارزش**، به‌**علامت پول** مبدل شدند.ارزش واقعی مسکوکات بمراتب کمتر از ارزش نامیده شده‌ی آن (ارزش رسمی آن) است.

تجزیه‌ی کالا به‌کالا و پول از مشخصات رشد تضادهای تولید کالاست. در مبادله‌ی مستقیم کالائی با کالای دیگر خرید و فروش از هم تفکیک‌ناپذیرند. ولی مبادله بوسیله‌ی (با کمك) پول ـ یعنی گردش کالا ـ کیفیت دیگری بوجود می‌آورد. در این مورد شرط مقدماتی مبادله پیوستگی همه جانبه‌ی تولیدکنندگان کالا با یکدیگر و ادغام پایدار مبادلات درهم دیگرست. تجزیه‌ی کالا به‌کالا و پول این امکان را پدید می‌آورد که فروش از خرید منفك شود. تولیدکننده‌ی کالا می‌تواند کالایش را بفروشد و پول دریافت نماید و پول دریافت شده را پس‌انداز نماید. اگر عده‌ی زیادی تولیدکننده کالاهای خود را بفروشند،ولی کالای دیگری خریداری نکنند،امکان بند آمدن بازار پدید می‌آید. بنابراین در گردش ساده‌ی کالا امکان بروز بحران وجود دارد. ولی برای اینکه بحران اجتناب‌ناپذیر و ضروری شود یك سلسله شرایط مقدماتی لازم است که با گذار به‌شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تجلی می‌یابد.

وسیله‌ی انباشت یا وسیله‌ی گنجینه اندوختن

چون پول بطور عام تجسم ثروت است پس می‌تواند هر لحظه به‌هر نوع کالای دلخواه مبدل شود. پول هنگامی در گنجینه اندوخته می‌شود که ازگردش خارج شود. پول می‌تواند بمقدار دلخواه انباشته گردد. تولیدکنندگان کالاها مثلاً پول جمع‌آوری می‌کنند تا ابزار تولید خریداری نمایند یا آنرا پس‌انداز کنند. این فونکسیون را (انباشت + گنجینه‌اندوختن) فقط پولی که تمام ارزش خود را دارا باشد می‌تواندانجام دهد: مسکوکات طلا و نقره، شمشهای طلا و نقره و نیز اشیائی که از طلا و نقره ساخته شده‌اند.

هنگامی که مسکوکات طلا و نقره بمثابه‌ی پول بکار روند از نظر مقدار خود بخود با نیازمندیهای گردش کالا انطباق می‌یابند. هنگامی که تولید کالا کاهش یابد و گردش منقبض شود بخشی از سکه‌های طلا و نقره از گردش خارج شده و به‌گنجینه مبدل می‌شوند. با وجود این، هنگامی که تولید گسترش یابد و گردش کالا انبساط یابد این سکه‌ها بار دیگر از گنجینه‌وارد گردش می‌شوند.

وسیله‌ی پرداخت

پول هنگامی وسیله‌ی پرداخت است که خرید و فروش کالا بوسیله‌ی اعتبار انجام

گیرد. یعنی هنگامی که پرداخت مهلت داشته باشد. بهنگام خریداری بوسیله‌ی اعتبار، کالا از دست فروشنده به‌دست خریدار منتقل می‌شود ـ بی‌آنکه قیمت کالای خریداری شده فوراً پرداخت شود. همین که موعد پرداخت سررسید، خریدار به‌فروشنده پول می‌پردازد ـ بی‌آنکه کالا دست به‌دست شود زیرا این عمل قبلاً انجام گرفته است. همچنین پول در پرداخت مالیاتها و بهره‌ی مالکانه نیز وسیله‌ی پرداخت است.

فونکسیون پول بمثابه‌ی وسیله‌ی پرداخت بیان‌کننده‌ی ادامه‌ی رشد تضادهای تولید کالاست. پیوستگی تولیدکنندگان کالاها با یکدیگر گسترش می‌یابد و وابستگی متقابل آنان به‌یکدیگر بیشتر می‌شود. حال خریدار بدهکار می‌شود و فروشنده ضامن. هنگامی که تعدادی از صاحبان کالا، با اعتبار کالا خریداری نمایند توان پرداخت آنان در موقع سررسید پرداخت، یا ناتوانی آنان به‌یك سلسله بدهکاری‌های جدید منجر می‌شود و عده‌ی زیادی صاحب کالا را ـ که بوسیله‌ی اعتبار بیکدیگر وابستگی دارند ـ ورشکسته می‌نماید. با این روش امکان بحران‌ها که خود در فونکسیون پول به‌مثابه‌ی وسیله‌ی گردش و پرداخت وجود دارد تشدید می‌یابد.

تحلیل فونکسیون‌های پول بمثابه‌ی **وسیله‌ی گردش** و وسیله‌ی پرداخت این امکان را می‌دهد که قانونی بیان شود. این قانون تنظیم‌کننده‌ی مقدار پول لازم برای گردش کالاهاست. کالاها در آن واحد در محل‌های مختلف خرید و فروش می‌شوند. مقدار پول لازم برای گردش در مدت معین قبل از هر چیز وابسته به‌مجموع قیمت کالاهای در گردش است که خود از طریق حجم تمام کالاها و قیمت آنها تعیین می‌شود. علاوه بر آن باید سرعت گردش پول را نیز در نظر داشت. هر چه پول سریع‌تر گردش کند به‌همان اندازه مقدار کمتری لازم است و برعکس. اگر مثلاً در مدت معینی ـ فرض کنیم یك سال ـ یك میلیارد دلار کالا فروخته شود و هر دلار بطور متوسط ۵ بار گردش کند در این صورت برای گردش مجموعه‌ی کالاها ۲۰۰ میلیون دلار پول لازمست. با اعتباراتی که تولیدکنندگان به‌یکدیگر و به‌خریداران کالا می‌دهند. احتیاج به‌پول ـ به‌اندازه‌ی کل قیمت کالاهائی که با اعتبار بفروش رسیده‌اند و نیز مجموعه قیمت کالاهائی که قبلاً با اعتبار فروخته شده و اینك موعد پرداخت آنها سررسیده است ـ کاهش می‌یابد. پول نقد فقط برای پرداخت بدهکاریهائی که موعد پرداخت آنها سررسیده لازم است. بنابراین قانونی که مقدار

پول لازم برای گردش کالاها را تنظیم می‌کند چنین است:

$$\text{م پ} = \frac{\text{ك ك ـ ق ع + ع ك - ق ك}}{\text{ق پ}}$$

م پ ـ مقدار پول لازم برای گردش در مدت معینی (مثلاً یك سال)

ق ك ـ مجموع قیمت کالاهای در گردش در مدت معینی (مثلاً یك سال)

ع ك ـ مجموع قیمت کالاهائی که با اعتبار فروخته شده در مدت معینی (مثلاً یك سال)

ق ع ـ قیمت کالاهائی که قبلاً با اعتبار فروخته شده و موعد پرداخت آنها سر رسیده

ك ك ـ قیمت کالاهائی که پرداخت قیمت آنها با تحویل کالا جبران می‌شود.

ق پ ـ حد متوسط قطعات پول در گردش.

تمام فورماسیون‌های اجتماعی که در آنها تولید و گردش کالا رواج دارد بطور عام مشمول این قانون هستند.

پول جهانی

فونکسیون پول به‌مثابه‌ی پول جهانی وسیله‌ی گردش بین کشورهای مختلف است. مسکوکات و اسکناس‌هائی که تمام ارزش خود را نداشته باشند نمی‌توانند فونکسیون پول جهانی را ایفا کنند. در بازار جهانی پول از شکل مسکوکات فلزی دوباره به‌شکل اصلی خود یعنی شمش‌های طلا و نقره مبدل می‌شود. پول در جریان گردشش بین کشورها وسیله‌ی عمومی پرداخت بدهکاری‌های بین‌المللی، پرداخت نزول، پرداخت قرضه‌های خارجی و سایر بدهی‌هاست. همچنین پول وسیله‌ی عمومی خریداری کالاهاست که از کشوری به‌کشور دیگر وارد می‌شود. پول جهانی تجسم ثروت اجتماعی در انتقال دارائی‌ها بصورت پول از کشوری به‌کشور دیگرست: مثلاً در صدور سرمایه‌ی پولی از کشوری به‌کشور دیگر بمنظور انتقال به‌بانکهای خارجی، در تضمین قرضه‌ها، در پرداخت خسارات جنگی که کشور غالب بر کشور مغلوب تحمیل می‌نماید و غیره.....

رشد فونکسیون پول بیان‌کننده‌ی رشد تولید کالا و تضادهای آنست. پول در فرماسیون‌های اجتماعی که براساس استثمار انسان از انسان استوار است خصلت

طبقاتی دارد و در خدمت طبقه‌ی استثمارکننده قرار می‌گیرد، وسیله‌ای برای تصاحب کار دیگران می‌شود. پول، این نقش را در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی ایفا نمود. پول بمثابه‌ی ابزار استثمار زحمتکشان در جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌بالاترین قله‌ی خود می‌رسد.

طلا و اسکناس

در تولید کالائی پیشرفته، اسکناس جای مسکوکات طلا را در خرید و فروش و در پرداخت می‌گیرد. انتشار اسکناس در نتیجه‌ی پراتیك مسکوکات اسقاط و کم‌ارزش رواج یافت و بدین ترتیب علامات طلائی به‌علامات کاغذی مبدل شدند. اسکناس علامت کاغذی است که بوسیله‌ی دولت‌ها با جریان اجباری منتشر می‌شود و جای فونکسیون طلا را به‌مثابه‌ی وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت می‌گیرد. خود اسکناس بی‌ارزش است و از اینرو نمی‌تواند بمثابه‌ی اندازه‌گیر ارزش بکار آید.

مقدار اسکناس منتشر شده نماینده‌ی ارزش مقدار طلائی است که برای گردش کالا لازم است. اگر مقدار اسکناس منتشر شده با مقدار طلای لازم برای گردش برابر باشد در این صورت قدرت خریدش ـ یعنی مقدار کالائی که با آن می‌توان خرید ـ متناسب با قدرت خرید طلا (مسکوك) می‌باشد. ولی معمولاً ـ مخصوصاً در زمان جنگ ـ و بهنگام بحران‌ها و سایر تزلزلات ـ دولت اسکناس منتشر می‌کند تا مخارجش را تأمین نماید ـ بی‌آنکه به‌نیازمندیهای واقعی گردش کالا توجه داشته باشد. بهنگام محدودیت تولید و محدودیت گردش کالا و یا بهنگام انتشار مقدار بیش از حد اسکناس، مقدار اسکناس از مقدار طلائی که برای گردش لازم است بیشتر می‌شود. مثلاً فرض کنیم دو برابر مقدار لازم اسکناس انتشار یابد. در این صورت هر واحد اسکناس (دلار، فرانك، مارك و...) نماینده‌ی نصف مقدار طلا خواهد بود. یعنی اسکناس بیان‌کننده‌ی نیمی از ارزش واقعی آن است. غالباً اسکناس با طلا معاوضه نمی‌شود.

انتشار اسکناس اولین بار در قرن دوازدهم در چین رواج یافت. در آمریکا اسکناس در سال ۱۶۹۰ و در فرانسه در سال ۱۷۱۶ منتشر شد. انگلستان در زمان جنگهای دوران ناپلئون به‌انتشار اسکناس پرداخت. در روسیه اولین بار در قرن هجدهم در دوران سلطنت کاترین دوم منتشر شد.

انتشاربیش‌ازاندازه‌ی اسکناس ـ که کاهش ارزشِ آنرا بدنبال دارد و طبقات حاکم موردِ استفاده قرار میدهند تا مخارجِ دولت را بر توده‌های زحمتکش تحمیل نماید تورّم نامیده می‌شود. تورّم که خود قیمت‌ها را بالا می‌برد بیش از همه بر زحمتکشان فشار وارد می‌کند، زیرا سرعتِ افزایشِ دستمزدِ کارگـران و حقوق کارمندان از سرعتِ افزایشِ قیمت‌ها کمتر است.

فتیشیسمِ کالا (بُت شدنِ کالا)

در شرایطِ تولیدِ کالا بر اساسِ مالکیّتِ خصوصی بر ابزارِ تولید، مناسباتِ موجودِ اجتماعی بین انسانهائی که در پروسه‌ی تولید شرکت دارند،تازه از طریقِ مبادله‌ی اشیاء بصورت کالا آشکار می‌گردد. سرنوشتِ تولیدکنندگان کالا با سرنوشتِ اشیائی که بدستِ خودِ آنان ساخته و پرداخته شده وابستگی شدیدی می‌یابد. قیمتِ کالاها مستقل از اراده و شعور انسانها تحتِ تاثیرِ عرضه و تقاضا تغییر می‌یابد. درنتیجه برخی از تولیدکنندگان ثروتمندتر و برخی ورشکسته می‌شوند. اینجاست که مناسباتِ اجتماعی بین انسانها بصورتِ مناسبات بین اشیاء تظاهر می‌کند. ارزشِ کالا مُبیّنِ مناسباتِ اجتماعی تولید کنندگان می‌شود و مناسباتِ بین اشیاء، مناسباتِ اجتماعی بین انسانها را تحت‌الشعاع قرار داده و پوشیده می‌دارد.

بدین ترتیب مناسباتِ تولیدِ اقتصادِ کالائی که بر اساسِ مالکیتِ خصوصی استوار است،بطور اجتناب‌ناپـذیر به‌صورت مناسبات بین اشیاء در پیکـره‌ی کالاها بنظر می‌رسد. و درست همین شیء شدن مناسباتِ تولید، فتیشیسم کالا (بُت شدنِ کالا) نامیده می‌شود که خصلتِ تولید کالاست.* این امر در میانِ تولیدکنندگان کالا

---

* مارکس، شی شدن مناسبات تولید راکه مشخصه‌ی تولید کالا بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولیدست «فتیشیسم کالا» نامید زیرا بافتیشیسم در مذاهب اولیه شباهت دارد. انسانهـای دوران بدویت بدست خود بت یا چیزی همانند آن (طلسم و...) می‌ساختند و آنرا ستایش کرده سرنوشت خود را وابسته به‌آن شیء که خود با دست خود ساخته بودنـد (بـت، طلسـم و.....) می‌دانستند. شـیء برای آنها بمثابه‌ی خدا پرستیده می‌شد. این «شخصیت دادن به‌اشیاء» سبب

این خیالِ باطل را برمی‌انگیزد که گوئی خودِ کالاها خصوصیت ویژه‌ای دارد و بر سرنوشت انسانها تأثیر می‌نماید. در واقع ارزش کالاها روابط و مناسباتِ اجتماعی بین انسانها را آشکـــار می‌کند ولی ظاهری است: مانندِ خواصِ طبیعی کالاها از قبیلِ رنگ و وزن و... آنها.

فتیشیسم کالا مخصوصاً در پول بطورِ بارزتری دیده می‌شود. دراقتصادِ کالائی پول قدرتِ عظیمی کسب می‌نماید و دارنده‌ی آنرا بر دیگران مسلط می‌سازد. با پول می‌توان همه چیز خرید. چنین بنظر می‌رسد که گوئی توان و استعداد خود پول‌است، یعنی خصلتِ طبیعی طلاست که چنین توان و استعدادی دارد. در حالیکه در واقع این توان و استعداد نتیجه‌ی روابط و مناسباتِ معینِ اجتماعی بین انسانهاست‌که در این مورد و در اینجا در مُخیله‌ی آنان بصورت روابط و مناسباتِ بین اشیاء جلوه‌گر می‌شود. این تصورِ باطل از نقشی که اشیاء دراقتصاد کالائی بطورِ عینی ایفا می‌کنند ـ یعنی مستقل از اراده و شعورِ انسانها ـ ناشی می‌شود. ریشه‌ی فتیشیسم کالا در تولیدِ کالائی نهفته است. در تولیدِ کالا ـ اقتصادِ کالائی ـ کار تولیدکنندگان کالاها مستقیماً به‌شکلِ کار خصوصی آنان تجلی می‌یابد و تازه در جریانِ مبادله‌ی کالاهاست که خصلت اجتماعی کار تولیدکنندگان بمنصه‌ی ظهور می‌رسد. با از بین رفتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید فتیشیسم کالا (بُت شدن کالا) از بین میرود.

قانون ارزش

ـ بمثابه‌ی قانون اقتصادی تولید کالا

در اقتصاد کالائی که بر اساس **مالکیت** خصوصی بر ابزار تولید استوار است کالاها **به‌وسیله‌ی** تولیدکنندگـان خصوصی که جدا از یکدیگـر به‌تولید **اشتغال‌دارند**، تهیه می‌شوند. بین تولیدکنندگان کالاها مبارزه بصورت رقابت حکمفرماست. هر یك می‌کوشد دیگران را کنار زند و موضع خود را در بازار مستحکم ساخته گسترش دهد.

می‌شود که انسانها زائده‌ی اشیاء شوند و «شیءشدن شخـص» (غیریت) برگردان آن است.
کارل مارکس. سرمایه. جلد اول ص ۸۶

تولید بر اساس نقشه‌ی عمومی انجام نمی‌گیرد. هر تولیدکننده مجزا و مستقل از دیگری تولید می‌کند. هیچ یك نمیداند که نیاز به‌کالائی که او تهیه می‌کند چه اندازه است و چند تولیدکننده دیگر مشغول تهیه‌ی همان کالا هستند. هیچکس نمیداند که کالا در بازار می‌تواند مبادله شود و آیا مبادله‌ی کالا، مقدار کار مصرف شده برای تهیهٔ آن را جبران تواند کرد یا نه؟ با رشد تولید کالا، قدرت بازار پیوسته بر تولیدکنندگـــان کالاها چیره می‌شود. این بدان معنی است:تولید کالا که بر اساس مالیکت خصوصی بر ابزار تولید استوار است، تحت تاثیر قانون اقتصادی رقابت و آنارشی تولید قرار دارد. این قانون بیان کننده‌ی خصلت خود بخودی تولید و مبادله‌ی تولیدکنندگان خصوصی کالاها و مبارزه‌ی آنان با یکدیگـر بمنظور دستیابی به‌شرایط مساعدتر برای تولید و فروش کالاست.

در شرایط آنارشی تولید که بر ا ' ن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است قانون ارزش بمثابه‌ی تنظیم‌کننده‌ی اساسی تولید پدیدار می‌شـود و با رقابت تولیدکنندگان با یکدیگر بتدریج حکمفرما و مسلط می‌شود.

قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالاست. طبق این قانون کالاها بر اساس مقدار کار لازم اجتماعی تولید و مبادله شده و قیمت کالاها نیز بر این اساس تعیین می‌شود. تولیدکنندگـان کالائی که برای تولید کالای معیّنی بیش از مقدار کار لازم اجتماعی کار مصرف نمایند در موضع نامساعدی قرار دارند. آنان با فروش کالای خود نمی‌توانند معادل کاری که بمصرف رسانیده‌اند پول بدست آورند، برعکس آن تولید کنندگانی در موضع برتر و بهتر قرار میگیرند که مقدار کار مصرف شده‌ی آنها برای تهیه‌ی کالا برابر (معادل) مقدار کار لازم اجتماعی یا کمتر از آن می‌باشد.

تاثیر قانون ارزش، رشد نیروهای مولد اقتصادِ کالائی را ایجاب می‌کند. تولیدکنندگانی که پیش از دیگران تکنیك بهتری بکار برند، کالاهائی تولید می‌کنند که تهیه‌شان کمتر از مقدار کار لازم اجتماعی است ولی با وجود این، کالای خود را به‌آن قیمتی می‌فروشند که معادل با مقدار کار لازم اجتماعی است. بنابراین با فروش کالای خودشان پول اضافی دریافت می‌نمایند و ثروتمندتر می‌شوند. این امر سایر تولیدکنندگان را بر آن می‌دارد که تکنیك کار را در کارگاههای خود بهتر کنند. با این روش فعالیتهای مجزای هر یك از تولیدکننـدگـــان کالا که در فکـــر امتیاز شخصی خود می‌باشد به‌پیشرفت و ترقی تکنیك منجر می‌شود و نیروهای مولد

جامعه رشد می‌کند.

قانون ارزش از طریق مکانیسم قیمت، تقسیم اجتماعی کار و توزیع ابزار تولید را بر شاخه‌های مختلف اقتصاد کالائی، خود به‌خود تنظیم می‌نماید. در اثر نوسان قیمت‌ها و تناسب بین عرضه و تقاضاست که قیمت کالاها پیوسته کمتر یا نسبت به‌ارزش ـ نتیجه‌ی تاثیر ناکامل قانون ارزش نیست بلکه شیوه و روش عملکرد و اجرای آن است.

و اجرای آن است.

در جامعه‌ای که تولید در دست مالکین خصوصی قرار دارد و تولید بدون نقشه انجام‌می‌گیرد، فقط نوسانات خودبخودی قیمتها در بازارست که به‌تولیدکنندگان اطلاع میدهد چه محصولی به‌مقدار بیشتر یا کمتر از تقاضای قابل پرداخت اهالی تولید شود. تازه نوسانات خود به‌خودی قیمت‌ها نسبت به‌ارزش است که تولیدکنندگان کالاها را وادار می‌سازد تولید این یا آن کالا را گسترش دهند یا اینکه محدود سازند. تحت تاثیر نوسانات قیمتها تولیدکنندگان به‌شاخه‌هائی از اقتصاد کالائی روی می‌آورند که قیمت کالای تولید شده بالاتر از ارزش آن است و برای آنها آینده‌ی مناسب‌تری نوید میدهد، از شاخه‌هائی که قیمت کالا پائین‌تر از ارزش آن است صرفنظر می‌نمایند.

در شرایط رقابت و آنارشی تولید، تقسیم کار و ابزار تولید در شاخه‌های اقتصاد و رشد نیروهای مولد در اقتصاد کالائی به‌بهای اتلاف بسیار زیاد کار اجتماعی انجام می‌پذیرد. این امر تضادهای اقتصاد کالائی را بیشتر تشدید می‌کند. نوسانات خودبخودی قیمت‌های بازار نسبت به‌ارزش عدم انطباق مقدار کار مصرف شده‌ی خصوصی با مقدار کار لازم اجتماعی، که مقدار ارزش کار را تعیین می‌نماید،سبب تشدید نابرابری اقتصادی و تشدید مبارزه بین تولیدکنندگان کالا می‌شود. این مبارزه که بصورت رقابت بین آنان تشدید می‌یابد،سرانجام به‌آن منجر می‌شود که عده‌ای از تولیدکنندگان کالا ورشکست شده و به‌پرولتاریامبدل گردند، در حالیکه عده‌ای معدود ثروتمندتر شده و به‌سرمایه‌داران مبدل می‌شوند.

تحت تاثیر قانون ارزش، بین تولیدکنندگان جزء افتراق پدیدار می‌شود و به‌پیدایش مناسبات سرمایه‌داری می‌انجامد. « تولید کوچك، ناگزیر هر روز، هر

ساعت، اصولاً و انبوه‌وار سرمایه‌داری و بورژوازی تولید می‌کند» (لنین).*

خصلت دوگانه‌ی کار تولیدکننده‌ی کالا

تابلوی شماره‌ی ۱

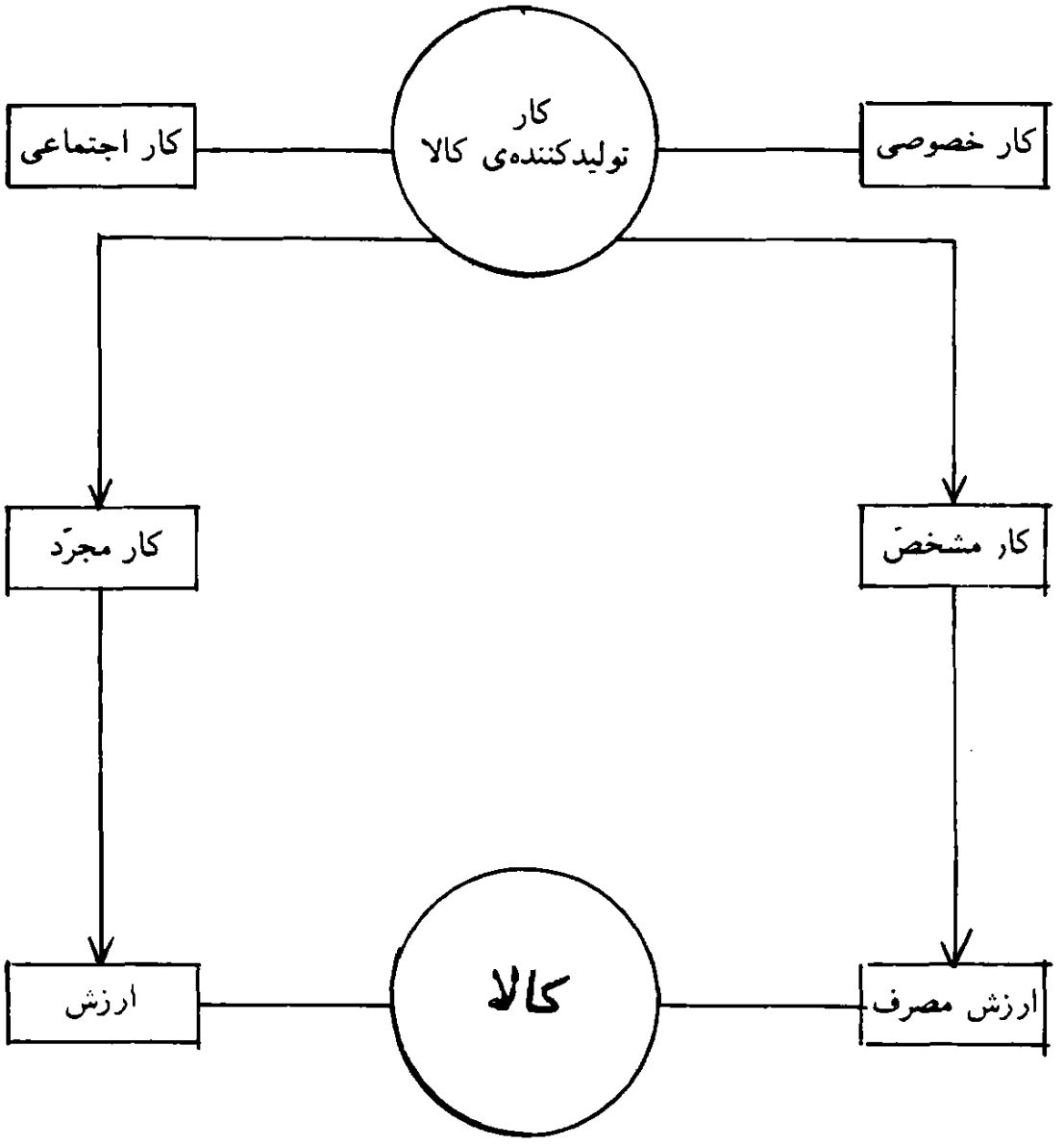

---

* و.ای.لنین: « رادیکالیسم چپ»ـ بیماری کودکی کمونیسم ـ مجموعه‌ی آثار جلد ۳۱ ص ۸

انباشت بدوی سرمایه

تولید سرمایه‌داری دو شرط عمده‌ی مقدماتی دارد:

۱) دستیابی به‌توده‌ی وسیعی از انسانهای بی چیز که آزادند و درعین حال نه وسیله‌ی تولید دارند و نه وسیله‌ی امرار معاش و از اینرو ناگزیرند نیروی کار خود را به‌سرمایه‌دار بفروشند.

۲) انباشت ثروتهای پولی ـ که برای تاسیس کارگاههای بزرگ سرمایه‌داری صورت دارد در دست عده‌ی معدودی.

بنابراین، گذار به‌شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری الف): تشکیل طبقه‌ی کارگر مزدور (پرولتاریا) و طبقه‌ی سرمایه‌داران که کار کارگران را استثمار می‌کنند، ب) به‌پروسه‌ی تاریخی جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان،نیازمند است. این پروسه‌ی تاریخی بر اساس عملکرد قانونمندیهای خاص تولید کالا مخصوصاً قانون ارزش انجام می‌پذیرد. همانطور که بیان شد، بر اساس عملکرد قانون ارزش افتراق بین تولیدکنندگان کوچك کالا ـ پیشه‌وران و دهقانان ـ جریان می‌یابد: گسترش عرصه‌ی مبادله‌ی کالا و گردش پول، پیدایش بازار ملی و سپس بازار جهانی. این پروسه، اختلاف اقتصادی تولیدکنندگان کوچك کالا را تشدید می‌کند. از درون تولیدکنندگان بیشمار یك قشر نسبتاً کوچك مافوق سرمایه‌دار تمایزمی‌یابد، در حالیکه بخش عمده‌ی تولیدکنندگان کوچك ورشکسته و به‌کارگر مزدور مبدّل می‌شوند.

با وجود این، کندی این پروسه با نیازمندیهای بازار نوین جهانی که پس از اکتشافات بزرگ جغرافیائی که در اواخر قرن پانزدهم پیوسته بیشتر می‌شد انطباق و تناسب نداشت و سرعت بیشتری را طلب می‌کرد. تسریع پیدایش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از این طریق انجام گرفت که ملاکین بزرگ، بورژوازی و قدرت دولتی که در دست طبقات استثمارکننده قرارداشت، خشن‌ترین شیوه‌های اعمال قهر را بکار بردند. بنا به‌گفته‌ی مارکس «قهر نقش قابله را ایفا کرد و تولید شیوه‌ی تولیدِ نوین سرمایه‌داری را تسریع نمود.»

دانشمندان بورژوازی، تاریخ پیدایش طبقه‌ی سرمایه‌دار و کارگر را افسانه‌وار بیان می‌کنند. آنها ادعا می‌کنند که در دوران گذشته عدّه‌ی کمی انسانهای ساعی و

صرفه‌جو وجود داشته که با کار خودشان ثروت اندوختند و در سوی دیگر توده‌ی عظیمی انسان تنبل و بیکاره وجود داشته که تمام مایملك خود را تلف کردند و پرولتاریای بی چیز شدند.

این افسانه‌های مدافعین سرمایه‌داری بهیچوجه با واقعیت سر و کار ندارد. در تشکیل توده‌های بی چیز ـ پرولتاریا ـ و در انباشت ثروتها در دست عده‌ی معدودی این واقعیت نقش عمده ایفا نمود که وسایل تولید از دست تولیدکنندگان کوچك با قهر گرفته و چپاول شد. پروسه‌ی جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولید (زمین و ابزار تولید و...) با یك سلسله اقدامات چپاولگرانه و خشونت بار همراه بود: این پروسه **انباشت بدوی سرمایه** نامیده می‌شود، زیرا قبل از تولید بزرگ سرمایه‌داری جریان داشت.

تولید سرمایه‌داری ابتدا در انگلستان به‌رشد قابل توجهی نائل آمد. در این کشور در پایان قرن پانزدهم پروسه‌ی دردناك بیرون راندن قهرآمیز دهقانان از املاك آنان جریان یافت. انگیزه‌ی مستقیم این امر افزایش تقاضای مانوفاکتورهای بزرگ نساجی در مورد پشم بود. مانوفاکتورها ابتدا در فلاندر تاسیس یافتند و سپس در انگلستان ملاکین زمین به‌پرورش گوسفند بمقیاس وسیع پرداختند. پرورش گوسفند به‌چراگاهها و مراتع نیازمند بود. اربابان فئودال دهقانان را دسته دسته از زمین خود بیرون راندند، زمینهائی را که دهقانان همیشه از آنها بهره‌برداری می‌کردند تصاحب نمودند و کشتزارها را به‌چراگاه مبدل کردند. دهقانان به‌روشهای مختلف از زمین خودشان بیرون رانده شدند، بیش از همه از طریق چپاول مستقیم زمینهای مشترك و عمومی روستا: ملاکین بزرگ تمام این زمینها را زیر و رو کرده، خانه‌های دهقانان را ویران ساختند و آنانرا وادار به‌ترك دیار نمودند. هنگامی که دهقانان‌کوشیدند، زمینهائی را که غیر قانونی از آنان گرفته شده بود تصاحب نمایند نیروهای مسلح قدرت دولت به‌یاری ملاکین آمد. قدرت دولتی در آغاز قرن هجدهم قانونی درباره‌ی «لغو مالکیت بر زمینهای کوچك» تصویب نمود و با تصویب این قانون چپاول و غارت دهقانان را صحه‌ی قانونی نهاد. دهقانان ورشکسته و چپاول شده و خانه خراب خیل عظیم مردم بی چیزی را تشکیل دادند که بسوی شهرها و دهکده‌ها و خیابانها درانگلستان براه افتاده و سرگردان شدند. چون وسیله‌ی امرارمعاش نداشتند به‌گدائی پرداختند. قدرت دولتی به‌وضع قوانین بی اندازه خشن و خون آشام

پرداخت. این قوانین برای این دربدر شدگـان خشونت بار بود. طبق همین قوانین مثلاً در دوران سلطنت هانری هشتم (در قرن شانزدهم) ۷۲۰۰۰ نفر به‌جرم «ولگردی و خانه‌بدوشی» اعدام شدند. در قرن هجدهم تدبیر تازه‌ای بکـار بسته شد. از این پس بجای اعدام «خانه بدوشان و ولگردان» آنها را در کارگاهها محبوس ساختند، کارگاههائی که شهرت غم‌انگیز «خانه‌های مخوف» بخود گرفتند. با ایـن روش‌های بورژوازی کوشید دهقانانی را که زمینشان را از آنها گرفته بود و آنان را به‌خانه بدوشی و دربدری کشانیده بود تابع نظام کار مزدوری نماید.

در روسیه‌ی تزاری که دیرتر از سایر کشورهای اروپائی به‌راه رشد سرمایه‌داری گام نهاد، جدا شدن تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان بطور عمده با همان متدهائی که در سایر کشورها بکـار رفت انجام گرفت. پروسه‌ی انباشت بدوی سرمایه در روسیه مدتها قبل از اینکه وابستگی دهقانان به‌زمین لغو شود آغاز گردید. در سال ۱۸۶۱ حکـومت تزاری در اثر فشار قیام‌های دهقانی ناگـزیر شد وابستگـی آنانرا به‌زمین لغو نماید. لنین درباره‌ی رفرم دهقانی سال ۱۸۶۱ چنیـن می‌نویسد: «این اولین تجاوز قهرآمیز انبوه‌وار بر دهقان بود به‌سود سرمایه‌داری که در عرصه‌ی کشاورزی پا می‌گـرفت. این همان «رفت و روب کردن املاك» برای سرمایه‌داری است که ملاکین در پیش داشتند.»*

بیرون راندن دهقانان از املاك و زمینهایشان در کشورهائی که سرمایه‌داری در آنها رشد می‌یافت دو نتیجه داد: از یك سو نه تنها مالکیت بزرگ بر زمین باقی‌ماند، بلکه با گرفتن زمینهای دهقانان باز هم بزرگتر شد. علاوه بر آن، ملاکین بزرگ با گرفتن اقساط بازهم ثروتمندتر شدند. بتدریج مالکیت فئودالی بر زمین به‌مالکیت بورژوازی مبدل شد. از سوی دیگر این تضمین حاصل‌گردید: کارگـران آزادی که آماده بودند نیروی خود را به‌سرمایه‌دار بفروشند دسته دسته به‌کارگـاه‌ها و کارخانجات روی آورند.

برای رشد تولید سرمایه‌داری در مجاورت دسترسی به‌نیروی کار ارزان، انباشت ثروت پولی معتنابهی در دست عده‌ی کمی ضرورت داشت تا بتوانند آنرا به‌وسایل

---

* لنین: «برنامه‌ی کشاورزی سوسیال دموکراتی در اولین انقلاب روسیه از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۰۷ ـ مجموعه‌ی آثار، جلد ۱۳ ص ۲۷۴

تولید مبدل سازند و برای خرید نیروی کار بمصرف رسانند. مدتها قبل، در قرون وسطی ثروتهای معتنابهی بصورت پول در دست **بازرگـــانان و رباخواران** انباشته شد. این ثروت‌های پولی بعداً اساس تاسیس موسسات مختلف سرمایه‌داری را تشکیل دادند.

تسخیر آمریکا که با غارت و چپـاول عظیم ثروتها و قتل عام اهالی آن قاره همراه بود ثروتهای بی حسابی نصیب تسخیرکنندگان قاره‌ی امریکا نمود. استخراج کان‌ها و معادن غنی (فلزات گرانبها) بازهم بر این ثروتها افزود. برای استخراج معادن غنی (فلزات گرانبها) نیروهای کار لازم آمد. اهالی بومی آمریکـا ـ سرخپوستان ـ دسته دسته نابود شدند زیرا شرایط وحشیانه‌ی کار درمعادن برای آنان غیر قابل تحمل بود. بازرگانان اروپائی مانند حیوانات وحشی به‌شکار سیاه پوستان پرداخته و آنان را به‌مقیاس وسیع و وحشیانه سازمان دادند. تجارت بردگانی که از افریقا صادر می‌شدند و به‌بردگی کشانیده می‌شدند امتیازات زیادی داشت. سودی که بازرگانان برده از فروش آنها بدست می‌آورند،مبالغ افسانه‌واری شد. درپنبه‌زارهای (پلانتاژهای) امریکا کار بردگی به‌مقیاس وسیع مورد استفاده قرار گرفت.

تجارت با مستعمرات نیز یکـــی از منابع عمده‌ی جمع‌آوری ثروت بود. برای تجارت با هندوستان بازرگانان هلندی، فرانسوی و انگلیسی شرکت هندوستان شرقی را تشکیل دادند. انحصار تجارت کالاهائی که از مستعمرات وارد می‌شد و حق استثمار نامحدود مستعمرات با بکـــار بردن همه نوع اعمال قهر و فشار بر اهالی بومی مستعمرات به‌آنان واگذار شد. سود شرکتها بی اندازه زیاد بود.

در روسیه‌ی تزاری، تجارت راهزنانه‌ی این بازرگانان با اهالی سیبری و سیستم مقاطعه‌ی عرق فروشی که بر اساس غارت اهالی سیبری تنظیم شده بود عواید سرشاری نصیب بازرگـــانان نمود. این سیستم عبارت از این بود که شرکتهای خصوصی با پرداخت مبلغی معین به‌دولت حق فروش عرق را به‌اهالی دریافت می‌کـــردند. با این روش ثروت هنگفتی بصورت پول در دست سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربائی تمرکز یافت.

خصوصیات برجسته‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری عبارتند از سلب مالکیت خشن و بی بند و بار تولیدکنندگـان کوچك + بیرون راندن فهرآمیز دهقانان از زمین‌ها و املاکشان + چپاول و غارت مستعمرات + قتل عام دستجمعی و برده ساختن اهالی

بومی امریکا، افریقا و آسیا + رواج دادن نظام کار نوین سرمایه‌داری.

مارکس در این مورد می‌نویسد: «از سراپای سرمایه و از تمام روزنه‌های آن خون و کثافت می‌بارد».

سرمایه با این کیفیت متولد شد. از طریق چپاول و ورشکستگی توده‌های وسیع تولیدکنندگـان کوچك، از طریق استثمار راهزنانه‌ی اهالی بومی مستعمرات ثروتهای معتنابهٔ پولی انباشته شد که شرط مقدماتی تاسیس کارگاههای بزرگ و کارخانجات سرمایه‌داری را تشکیل داد. بدین ترتیب ارتش کارگـران مزدور که ضرورت داشت بوجود آمد.

در نتیجه‌ی تسریع رشد اقتصادی که با سلب مالکیت قهرآمیز از تولیدکنندگـان کوچك انجام گرفت، نیروهای مولد نوینی بوجود آمد و مناسبات تولید نوین سرمایه‌داری موضع مسلط گرفت.

خلاصه

۱) سرآغاز پیدایش سرمایه‌داری، تولید ساده‌ی کالائی پیشه‌وران و دهقانان است. اختلاف تولید ساده‌ی کالا با تولید سرمایه‌داری در این است که تولید ساده‌ی کالا بر اساس کار شخصی تولیدکنندگان استوار است. با این وجود، بنیان تولید ساده‌ی کالا نیز همان تیپ تولد سرمایه‌داری است. تولید سرمایه‌داری و تولید ساده‌ی کالا هر دو بر مبنای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است. در سرمایه‌داری نه تنها محصولات کار، بلکه نیروی کار نیز به‌کالا مبدل می‌شود و تولید کالا خصلت مسلط و عام در جامعه پیدا می‌کند.

۲) کالا محصولی است که برای مبادله تهیه نشده است. کالا از یك طرف ارزش مصرف است و از طرف دیگر ارزش. کاری که کالا را تولید می‌کند و در آن تجسّم می‌یابد خصلت دوگانه دارد: کار مشخّص (کارکنکرت) و کار مجرد (کار آبستراکت). کار مشخّص کاری است که به‌شکل معینی بمصرف می‌رسد و ارزش مصرف کالا را بوجود می‌آورد. کار مجرّد عبارت از مصرف نیروی کار انسان بطور کلی است و ارزش کالا را بوجود می‌آورد.

۳) تضادّ تولید ساده‌ی کالا در این است که کار تولیدکنندگـان کالا ـ که امر خصوصی و بیواسطه‌ی خود آنهاست در عین حال خصلت اجتماعی دارد. ارزش عبارت از کار اجتماعی تجسم یافته در کالای تولیدکننده‌ی کالاست. ارزش، یك مقوله‌ی تاریخی مختص به‌اقتصاد کالائی است. مقدار ارزش کالا از روی کار لازم اجتماعی برای تهیه‌ی آن کالا تعیین می‌شود.

۴) رشد تضادهای تولید کالا بدان منجر می‌شود که کالای مشخصی از جریان گردش کالاها متمایز و خارج شده و به‌پـول مبدل می‌شود. پول، کالائی است که نقش معادل عام را بر عهده می‌گیرد. پول دارای فونکسیون‌های زیر است: الف) اندازه‌گیر ارزشهاست. ب) وسیله‌ی گردش است. ج) وسیله‌ی انباشت است. ه)

وسیله‌ی پرداخت است. و) پول جهانی است.

۵) با رشد و گسترش گردش پول اسکناس پدید می‌آید. اسکناس که خود بی‌ارزش است علامت پول فلزی محسوب می‌شود و جای آنرا با کیفیت خود بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش می‌گیرد. انتشار بیش از اندازه‌ی اسکناس که سبب کاهش ارزش آن می‌شود تورم نامیده می‌شود و به‌پائین آمدن سطح زندگی زحمتکشان منجر می‌شود.

۶) اقتصاد کالائی بر اساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار است قانون ارزش تنظیم کننده‌ی توزیع و تقسیم کار اجتماعی و مبادله‌ی کالاها از طریق نوسان دائمی قیمتها در بازار است. تحت تاثیر قانون ارزش، تولید کنندگان کوچك کالا از هم متمایز شده عده‌ای ورشکسته وعده‌ای ثروتمند می‌شوند و بدین ترتیب تولید ساده‌ی کالا به‌تولید سرمایه‌داری و رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌انجامد.

(۲) تبدیل پول به‌سرمایه

هر سرمایه‌ای راهش را با مبلغ معینی پول آغاز می‌کند. پول به‌خودی خود و فی‌نفسه هنوز سرمایه نیست. هرگاه مثلاً تولیدکنندگان کوچك و مستقل کالا با یکدیگر کالا مبادله کنند، پول با خصوصیّت خود بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش وارد بازار می‌شود ولی با وجود این، به‌مثابه‌ی سرمایه بکار نمی‌آید. فرمول گردش کالا چنین است:

کالا ← پول ← کالا

(ك) ← (پ) ← (ك)

برخلاف آن، برای سرمایه‌داران تمام معنا و مفهوم گردش کالا در این است که پس از پایان گردش، بیش از آغاز آن پول بدست آید. هدف گردش افزایش ارزش سرمایه است. بنابراین فرمول عمومی سرمایه چنین است:

پول ← کالا ← پول+

(پ) ← (ك) ← پ+

در این فرمول، پول+ (پ+) مبلغ پول افزایش یافته را نشان می‌دهد.

فرمول ك ـ پ ـ ك بمعنی این است که ارزش مصرفی با ارزش مصرف دیگری مبادله می‌شود: تولیدکننده‌ی کالا، کالائی را که به‌آن نیازنداود، میدهد و در ازای آن کالای دیگری که برای مصرف لازم دارد می‌گیرد. برخلاف آن فرمول پ ـ ك ـ پ+ است،در این فرمول نقطه‌ی آغاز و پایان حرکت پول است. در آغاز گردش، سرمایه‌دار پول داشت و در پایان

گردش بار دیگر پول بدست می‌آورد. گردش سرمایه بی معنی خواهد بود اگر سرمایه‌دار پس از پایان گردش همان مقدار پولی را که در ابتدا داشته بدست آورد. هدف فعالیت سرمایه‌دار اینست که در پایان گردش بیش از آغاز گردش پول بدست آورد. بنابراین فرمول پ ـ ك ـ پ+ فرمول عمومی سرمایه به‌شکـــل کامل آن است. در این فرمول پ+ مبلغ پول افزایش یافته را نشان می‌دهد.

سرمایه‌ای که سرمایه‌دار پرتاب می‌کند یعنی به‌گردش می‌اندازد به‌صاحب آن با مبلغی که بر آن افزوده شده باز می‌گـــردد. **این مبلغ افزوده شده بر سرمایه از کجا می‌آید؟**

اقتصاددانان بورژوازی تلاش می‌کنند،منبع واقعی ثروتمند شدن سرمایه‌داران را پرده‌پـوشی کنند و مدعی می‌شوند این افزایش از گردش کالا حاصل می‌شود. این ادعا نادرست است. در واقع هنگامی که کالاها با مبالغ پول هم ارزش با یکدیگر یعنی معادل‌ها با یکدیگر مبادله می‌شوند هیچ تولیدکننده‌ای نمی‌تواند از گردش کالا ارزشی بیشتر از ارزشی که در کالایش تجسم یافته‌است، برداشت نماید. با وجود این فرض کنیم فروشندگـــان موفق شوند معمولا کالاها را بیش از ارزش آنها بفروشند مثلا ۱۰٪ بیشتر. بنابراین همینکه این فروشندگان دوباره بصورت خریدار واردمبادله شوند باز باید ۱۰٪ بیشتر بپـردازند. پس آنچه که صاحبان کالا به‌عنوان فروشنده سود برد در موقع خرید به‌عنوان خریدار از دست میدهد. از طریق نوسان قیمت بازار ممکن است عده‌ای از سرمایه‌داران سود ببرند و عده‌ای ضرر کنند ولی این امر منبع دائمی افزایش سرمایه‌ی مجموع طبقه‌ی سرمایه‌داران را توضیح نمیدهد. چه واقعیت زندگـی نشان میدهد که پیوسته بر سرمایه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار افزوده می‌شود.

روشن است پولداری که سرمایه‌دار شده باید در بازار کالائی سراغ داشته باشد که مصرف آن ارزشی بوجود آورد بمراتب بیشتر از ارزشی که خود دارد. به‌دیگـــر سخن، پولدار باید در بازار کالائی سراغ داشته باشد که ارزش مصرف آن کالا این کیفیت را دارد منبع ارزش شود. چنین کالائی، نیروی کار است.

نیروی کار بمثابه‌ی کالا

ـ ارزش و ارزش مصرف نیروی کار کالا شده

نیروی کار بمثابه‌ی مجموع توان جسمانی و فکری انسان که در پروسه‌ی تولید نعم مادی بکـــار میرود در هر نظام اجتماعی یك عامل ضروری تولید را تشکیل میدهد ولی فقط در نظام سرمایه‌داریست که **نیروی کار کالا می‌شود.**

سرمایه‌داری بالاترین مرحله‌ی تولید کالاست که در آن نیروی کار نیز کالا میشود. با تبدیل نیروی کار به‌کالا تولید کالا خصلت عمومی بخود می‌گیرد. ویژگی اساسی تولید سرمایه‌داری عبارتست از استثمار کار مزدوری. اجیر کردن کارگـران بوسیله‌ی سرمایه‌داران چیزی جز خرید و فروش **نیروی کار کالا شده** نیست: کارگر نیروی کارش را می‌فروشد و سرمایه‌دار آنرا خریداری می‌کند. پس از اینکه سرمایه‌دار کارگر را اجیر کرد برای مدت معینی بر نیروی کارش تسلط کامل دارد. سرمایه‌دار این نیروی کار را در آنچنان پروسه‌ی تولیدی بکـار می‌اندازد که در آن افزایش سرمایه جریان دارد. نیروی کار مانند هر کالای دیگـــری به‌قیمت معینی بفروش میرسد که بر اساس ارزش آن استوار است.

این ارزش ـ ارزش نیروی کار کالا شده ـ چگونه تعیین می‌شود؟ کارگـر برای حفظ و نگهداری توان کارش باید نیازمندیهایش را به‌خوراك، پوشاك، کفش، مسکن و غیره برطرف نماید. برطرف ساختن نیازمندیهای لازم زندگی عبارتست از جبران انرژی به‌مصرف رسیده‌ی کارگـــر (مصرف عضلات، اعصاب و مغز ....) و تجدید نیروی کار او. علاوه بر آن، سرمایه‌دار به‌ورود لاینقطع نیروی کار احتیاج دارد. از اینرو کارگر باید امکان یابد نه تنها زندگی خود بلکه زندگی خانواده‌اش را نیز تامین نماید. این امر تجدید نیروی کار را تضمین می‌نماید. به‌عبارت دیگر این امر ضامن **تجدیدتولید** است یعنی تجدید نیروی کار کارگر بطور لاینقطع. و بالاخره سرمایه نه تنها به‌کارگران عادی نیازمندست بلکـه کارگـران متخصص که بتوانند با ماشینهای بغرنج کارکنند طلب می‌کند. ولی تخصص یافتن در کارهای معین به‌تحصیل و کارورزی وابسته است. از اینرو حداقل صرف هزینه برای تحصیل نسل آینده‌ی

طبقه کارگـــر که باید رشد نماید نیز جزء مخارج تولید و تجدید تولید نیروی کار محسوب می‌شود.

از تمام اینها چنین برمی‌آید که ارزش نیروی کار کالا شده مساویست با ارزش مخارج زندگی که برای امرار معاش کارگر و خانواده‌اش لازم است.

«ارزش نیروی کار ـ مانند ارزش هر کالای دیگر ـ از طریق زمان کار لازم برای تولید و تجدید تولید این کالای ویژه تعیین می‌شود.»* در جریان تکـــامل تاریخی جامعه، هم سطح نیازمندیهای متداول و معمولی کارگر و هم وسایل لازم برای رفع این نیازمندیها تغییر می‌کند. در کشورهای مختلف سطح نیازمندیهای معمولی و متداول کارگـــر فرق می‌کند. ویژگیهای راههای تاریخی که کشورهای معینی طی کرده‌اند و نیز شرایطی که در آن طبقه‌ی کارگـــر مزدور تشکیل شده کیفیت و خصوصیات نیازمندیهای آنان را تعیین می‌نماید. شرایط اقلیمی و سایر شرایط طبیعی نیز بر نیازمندیهای کارگر (غذا، پوشاك، مسکن و...) تاثیرات معینی دارند. نه تنها ارزش نعم مصرفی که برای تجدید قوای جسمانی انسان لازم است به‌حساب ارزش نیروی کار گذاشته می‌شود بلکـه مخارج و هزینه‌های دیگـری که برای رفع نیازمندی‌های معین فرهنگی کارگر و خانواده‌اش لازمست (و از شرایط اجتماعی که کارگران در آن بسر می‌برند و در آن پرورش می‌یابند ناشی می‌گردد) نیز جزء آنست (تحصیل کودکان، خرید روزنامه و مجله، کتاب، بلیط تاتر و سینما و غیره.....).

سرمایه‌داران پیوسته و در همه جا می‌کـوشند شرایط زندگـــی مادّی و فرهنگـــی طبقه‌ی کارگر را تا آنجا که ممکن است در نازل‌ترین سطح نگهدارند. در حالیکه کارگر علیهٔ این تلاشهای سرمایه‌داران مقاومت می‌کند و برای ارتقاء سطح زندگـی خودش به مبارزه‌ای پیگیر بر می‌خیزد.

هنگـــامی که سرمایه‌دار می‌خواهد تولید را آغاز نماید تمام آنچه که برای تولید لازمست خریداری می‌کند: ساختمان + ماشین‌ها + آلات و ابزار کار + مواد خام + مواد سوخت و... سپس با اجیر کردن کارگران پروسه‌ی تولید آغاز می‌شود. کالای تولید شده بوسیله‌ی سرمایه‌دار بفروش میرسد. ارزش کالای تولید شده شامل اینهاست: اولا) ارزش وسایل تولید بمصرف رسیده + ارزش مواد خام بکار رفته +

---

* کارل مارکس ـ سرمایه جلد اول صفحه‌ی ۱۸۴

ارزش! مواد سوخت بمصرف رسیده + بخش معیّنی از ارزش ساختمانها، ماشین‌ها و ابزار کار. ثانیا) ارزش نوینی که کارگران با کارشان در کارگاه مزبور تولید کرده‌اند. این ارزش نوین بیان کننده‌ی چیست؟

لازمه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری سطح نسبتاً برتر بارآوری کار است که در آن کارگـر برای بوجود آوردن ارزشی معادل با ارزش نیروی کارش فقط به‌بخشی از کار روزانه (روزانه کار) نیازمند است و این بخش از روزانه کار کافیست که ارزش نیروی کارش را بوجود آورد.

فرض کنیم یك ساعت کار متوسط ساده یك دلار ارزش بوجود آورد و ارزش روزانه‌ی نیروی کار ۴ دلار باشد. در اینصورت باید کارگر برای جبران ارزش نیروی کارش ۴ ساعت در روز کار کند. ولی سرمایه‌دار نیروی کار کارگـر برای تمام روز را خریداری کرده و پرولتاریا راوادار می‌کند که نه تنها ۴ ساعت بلکه تمام روز (کار روزانه ـ روزانه کار) کار کند. فرض کنیم کار روزانه کارگر ۸ ساعت باشد. در طول این ۸ ساعت کارگـر ارزشی معادل ۸ دلار بوجود می‌آورد در حالیکـه ارزش نیروی کارش ۴ دلار است.

بنابراین می‌بینیم ارزش مصرف ویژه‌ی نیروی کار کالا شده برای خریدار این کالا یعنی برای سرمایه‌دار در کجاست. با خرید نیروی کار، سرمایه‌دار بر توان کارگر برای کار کردن مسلط و چیره می‌شود و او را به‌کار وادار می‌نماید. سرمایه‌دار از نیروی کاری که خریداری کرده در پروسه‌ی کار ـ که خود پروسه‌ی تولید ارزش است ـ سود می‌برد. بنابراین، خصوصیت نیروی کار کالا شده عبارتست از ارزش مصرف که خود منبع ارزش است و در واقع ارزشی بیش از آنچه دارد بوجود می‌آورد.

تولید ارزش اضافی

ـ بمثابه‌ی قانون اساسی اقتصادی سرمایه‌داری

ارزشی که در پروسه‌ی مصرف نیروی کار بوجود می‌آید شامل دو مقدار مختلف

است. اختلاف دو مقدار ارزش شرط مقدماتی ضرور برای استثمار سرمایه‌داریست. در مثال ما (صفحهٔ ۳۴) سرمایه‌دار بجای ۴ دلاری که بابت اجیر کردن کارگر خرج کرده است ۸ دلار که کار کارگر بوجود آورده برداشت می‌نماید. سرمایه‌دار سرمایه‌ی اصلی بکار انداخته را با **افزوده‌ای بالغ** بر ۴ دلار دوباره بدست می‌آورد. این افزوده عبارتست از **ارزش اضافی** (اضافه ارزش).

ارزش اضافی ارزشی است که کار کارگر مزدور بیش از ارزش نیروی کارش تولید می‌کند و آنرا سرمایه‌دار بدون پرداخت اجرت تصاحب می‌نماید. بنابراین ارزش اضافی، محصول کار بدون اجرت کارگر است.

کار کارگر مزدور بدو بخش تقسیم می‌شود: کار لازم + کار اضافی. در طی زمان کار لازم، کارگر ارزشی معادل با ارزش کارش تولید می‌کند. در طی زمان کار اضافی، کارگر ارزش اضافی تولید می‌کنند.

کار کارگران در سرمایه‌داری عبارتست از پروسه‌ی مصرف نیروی کار کالا شده بوسیله‌ی سرمایه‌داران و یا به‌عبارت دیگر کار کارگران در سرمایه‌داری پروسه‌ایست که در طی آن سرمایه‌دار ارزش اضافی از کارگران بیرون می‌کشد. پروسه‌ی کار در سرمایه‌داری دارای دو ویژگی اساسی است: اولا کارگر تحت کنترل سرمایه‌دار کار می‌کند و کارش به‌سرمایه‌دار تعلّق می‌گیرد. ثانیا نه تنها کار کارگران به‌سرمایه‌داران تعلق دارد بلکه محصولات کار کارگر نیز به‌سرمایه‌دار تعلق دارد. این دو ویژگی پروسه‌ی کار، کار کارگر مزدور را به‌کاری منفور مبدل می‌سازد.

هدف مستقیم تولید سرمایه‌داری بوجود آوردن ارزش اضافی است. در نتیجه در سرمایه‌داری فقط آن کاری کاربارآور است که ارزش اضافی بوجود آورد. اگر کارگران ارزش اضافی بوجود نیاورند کارشان بارآور نبوده و برای سرمایه کار بیهوده و بی فایده محسوب می‌شود.

استثمار سرمایه‌داری در مقایسه با اشکال دیگراستثمار (استثمار در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی) پوشیده و نهانست. هنگامی که کارگر مزدور نیروی کارش را به‌سرمایه‌دار می‌فروشد. در نگاه اول این معامله بصورت مبادله‌ی عادی بین صاحب کالاها بنظر می‌رسد: مبادله‌ی عادی کالا (نیروی کار) با پول که بر اساس مبادله‌ی متعادل در انطباق با قانون ارزش انجام می‌گیرد. با وجود این، خرید و فروش نیروی کار فقط شکل ظاهری است و در پس آن استثمار کارگران

بوسیله‌ی سرمایه‌داران، تصاحب کار بدون اجرت کارگر بوسیله‌ی سرمایه‌دار بدون هیچ معادلی نهفته است.

در توضیح ماهیّت استثمار سرمایه‌داری قبلاً به‌عنوان شرط مقدماتی بیان کردیم که سرمایه‌دار هنگامی که کارگر را اجیر می‌کند تمام ارزش نیروی کارش را که با قانون ارزش تعیین‌می‌شود، می‌پردازد. علاوه بر آن در تحلیل مزدکار (کارمزد) نشان خواهیم داد قیمت نیروی کار، برخلاف سایر کالاها، معمولا پائین‌تر (نازلتر) از قیمت ارزش آن گرایش می‌یابد. بدین ترتیب استثمار طبقه‌ی کارگر بوسیله‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار بازهم بیشتر می‌شود.

سرمایه‌دار به‌کارگر مزدور فقط آنگاه امکان کار کردن و در نتیجه امکان زندگی کردن میدهد که کارگر مدت معینی بدون اجرت و پاداش برایش کار کند. هرگاه کارگر کارگاه سرمایه‌داری را ترك کند باید کارگاه دیگر سرمایه‌داری را جستجو کند که در آن نیاز تحت استثمار مشابه و یا شدیدتری قرار خواهد گرفت. کارگر نمی‌تواند بدون کار کردن برای سرمایه‌داران زندگی کند. مارکس سیستم کارمزدوری را بمثابه‌ی سیستم بردگی مزدوری افشا نمود و ثابت کردکه بردگان روم به‌زنجیر بسته شده بودند در حالیکه کارگران مزدور با رشته‌هائی نامرئی به‌صاحب آنها بسته شده‌اند. اینان همانا طبقه‌ی سرمایه‌دار در مجموع می‌باشند.

ارزش اضافی که از طریق کار بدون اجرت کارگران مزدور بوجود می‌آید، منبع عمومی درآمد گروههای مختلف بورژوازی، صاحبان صنایع، تجار و بازرگانان، بانکداران و نیز طبقه‌ی ملاکین زمین و مستغلات می‌باشد که بوسیله‌ی کار خود آنها بدست نیامده. سرمایه، ارزش اضافی را اختراع نکرده است. در هر کجا که جامعه از استثمارگران و استثمارشوندگان تشکیل می‌شود طبقات حاکم از طبقات استثمار شونده ارزش اضافی بیرون می‌کشند. اما برخلاف برده‌داران و اربابان فئودال که با حاکمیت اقتصاد جنسی بخش عمده‌ی محصول کار اضافی بردگان و دهقانان وابسته به‌زمین را برای رفع نیازمندیهای مستقیم خودشان به‌مصرف میرسانیدند، سرمایه‌دار تمام محصول کار اضافی کارگران مزدور را به‌پول تبدیل می‌کند. بخشی از این پول را برای خرید نعم مصرفی و اشیاء مصرفی تجملاتی بکار می‌برد ولی بخش دیگر این پول را از نو بمثابه‌ی سرمایه‌ی افزایش یافته به‌گردش می‌اندازد که خود ارزش اضافی برایش تولید می‌کند. از اینرو سرمایه همانطور که مارکس بیان کرده

است تشنه‌ی کار اضافی است. مارکس می‌گوید: «هدف دائمی تولید سرمایه‌داری این است که با حداقل سرمایه‌ی پرتاب شده حداکثر ارزش فوق‌العاده (ارزش اضافی) یا حداکثر محصول اضافی تولید نماید.»* نیل به‌این هدف از طریق **گسترش تولید** و از طریق استثمار پیوسته بیشتر کارمزدوری امکان دارد.

شکار ارزش اضافی نیروی برانگیزنده‌ی عمده درتولید سرمایه‌داری است. این امر بین سرمایه‌داران **رقابت** بی امانی برمی‌انگیزد و به‌توسعه‌ی پیوسته بیشتر تولید به‌رشد تکنیك و رشد نیروهای مولد جامعه‌ی بورژوازی می‌انجامد. هیچ یك از نظام‌های استثماری سابق ـ نه برده‌داری و نه فئودالیسم ـ دارای چنین قدرتی نبودندکه بتوانندتااین اندازه گسترش تولید و رشد تکنیك را پیش رانند. درعین حال، شکار ارزش اضافی تضادهای آتشی ناپذیر عمیق بین کار و سرمایه را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب **آنارشی تولید** را تشدید کرده و به‌پروسه‌ی تکامل تولید سرمایه‌داری خصلتی بی نهایت پرتضاد و فوق‌العاده و ناموزون میدهد و سبب می‌شود نیروهای مولّده‌ی معتنابهی هدر رود.

تولید ارزش اضافی بیان کننده‌ی قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است. مارکس می‌نویسد: «تولید ارزش اضافی یا بیشتر ساختن قانون مطلق این شیوه‌ی تولیدی است.»**

لنین، آموزش ارزش اضافی را پایه‌ی اساسی تئوری اقتصاد مارکس نامید.*** تولید ارزش اضافی بمثابه‌ی قانون حرکت اقتصاد سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیری رشد و تعمیق تضادهای آنراایجاب می‌کند.

مارکس با کشف ماهیت استثمار سرمایه‌داری ضربه مهلکی بر ادعاهای اقتصادیون بورژوازی دایر بر همآهنگی منافع و خواسته‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار وارد کرد و طبقه‌ی کارگر را در مبارزه بخاطر رهائی آنان از زیر یوغ سرمایه به‌اسلحه‌ی ایدئولوژی نیرومندی مسلّح ساخت.

---

* کارل مارکس: تئوریهائی درباره‌ی ارزش اضافی (چهارمین جلد سرمایه) بخش ۲.

** کارل مارکس: سرمایه، جلد اول ص ۶۴۷

*** لنین: کارل مارکس و سرنوشت تاریخی آموزشهای مارکس. آثار ج ۱۸

سرمایه بمثابه‌ی مناسبات تولید اجتماعی

سرمایه‌ی ثابت + سرمایه‌ی متغیر

اقتصادیون بورژوازی هر نوع ابزار کار یا هر نوع وسیله‌ی تولید را ـ از سنگ و چوبدستی که انسانهای اولیه بکار می‌بردند،گرفته تا سایر چیزها ـ سرمایه تلقی می‌کنند. این تعریف سرمایه هدفش اینست که ماهیت استثمار کارگران را بوسیله‌ی سرمایه‌داران پنهان نگهدارد و سرمایه را شرط جاودانی و لایتغیر هستی جامعه‌ی بشری جا بزند.

درواقع چوبدستی یا سنگ بمثابه‌ی ابزار کار مورد استفاده‌ی انسانهای اوّلیه قرار می‌گرفتند ولی با وجود این سرمایه نبودند. همچنین کار افزارها و مواد خام که پیشه‌وران بکار می‌بردند و سایر آلات و ابزار، بذر، حیوانات بارکش که دهقانان بکار می‌بردند و همه‌ی اینها در اقتصادی که بر اساس کار شخصی آنان استوار بود، جریان می‌یافت؛ سرمایه محسوب نمیشوند. وسایل تولید، تازه در مرحله‌ی معینی از پروسه‌ی رشد و تکامل تاریخ به‌سرمایه مبدل می‌شوند و آن هنگامی است که وسایل تولید در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران قرار گیرد و بمثابه‌ی وسیله‌ای برای استثمار کارمزدوری بکار روند. با برکناری نظام سرمایه‌داری وسایل تولید بمالکیت اجتماعی در می‌آید و دیگر سرمایه نیست. بنابراین سرمایه شیءنیست بلکه رابطه‌ی اجتماعی (مناسبات اجتماعی) معین و گذران تاریخی است بین انسانها در پروسه‌ی تولید.

سرمایه ارزشی است که از طریق استثمار کارگران مزدور ارزش اضافی بوجود می‌آورد. بنا به‌اصطلاح مارکس «سرمایه کار مرده‌ای است که مانند وامپیر فقط بامکیدن خون، با مکیدن کار زنده جان می‌گیرد و هرچه بیشتر کار زنده بمکد بیشتر به‌زندگی ادامه میدهد.»

مناسبات تولید بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر در سرمایه تجسم می‌یابد و چنان است که سرمایه‌داران بمثابه‌ی مالکین وسائل تولید و شرایط تولید، کارگران مزدوری را که برای آنان ارزش اضافی تولید می‌کنند استثمار می‌کنند. این مناسبات تولید مانند سایر مناسبات تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل مناسبات بین اشیاء

بخود می‌گیرد و بصورت کیفیت اشیاء ـ وسایل تولید ـ بنظر می‌رسد که برای سرمایه‌داران سودآورست.

خصلت فتیشیسم سرمایه (بت شدن سرمایه) در اینست که در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری این شبهه پدید می‌آید که گوئی وسایل تولید (یا مبلغ معینی پول که با آن وسایل تولید می‌توان خرید) اشیائی هستند با کیفیتی معجزه‌آسا، کیفیتی که برای مالك آن درآمد منظم بدون کارکردن تامین می‌سازد.

بخشهای (اجزاء) مختلف سرمایه در تشکیل و ایجاد ارزش فرآورده‌هائی که در کارگاههای سرمایه‌داری تولید می‌شوند نقش‌های مختلفی ایفا می‌کنند.

بخش معینی از سرمایه را صاحب آن برای ساختمان کارگاه، برای خرید آلات و ابزار و ماشینها و نیز برای خرید مواد خام، مواد سوخت و مصالح و مواد کمکی مصرف می‌نماید. ارزش این بخش از سرمایه به‌همان میزانی که وسایل تولید در پروسه‌ی کار بمصرف می‌رسند یا جزء پروسه‌ی کار می‌شوند به‌حساب ارزش کالاهای تازه ساخته شده گذاشته می‌شود. این بخش از سرمایه که بشکل ارزش وسایل تولید موجود است در پروسه‌ی تولید افزایش نمی‌یابد و از اینرو **سرمایه‌ی ثابت** نامیده می‌شود.

بخش دیگر سرمایه را سرمایه‌دار برای خرید نیروی کار، اجیر کردن کارگران بکار می‌برد. در ازای این بخش از سرمایه‌ی بمصرف رسیده پس از پایان گرفتن پروسه‌ی تولید، سرمایه‌دار ارزش نوینی برداشت می‌نماید که آنرا کارگران مزدور در کارگاه سرمایه‌دار تولید کرده‌اند. این ارزش نو ـ همانطور که دیدیم بیش از ارزش نیروی کار است که سرمایه‌دار خریداری کرده است. بنابراین، آن بخش از سرمایه که برای اجیر کردن کارگران مزدور بمصرف رسیده در پروسه‌ی تولید افزایش می‌یابد: از اینرو افزایش می‌یابد که کارگر ارزش اضافی تولید می‌کند و آنرا سرمایه‌دار تصاحب می‌کند. این بخش از سرمایه که برای خرید نیروی کار (یعنی برای اجیر کردن کارگر) بمصرف میرسد و در پروسه‌ی تولید افزایش می‌یابد **سرمایه متغیّر** نامیده می‌شود. مارکس سرمایه‌ی ثابت را با حرف (ث) و سرمایه‌ی متغیر را با حرم (م) و ارزش اضافی را با (ض) بطور اختصار بیان کرده است.

تجزیه‌ی سرمایه به‌سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیّر اولین بار بوسیله‌ی مارکس

تعیین شد. از این طریق برایش ممکن شد نقش ویژه‌ی سرمایه‌ی متغیّر را که برای خرید نیروی کار بمصرف می‌رسد کشف نماید. استثمار کارگران مزدور بوسیله‌ی سرمایه‌داران منبع واقعی ارزش اضافی است.

کشف خصلت دوگانه‌ی کاری که در کالا تجسّم یافته بمارکس امکان داد تفاوت بین سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر را تعیین نموده و ماهیت استثمار سرمایه‌داری را کشف نماید. مارکس باثبات رسانید که کارگر از طریق کارش در آن واحد هم ارزش نو بوجود می‌آورد و هم ارزش وسایل تولید که هر دو را به‌کالاهائی که در دست تهیه است منتقل می‌نماید. کار کارگر بمثابه‌ی کار مشخص معین، ارزش وسایل تولید، بکار رفته را بر فرآورده منتقل میکند. کار همان کارگر، بمثابه‌ی کار مجرد ـ بمثابه‌ی مصرف نیروی کار بطور کلی ـ ارزش نو بوجود می‌آورد.

این دو جنبه‌ی پروسه‌ی کار بطور محسوسی با هم اختلاف دارند، مثلا چرخ ریسندگی با دو برابر ساختن بارآوری کار در همان شاخه‌ی تولید در جریان کار روزانه با دو برابر ارزش وسایل تولید بر فرآورده (محصول) منتقل میکند. زیرا دو برابر مقدار عادی پنبه می‌ریسد. با وجود این ارزش نوینی که تولید می‌کند به‌اندازه‌ی سابق است.

نرخ ارزش اضافی

درجه‌ای استثمار کارگر بوسیله‌ی سرمایه‌دار در نرخ ارزش اضافی تجلی می‌یابد. نرخ ارزش اضافی عبارتست از درصد نسبت ارزش اضافی به‌سرمایه‌ی متغیر (م/ض). نرخ بهره‌ی سرمایه‌داری ـ برخلاف نرخ ارزش اضافی از طریق نسبت بین ارزش اضافی و کل سرمایه‌گذاری تعیین می‌شود. یعنی:

$$\frac{\text{ض}}{\text{ت + م}} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه ثابت + سرمایه متغیر}} = \text{بهره سرمایه‌داری}$$

نرخ ارزش اضافی نشان می‌دهد که کار بمصرف رسیده‌ی کارگران به‌چه نسبتی به‌دو جزء، کار لازم و کار اضافی، تقسیم می‌شود. به‌عبارت دیگر چه بخشی از کار روزانه‌ی پرولتاریا برای جبران ارزش نیروی کارش بمصرف میرسد و چه بخشی از

کار روزانه‌اش بدون اجرت برای سرمایه‌دار بمصرف میرسد. مارکس نرخ ارزش اضافی را (ض +) علامت گذاری کرد. بنابراین فرمول زیر حاصل می‌گردد:

$$\text{ض} + = \frac{\text{ض}}{\text{م}}$$

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}}$$

درمثال ما (ص ۳۴) نرخ ارزش اضافی بصورت درصد چنین است:

دلار: ارزش اضافی (ض)

دلار: سرمایه متغیر (م)

در مثال ما نرخ ارزش اضافی بالغ بر ۱۰۰ درصد (٪۱۰۰) است. این بدان معنی است که در مثال ما کارگر به‌دو بخش مساوی تقسیم می‌شود: کار لازم و کار اضافی. با رشد سرمایه‌داری نرخ ارزش اضافی نیز افزایش می‌یابد و این مبیّن تشدید درجه‌ی استثمار پرولتاریا بوسیله‌ی بورژوازی است. سریع‌تر از افزایش نرخ ارزش اضافی افزایش حجم ارزش اضافی است زیرا تعداد کارگران مزدوری که بوسیله‌ی سرمایه استثمار می‌شوند پیوسته افزایش می‌یابد.

لنین درمقاله‌ای تحت عنوان «مزدهای کار و بهره‌ی سرمایه‌داران در روسیه» که در سال ۱۹۱۲ نوشت درجه‌ی استثمار پرولتاریا را در روسیه‌ی قبل از انقلاب چنین محاسبه کرد. بر اساس تحقیقات رسمی کارخانه‌ها و کارگاهها در سال ۱۹۰۸ـ که بی‌تردید ارقام مزد کار کارگران زیادتر و ارقام بهره‌ی سرمایه‌داران پائین‌تر می‌باشد.

مجموع مزد کارگران ۵۵۵/۷ میلیون روبل.

مجموع بهره‌ی سرمایه‌داران ۵۶۸/۷ میلیون روبل.

مجموع تعداد کارگران کارگاههای بزرگ بررسی شده ۲۲۵۴۰۰۰ نفر بنابراین، مزد متوسط یك کارگر در سال ۲۴۶ روبل بوده و هر کارگر بطور متوسط سالیانه ۲۵۲ روبل بهره‌برای سرمایه‌داران تولید کرده است. نتیجه اینکه کارگر در روسیه‌ی تزاری بخش کمی از کار روزانه‌اش را برای خودش کار می‌کرد و بخش بیشتر کار روزانه‌اش را برای سرمایه‌دار کار

می‌کرده است.

ارزش اضافی مطلق
ارزش اضافی نسبی
کار روزانه و حدود آن
مبارزه برای کوتاه کردن کار روزانه

هر سرمایه‌داری تلاش می‌کند برای افزایش مقدار ارزش اضافی بخش کار اضافی را که از کارگر بیرون می‌کشد به‌هر شیوه‌ای که امکان دارد افزایش دهد. در اولین مراحل رشد و تکامل سرمایه‌داری ـ هنگامی که تکنیك هنوز چندان رشد نیافته بود و نسبتاً آهسته و بکندی جریان داشت ـ افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی کردن کار روزانه جنبه‌ی غالب داشت.

برای مثال کار روزانه‌ای ۱۲ ساعته را انتخاب نمائیم که ۶ ساعت آن کار لازم و ۶ ساعت آن کار اضافیست. این کار روزانه‌ی ۱۲ ساعته را به‌شکل خطی مدرّج ترسیم می‌کنیم و هر درجه‌ی آن برابر یك ساعت است. توضیح آن چنین خواهد بود:

کار روزانه ۱۲ ساعت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶

کار لازم =۶ ساعت + کار اضافی =۶ ساعت

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶

فرض کنیم سرمایه‌دار ارزش اضافی را که به‌جیب او سرازیر می‌شود از طریق طولانی کردن کار روزانه‌ی کارگر (۲ساعت) افزایش دهد. در اینصورت نمودار کار روزانه چنین خواهد شد:

کار روزانه =۱۴ ساعت (۲+۱۲ ساعت)

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴

کار لازم =۶ ساعت + کار اضافی =۸ ساعت

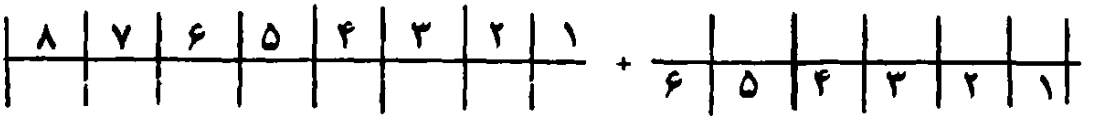

زمان کار اضافی از طریق طولانی کردن **مطلق** کار روزانه‌ی کارگر افزایش می‌یابد که در آن، مدت کار لازم بدون تغییر باقی می‌ماند. ارزش اضافی تولید شده از طریق طولانی کردن کار روزانه‌ی کارگر یعنی **ارزش اضافی مطلق**.

سرمایه‌دار در تلاش خود برای افزایش نرخ ارزش اضافی کوشش می‌کند،کار روزانه‌ی کارگر را به‌حداکثر افزایش دهد. **کار روزانه** آن مدتی از شبانه روز (۲۴ ساعت) است که کارگر اجیر شده در درون کارگاه سرمایه‌دار کار می‌کند. اگر امکان داشته باشد سرمایه‌دار کارگرش را وادار خواهد کرد که تمام شبانه روز (۲۴ ساعت) کار کند. ولی انسان به‌مدت معینی نیازمند است که در طی آن تجدید قوا کند: استراحت نماید، بخوابد، غذا بخورد، شستشو کند و..... درواقع **محدودیت صرفاً جسمانی** کار روزانه در این امر قرار دارد (تجدید قوا). در مجاورت محدودیت جسمانی، **محدودیت اخلاقی** کار روزانه‌ی کارگر نیز وجود دارد،زیرا کارگر برای رفع نیازمندیهای اجتماعی و فرهنگی خود به‌وقت کافی احتیاج دارد.

سرمایه تشنه‌ی ارزش اضافیست. نه مایلست محدودیت اخلاقی را مورد توجه قرار دهد و نه به‌محدودیت صرفاً جسمانی زمان کار روزانه‌ی کارگر پای بند است. بنا به‌اصطلاح مارکس سرمایه نسبت به‌سلامتی و زندگی کارگران بی‌امان است. استثمار راهزنانه‌ی نیروی کار از عمر پرولتاریا می‌کاهد و به‌افزایش مرگ و میر اهالی کارگر منجر می‌شود.

در مرحله‌ی پیدایش سرمایه‌داری قدرت دولتی قوانین ویژه‌ای به‌سود بورژوازی تصویب نمود تا کارگران مزدور را وادار سازند حتی‌الامکان طولانی‌تر کار کنند. در آن موقع تکنیك در سطح نازلی قرار داشت. توده‌های دهقانان و پیشه‌وران در شرایط و موقعیتی بسر می‌بردند که بطور مستقل کار کنند. درنتیجه سرمایه تعداد زیادی کارگر در اختیار نداشت.

این اوضاع با رشد و گسترش تولید ماشینی و پرولتاریزه شدن بیشتر اهالی تغییر یافت. از این پس به‌اندازه‌ی کافی کارگر در اختیار سرمایه قرار گرفت و کارگران برای اینکه از گرسنگی نمیرند ناچار شدند به‌بندگی سرمایه‌داران تن در دهند. دیگر

برای طولانی کردن کار روزانه قوانین دولتی لزومی نداشت. سرمایه این امکان را یافت که مدت کار را با فشارهای اقتصادی تا حداکثر طولانی نماید. در چنین شرایطی طبقه‌ی کارگر مبارزه‌ی سرسختانه‌ای را آغاز نمود تا کار روزانه را کاهش دهد. در مبارزه بخاطر کاهش قانونی کار روزانه است که بنا به‌گفته‌ی مارکس «در همه جا از جنبشهای پراکنده‌ی اقتصادی کارگران، جنبش سیاسی رشد می‌یابد: یعنی جنبش طبقه بخاطر تحقق بخشیدن به‌منافع خود به‌شکل عام ـ به‌شکلی که قدرت عمومی و لازم الاجرای اجتماعی داشته باشد.»* مبارزه بخاطر تصویب قوانین دولتی برای محدود ساختن کار روزانه قبل از همه در انگلستان انجام گرفت.

کارگران انگلیسی با مبارزه‌ای پیکیر به‌تصویب قانونی در سال ۱۸۳۳ نائل شدند. طبق آن، کار کودکان کمتر از ۱۳ سال به ۸ساعت در روز و و کار روزانهٔ جوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله به۱۲ ساعت در روز محدود شد. در سال ۱۸۴۴ قانونی برای محدودیت کار زنان به۱۲ ساعت و کار کودکان به۶/۵ ساعت تصویب شد. در اکثر موارد کودکان و زنان مشترکاً با مردان مشغول به‌کار بودند، از اینرو در کارگاههائی که مشمول قانون کارخانه شده بودند بتدریج قانون ۱۲ ساعت کار روزانه شامل تمام کارگران شد. طبق قانون سال ۱۸۴۷ کار روزانه برای جوانان و زنان ۱۰ ساعت تعیین شد. طبق قانون سال ۱۹۰۱ کار روزانه‌ی کارگران در ۵ روز اول هفته ۱۲ ساعت و در روز ششم هفته ۵/۵ ساعت تعیین گردید.

به‌همان میزانی که مقاومت کارگران افزایش می‌یافت سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز ناگزیر شدند قوانینی درباره‌ی محدودیت کار روزانه تصویب نمایند، پس از تصویب چنین قوانینی کارگران ناگزیر بودند که پیوسته برای اجرای آنها بی امان مبارزه کنند.

مبارزه بخاطر محدودیت زمان کار هنگامی سرسختانه‌تر شد که طبقه‌ی کارگر به‌عنوان شعار مبارزه کار روزانه‌ی ۸ ساعتی را مطرح ساخت. این مطالبه در سال ۱۸۶۶ بوسیله‌ی کنگره‌ی کارگران آمریکا و کنگره

---

* مارکس: نامه به‌بولته ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱ـ در مجموعه‌ی آثار مارکس ـ انگلس ج ۲ص۴۳۹

انترناسیونال اول به‌پیشنهاد مارکس اعلام شد. مبارزه بخاطر ۸ساعت کار روزانه نه تنها بخش لاینفك مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا بلکـــه بخش ضرور مبارزه‌ی سیاسی پرولتاریا نیز شد.

در روسیه‌ی تزاری اولین قانون کار در اواخر قرن نوزدهم تصویب شد. پس از اعتصاب مشهور پرولتاریای پترزبورك کار روزانه طبق قانون سال ۱۸۹۷ به۱۱/۵ ساعت کاهش یافت. این قانون بنا به‌گفته‌ی لنین اولین امیتازی بود که کارگران روسی از حکومت تزاری گرفتند.

قبل از اولین جنگ جهانی در اغلب کشورهای سرمایه‌داری کار روزانه بیش از ۱۰ ساعت بود. به‌سال ۱۹۱۹ در واشینگتن نمایندگـــان چندین کشور سرمایه‌داری تحت تاثیر انقلاب کبیر اکتبر شوروی- که ۸ساعت کار روزانه را برای کارگـــران به‌ارمغان آورد - و از ترس رشد و گسترش جنبش انقلابی توافق کردند که کار روزانه‌ی ۸ ساعتی در مقیاس جهانی انجام گیرد ولی بعداً تمام دولتهای بزرگ سرمایه‌داری از تایید آن سرپیچی نمودند. با وجود این در سالهای بعد در کشورهای متعدد در اثر مبارزات سرسختانه‌ی طبقه‌ی کارگـر، کار روزانهٔ ۸ ساعته اجرا شد. ولی موسسات سرمایه‌داری این کوتاه شدن کار روزانه را با افزایش شتاب و شدت کار جبران کردند. در تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری علاوه بر شتاب و شدت حداکثر کار بازمانند سابق مدت کار روزانه طولانی شد - مخصوصاً در صنایع اسلحه‌سازی.

در کشورهای مستعمره و وابسته و نیز در اغلب کشورهائی که از نظر اقتصادی ضعیف هستند کار روزانه‌ی زحمتکشان بی اندازه طولانیست. ولی در سالیان اخیر طبقه‌ی کارگر در یك سلسله از این کشورها با مبارزات سیاسی موفق شد به‌محدود کردن قانونی کار روزانه نائل آید.

تولید ارزش اضافی نسبی

افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی کردن کار روزانه - همانطور که بیان شد - با مقاومت کارگـران روبرو می‌شود. این امر سرمایه‌داران را وادار می‌کند که به‌متد دیگری توسل جویند تا میزان استثمار کارگـران را بالا برند. این متد چنین

است که طول کار روزانه ثابت و زمان کار لازم کوتاه می‌شود بطوریکـه ارزش اضافی که به‌جیب‌های سرمایه‌داران سرازیر می‌شود افزایش می‌یابد. افزایش بارآوری کار، در شاخه‌هائی که نعم و وسایل مصرفی برای کارگران تولید می‌شود و نیز در شاخه‌هائی که ابزار و مصالح لازم برای تهیه‌ی نعم و وسایل مصرفی تهیه می‌شود، سبب می‌گـردد که زمان کار لازم برای تهیه‌ی آنها کوتاه‌تر شود. در نتیجه ارزش وسایل زندگی کارگـر کاهش می‌یابد و متناسب با آن ارزش نیروی کار نیز تنزل می‌نماید. اگر در گذشته برای تولید وسایل زندگی کارگر ۶ ساعت کار بمصرف میرسانید حال بنا به‌فرض ما فقط ۴ ساعت کار بمصرف میرساند. در این صورت کار روزانه چنین خواهد بود:

کار روزانه =۱۲ ساعت

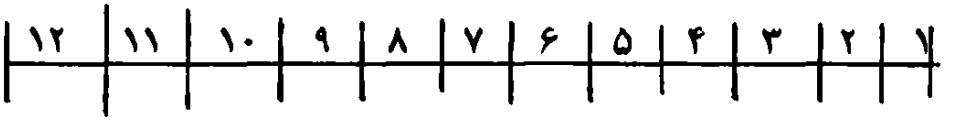

کار لازم =۴ ساعت کار اضافی =۸ ساعت

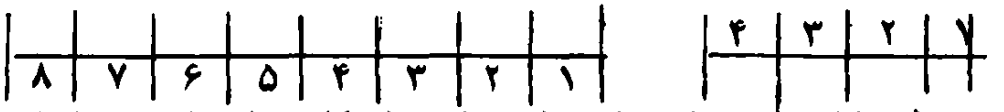

طول کار روزانه ثابت باقی مانده ولی زمان کار اضافی از اینرو افزایش یافته که تناسب بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی تغییر کرده است. ارزش اضافی که از طریق کاهش زمان کار لازم و متناسب با آن افزایش زمان کار اضافی در اثر ارتقاء بارآوری کار پدید می‌آید **ارزش اضافی نسبی** نامیده می‌شود.

در حالیکه در مراحل اولیه‌ی رشد سرمایه‌داری ارزش اضافی **مطلق** تقدم‌داشت. با رشد تولید ماشینی سرمایه‌داران می‌کوشند از طریق افزایش ارزش اضافی نسبی استثمار کارگران را تشدید کنند زیرا تکنیك رشد یافته امکـان میدهد بارآوری کار سریعاً ارتقاء یابد. در عین حال سرمایه‌داران مانند سابق تـلاش می‌کنند کار روزانه را طولانی‌تر کرده و مخصوصاً برشتاب و شدت کار بیفزایند. شتاب و شدت بیشتر کار برای سرمایه‌داران مانند طولانی کردن کار روزانه اهمیت دارد: طولانی کردن کار روزانه از ۱۰ساعت به۱۱ ساعت و یا شتاب و شدت بیشتر کار به‌نسبت ۱۰٪ بیشتر از سابق عواید یکسانی به‌جیب سرمایه‌دار سرازیر می‌کند. از سوی دیگـر شتاب و شدت بیشتر کار مانند ارتقاء بارآوری کار برای سرمایه‌داران حائز اهمیت است: این امر بدان منجر می‌گردد که کار اضافی افزایش یابد و در نتیجه تناسب بین کار لازم

و کار اضافی تغییر نماید.

ارزش اضافی فوق‌العاده

ارزش اضافی فوق‌العاده نوعی ارزش اضافی است. ارزش اضافی فوق‌العاده هنگامی بوجود می‌آید که هر سرمایه‌دار منفرداً در کارگـاهش ماشین نو و متد تولید کاملتر از آنچه که در اکثر کارگاههای همان رشته‌ی تولید رواج دارد بکار اندازد. با این روش در کارگـاه این سرمایه‌دار منفرد، بارآوری کار بیش از حدّ متوسّط بارآوری کار در همان رشته‌ی تولیدی خواهد بود. در نتیجه ارزش منفرد کالائی که در کارخانه‌ی این سرمایه‌دار تولید می‌شود نازلتر از ارزش اجتماعی کالای مزبور خواهد بود. از آنجا که ارزش کار از طریق ارزش اجتماعی آن تعیین می‌شود، سرمایه‌دار نرخ اضافه ارزشی مافوق نرخ رایج بدست می‌آورد.

فرض کنیم یکنفر کارگر در کارگـاه دخانیات ساعتی ۱۰۰۰ عدد سیگـار تولید می‌کند و روزانه ۱۰ ساعت کار کند. در طی ۵ ساعت کار ارزشی بوجود میآورد که معادلست با ارزش نیروی کارش. هنگامی که در کارگاه ماشینی بکار افتد که بارآوری کار دو برابر شود در اینصورت کازگر مانند سابق در ۱۰ ساعت کار روزانه‌اش ۱۰۰۰۰ سیگار تولید نمی‌کند بلکـه ۲۰۰۰۰ سیگـار تولید میکند. ارزش نیروی کار کارگـر (کـه بخشی از ارزش نوین تولید شده است) در ۵۰۰۰ سیگـار تجسم می‌یابد: یعنی در محصول ۲/۵ ساعت کار. عواید صاحب کارگاه بخش باقیمانده‌ی ارزش نوین تولید شده است (منهای بخش منتقل‌شدهٔ سرمایه‌ی ثابت) که در ۱۵۰۰۰ سیگـار تجسم می‌یابد. یعنی محصول ۷/۵ ساعت کار. بدین ترتیب زمان کار لازم کارگـر کوتاه‌تر و زمان کار اضافی متناسب با آن بیشتر می‌شود. کارگـر ارزش نیروی کارش را دیگـر مانند سابق با ۵ ساعت کار جبران نمی‌کند. بلکه ۲/۵ ساعت کافیست. کار اضافی او از ۵ ساعت سابق اینك به ۷/۵ ساعت افزایش می‌یابد. نرخ ارزش اضافی ۳ برابر می‌شود.

ارزش اضافی فوق‌العاده، مازاد ارزش اضافی را تشکیل میدهد که بیش از نرخ

عادی است. ارزش اضافی فوق‌العاده از اینرو به‌جیب سرمایه‌دار سرازیر می‌شود که **ارزش منفرد کالائی که در کارگاه او تولید می‌شود نازل است.** برداشت ارزش اضافی فوق‌العاده در هر کارگاه منفرد پدیده‌ی موقتی است. دیر یا زود اکثریت کارخانه‌داران همان شاخه‌ی تولید ماشینهای جدید را در کارخانه‌ی خود بکار میبرند و آنهائی که به‌اندازه‌ی کافی سرمایه ندارند در مبارزه‌ی رقابت عقب می‌مانند. در نتیجه زمان کار لازم اجتماعی که برای تهیه‌ی کالای مربوط ضرورت دارد کمتر می‌شود، ارزش این کالا تنزل می‌یابد و سرمایه‌داری که قبل از دیگران تکنیك و متد نو را بکار بسته دیگر نمی‌تواند ارزش اضافی فوق‌العاده بدست آورد.

هر سرمایه‌دار منفرد به‌پر کردن جیب خود علاقمند است. ولی بالاخره اقدامات منفرد هر یك از سرمایه‌داران منفرد به‌رشد تکنیك و رشد نیروهای مولّد جامعه‌ی سرمایه‌داری منجر می‌شود. در عین حال تلاش هر یك از سرمایه‌داران برای بدست آوردن ارزش اضافی سبب می‌شود که دستاوردهای تکنیکی خود را در برابر سایر رقبای خود پنهان دارند و این امر به‌پیدایش مخفی نگهداشتن کار و اشتغال و مخفی نگهداشتن دستاوردهای نوین تکنیك و تکامل آن منجر می‌شود. نتیجه اینکه سرمایه‌داری که رشد نیروهای مولّد را تسریع می‌کند در عین حال این رشد را تا سرحدّ معینی محدود می‌سازد. بنابراین رشد نیروهای مولّد در سرمایه‌داری با منظره‌ای پر تضاد جریان می‌یابد. سرمایه‌داران ماشینهای نوین را فقط هنگامی بکار می‌اندازند که برای افزایش ارزش اضافی مفید آید. بکار بردن ماشینهای جدید اساس ارتقاء میزان استثمار پرولتاریا را تشکیل می‌دهد که سرمایه‌داران بهر وسیله‌ای در پیش می‌گیرند. پیشرفت تکنیك به‌بهای قربانیهای بیشمار و محرومیتهای چندین نسل طبقه‌ی کارگر ادامه می‌یابد. بدین ترتیب سرمایه‌داری با نیروهای عمده‌ی مولد جامعه ـ طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ـ بی‌امان رفتار می‌کند.

ساختمان طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری

ـ دولت بورژوازی ـ

تقسیم جامعه به‌طبقات و اصناف مختلف از مشخّصات جامعه‌ی برده‌داری و نیز از

مشخصات شیوه‌ی تولید فئودالی بود. این تقسیم به‌پیدایش استروکتور اجتماعی (ساخت اجتماعی) بغرنج هیرارشی (سلسله مراتب حاکمیت) منجر شد. عصر بورژوازی تضادهای طبقاتی را ساده کرد. قدرت غیر شخصی پول و استبداد بی‌حدّ و حصر سرمایه‌جای اشکال متنوّع امتیازات موروثی وابستگی شخصی را گرفت. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری جامعه پیوسته بیشتر به‌دو طبقه‌ی متعارض تجزیه می‌شود: **بورژوازی و پرولتاریا.**

بورژوازی طبقه‌ایست که مالك ابزار تولیدست و آنها را برای استثمار کارگران مزدور بکار می‌اندازد. بورژوازی طبقه‌ی حاکم جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

پرولتاریا طبقه‌ی کارگر مزدور است که ابزار تولید از آنها سلب شده و در نتیجه ناگزیرند نیروی کارشان را به‌سرمایه‌داران بفروشند.

سرمایه، بر اساس تولید ماشینی، کار مزدوری را بطور کامل زیر سلطه‌ی خود گرفت. برای طبقه‌ی کارگر مزدور، زندگی پرولتری اجتناب‌ناپذیر و سرنوشت زندگانی او شد. پرولتاریا، در اثر قدرت موضع اقتصادی خود **انقلابی‌ترین طبقه** است.

بورژوازی و پرولتاریا طبقات عمده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌باشند که منافع و خواسته‌هایشان با یکدیگر در تضاد بوده و آشتی‌ناپذیرند. رشد سرمایه‌داری سبب عمیق‌تر شدن شکاف بین اقلیت استثمارکننده و اکثریت استثمارشونده که توده‌های وسیع زحمتکشان هستند می‌شود.

در نظام سرمایه‌داری، درمجاورت بورژوازی و پرولتاریا، طبقات ملاکین زمین و مستغلات و دهقانان نیز وجود دارند. این طبقات از نظام فئودالی سابق باقی مانده‌اند ولی متناسب با خصلت خودشان در تحت شرایط سرمایه‌داری بطور قابل توجهی تغییر یافته‌اند.

ملاکین زمین در نظام سرمایه‌داری عبارتند از زمینداران که معمولاً زمینهای خود را به‌مقاطعه‌کاران سرمایه‌دار و یا به‌تولیدکنندگان جزء ـ دهقانان ـ اجاره میدهند، و یا اینکه در زمینهای خود با کمك کارمزدوری به‌تولید بزرگ سرمایه‌داری می‌پردازند.

دهقانان بطور عمده طبقه‌ای از تولیدکنندگان جزء محسوب می‌شوند که اقتصاد خود را با کار شخص خودشان و با ابزار تولیدی که به‌خودشان تعلق دارد اداره میکنند. دهقانان در کشورهای بورژوازی بخش قابل توجهی از اهالی را تشکیل

میدهند. اقشار عمده‌ی دهقانان بوسیله‌ی ملاکین بزرگ زمین، دهقان بزرگ، کسبه و تجار و رباخواران استثمار می‌شوند. در پروسه‌ی تجزیه‌ی دهقانان، از یکسو توده‌های عظیمی از آنان بسوی پرولتاریا رانده می‌شوند و از سوی دیگر عناصر سرمایه‌داری (دهقانان بزرگ) از درون آنها تمایز می‌یابد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری علاوه بر اینها، اقشار متعدد خرده بورژوازی شهری و نیز روشنفکران مشغول بکار وجود دارد.

دولت بورژوازی که در نتیجه‌ی انقلاب بورژوازی بوجود آمد و جای دولت فئودالی را گرفت در دست سرمایه‌داران قرار دارد و ابزاری است برای تحت فشار قرار دادن و سرکوبی طبقه‌ی کارگر و دهقانان و تمام زحمتکشان. اشکال دولتهای بورژوازی گونه گونست ولی ماهیّت همه‌ی آنها **دیکتاتوری بورژوازی** است.

هدف قوانین بورژوازی این است که طبقات مالك را در ملاکیّت مجاز سازد و شرایط ممتاز اجتماعی را برای آنان قوام بخشد. از اینروست که این قوانین، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر ابزار تولید را اساس و پایه‌ی نظام بورژوازی مقرر میدارد و آن را مقدّس، غیرقابل دخل و تصرّف اعلام داشته و از آن همچون مردمك چشمان محافظت می‌نماید.

دولت وظایفش را (حفظ مناسبات سرمایه‌داری و سرکوبی توده‌های خلق) با کمك دستگاه اداری و کارپردازی، پلیس، ارتش، دادگاهها، زندانها و سایر موسسات اجباری انجام میدهد. مکمل این متدهای قهرآمیز ابزار تاثیر ایدئولوژی است که با کمك آن بورژوازی سلطه‌ی خود را بر قرار نگهمیدارد. ایسن ابزار عبارتند از مطبوعات بورژوازی، رادیو، تلویزیون، سینما، علم و هنر بورژوازی و کلیسا.

چون منافع و خواسته‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار با منافع و خواسته‌های پرولتاریا و اکثریت قاطع اهالی شدیداً در تضادّ است، بورژوازی می‌کوشد بهر وسیله‌ای که شده خصلت طبقاتی دولت خود را پرده‌پوشی نماید. بورژوازی می‌کوشد دولت خود را دولتی مافوق طبقات، دولت مردم، دولت «دموکراتی خالص» معرفی نماید و جهان سرمایه‌داری را «جهان آزاد» قلمداد کند. ولی در واقع «آزادی» بورژوازی عبارتست از آزادی سرمایه در استثمار کار دیگران. «تساوی» بورژوازی نیز نقابی است که در پس آن نابرابری بین استثمارکنندگان و استثمار شوندگان، بین سیر و پرها و گرسنگان، بین مالکین ابزار تولید و توده‌های پرولتری ـ که فقط صاحب نیروی کار

خود می‌باشند ـ نهفته است.

پرولتاریا آن طبقه‌ی زحمتکشی است که با شکل مترقی اقتصاد (تولید بزرگ) پیوستگی دارد. «فقط پرولتاریا ـ در اثر قدرت نقش اقتصادیش در تولید بزرگ توانائی رهبری همه‌ی توده‌های زحمتکش و استثمار شونده را دارد» (لنین).* پرولتاریای صنعتی، بمثابه‌ی انقلابی‌ترین و مترقی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، توانائی دارد توده‌های زحمتکش دهقانی و تمام اقشار استثمارشونده‌ی اهالی را گرد خود جمع نماید و آنان را برای حمله‌ی تعرضی و تهاجمی علیه سرمایه‌داری رهبری نماید.

«مهمترین موتور دگرگونی انقلابی جهان،طبقه‌ی کارگر است که قاطع‌ترین طبقه انقلابیست. در جریان برخوردها و تصادمات طبقاتی، طبقه‌ی کارگر خود را سازمان میدهد. اتحادیه‌های صنفی و احزاب سیاسی خود را تشکیل می‌دهد و به‌مبارزه‌ی اقتصادی سیاسی و تئوریك علیه سرمایه‌داری ادامه میدهد. طبقه‌ی کارگر با انجام رسالت تاریخی خود ـ بمثابه‌ی دگرگون کننده‌ی انقلابی نظام کهن و خالق نظام نوین ـ نه تنها فقط به‌رزمنده‌ای برای تحقق بخشیدن به‌منافع و خواسته‌های طبقه‌ی خود بلکه به‌رزمنده‌ای برای تحقق بخشیدن به‌منافع و خواسته‌های همه‌ی زحمتکشان مبدل می‌شود. با این امر بطور طبیعی طبقه‌ی کارگر بمثابه‌ی سرکرده‌ی همه‌ی نیروهائیست که علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند.»**

---

* لنین. دولت و انقلاب. مجموعه‌ی آثار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۳۷۶

** چاپ سال ۱۹۶۲

خصلت دوگانه‌ی پروسه‌ی تولید کالا

تابلوی شماره‌ی۲

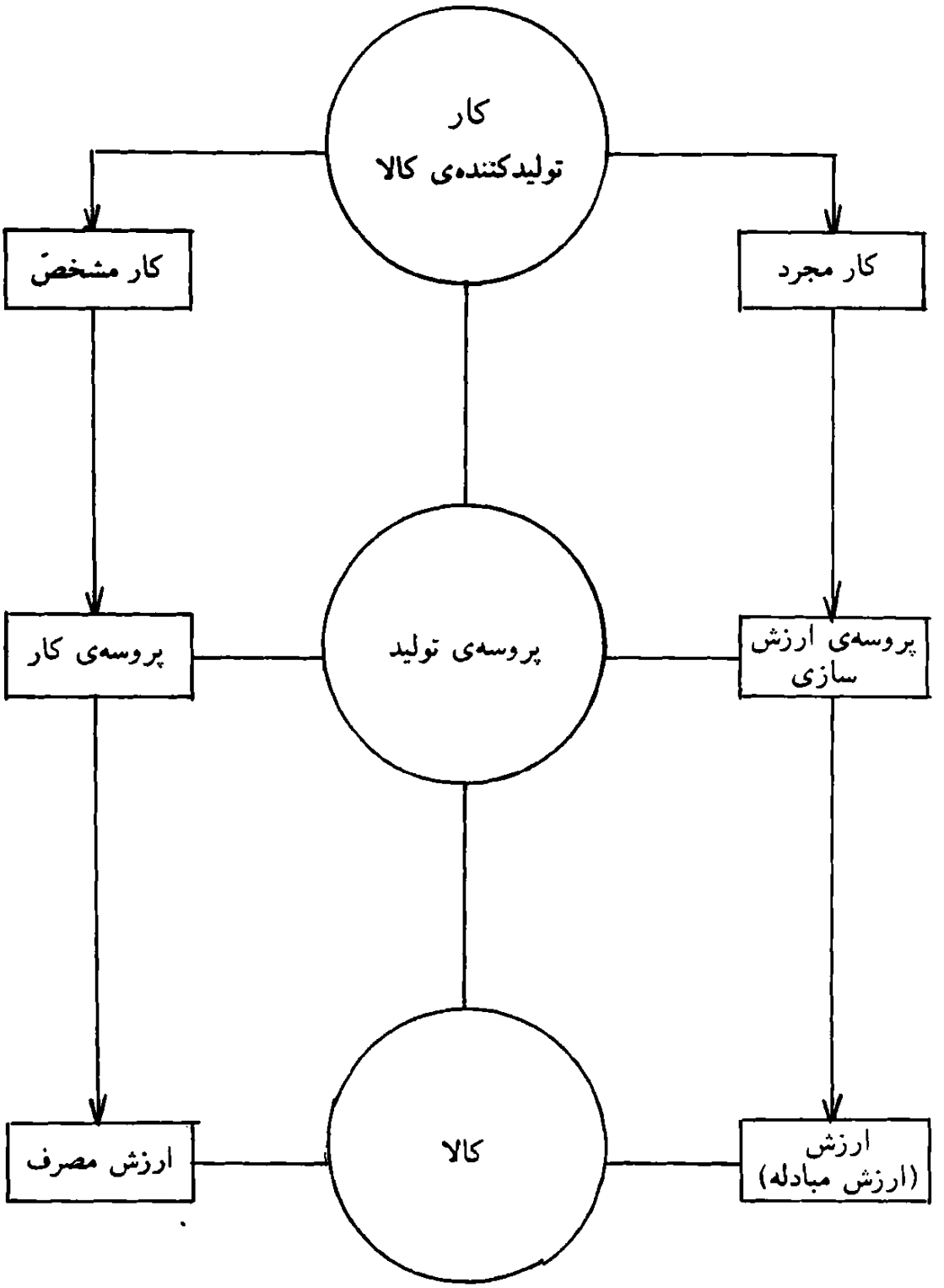

خلاصه

۱) درنظام سرمایه‌داری اساس مناسبات تولید را **مالکیت سرمایه‌داری بر ابزار تولید** تشکیل میدهد که در خدمت استثمار کارگران مزدور قرار میگیرد. سرمایه‌داری بالاترین مرحله‌ی رشد و تکامل **تولید کالاست** که در آن **نیروی کار نیز کالا می‌شود. نیروی کار بمثابه‌ی کالا** در سرمایه‌داری دارای ارزش و ارزش مصرف است. ارزش نیروی کار کالا شده از طریق ارزش وسایل زندگی که برای حفظ و نگهداری کارگر و خانواده‌اش لازمست تعیین می‌شود. ارزش مصرف نیروی کار کالا شده کیفیت آن را تشکیل میدهد و منبع ارزش و ارزش اضافی است.

۲) **ارزش اضافی** ارزشی است که کارگر بیش از ارزش نیروی کارش بوجود می‌آورد و سرمایه‌دار آنرا بدون اجرت دادن تصاحب می‌کند. قانون ارزش اضافی، قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری است.

۳) **سرمایه ارزش است**، ارزشی که از طریق استثمار کارگران مزدور ـ ارزش اضافی بوجود می‌آورد. سرمایه تجسم مناسبات اجتماعی بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر است. در پروسه‌ی تولید ارزش اضافی، اجزاء مختلف سرمایه نقشهای گونه گون ایفا می‌کنند: **سرمایه‌ی ثابت** آن بخش از سرمایه است که به‌وسیله‌ی تولید تبدیل می‌شود. این بخش سرمایه ارزش نوینی بوجود نمی‌آورد و مقدارش نیز تغییر نمی‌کند. **سرمایه متغیّر** آن بخش از سرمایه است که برای خرید نیروی کار بمصرف میرسد. این بخش از سرمایه در نتیجه‌ی تصاحب ارزش اضافی تولید شده، بدست کارگر و با کار کارگر، بوسیله‌ی سرمایه‌داران، پیوسته افزایش می‌یابد.

۴) **نرخ ارزش اضافی** عبارتست از نسبت بین ارزش اضافی و سرمایه‌ی متغیر. نرخ ارزش اضافی درجه‌ی استثمار کارگران را بوسیله‌ی سرمایه‌داران نشان میدهد.

سرمایه‌داران به‌دو روش نرخ ارزش اضافی را افزایش می‌دهند: الف) از طریق ارزش اضافی مطلق، ب) از طریق ارزش اضافی نسبی. **ارزش اضافی مطلق** از راه طولانی کردن کار روزانه یا از راه شتاب بیشتر سرعت کار و تشدید کاری که ارزش اضافی تولید می‌کند بدست می‌آید. **ارزش اضافی نسبی** از راه کاهش زمان کار لازم و متناسب با آن، افزایش زمان کار اضافی (که ارزش اضافی تولید می‌کند) بدست می‌آید.

۵) منافع و خواسته‌های طبقاتی بورژوازی با پرولتاریا در تضاد آشتی‌ناپذیری قرار دارند. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضاد طبقاتی اساسی جامعهٔ سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. ارگان محافظت از نظام سرمایه‌داری و سرکوبی زحمتکشان و اکثریت استثمار شوندگان جامعه **دولت بورژوازی** است که مبیّن **دیکتاتوری بورژوازی** است.

(۳) رشد سرمایه‌داری در صنعت

قانون اساسی سرمایه‌داری ـ قانون ارزش اضافی ـ تعیین کننده‌ی پروسه‌ی رشد تولید سرمایه‌داری است. ارزش اضافی که سرمایه‌داران تشنه‌ی بدست آوردن آن هستند به‌رشد نیروهای مولد جامعه‌ای سرمایه‌داری منجر میگردد.

حرص سرمایه‌داران برای بدست آوردن ارزش اضافی فوق‌العاده که آنان را برمی‌انگیزد تکنیك پیشرفته‌تر در تولید بکـــار برند نقش عمده‌ای در جریان رشد نیروهای مولد و ارتقاء بارآوری کار در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کند.

قانون بارآوری هرچه بیشتر کار و در نتیجه «کـــاستن دائمی» هزینه‌ی تولید و بارآوری هرچه بیشتر کار زنده» در جامعه‌ی سرمایه‌داری فضای وسیعتری از جامعه‌ی فئودالی می‌یابد.

بدین ترتیب رشد ارزش نسبی به‌مفهوم رشد بارآوری کار بوسیله‌ی سرمایه است. مارکس در تحلیل تولید ارزش اضافی نسبی سه مرحله‌ی عمده‌ی ارتقاء بارآوری کار را بوسیله‌ی سرمایه‌داری مورد بررسی قرار داده است. این سه مرحله‌ی عمده که از مشخصات عام پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری است عبارتند از:

الف) همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری

ب) مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری

ج) مرحله‌ی ماشین و صنعت بزرگ

الف) همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری

همانطور که قبلا بیان شد تولید کوچك کالائی سرآغاز رشد سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داران که بر تولید کوچك کالا مسلط هستند کارگـاهها را بزرگتر می‌کنند ولی در مرحله‌ی نخستین نه ابزار کار و نه متد کار تولیدکنندگان جزء را تغییر می‌دهند. همکـاری ساده‌ی سرمایه‌داری بر اساس سقوط تولید کوچك کالا پدید می‌آید. اولین موسسات سرمایه‌داری بوسیله‌ی تجار و محتکرین و رباخواران و استادکاران و پیشه‌وران تأسیس گردید. در این موسسات پیشه‌وران ورشکست شده و شاگرد پیشه‌ورانی که امکان نیافته بودند استادکار شوند و دهقانان فقیر مشغول به‌کار شدند. همکـاری ساده‌ی سرمایه‌داری نسبت به‌تولید کوچك کالا امتیازاتی دارد. اجتماع تعداد زیادتری کارگـر در یك کارگـاه امکـان می‌دهد که در وسایل تولید صرفه‌جوئی شود. هزینه‌ی تاسیسات، گرم کردن و روشن ساختن یك کارگـاه با ۲۰ کارگر ارزان تر از هزینه‌ی ده کارگاه که در هر یك دو کارگر کار کنند تمام می‌شود. همچنین هزینه‌ی لازم برای ابزار کار و انبارها و نیز هزینه‌ی حمل و نقل مواد خام و فرآورده‌ها نیز کمتر خواهد شد.

محصول کار هر کارگر منفرد کاملاً به‌خصوصیات فردی او بستگی دارد به‌نیرویش، به‌چالاکی او، به‌مهارت و استادیش و غیره... هنگـامی که تکنیك کار ابتدائی است این اختلاف بین کارگران بسیار زیاد است و از اینرو موقعیت تولیدکنندگان کوچك بی اندازه نامطمئن است. آن تولید کنندگان کالا که در تهیه‌ی کالای مشابه بیش از کار لازم در شرایط تولید متوسط به‌مصرف رساند ناگـزیر به‌ورشکستگـی در خواهد افتاد. هرگاه درکارگاهی تعداد زیادی کارگر کار کنند در اینصورت اختلافات موجود فردی بین یکایك آنها از بین میرود. کار هر کارگر به‌نحوی از انحاء با کار متوسط اجتماعی انطباق ندارد ولی مجموعه‌ی کار تعداد زیادی کارگـر که همزمان با هم مشغول به‌کـار هستند کم و بیش با حد متوسط کار اجتماعی لازم انطباق می‌یابد. درنتیجه‌ی این امر تولید و فروش کالا در کارگـاه سرمایه‌داری در کار صرفه‌جوئی می‌شود و بارآوری کار ارتقاء می‌یابد. برای نمونه حمل و نقل آجر را دست به‌دست مثال می‌زنیم. هنگـامی که کارگـران صفی را تشکیل میدهند و به‌حمل و نقل آجر

بپردازند هر کارگر حرکات یکسانی انجام میدهد. با این وجود حرکاتش جزئی از مجموعه‌ی کار است. از اینرو کار سریع‌تر از موقعی که هر کارگر به‌تنهائی آجر حمل کند پیشرفت می‌نماید. ده نفرکارگر که با هم مشترکاً کار کنند در یك روز کار بیش از هنگامی که ده نفر منفرد کار کنند و یا هرکدام ده روز کار کند خلاقیت و بارآوری خواهند داشت.

همکاری امکان می‌دهد که کارها در آن واحد (همزمان) در فضای وسیعی انجام گیرد: مثلا خشك کردن باتلاقها، ساختمان سد و کانالها و راه آهن و... علاوه بر آن امکان میدهد که در فضای کوچك مقدار معتنابهی کار بمصرف رسد مثلا ساختن ساختمانها و کشتارگاهها که به‌مصرف مقدار معتنابهی کار نیازمند است.

همکاری برای رشد تولید اهمیت زیادی دارد زیرا کارهای معینی باید در مدت کوتاهی انجام گیرد: جمع‌آووری محصولات و... بکار انداختن عده‌ی زیادی کارگر در آن واحد امکان می‌دهد که کار درمدت کوتاهتری انجام گیرد و مانع هدر رفتن وقت شود. بدین ترتیب همکاری، نیروی مولد اجتماعی نوین کار را بمنصه‌ی ظهور رسانید. خود تجمع ساده‌ی نیروهای کارگران منفرد به‌ارتقاء بارآوری کار منجر می‌گردد. این امر به‌مالکین اولین کارگاههای سرمایه‌داری امکان داد کالاها را ارزان‌تر تولید کنند و با تولیدکنندگان جزء پیروزمندانه رقابت کنند. حاصل نیروی مولد اجتماعی نوین کار را سرمایه‌داران تصاحب کردند و از این طریق ثروتمندتر شدند.

ب) مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری

رشد همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری به‌پیدایش کارگاههای مانوفاکتور منجر می‌گردد.

مانوفاکتور همکاری سرمایه‌داری است که بر اساس تقسیم کار و تکنیك پیشه‌وری استوار می‌باشد مانوفاکتور بمثابه‌ی شکل پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری در اروپا از اواسط قرن شانزدهم تا اواخر قرن هجدهم هم تسلط داشت. این مرحله دومین مرحله و مرحله‌ی برتری در رشد تولید سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

مانوفاکتور به‌دو شیوه پدید آمد: اولین شیوه تجمع پیشه‌وران با حرفه‌های

گوناگون بوسیله‌ی سرمایه‌داران در یك کارگاه است. با این روش مثلا مانوفاکتور درشکه سازی پدید آمد که در آن ابتدا پیشه‌وران مستقل گردهم آمدند: سراجان + آهنگران + خیاطان + خراطان + شیشه‌گران + نقاشان + رنگرزان + لعابکاران... در واقع مانو فاکتور درشکه‌سازی از انواع مختلف عملیاتی که مکمل یکدیگرند تشکیل شد و هر یك از عملیات را پیشه‌ور منفردی انجام می‌داد. درنتیجه کیفیت کار پیشه‌وری که تا آن موقع رواج داشت دگرگون گردید. مثلا کارگری که تا آن موقع به‌عنوان آهنگر کار می‌کرد و حرفه‌اش آهنگری بود از این پس فقط به‌عملیات معینی در چارچوب تولید درشکه‌سازی اشتغال ورزید و دیگر نمی‌توانست آهنگر سابق باشد که مستقلا کالای ساخته و پرداخته شده‌ای تولید کند.

راه دوم تجمع پیشه‌وران یك حرفه بوسیله‌ی سرمایه‌داران در یك کارگاه است. در گذشته هر پیشه‌وری مستقلا تمام عملیات لازم برای تهیه‌ی کالای معینی را خود انجام میداد. سرمایه‌دار پروسه‌ی تولید را در کارگاه به‌یك سلسله عملیات منفرد تقسیم نمود و هر یك از این عملیات منفرد را به‌کارگر متخصصی واگذار نمود. با این روش مثلا مانوفاکتور سوزن سازی پدید آمد. در مانوفاکتور سوزن سازی سیم از زیر دست ۷۲ کارگر و حتی بیشتر می‌گذشت تا اینکه سوزن ساخته می‌شد: یکی سیم را می‌کشید دیگری مفتول میکرد و سومی مفتول را قطع میکرد و بالاخره چهارمی نوك آنرا تیز میکرد و..... تقسیم کار به‌روش مانوفاکتور تقسیم کار در درون کارگاه است برای تهیه‌ی یك کالای مشابه این تقسیم کار با تقسیم کار در جامعه بین کارگاههای مختلف برای تهیه‌ی انواع کالاها اختلاف فاحش کیفی دارد. شرط مقدماتی تقسیم کار در درون مانوفاکتور تمرکز ابزار تولید در دست سرمایه‌دار است که با این امر سرمایه‌دار مالك کالاهای تولید شده نیز می‌باشد. کارگر مزدور ـ برخلاف پیشه‌وران جزء مستقلا کالا تولید نمی‌کند بلکه جزئی از فرآورده را تولید می‌کند و فرآورده‌ی دستجمعی تعداد زیادی کارگر است که تازه کالا می‌شود. شرط مقدماتی تقسیم کار در درون اجتماع پراکندگی ابزار تولید بین تولیدکنندگان جزء کالاهاست. که مستقل از یکدیگر مشغول به‌کارند. محصول کار آنان ـ مثلا محصول کارنجار، رنگرز، کفاش، دهقان و... به‌شکل کالا ظاهر می‌گردد و پیوستگی تولیدکنندگان جزء با یکدیگر از طریق بازار انجام می‌گیرد.

کارگری که در مانوفاکتور برای ساختن کالا یك عمل انجام می‌دهد جزء کار

(کارگر جزء کار) نامیده می‌شود. او در حالیکه همیشه یك عمل ساده انجام‌می‌دهد، وقت و نیروی کمتری برای آن بمصرف میرساند تا پیشه‌وری که یك سلسله اعمال مختلف را پی درپی انجام می‌دهد. در عین حال کار بوسیله‌ی تخصص یافتن شدت می‌یابد. سابقا کارگر برای اینکه از انجام عملی به‌عمل دیگر بپردازد و ابزار کار لازم را برای عمل جدید عوض کند به‌وقت بیشتری نیازمند بود. در مانوفاکتور این قسمت از زمان کار که هدر می‌رفت کاهش می‌یابد. بدین ترتیب بتدریج نه تنها کارگر در کارش تخصص می‌یابد بلکه ابزارهای کار نیز اختصاصی شده، هر ابزار برای کار مشخصی اختصاص می‌یابد و تخصص ابزار کار پیوسته کاملتر می‌شود بطوریکه ابزار کار مربوطه فقط به‌کار مشخصی می‌آید که برای انجام آن کار تعیین شده است. همه‌ی اینها به‌ارتقاء پیوسته بیشتر بارآوری کار می‌انجامد.

یك نمونه‌ی واضح آن تولید سوزن است: در قرن هجدهم یك کارگر در مانوفاکتور کوچکی که کار بین ۱۰ نفر کارگر تقسیم شده بود روزانه ۴۸۰۰۰ سوزن تولید می‌کرد. یعنی هر کارگر ۴۸۰۰ سوزن تولید می‌کرد. بدون تقسیم کار به‌این روش هر کارگر نمی‌توانست حتی روزانه ۱۰ سوزن تولید کند.

تکرار دائمی یك عمل ساده‌ی یکسان که در اثر تخصصی شدن کار در درون مانوفاکتور پدید آمد کارگر را از نظر جسمی و فکری فلج ساخت: ستون فقرات برخی خمیده شد و قفسه‌ی سینه‌ی عده‌ای تنگ و ناهنجار گردید و غیره... بدین ترتیب ارتقاء بارآوری کار در مانوفاکتور به‌فلج شدن کارگران منجر گردید. «مانوفاکتور با ترغیب بخشی از مهارت که متناسب با کارگاه است ـ همانند آنچه که در کوره عمل می‌شود ـ آن بخش از مهارت کارگر را مصنوعاً تقویت می‌کند، در عین حال کارگر را بصورت مسخ شده‌ای معلول و ناقص کرده جهانی از غرایز و استعدادهای خلاق او را می‌کشد». (مارکس)

کارگران مانوفاکتور وحشیانه استثمار می‌شدند. ساعات کار روزانه‌ی آنان به ۱۸ ساعت و بیشتر بالغ می‌شد و مزدکارشان بسیار نازل بود. اکثریت توده‌ی کارگران مانوفاکتور با فقر و گرسنگی دست به‌گریبان بودند. نظام نوین کار سرمایه‌داری با بی امان‌ترین و جبارترین اقدامات قهرآمیز برقرار گردید. مارکس می‌نویسد: «تقسیم کار مانوفاکتوری شرایط نوینی برای تسلط سرمایه برکار بوجود می‌آورد. پس اگر

تقسیم کار مانوفاکتوری از یکسو بمثابه‌ی پیشرفت تاریخی و دقایق لازم رشد پروسه‌ی اقتصادی جامعه تجلی می‌نماید از سوی دیگر وسیله‌ی متمدن‌تر و زیرکانه‌تر بهره‌کشی است.»

در جامعه‌ی برده‌داری و در جامعه‌ی فئودالی دو نوع سرمایه وجود داشت: سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربائی. پیدایش تولید سرمایه‌داری بمفهوم پیدایش سرمایه‌ی صنعتی است. سرمایه‌ی صنعتی سرمایه‌ایست که در تولید کالاها بکار انداخته می‌شود. یکی از ویژگیهای مشخص مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری، رابطه‌ی نزدیك و جداناپذیر بین سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی صنعتی است. صاحب یك کارگاه مانوفاکتور تقریباً همیشه محتکر نیز بود. کارش فروش مواد خام به‌تولیدکنندگان کوچك کالائی، توزیع مصالح و مواد اولیه به‌کارگران خانگی، خریداری فرآورده‌های جزء از تولیدکنندگان کوچك کالا و خریداری فرآورده‌های کامل بوده به‌منظور فروش مجدد آنها. فروش مواد خام و اولیه و خریداری فرآورده‌هابابنده ساختن رباخوارانه تولیدکنندگان جزء ادغام شده بود. این امر اوضاع تولیدکنندگان جزء را بطور قابل توجهی خراب‌تر کرد و سبب شد که مدت کار روزانه طولانی‌تر و مزد کمتر شود.

کار خانگی سرمایه‌داری

در مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری واگذاری کارخانگی بسیار رواج و گسترش یافت. کارخانگی سرمایه‌داری کاریست که مزد آن برحسب قطعه پرداخت می‌شود و مصالح کار را سرمایه‌دار می‌دهد تا کار در درون خانه‌ی کارگر انجام گیرد. مزد برحسب قطعات فرآورده پرداخت می‌گردد. این شکل استثمار در همکاری ساده‌ی سرمایه‌داری نیز وجود داشت. در مرحله‌ی صنعت بزرگ ماشینی نیز دیده می‌شود.

---

* کارگری که خود به‌تنهائی کالای کامل تولید کند (مثلا کفش) کالای کامل (فرآورده‌ی کامل) تولید و تهیه کرده. هرگاه کارگر قسمتی از یك فرآورده‌ی (کالای) کامل را تولید کند (مثلا فقط کارش تولید تخت کفش یا پاشنه‌ی آن باشد) در این صورت جزء کار محسوب می‌شود.

ولی با وجود اینها کار خانگی از خصوصیات مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری است. کار خانگـی سرمایه‌داری در این مرحله زائده‌ی مانوفاکتور می‌باشد. تقسیم کار مانوفاکتوری تهیه و تولید هر کالا را به‌یك سلسله عملیات منفرد تقسیم می‌کند. غالبا برای محتکرین و صاحبان کارگاههای مانوفاکتور تاسیس کارگاههای نسبتاً کوچکی که در آنها فرآورده‌های نیمه تمام به‌فرآورده‌های کامل مبدل شوند. و یا اصولا فرآورده‌های کامل تهیه شود امتیاز بیشتری دارد. عملیات‌مقدماتی برای تهیه‌ی فرآورده‌ی کامل بوسیله‌ی پیشه‌وران و کارگـران خانگـی (جزء کاران) که کاملاً به‌سرمایه‌داران وابسته بودند. انجام می‌گـرفت. مواردی که کارگـران خانگـی که در دهکده‌های مختلف پراکنده بودند و به‌کارگاه مرکـزی کاری نداشتند بلکـه با استاد کارانی که به‌عنوان واسطه سر می‌رسیدند و کارگران خانگی را بیش از پیش استثمار می‌کردند، نادر نبود.

پیشه‌وران و کارگـرانی که در خانه کار می‌کـردند مزدشان بمراتب کمتر از مزد کارگرانی بود که در کارگاههای مانوفاکتور برای سرمایه‌داران کار می‌کردند. توده‌های دهقانی که در اثر کمبود پول ناچار بودند برای بدست آوردن مقداری پول اشتغالی بیابند به‌کارهای مختلف روی می‌آوردند. اینان برای بدست آوردن مبلغ ناچیزی پول تمام نیروی خود را تا سرحد خستگـی کامل بمصرف می‌رسانیدند و علاوه بر آن ناچار بودند تمام اعضاء خانواده‌ی خود را نیز به‌کار وادار نمایند. مدت کار روزانه‌ی بیش از اندازه‌ی، شرایط کار زیان بخش برای سلامتی و استثمار بی امان از مشخصات کارخانگی سرمایه‌داری است.

این مشخصات همچنین در انواع متعدد کارهای خانگـی روسیه‌ی تزاری نیز دیده می‌شد. محتکرینی که در دهکده‌ها یا در یکی از محلات شهری عملا بر کار خانگی آن قسمت استیلا داشتند از تقسیم کار بین کارگران خانگی به‌مراتب زیاد استفاده می‌کـردند. مثلا در موسسه‌ی ساوایالوف در پاولف (که در کارگاههای آن در اواخر قرن گذشته بیش از ۱۰۰ کارگر مشغول به‌کار بودند) ساختن چاقوی معمولی از زیردست ۸ تا ۹ کارگـر می‌گذشت که هر یك قسمتی از کار را انجام می‌دادند. در این میان تعداد زیادی کارگر جزء ـ بدون اینکه در درون کارگاههای سرمایه‌داران مزبور کار کنند ـ در خانه مشغول به‌کار بودند. به‌همین روش چند حرفه‌ی دیگر

نیز مانند حلبی سازی + کفاشی + دگمه سازی و... سازمان داده شده بود. نمونه‌های متعدد استثمار خشن کارخانگی را لنین در اثرش «رشد سرمایه‌داری در روسیه» بر شمرده است. مثلا در ابتدای دهه‌ی هشتم قرن گذشته در ایالت مسکو ۳۷ ۵۰۰ کارگر به‌پیچیدن نخ و بافتن و سایر کارهای زنان اشتغال داشتند. کودکان از سن پنج و شش سالگی مشغول به‌کار می‌شدند. مزد متوسط روزانه ۱۳ کوپك و مدت کار روزانه تا ۱۸ ساعت می‌رسید.

نقش تاریخی مانوفاکتور

مانوفاکتور مرحله‌ی گذار تولید کوچك پیشه‌وری و کار خانگی را به‌صنعت بزرگ ماشینی سرمایه‌داری تشکیل می‌داد. امر مشترك مانوفاکتور با کار پیشه‌وری اینست که در اساس تکنیك کار دستی باقی می‌ماند و شباهت مانوفاکتور با فابریك سرمایه‌داری اینست که هر دو اساس استثمار کارگران مزدور و بر اساس تولید بزرگ استوارند. تقسیم کار مانوفاکتوری پیشرفت برجسته‌ای در امر رشد نیروهای مولد جامعه بود. با وجود این، مانوفاکتور که بر اساس کار دستی استوار بود مایل نبود تولیدکنندگان کوچك را به‌تنگنا کشاند. مشخصات عام مانوفاکتور سرمایه‌داری عبارتست از وجود تعداد کمی موسسات بزرگ در مجاورت تعداد قابل توجهی کارگاههای تولید کوچك. بخش معینی از کالاها را کارگاههای مانوفاکتور تهیه و تولید می‌کردند. با وجود این بقیهٔ توده‌ی عظیم کالاها را مانند سابق پیشه‌وران و کارگران خانگی تحویل میدهند که کم و بیش به‌محتکران سرمایه‌دار، دلالان و صاحبان کارگاههای مانوفاکتور وابستگی دارند. با این روش مانوفاکتور نتوانست سراسر تولید جامعه را دربرگیرد. درواقع مانوفاکتور تاحدی روبنای جامعه محسوب می‌شد و زیربنای آن مانند سابق تولید کوچك با تکنیك ابتدائی باقی ماند.

نقش تاریخی مانوفاکتور آن بود که شرایط مقدماتی لازم را برای گذار به‌تولید ماشینی بوجود آورد. از این نظر سه شرط عمده حائز اهمیت بود:

اولا ـ مانوفاکتور چون تقسیم کار پیشرفته‌تری به‌همراه آورد بسیاری از عملیات کار را ساده‌تر کرد. مانوفاکتور عملیات کار را چنان به‌حرکات ساده‌ای تقلیل داد که

سرانجام دست کارگر توانست جای ماشین را بگیرد.
ثانیاً ـ رشد مانوفاکتور موجب تخصصی شدن ابزار کار و نیز اصلاح قابل توجهٔ آنها شد بطوری که گذار افزار کار دستی بهماشین امکان یافت.
ثالثاً ـ مانوفاکتور از آنجا که کارگر را طی مدت طولانی متخصص انجام عملیات منفرد در کارش ساخت توانست یك نسل کارگـــر ماهر برای صنایع بزرگ ماشینی تربیت کند.

تولید کوچك کالا با همکاری سادهی سرمایهداری و مانوفاکتور و زوائد آنها یعنی کارخانگی ـ امروز در کشورهای کم رشدی که از نظر اقتصادی عقب ماندهمستند، مانند هندوستان، ترکیه، ایران، .... بسیار گسترش دارد.

اضمحلال دهقانان

گذار اقتصاد جنسی بهاقتصاد سرمایهداری

درمرحلهی مانوفاکتور سرمایهداری، صنعت پیوسته بیشتر از کشاورزی متمایز میشود. رشد تقسیم اجتماعی کار بدان منجر گردید که نه تنها فرآوردههای صنعتی بلکه محصولات کشاورزی نیز بهکالا مبدل شدند. در عرصهی کشاورزی نواحی و مناطق گونه گون مخصوص کشتکـــارهای معینی شدند. مناطقی پدید آمد که کشاورزی صرفاً برای بازار تولید می‌کرد و بهکشتکار کتان، نیشکر، تنباکو، پنبه، و تولیـد فرآوردههائـی ماننـد شیـر و پنیـر و... اختصـاص یافتنـد. بر ایـن اساس نه تنها مبادلات بین شاخههای مختلف کشاورزی و صنعت رشد یافت بلکه مبادله بین شاخههای مختلف کشاورزی نیز شکوفان گردید.

بههمان اندازه که تولید کالائی در عرصهی کشاورزی بیشتر نفوذ کرد بههمان اندازه بین دهقانان رقابت شدیدتر شد. دهقانان پیوسته بیشتر بهبازار وابسته شدند. نوسان قیمتها در بازارها اختلاف ثروت بین دهقانان را تقویت و تشدید نمود. یك قشر فوقانی مرفهالحال در روستا پدید آمد که پول بیشتری جمع آوری کردند. این پول اضافی بهمصرفِ غلام ساختن دهقانان بی چیز و استثمار آنان رسید و بهسرمایه مبدل گردید. یکی از وسایل و طرق غلام ساختن دهقانان بی چیز این بود که آنان

محصول کار دهقانان را به‌بهای بسیار ناچیز خریداری می‌کـــردند. بتدریج فقر و گرسنگی دهقانان آنان را چنان تباه ساخت که عده‌ی زیادی از آنان ناگزیر شدند دست از اقتصاد خودشان برداشته و نیروی کارشان را به‌فروش رسانند. بنابراین رشد تقسیم کار و افزایش تولیدکـــالائی بر اضمحلال دهقانان تاثیر نهاد. در روستا مناسبات سرمایه‌داری بوجود آمد: تیپ اجتماعی نوینی از اهالیَ روستا پدید آمد. طبقات سرمایه‌دار ـ یعنی بورژوازی روستا و پرولتاریای کشاورزی **بورژوازی روستا یا دهقانان بزرگ (کـولاك‌ها)** بر اساس بکـار انداختن کارگـــر مزدور، بر اساس استثمار کارگـران روستائی که پیوسته مشغول به‌کـارند و بیش از کارگـران مزدور و سایر کارگران که برای مدت معین و محدودی کار می‌کنند (کارگران فصلی) استثمارمی‌شوند، به‌اقتصاد کالائی می‌پـــردازند. قسمت عمده‌ی زمینها (از جمله زمینهای مقاطعه کاری و اجاری)، چارپـایان و فرآورده‌های کشاورزی را در دست خود متمرکـــز می‌سازند. همچنین کارگـــاههای مختلف پرداختن مواد خام، آسیابها، ماشینهای خرمن کوبی و تمام حیوانات اهلی و غیره..... در دست آنان قرار دارد. دهقانان بزرگ معمولاً به‌رباخواری و خرازی (خـرده فروشی) نیز اشتغال دارند. همه‌ی اینها وسیله‌ای است برای استثمار اقشار فقیر روستا و بخش عمده‌ی دهقانان متوسط.

پرولتاریای کشاورزی، کارگران روستائی هستند که ابزار تولید از آنها غارت شده و بوسیله‌ی ملاکین و بورژوازی روستا استثمار می‌شوند. منبع عمده‌ی ادامه‌ی زندگـی پرولتاریای کشاورزی **کار مزدوری است ـ یعنی فروش نیروی کارش.** نماینده‌ی برجسته‌ی پرولتاریای کشاورزی **کارگـــر مزدوری است که صاحب تکـه ای زمین نیز می‌باشد. حجم بسیار ناچیز اقتصاد در تکـه زمین کوچك و نداشتن دام و ابزار کار، چنین دهقانی را وادار می‌کند که نیروی کارش را بفروشد.**

پرولتاریای کشاورزی خویشاوند نزدیك توده‌ی فقیر روستاست. دهقان فقیر مالك یك تکـه کوچك زمین و تعداد کمی دام است. او از فرآورده‌ی خود نمی‌تواند زندگی کند. او برای تامین خوراك، پوشاك و حفظ اقتصاد کوچك خود، پرداخت مالیات و عوارض به‌پول نیازمنداست و باید قسمت عمده‌ی این پول را از طریق کار مزدوری بدست آورد. این دهقان دیگر نیمه مالك هم نیست. بلکه نیمه پرولتاریای کشاورزی

محسوب می‌شود. سطح زندگـــی دهقانان فقیر مانند سطح زندگـــی پرولتاریای کشاورزی بی اندازه نازل و حتی پائین‌تر از سطح زندگانی کارگران صنعتی است. رشد سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی سبب می‌شود که صفوف پرولتاریای کشاورزی و توده‌ی فقیر روستا پیوسته افزایش یابد.

دهقانان متوسط (میانه حال) حلقه‌ی بین بورژوازی روستا و توده‌ی فقیر روستا را تشکیل می‌دهند. این دهقانان، اقتصاد خود را بر اساس وسایل تولید شخصی و کار شخصی اداره می‌کنند. کار دهقانان متوسط در اقتصاد خود آنها فقط در شرایط متناسب با زندگـــی خانوادهٔ آنان امکـــان دارد. از اینرو موقعیت دهقانان متوسط اطمینان بخش نیست. «این گروه در مناسبات اجتماعی خود مابین گروه فوقانـی ـ که‌گرایش داردبه‌آن نائل گردد ولی فقط اقلیت کوچکی از آنان که خوش اقبالند در این امر توفیق می‌یابند ـ و گروه پائینی که بوسیلهٔ مجموعه‌ی جریان رشد اجتماعی به‌تنگنا کشیده می‌شود و تحت فشار قرار می‌گیرند نوسان می‌کند.» دهقانان متوسط بتدریج ورشکسته و رفت و روب می‌شوند.

مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای بورژوازی با بقایای وابستگی دهقانان به‌زمین همعنان است. بورژوازی در بسیاری از کشورها ـ پس از کسب قدرت ـ مالکیت فئودالی بر زمینهای بزرگ را ملغی نکـــرد. اقتصاد ملاکین بزرگ فئودال بتدریج با اقتصاد سرمایه‌داری منطبق گردید. دهقانان وابسته به‌زمین آزاد شدند ولی با وجود این دهقانانی که قسمت عمده‌ی زمین از آنان سلب شده بود از کمبود زمین رنج می‌بردند. آنان مجبور شدند از ملاکین بزرگ قطعه زمینی با شرایط برده وار کننده مقاطعه و اجاره نمایند.

مثلا روسیه پس از رفرم سال ۱۸۶۱ رایج‌ترین شکـــل استثمار دهقانان بوسیله‌ی ملاکین بزرگ عبارت بود از بیگاری. در این مورد دهقانان‌ناگزیر بودند برای اجارهٔ زمین و پرداخت اجاره بها و قروض کمرکشـــن در چارچوب اقتصاد ملاکین بزرگ با ابزار تولید خودشان (دام، سایـــر ابزار کار ابتدائی مانند گاوآهن و...) کار کند.

اضمحلال و سقوط دهقانان اساس اقتصاد ملاکین زمین را که بر پایه‌ی بیگاری، استثمار وابستگـی دهقانان و تکنیك عقب مانده استوار است فرو می‌ریزد. دهقانان مرفه‌الحال امکان داشتند زمین در ازای پرداخت پول مقاطعه کنند و از اینرو لزومی

نداشت که به‌مناسبات اجاره کاری برده وار بصورت بیگاری تن در دهند.

چون دهقانان فقیر وسایل تولید نداشتند به‌کارگر مزدور مبدل شدند. ملاکین زمین توانستند از طریق بیگاری دهقانان متوسط استفاده کنند ولی رشد اقتصاد کالائی و توسعه‌ی آن در عرصه‌ی کشاورزی برای بازار تولید می‌کرد موجب ورشکستگی دهقانان متوسط شد و بدین ترتیب آن سیستم اقتصادی که بر اساس بیگاری استوار بود فرو ریخت. از این پس ملاکین زمین به‌مقیاس وسیعی از کار مزدوری که بارآورتر از کار دهقانان وابسته به‌زمین بود استفاده کردند. بدین ترتیب سیستم اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفت نمود و از اهمیت آن سیستم اقتصادی که بر اساس کار دهقانان وابسته به‌زمین (بیگاری) استوار بود کاسته شد. با وجود این بیگاری بمثابه‌ی بقایای سیستم اقتصاد بیگاری مدت مدیدی در کنار سیستم اقتصاد سرمایه‌داری باقی ماند.

پیدایش بازار داخلی برای صنایع سرمایه‌داری

رشد سرمایه‌داری در صنعت و در کشاورزی پیوسته با پیدایش **بازار داخلی** همعنان بود. خود در مرحله‌ی مانوفاکتور یك سلسله شاخه‌های جدید تولید صنعتی پدید آمد. انواع گونه‌گون کاربرد مواد خام کشاورزی در صنعت رواج یافت. با رشد صنایع تقاضای فرآورده‌های کشاورزی پیوسته بیشتر افزایش یافت. در این رابطه بازار نیز گسترش یافت. مناطقی که به‌تهیه‌ی پنبه، کتان، نیشکر، چغندرقند و... و نیز مناطقی که به‌فرآورده‌های دامپروری اختصاص یافته بودند به‌غلات نیازمند شدند. بنابراین کشاورزی عرصهٔ فرآورده‌های خود را متناسب با افزایش انواع مختلف محصولات صنعتی توسعه داد.

بازار داخلی برای صنایع سرمایه‌داری بوسیله‌ی خود رشد سرمایه‌داری و تمایز تولیدکنندگان جزء از یکدیگر بوجود می‌آید. «جدائی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولیدشان، یعنی استثمار آنان که از مشخصات گذار تولید ساده‌ی کالائی به‌تولید سرمایه‌داری است (و شرط مقدماتی لازم برای این گذار) بازار داخلی را بوجود می‌آورد» (لنین).* این پروسهٔ ایجاد بازار داخلی دو چهره دارد: از یك طرف

---

* لنین ـ رشد سرمایه‌داری در روسیه

بورژوازی در شهر و روستا به‌وسایل تولید بهتر و کاملتر ـ یعنی ابـزار کار مدرن، ماشین‌ها، مواد خام و غیره... ـ نیازمند است تا تاسیسات موجود را گسترش داده و موسسات جدید بسازد. بنابراین تقاضای بورژوازی نیز به‌وسایـل مصرفـی افـزایش می‌یابد. از طرف دیگر افزایش تقاضای کالاهائی که وسیله‌ی معیشت کارگران است و پا به‌پای افزایش تعـداد پرولتاریـای صنعتـی و پرولتاریـای روستا و اضمحـلال دهقانان وابسته جریان می‌یابد مسئله‌ی لاینحلی باقی می‌ماند.

مانوفاکتور که بر اساس تکنیك ابتدائـی و کاردستـی استـوار بود در موقعیتـی قرار نداشت که تقاضای پیوسته بیشتر کالاهای صنعتی را تامیـن نمایـد. بنابرایـن گذار مانوفاکتور به‌تولید بزرگ ماشینی یك ضرورت اقتصادی شد.

خلاصه

۱) اولین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری در صنعـت همـکاری ساده‌ی سرمایـه‌داری است که از تولید کوچك کالا پدید می‌آید. همکاری سادهٔ آن شکل تولیدی است که بر اساس استثمار کم و بیش تعداد زیادی کارگر مزدور که کارهمگون و همزمانـی انجام می‌دهند بوسیله‌ی سرمایه‌داران استوار است. همکاری ساده ضامن صرفه‌جوئی ابزار تولید است.

۲) دومین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری در صنعت مانوفاکتور است. مانوفاکتور تولید بزرگ سرمایه‌داری است که بر اساس تکنیك مشابه با کار پیشه‌وران و تقسیم کار بین کارگران مزدور استوار است. تقسیم کار به‌شیوه‌ی مانوفاکتـور، بارآوری کار را بطور قابل توجهی افزایش داده و در عین حال کارگران مزدور را فلج می‌سازد زیرا آنانرا محـکوم می‌کنـد که فقط یکجانبـه شکوفـان شونـد. مانوفاکتـور شرایط لازم مقدماتی را برای گذار به‌صنعت بزرگ ماشینی بوجود می‌آورد.

۳) رشد تولیدکالائی به‌اضمحلال دهقانان منجر می‌گردد. قشر کوچکی در روستا به‌بورژوازی می‌پیونـدد. توده‌ی قابـل توجهـی از دهقانـان به‌پرولتاریـای شهـری و پرولتاریای کشاورزی مبدل می‌شوند. توده‌ی فقیر روستا افزایش می‌یابد. قشری از دهقانان متوسط ورشکسته می‌شوند. اضمحلال دهقانان اسـاس بیـگاری را از بیـن

می‌برد. ملاکین زمین پیوسته بیشتر از اقتصادی که بر اساس کار دهقانان وابسته به‌زمین قرار داشت به‌اقتصاد سرمایه‌داری روی می‌آورند.

۴) بازار داخلی خود از طریق رشد سرمایه‌داری پدید می‌آید. گسترش بازار داخلی به‌مفهوم افزایش تقاضای وسایل تولید و وسایل زندگی است. مانوفاکتور که بر اساس تکنیك عقب مانده و کار دستی استوار است در موقعیتی نیست که بتواند تقاضای پیوسته بیشتر کالاهای صنعتی را برآورده سازد. از اینرو گذار به‌صنعت بزرگ ماشینی ضرورت یافت.

ج ـ مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری

گذار مانوفاکتور به‌صنعت ماشینی

تا زمانی که تولید مانند مرحله‌ی مانوفاکتور بر پایهٔ کار دستی استوار بود سرمایه‌داری در موقعیتی قرار نداشت که بتواند مجموعه‌ی زندگی اقتصادی جامعه را از بنیان دگرگون سازد. این دگرگونی با گذار مانوفاکتور به‌صنعت ماشینی (که در آخرین ثلث قرن هجدهم تکوین یافت و در مهمترین کشورهای سرمایه‌داری و ایالات متحده‌ی امریکا در طی قرن نوزدهم رشد یافت) به‌منصه‌ی ظهور رسید. صنعت بزرگ ماشینی سومین و بالاترین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری است.

گذار مانوفاکتور به‌صنعت بزرگ ماشینی یك دگرگونی کامل تکنیکی در تولید بود. پایه‌ی مادی ـ تکنیکی این دگرگونی را ماشین تشکیل داد. هر دستگاه ماشینی رشد یافته از سه قسمت تشکیل می‌یابد: ماشین محرکه، مکانیسم انتقالی، ماشین کار.

۱) **ماشین محرکه** بمثابه‌ی نیروی محرکه مجموعه‌ی مکانیسم عمل می‌کند. این ماشین یا خود نیروی محرکه‌اش را تولید می‌کند (مانند ماشین بخار) و یا اینکه ضربه را از نیروی طبیعت آماده‌ای که خارج از آن قرار دارد می‌گیرد (مانند توربین آبی که در اثر نیروی آبشار به‌حرکت در می‌آید.

۲) **ماشین انتقالی** از دستگاههای مختلف تشکیل می‌یابد (چرخهای دنداندار، تسمه‌ها و دستگاههای الکتریکی و غیره...) این دستگاهها شکل حرکات را در صورت لزوم تغییر داده (مثلاً حرکت افقی را به‌حرکت دایره‌ای و...) و تمام

حرکات را تنظیم می‌نماید. این دستگاه‌ها نیروی محرکه را توزیع کرده و به‌ماشینهای کار انتقال می‌دهند. ماشینهای محرکه از طریق مکانیسم انتقالی حرکت را به‌ماشینهای کار انتقال می‌دهند.

۳) ماشین کار مستقیما بر مورد کار تاثیر می‌نماید و آنرا طبق هدف دگرگون می‌نماید هرگاه ماشین کار را از نزدیك مشاهده کنیم ـ البته به‌اشکال مختلف ـ بطور عام با همان ابزارکاری برخورد می‌نمائیم که در کاردستی نیز استعمال می‌شدند. ولی با وجود این، این بازارکار دیگر وسایل کاردستی نیستند، بلکه ابزار مکانیسمی است که ماشین محسوب می‌شود. ماشین کار سرآغاز تمام دگرگونیهائی بودکه به‌الغای مانوفاکتور و جانشین شدن تولید ماشینی منجر گردید. پس از اختراع ابزار کار مکانیکی دگرگونیهای اساسی در استروکتور ماشینهای محرکه و ماشینهای انتقالی به‌منصه‌ی ظهور رسید.

سرمایه با حرص بی پایانش در کسب سود ماشین را بمثابه‌ی وسیله‌ی موثری برای ارتقاء بارآوری کار یافت. اولا ـ بکار بردن ماشین که تعداد زیادی افزارکار را در آن واحد به‌کار می‌اندازد سبب شد پروسه‌ی تولید از چارچوب تنگ و محدود خارج شود. ثانیاً بکار بردن ماشین اولین بار این امکان را فراهم آورد که در پروسه‌ی تولید از منابع انرژی فوق‌العاده نوینی استفاده شود (نیروی محرکه‌ی بخار، گاز و الکتریسیته). ثالثاً سرمایه از علوم استفاده برد و تا ماشینها را بکار برد و همین امر توانائی انسان را در مهار کردن طبیعت و تسلط بر آن افزایش داد و پیوسته امکانات نوینی برای ارتقاء بارآوری کار فراهم ساخت. بر اساس صنعت بزرگ ماشینی سلطه‌ی شیوه‌ی سرمایه‌داری استحکام یافت.

انقلاب صنعتی

پایه‌های اساسی صنعت بزرگ ماشینی نخست در **انگلستان** بوجود آمد. در این کشور شرایط مقدماتی مساعد تاریخی برای رشد سریع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وجود داشت:

ـ الغای وابستگی دهقانان به‌زمین و برکناری پراکندگی فئودالی.

ـ پیروزی انقلاب بورژوازی در قرن هفدهم.

ـ بیرون راندن قهرآمیز دهقانان از زمینهایشان.
ـ انباشت سرمایه به‌کمك تجارت رشد یافته و غارت و چپاول مستعمرات.

در قرن هجدهم انگلستان کشوری بود که در آن تعداد زیادی موسسه‌ی مانوفاکتوری وجود داشت. مهمترین شاخه‌های تولیدات صنعتی تولید نساجی بود. درست همین شاخه نیز منشأ انقلاب صنعتی بود که در انگلستان در اواخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم انجام گرفت. گسترش بازار و حرص سودجوئی سرمایه‌داران ایجاب می‌کرد که تکنیك تولید اصلاح و کاملتر شود. در صنعت پنبه که از سایر شاخه‌های تولید سریع‌تر رشد یافت کاردستی مسلط بود. مهمترین عملیات کار در صنعت پنبه عبارتند از رشتن و بافتن. محصول کار دوك‌ها مورد کار بافندگان (نساجان) قرار میگرفت. تقاضای پیوسته بیشتر پارچه‌های پنبه‌ای ابتدا بر تکنیك نساجی تاثیر نهاد: در سال ۱۷۳۳ بافتك خودکار اختراع شد که بارآوری کار نساجان را دو برابر کرد. بدین ترتیب ریسندگی بافندگی (نساجی) عقب افتاد. در کارگاههای مانوفاکتور غالبا دستگاههای بافندگی غالبا بخاطر کمبود نخ تعطیل می‌شدند. این وظیفه با اختراع ماشینهای ریسندگی (۱۷۶۵ تا ۱۷۶۶) حل شد. ماشینهای مزبور در ابتدا به ۱۵ تا ۲۰ قرقره مجهز بودند.

نخستین ماشینهائی که اختراع شدند بدست انسان و یا بوسیله‌ی حیوانات بکار افتادند. سپس ماشینهائی اختراع گردید که بوسیله‌ی نیروی آب کار می‌کردند. بهبودی‌های بعدی تکنیکی امکان داد که نه تنها مقدار بیشتری نخ بلکه با کیفیت بهتری تولید گردد. در پایان قرن هجدهم ماشینهای ریسندگی با چهارصد قرقره ساخته شد. در اثر این اختراع بارآوری کار در ریسندگی بطور قابل توجهی ارتقاء یافت. از این پس در صنایع پنبه اوضاع ناهنجاری پدید آمد: ریسندگی از بافندگی جلو افتاد. این اوضاع ناهنجار با اختراع دستگاه بافندگی مکانیکی در سال ۱۷۸۵ برطرف گردید. این دستگاه پس از اینکه چندین بار اصلاح یافت در انگلستان رواج گرفت و در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم نساجی دستی را کاملاً عقب راند. در سایر امور نساجی پنبه نیز دگرگونیهای کلّی روی داد. مثلا در سفید کردن نخ، رنگرزی و چاپ زدن پارچه و... با رشد و تکامل‌متدهای پرداختن شیمیائی این امکان پدید آمد که پروسه‌ی مزبور کوتاهتر و کیفیّت فرآورده‌ها موغوبتر شود.

نخستین فابریکهای نساجی در مسیر رودخانه‌ها تاسیس شدند. ماشینها به‌کمك

چرخ‌های آبی بکار افتادند. کاربرد تکنیك ماشینی بسیار محدود بود. تکنیك مزبور به‌نیروی نوینی که به‌محل و به‌فصل سال بستگی نداشته باشد نیازمند بود. ماشین بخار این نیازمندی را برطرف نمود. اختراع ماشین بخار برای رشد صنعت اهمیت بسیار زیادی داشت. ماشین بخار متحرك است، و از این‌رو صنعت را از وابستگی به‌منابع انرژی طبیعی رها کرد و این امکان را فراهم ساخت که تولید در نقطه و محل دلخواه تمرکز یابد. ماشین بخار نه تنها در داخل انگلستان بلکه در خارج نیز سریعاً رواج یافت و بدین ترتیب شرایط مقدماتی لازم را برای پیدایش فابریك بزرگ با تعدادی زیادی ماشین و تعداد کثیری کارگر بوجود آورد. این ماشینها تولید را در تمام شاخه‌های صنعت منقلب و دگرگون ساختند. ماشینها نه تنها در صنعت نشاجی پنبه بکار افتادند بلکه بزودی در صنایع پشم، کتان، ابریشم نیز بکار افتادند.

ماشینها در ابتدا در کارگاههای مانوفاکتور با کاردستی ساخته شدند. بهای آنها گران و دوام کمتری داشتند و ناقص بودند. کارگاههای مانوفاکتور در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند تعداد کافی ماشین که رشد صنعت طلب می‌کرد بسازند. این اوضاع با گذار ساختن ماشینی ماشین تغییر نمود. شاخه‌ی نوینی در صنعت پدید آمد که سریعاً رشد یافت:

ماشین‌سازی.

اولین ماشینها از چوب ساخته شدند. بعدا قسمتهای چوبی ماشین بتدریج از فلزات ساخته شدند. بکار بردن فلزات بجای چوب دوام و استقامت ماشینها را ارتقاء داد و این امکان را بوجود آورد کار با سرعت و شدت زیادیکه تا آن هنگام کاملا غیرممکن بنظر می‌رسید انجام گیرد. در آغاز قرن نوزدهم چکشها و پرسهای مکانیکی و نیز مته‌ها و ماشینهای لازم برای فلزکاری اختراع شد.

رشد صنعت بزرگ و نیز گسترش بازار داخلی و خارجی سبب شد که در امور حمل و نقل وسایل مخابراطی انقلاب عظیمی صورت گیرد. ماشین بخار در امور حمل و نقل مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۰۷ در ایالات متحده‌ی امریکا اولین کشتی بخاری و در سال ۱۸۲۵ درانگلستان اولین لوکوموتیو ساخته شد.

ساختن ماشینها، لوکوموتیوها، ریلهای راه‌آهن و کشتیهای بخاری مقدار معتنابهی آهن طلب می‌کرد. از اینرو به‌سرعت صنعت ذوب فلزات رشد و رونق یافت. در این صنعت آنچه حائز اهمیت زیاد بود این بود که شیوه‌ای اختراع گردید که آهن

بجای اینکه مانند سابق با ذغال چوب استخراج شود بوسیله‌ی مواد سوخت معدنی ذوب و تهیه شود. کوره‌ی ذوب فلزات پیوسته اصلاح و کاملتر شد. در طی سومین دهه‌ی قرن نوزدهم بجای اینکـه مانند گذشته از جریان هوای سرد استفاده شود جریان هوای داغ بکار رفت. از این طریق پروسه‌ی کوره‌ی ذوب آهن تسریع یافت و در مصرف مواد سوختنی بمقدار زیادی صرفه‌جوئی شد. بتدریج جریانات نوین و بهتر استخراج پولاد اختراع گردید. رواج ماشین‌های بخار و گسترش و توسعه‌ی صنعت ذوب فلزات مقدار معتنابهی ذغال سنگ طلب می‌کرد و این خود سبب شد که صنعت ذغال سنگ رشد و توسعه یابد.

همزمان با انقلاب صنعتی، انگلستان به‌مرکـز صنعتی جهان مبدل گردید. پس از انگلستان در سایر کشورهای اروپا و نیز در ایالات متحده‌ی امریکای شمالی تولید ماشینی رشد و تکامل یافت.

در فرانسه انقلاب صنعتی طی چند دهه پس از انقلاب بورژوازی سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ ادامه یافت. در نیمه‌ی دوم قرن نودزهم فابریك سرمایه‌داری بر صنعت فرانسه تسلط یافت.

در آلمان انقلاب صنعتی در اثر پراکندگـی فئودالی و دوام مناسبات وابستگی فئودالی دیرتر از انگلستان و فرانسه انجام گرفت. صنعت بزرگ در آلمان از چهلمین سال قرن نوزدهم به‌رشد و نمو آغازید ـ مخصوصا پس از اتحاد ایالات مختلف آلمانی به‌دولت واحد در سال ۱۸۷۱.

درایالات متحده‌ی امریکا صنعت بزرگ در آغاز قرن نوزدهم پدید آمد. پس از جنگهای داخلی ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ صنعت ماشینی در امریکـا به‌سرعت رشد یافت. در این جریان از دست آوردهای تکنیکـی صنعت انگلستان، از ورود سرمایه‌های آزاد و نیروی کار تخصـصی از اروپـا به‌امریکا بمقدار قابل توجهی استفاده شد.

در روسیه گذار مانوفاکتور به‌تولید ماشینی حتی قبل از الغای وابستگی دهقانان به‌زمین آغاز گردید. با وجود این پس از رفـرم در سال ۱۸۶۱ تولید ماشینی بمقیاس وسیع رشد نمود ولی بقایای متعددی که از وابستگی دهقانان به‌زمین بر اساس نظام فئودالی پس از الغای آن بازهم برجای مانده بود و گذار تولید را به‌تولید ماشینی ترمز کرد ـ مخصوصاً در

کانهای منطقه‌ی اورال.

سرمایه که تشنه‌ی ارزش اضافی است به‌مستعمرات و کشورهای وابسته سرازیر گردید ولی رشد صنعتی این کشورها خصلتی ناهنجار و یك جانبه بخود گرفت. سرمایه‌ی خارجی فقط چند شاخه‌ی فرعی صنعت را در این کشورها رشد داد ولی شیوه‌های گوناگون رشد صنعت سنگین را ترمز کرد. بدین ترتیب این کشورها از نظر اقتصادی بیش از پیش به‌زائده‌ی مواد خام و فرآورده‌های فلاحتی کشورهای مادر مبدل شدند. علیرغم رشد صنعت ماشینی بخش بسیار بزرگـــی از اهالی جهان سرمایه‌داری مانند سابق در شرایط تکنیك کاردستی و ابتدائی بسر می‌بردند.

سرمایه که حرص پایان ناپذیری نسبت به‌چنگ آوردن ارزش اضافی داردماشین را وسیله‌ی موثری برای ارتقاء بارآوری کار یافت: اولاً بکار بردن ماشینها که در آن واحد با تعداد زیادی ابزارکار عمل می‌کنند پروسه‌ی تولید را از چارچوب تنگی که محدودیت ارگانهای انسان علت آن است خارج نمود. ثانیاً بکار بردن ماشین اولین بار این امکـــان را فراهم آورد که در پروسه‌ی تولید منابع انرژی نوین و پرتوانی مورداستفاده قرار گیرد (نیروی محرکـــه‌ی بخار، گاز و نفت و الکتریسیته (برق)). ثالثاً بکار بردن ماشینها به‌سرمایه امکان داد دانش را ـ که بوسیله‌ی آن قدرت تسلط انسان بر طبیعت افزایش می‌یابد ـ به‌خدمت تولید درآورد و امکانات جدیدی برای ارتقاء بارآوری کار پدید آید. بر اساس صنعت بزرگ ماشینی، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تحکیم و قوام یافت. سرمایه‌داری در صنعت بزرگ ماشینی پایه‌های مطلوب مادی ـ فنی را که اجتناب‌ناپذیر و ضروری است بوجود آورد. درعین حال این امر امکـــان داد استثمار زحمتکشان کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی و استثمار خلقهای سراسر جهان سرمایه‌داری بی اندازه افزایش و تشدید یابد.

صنعتی شدن سرمایه‌داری

انقلاب صنعتی پایه‌های اساسی را برای ایجاد صنعت بزرگ ماشینی بنا نهاد. اساس صنعتی شدن در صنایع سنگین تولید وسایل و ابزار تولید است بوسیله‌ی ماشین. رشد صنعت بزرگ ماشینی سرمایه‌داری از نظر تاریخی با ایجاد صنایع سبك آغاز گردید یعنی با آن شاخه‌هائی از صنایع که اشیاء مورد مصرف افراد را

تولید می‌کرد. صنعت ماشینی سرمایه‌داری بیش از همه از طریق استثمار کارگران مزدور و دهقانان زحمتکش همان کشور رشد می‌یابد. درعین حال در کشورهای سرمایه‌داری منابع خارجی از جمله اشکال متنوع چپاول زحمتکشان سایر کشورها و مخصوصاً چپاول و غارت مستعمرات نقش مهمی در رشد صنعت این کشورها ایفا کردند.

چنین‌بود رشد. صنایع انگلستان که به‌مقیاس زیادی از طریق تسخیر مستعمرات و چپاول و غارت آنها رشد یافت. پس از اینکه انگلستان در سراسر جهان مستعمرات را تسخیر نمود از آنها سود سرشاری استخراج نمود و در صنایع خود سرمایه‌گذاری نمود.

صنایع آلمان پس از جنگ آلمان ـ فرانسه رشد یافت. فرانسه ناگزیر شد پس از شکست ۵ میلیارد فرانك به‌عنوان غرامت جنگی بپردازد. قسمت عمده‌ی این مبلغ به‌مصرف رشد صنایع آلمان رسید.

روسیه تزاری قراردادهای مختلفی با سایر کشورها منعقد نمود و از سایر کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری قروض برده‌واری دریافت کرد تا بتدریج بتواند وارد مسیر صنعتی شدن شود. نتیجه‌ی این امر وابستگی اقتصادی سیاسی کشور عقب مانده به‌کشورهای رشد یافته‌ی سرمایه‌داری است.

این اشکال و متدهای صنعتی شدن در تاریخ هر کشور مشاهده می‌شود و در جریان آن غالبا به‌هم آمیخته و متقابلاً متمم یکدیگرند. بدین طریق صنایع بزرگ ایالات متحده‌ی امریکا به‌مقیاس وسیعی با کمك قرضه‌ها و اعتبارات طویل‌المدت از خارج و نیز بوسیله‌ی چپاول بی بند و بار اهالی بومی امریکا بوجود آمد.

رشد و توسعه‌ی شهرها و مراکز صنعتی
شکل گرفتن طبقه‌ی پرولتاریا

صنعتی شدن سرمایه‌داری منجر به‌رشد سریع شهرها و توسعه‌ی مراکز صنعتی گردید. تعداد شهرهای بزرگ در اروپا (شهرهائی با بیش از ۱۰۰۰۰۰ جمعیت) در طی قرن نوزدهم هفت برابر شد. این افزایش جمعیت لاینقطع شهرها به‌زیان اهالی

روستا انجام گرفت. درانگلستان در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و در آلمان در آغاز قرن بیستم بیش از نیمی از جمعیت در شهرها متمرکـز گردید. در مرحله‌ی مانوفاکتور سرمایه‌داری توده‌های وسیع کارگـر مزدور هنوز طبقه‌ی مشخص شده‌ی پرولتاریا را تشکیل نمی‌داد. تعداد کارگران مانوفاکتور نسبتا اندك بود و این کارگـران تا حدود نسبتا زیادی به‌کشاورزی وابسته بودند. آنان در کارگـاههای متعدد کوچك پراکنده بودند و در اثر برخی منافع کوته بینانه‌ی رسته‌ای وحدت نداشتند.

در اثر انقلاب صنعتی و در نتیجه‌ی رشد بیشتر صنایع ماشینی در کشورهای سرمایه‌داری پرولتاریای صنعتی شکل گرفت. طبقه‌ی کارگر بسرعت رشد یافت زیرا پیوسته دهقانان ورشکست شده و پیشه‌وران به‌صفوف طبقه‌ی کارگـر پیوستند. در اواسط قرن بیستم تعداد پرولتاریای صنعتی در جهان سرمایه‌داری بیش از ۱۰۰ میلیون نفر بود.

درانگلستان تعداد کارگران در صنایع و امور حمل و نقل در دومین دهه‌ی قرن نوزدهم به ۲ میلیون نفر رسید. در قرن بعد سه برابر شد.

در فرانسه در ششمین دهه‌ی قرن نوزدهم در صنایع و امور حمل و نقل ۲ میلیون نفر به‌کار اشتغال داشتند. در آغاز قرن بیستم تعدادشان به ۳/۸ میلیون رسید در ایالات متحده‌ی امریکا تعداد کارگران در صنایع و امور حمل و نقل در حدود ۱/۸ میلیون نفر بود (سال ۱۸۵۹) و در سال ۱۸۹۹ به ۶/۸ میلیون نفر رسید. در آلمان تعداد کارگـران در صنایع و امور حمل و نقل در سال ۱۸۴۸ هفتصد هزار بود، در سال ۱۸۹۵ تعداد کارگران به ۵ میلیون نفر رسید.

در روسیه شکـل گرفتن طبقه‌ی کارگـر پس از الغای وابستگـی دهقانان به‌زمین با سرعت زیادی پیشرفت نمود. در سال ۱۸۶۵ در فابریکها و کارگاههای بزرگ و معادن و راه‌آهن ۷۰۶۰۰۰ کارگر مشغول به‌کار بودند. در سال ۱۸۹۰ تعدادشان به ۱۴۳۳۰۰۰ نفر رسید. تعداد کارگـران در مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری در ظرف ۲۵ سال هشت برابر گردید. در پایان قرن نوزدهم تعداد کارگـران موسسات بزرگ ۵۰ ایالت اروپـائی روسیه به ۲۲۰۷۰۰۰ نفر و در سراسر روسیه به ۲۷۹۲۰۰۰ نفر رسید.

با رشد صنعت بزرگ ماشینی بتدریج منافع محلی و رسته‌ای پیشه‌وری و نیز

پیشداوریهای اولین نسل کارگـر از میان رفت، امیدهای تخیّلی آنان نسبت به‌بازگشت به‌مواضع از دست رفته‌ی قرون وسطائی پیشه‌وری کاملا نقش برآب شد. توده‌های کارگـران به‌طبقه‌ی واحدی مبدل گردید: طبقه‌ی پرولتاریا. فردریش انگلس برای مشخص ساختن شکل گرفتن پرولتاریا بمثابه‌ی طبقه چنین می‌نویسد: «بدین ترتیب قوام یافت، رشد یافت و به‌طبقه‌ی خاصی مبدل گردید ـ با منافع و خواسته‌های ویژه‌ی خود و برای رسالت تاریخی ویژه‌ی خود بر اساس تولید سرمایه‌داری صنعت مدرن و کشاورزی در عرصه‌ی وسیع‌تر.»*

فابریك سرمایه‌داری
ماشین بمثابه‌ی وسیله‌ای برای استثمار کارگـران مزدور بوسیله‌ی سرمایه

فابریك سرمایه‌داری موسسه‌ی بزرگ صنعتی است که بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و یك سیستم ماشینی برای تولید کالا بکار می‌رود.
سیستم ماشینی یا پیوستگـی چند ماشین کار با یکدیگـر است که عملیات تولیدهمگونی در آن واحد انجام می‌دهند (مثلا چند دستگاه نساجی همگـون) و یا پیوستگـی انواع گونه گون ماشینهای کار با یکدیگـر است که عملیاتشان همگـون نیست بلکـه مکمل یکدیگـر می‌باشد. سیستم ماشینهای گونه گون (ناهمگـون) سیستمی است شامل ماشینهای مختلف که عملیات تولید بر ماشینها توزیع شده و هر ماشین بخشی از کارهای پروسه‌ی تولید را انجام می‌دهد. ولی چون تمام ماشینها همزمان با هم مشغول به‌کـارند فرآورده پیوسته در مراحل مختلف پروسه‌ی تولید از مرحله‌ای به‌مرحله‌ی دیگر گذر می‌کند.

با کمك ماشین، **مکانیزه شدن کار** تحقق می‌پـذیرد. بکـار بردن ماشین‌ها ارتقاء عظیم بارآوری کار و کاهش ارزش کالا را تضمین می‌کند. ماشین امکان می‌دهد که

---

* فردریش انگلس ـ موقعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان مجموعه‌ی آثار مارکس / انگلس ج۲

مقدار معینی کالا با صرف کار کمتر تهیه شود. به‌عبارت دیگـر مصرف مقدار کار مشابه کالای بیشتری تولید می‌کند.

در قرن نوزدهم تبدیل مقدار معینی پنبه به‌نخ فقط به ۱/۱۸۰ مدت کاری نیازمند بود که تا آن موقع آن مقدار از طریق کاردستی بوسیله‌ی چرخ ریسندگی به‌نخ تبدیل می‌شد. در چاپ زدن چیت یك کارگر بالغ و حتی یك نوجوان با ماشین در ظرف یکساعت مقدار چیتی که چاپ می‌زد برابر بود با مقداری که سابقاً ۲۰۰ کارگر بالغ با کاردستی انجام می‌دادند.

در قرن هجدهم یك کارگر با سیستم کار مانوفاکتور روزانه ۴۸۰۰ سوزن تولید می‌کرد. در قرن نوزدهم یك کارگر روزانـه با بکـار انداختن چهار ماشین در آن واحد ۶۰۰۰۰۰ سوزن تولید می‌کرد.

تمام امتیازاتی که از بکـار بردن ماشین در نتیجه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حاصل می‌گردیـد مالکین این ماشینها ـ سرمایه‌داران ـ مورد استفاده قرار دادند و بر عوایدشان افزودند.

فابریك عالیترین شکل همکاری سرمایه‌داری است. این همکاری سرمایه‌داری که کار دستجمعی **به‌مقیاس وسیعی می‌باشد** تاسیس فونکسیون ویژه‌ای برای اداره، مراقبت، و هماهنگـی کارها ایجاب می‌نماید. در موسسات سرمایه‌داری فونکسیون مدیّریت بوسیلهٔ سرمایه‌داران اعمـال می‌شود. خصوصیت این فونکسیون (مدیریت) در این است که در عین حال استثمار کارگران مزدور بوسیله‌ی سرمایه نیز عملکرد ویژه‌ی آنست. در واقع سرمایه‌دار چون یك موسسه‌ی صنعتی را اداره می‌کند سرمایه‌دار نیست بلکه برعکس او چـون سرمایه‌دار می‌باشد مدیر موسسه است.

سرمایه‌دار در همان مرحله‌ی همکـاری سرمایه‌داری خود را از کار جسمانی رها می‌سازد. همینکه همکـاری مقیاس وسیع‌تری بخود می‌گیرد از فونکسیون مراقبت و کنترل مستقیم و دائمی کارگران نیز خود را فارغ می‌کند. این فونکسیون به‌افرادی که مزد آنان مقوله‌ی خاصی را تشکیل می‌دهد واگذار می‌گردد. (مدیران و استادان و سرکارگـران...) اینان بدستور سرمایه‌داران در موسسه فرمانفرمائی می‌کنند. مدیریّت سرمایه‌داری خصلت مستبدانه دارد.

با گذار به‌فابریك، سرمایه **دیسیپلین کار سرمایه‌داری** را که دیسیپلینی مخصوص به‌خود می‌باشد بوجود می‌آورد. دیسیپلین کار سرمایه‌داری دیسیپلین

گرسنگی است و کارگر پیوسته درمعرض خطر برکنار شدن از کار قرار دارد. کارگر پیوسته هراسناك است که مبادا به‌صفوف بیکـاران پرتاب شود. دیسیپلین فابریك سرمایه‌داری با دیسیپلین حاکم بر سربازخانه شباهت زیادی دارد. کارگران از طریق جرایم نقدی و کسر حقـوق تنبیه می‌شوند.

ماشین فی نفسه وسیله‌ی نیرومندی برای تسهیل کار و ارتقاء بارآوری کار است ولی درنظام سـرمایه‌داری بوسیله‌ای برای تشدید استثمار کار مزدوری مبدل می‌گردد. ماشین از همـان بدو بکـار بردنش رقیب کارگـر می‌شود. از طریق بکـار انداختن ماشین قبل از هر چیز و بیش از همه وسیله‌ی امرار معاش ده‌ها و صدها هزار کارگر که اینك «زائد» شده‌انـد چپاول می‌شود. بر این مبنا هنگامی که در انگلستان ماشین ریسندگی بخاری به‌مقیاس وسیعی بکار افتاد بیش از ۸۰۰۰۰۰ نساج بیکار شدند. میلیونها نفر نسـاج هنـدی به‌فقر و گرسنگـــی در افتادند زیرا پارچه‌های هندی که بدست پیشه‌وران هندی بافته می‌شد نمی‌توانست با پارچه‌های انگلیسی‌که از طریق ماشینی تولیدمی‌شدند، رقابت کنند. با بکار بردن ماشینها و اصلاح آنها پیوسته تعداد بیشتری کارگـــر مزدور بوسیله‌ی ماشین زائد شده و از فابریك سرمایه‌داری اخراج می‌شوند. اینان صفوف ارتش بیکاران را پیوسته افزایش می‌دهند.

ماشین پروسه‌ی تولید را ساده می‌کند و به‌نیروی زیاد عضلات کارگـــر نیازی ندارد. از اینرو سرمایه با گذار به‌تکنیك ماشینی تعداد زیادی زن و کودك را وارد پروسه‌ی تولید می‌کند. سرمایه‌داران آنان را مجبور می‌کنند که در دشوارترین شرایط در ازای مزد ناچیزی که از گرسنگی نمیرند کار کنند. این امر مرگ و میر کودکان را در خانواده‌های کارگـری ارتقاء می‌دهد و به‌فلج جسمانی و روانی زنان و کودکـان منجر می‌گردد.

ماشین امکانات زیادی برای کاهش مدت زمان لازم کار برای تهیه‌ی کالا فراهم می‌سازد و این امر شرایط مقدماتی لازم را برای کوتاه کردن مدت کار روزانه بوجود می‌آورد. در این مورد بکار بردن سرمایه‌داری ماشین، طولانی کردن مدت کار روزانه را بهمراه می‌آورد.

سرمایه‌دار که تشنه‌ی بدست آوردن سود است تلاش می‌کند تا آنجا که امکـان دارد از ماشین بهره‌برداری کند. چه اول هرچقدر ماشین در جریان کار روزانه بیشتر مورد استفاده قرار گیرد بهمان اندازه سریعتر مخارجش را در می‌آورد. ثانیا هر چقدر

کار روزانه طولانی‌تر باشد و هر چقدر ماشین کامل‌تر مورد استفاده قرار گیرد خطر اینکه ماشین کهنه شود و قبل از اینکه سرمایه‌دار دیگری بتواند ماشین بهتر یا به‌عبارت دیگر ماشین ارزان‌تری درکارخانه‌اش بکار اندازد و بنابراین در شرایط مساعدتری تولید کند ـ کمتر می‌شود. از این رو سرمایه‌دار تلاش می‌کند مدت کار روزانه را حداکثر طولانی‌تر نماید.

ماشین در دست سرمایه‌دار بکار آن می‌آید که در مدت معینی از کارگر کار بیشتری بیرون بکشد. شتاب و شدت بیش از حدّ کار، فضای تنگ فابریك، کمبود نور، هوا و نیز فقدان اقدامات ضرور ایمنی سبب می‌شود کارگران انبوه وار به‌بیماریهای شغلی دچار شوند، سلامتی آنان مختل شود و از طول عمرشان کاسته گردد.

تکنیك ماشینی امکانات وسیعی بوجود می‌آورد که از دانش و علوم در پروسه‌ی تولید استفاده شود. و کار چنان سازمان یابد و به‌فعالیتی مبدل شود که در جریان آن کارگر استعدادهای فکری خود را بکار اندازد و ابتکاراتش خلاقانه بمنصه‌ی ظهور رسد. ولی بکار بردن سرمایه‌داری ماشین سبب می‌شود کارگر به‌زائده‌ی ماشین مبدل گردد. هیچ چیز جز کار یکنواخت و طاقت‌فرسای جسمانی (بدنی) بفکرش نمی‌رسد. کار فکری جزء امتیازات گروه خاصی از انسانها می‌شود: مهندسین، مکانیسین‌ها، دانشمندان. دانش و علوم از کار فاصله گرفته و متمایز می‌شود و به‌خدمت سرمایه درمی‌آید. در سرمایه‌داری **تضاد بین کار جسمانی و فکری** عمیقتر می‌شود.

ماشین به‌مفهوم افزایش قدرت تسلط انسان بر نیروهای طبیعت است. ماشین با ارتقاء بارآوری کار بر ثروت جامعه می‌افزاید ولی این ثروت به‌جیب سرمایه‌داران سرازیر می‌شود. اوضاع طبقه‌ی کارگر ـ نیروی مولّد عمده‌ی جامعه ـ پیوسته خراب‌تر می‌شود.

مارکس در «سرمایه» نشان داده است که ماشین فی نفسه دشمن طبقه‌ی کارگر نیست بلکه نظام سرمایه‌داری است که ماشین در آن نظام بکار می‌افتد. مارکس نوشت: «ماشین اگر فی نفسه **بررسی شود** مدت کار روزانه را کوتاهتر می‌کند در حالیکه کاربرد سرمایه‌داری آن مدّت کار روزانه را طولانی‌تر می‌کند. ماشین فی‌نفسه کار را آسان‌ترمی‌کند ولی کاربردسرمایه‌داری آن برشدت و سرعت کارمی‌افزاید. ماشین فی نفسه غلبه‌ی انسان بر نیروهای طبیعت است ولی کاربرد سرمایه‌داری آن

انسانرا تحت سلطه‌ی نیروی طبیعت در می‌آورد. ماشین فی نفسه بر ثروت تولیدکنندگـان می‌افزاید ولی بکـار بردن سرمایه‌داری آن تولیدکنندگـان را غارت و چپاول می‌کند.»

با پیدایش مناسبات سرمایه‌داری در عین حال **مبارزه‌ی طبقاتی** بین کارگـران مزدور و سرمایه‌داران آغاز می‌گـردد. این مبارزه در تمام طول مرحله‌ی مانوفاکتور جریان یافته و با گذار به‌تولید ماشینی گسترش و شدت می‌یابد.

نخستین تظاهرات اعتراض آمیز جنبش نارس کارگران علیهٔ نتایج مخرّب کاربرد سرمایه‌داری ماشین و تکنیك ماشینی تلاشهائی بود که کارگـران به‌تخریب ماشینها می‌پـرداختند. اولین ماشین رشته زنی (در نساجی) که در سال ۱۷۵۸ اختراع شد بدست کارگـرانی که با بکـار انداختن این ماشین بی‌کار شده بودند به‌آتش کشیده شد. در آغاز قرن نوزدهم هم در مناطق صنعتی انگلستان جنبش وسیع «حمله بر ماشین‌ها» اوج گرفت که بیش از همه علیهٔ بکار افتادن ماشین نساجی بخاری بود. طبقه‌ی کارگر به‌فرصت کافی و تجربیات لازم نیازمند بود تا دریابد علت سرکوبی و فقر خود ماشین نیست بلکه در نتیجه‌ی کاربرد سرمایه‌داری ماشین است.

سرمایه‌داران از ماشین بمثابه‌ی اسلحه‌ی موثری برای سرکوبی اعتراضات موسمی کارگـران، اعتصابات و اعتراضات مختلف که علیهٔ سلطه‌ی نامحدود سرمایه بوقوع می‌پیوندد استفاده می‌کنند. پس از سال ۱۸۳۰ تعداد زیادی از اختراعات درانگلستان مستقیما بخاطر منافع مبارزه‌ی طبقاتی سرمایه‌داران علیهٔ کارگـران مورد استفاده قرار گرفت. این امر یکی از تلاشهای سرمایه‌داران بود تا با کمك ماشین از تعداد کارگران بکـاهند و نیروهای کاری را که تخصص کمتر داشتند بکـار برده و مقاومت کارگـران را علیه یوغ سرمایه درهم شکنند. بنابراین کاربرد سرمایه‌داری ماشین سبب خراب‌تر شدن اوضاع کارگـران و تشدید تضادهای طبقاتی بین کار و سرمایه می‌شود.

صنعت بزرگ ماشینی و کشاورزی

رشد صنعت بزرگ سبب شد که در عرصه‌ی کشاورزی نیز بکار بردن ماشین‌ها آغاز شود. امکانات بکار بردن ماشینها یکی از مهمترین امتیازات تولید بزرگ کشاورزی است. ماشینها بارآوری کار را در عرصه‌ی کشاورزی بی‌اندازه افزایش می‌دهد. ولی برای دهقانان جزء تهیه‌ی ماشین امکان ندارد زیرا به‌وسایل مادی قابل توجهی نیازمند است. علاوه بر آن، ماشین می‌تواند در تاسیسات بزرگ کشاورزی بمنظور تولید انبوه‌وار فرآورده‌های کشاورزی موثرتر بکار آید. مقدار کار بمصرف رسیده برای تهیه‌ی هر فرآورده در اقتصاد بزرگی که بر پایه‌ی تکنیك ماشینی استوار است بمراتب کمتر از اقتصاد کوچك دهقانی است که براساس تکنیك عقب‌مانده و کار دستی استوار است. درنتیجه اقتصاد کوچك دهقانی نمی‌تواند با اقتصاد بزرگ سرمایه‌داری رقابت کند.

در شرایط سرمایه‌داری رواج ماشینهای کشاورزی سبب تسریع تمایز و افتراق دهقانان می‌شود. در نتیجه در روستا تیپ‌های نوین اجتماعی پدید می‌آید که طبقات جامعه‌ی بورژوازی را تشکیل می‌دهند: بورژوازی روستا و پرولتاریای کشاورزی.

بورژوازی روستا یا دهقانان بزرگ (کولاکها)* بر اساس بکار انداختن کارگر مزدور، بر اساس استثمار کارگران روستائی که پیوسته به‌کار اشتغال دارند و بیش از کارگران مزدور و سایر کارگرانی که برای مدت معین و محدودی کار می‌کنند (کارگران فصلی) استثمار می‌شوند و به‌اقتصاد کالائی می‌پردازند. قسمت عمده‌ی زمینها (از جمله زمینهای اجاری) چارپایان و فراورده‌های کشاورزی را در دست خود متمرکز می‌سازند. همچنین کارگاههای مختلف پرداختن مواد خام، آسیابها ماشینهای خرمن کوبی و حیوانات اهلی و غیره... در مالکیت آنان قرار دارد.

---

* این قسمت تا صفحه‌ی بعد تکرار همان مطالبی است که در صفحات ۶۱ و ۶۲ آمده بود. تکرار مطالب را مترجم از اینرو لازم دانست که در چاپهای بعدی اصل کتاب این قسمت در این فصل آمده در حالیکه در نخستین چاپ در فصل قبلی بیان شده.

دهقانان بزرگ معمولا به‌رباخواری و خرازی (خرده فروشی) نیز اشتغال دارند. همه‌ی اینها وسیله‌ایست برای استثمار اقشار فقیر روستا و بخش عمده‌ی دهقانان فقیر و دهقانان متوسط.

پرولتاریای کشاورزی، کارگران روستائی هستند که ابزار تولید از آنها غارت شده و بوسیله‌ی ملاکین و بورژوازی روستا استثمار می‌شوند. منبع عمده‌ی ادامه‌ی زندگی پرولتاری کشاورزی کارمزدوری است. یعنی فروش نیروی کارش. نماینده‌ی برجسته‌ی پرولتاریای کشاورزی کارگر مزدوری است که صاحب تکه‌ای زمین نیز می‌باشد. حجم بسیار ناچیز اقتصاد در تکه زمین کوچك و نداشتن دام و ابزار کار چنین دهقانی را وادار می‌کند که نیروی کارش را بفروشد، پرولتاریای کشاورزی خویشاوند نزدیك توده‌ی فقیر روستاست. دهقان فقیر مالك تکه‌ی کوچك زمین و تعداد کمی دام است. او از فرآورده‌های خود نمی‌تواند امرار معاش کند. او برای تامین خوراك، پوشاك و حفظ اقتصاد کوچك خود، پرداخت مالیات و عوارض به‌پول نیازمند است و باید قسمت عمده‌ی این پول را از طریق کار مزدوری بدست آورد. چنین دهقانی دیگر نیمه مالك هم نیست بلکه نیمه پرولتاریای کشاورزی است. سطح زندگی دهقانان فقیر مانند سطح زندگی پرولتاریای کشاورزی بی اندازه نازل و حتی پائین‌تر از سطح زندگی کارگران صنعتی است. رشد سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی سبب می‌شود که صفوف پرولتاریای کشاورزی و توده‌ی فقیر روستا پیوسته افزایش یابد.

دهقانان متوسط (میانه حال) حلقه‌ی بین بورژوازی روستا و توده‌ی فقیر روستا را تشکیل می‌دهند. این دهقانان اقتصاد خود را بر اساس وسایل تولید شخصی و کار شخصی خود اداره می‌کنند. کار آنان در اقتصاد خودشان فقط در شرایط متناسب با زندگی خانواده‌ی آنها امکان دارد. از اینرو موقعیت دهقانان متوسط اطمینان بخش نیست. این گروه در مناسبات اجتماعی خود مابین گروهٔ فوقانی ـ که گرایش دارد بدان نائل گردد ولی فقط اقلیت کوچکی که خوش اقبالند توفیق می‌یابند و گروهٔ پائینی که بوسیله‌ی مجموعه‌ی رشد و تکامل جامعه به‌تنگنا کشیده می‌شوند و تحت فشار قرار می‌گیرند نوسان می‌کنند.» (لنین). دهقانان متوسط بتدریج ورشکسته و رفت و روب می‌شوند.

مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای بورژوازی با بقایای

وابستگی دهقانان به‌زمین همراه است. بورژوازی در بسیاری از کشورها ـ پس از کسب قدرت ـ مالکیت فئودالی بر زمینهای بزرگ را ملغی نکرد. اقتصاد ملاکین بزرگ فئودال بتدریج با اقتصاد سرمایه‌داری منطبق گردید.

در مرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری تمایز بین صنعت و کشاورزی تکمیل و تضاد بین شهر و روستا عمیق‌تر و شدیدتر می‌شود. در سرمایه‌داری رشد کشاورزی از رشد صنعت عقب می‌ماند. لنین نشان داد که سطح فنی ـ اقتصادی در عرصه‌ی کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری در آغاز قرن بیستم تقریباً هم‌تراز با مرحله‌ی مانوفاکتور است.

در عرصه‌ی کشاورزیِ سرمایه‌داری بکار بردن تکنیك ماشینی بمراتب کندتر از بکار بردن آن در صنعت است. در حالیکه ماشین بخار در صنعت دگرگونیهای عظیمی بوجود آورد در عرصه‌ی کشاورزی فقط بصورت ماشین درو بکار رفت. بعداً ماشین درو و خرمن کوبی و ماشین تصفیه و غربال غلات به‌ماشین واحد بغرنجی مبدل گردید. تازه در اواخر قرن نوزدهم ماشین خرمن کوبی و شیار که با اسب کشیده می‌شد رواج یافت. تراکتور خرمن کوبی در دهه‌ی هشتم اختراع گردید. تراکتور چرخدار در آغاز قرن بیستم کم و بیش در همه جا بکار افتاد. با وجود این تراکتور در دهه‌ی دوم قرن بیستم در موسسات بزرگ اقتصادی سرمایه‌داری و در واقع بطور عمده در امریکا رواج یافت.

اجتماعی شدن سرمایه‌داری کار و تولید

حدود بکار بردن ماشین در سرمایه‌داری

در سرمایه‌داری بر اساس تکنیك ماشینی ـ برخلاف شیوه‌ی تولید فئودالی ـ رشد نیروهای مولد جامعه پیشرفت سریعی نمود. تولید بزرگ ماشینی دگرگونی خارق‌العاده در سراسر زندگی اجتماعی جامعه بوجود آورد. ماشین نیروی انقلابی در دگرگونی جامعه بود. «گذار مانوفاکتور به‌فابریك» مبیّن دگرگونی تکنیکی کاملی می‌باشد که مهارت اکتسابی استادکاران را کنار میزند و بطور اجتناب‌ناپذیر

به‌دگرگونی ریشه‌ای مناسبات تولید جامعه، به‌جدائی نهائی گروههای مختلفی از افراد شرکت کننده در تولید، به‌شکستن کامل سنّت، به‌تشدید و بسط تمام جوانب تیره و تار سرمایه‌داری منجر می‌گردد. ولی در عین حال سبب اجتماعی شدن انبوه‌وار کار بوسیله‌ی‌سرمایه‌داری‌می‌شود. بنابراین صنعت بزرگ ماشینی آخرین کلام دقایق منفی و مثبت سرمایه‌داری است.» (لنین ـ رشد سرمایه‌داری در روسیه) بر اساس صنعت بزرگ ماشینی، پروسه‌ی **اجتماعی شدن همه جانبه‌ی کار** بوسیلهٔ سرمایه رشد و تکامل می‌یابد.

اولا ـ در نتیجه‌ی بکار بردن ماشین‌ها، تولیدات صنعتی پیوسته بیش از پیش در کارگاههای بزرگ تمرکز می‌یابد. ماشین فی نفسه کار دستجمعی تعداد زیادی کارگر را ایجاب می‌کند.

ثانیاً ـ در سرمایه‌داری تقسیم اجتماعی کار رشد بیشتری می‌یابد و بر تعداد شاخه‌های تولید در صنعت و در کشاورزی افزوده می‌شود. در عین حال شاخه‌های گونه‌گون موسسات تولیدی پیوسته بیشتر به‌یکدیگر وابستگی می‌یابند. هنگامی که شاخه‌های تولید بطور وسیع اختصاصی شوند ـ مثلا کارخانه‌داری که پارچه تهیه می‌کند مستقیماً به‌تولیدکنندگان نخ وابستگی می‌یابد و این نیز به‌تولیدکنندگان پنبه و کارخانه‌دارانی که ماشینهای لازم را برای اینان تهیه می‌کنند، به‌مالکین معادن ذغال سنگ و... وابستگی می‌یابند.

ثالثاً ـ پراکندگی واحدهای کوچك اقتصادی که از خصوصیات اقتصاد جنسی است از میان می‌رود. بازارهای کوچك محلی به‌بازار وسیع ملی و بازار جهانی تلفیق می‌گردد.

رابعاً ـ سرمایه‌داری با تکنیك ماشینی خود اشکال گونه‌گون وابستگی شخصی زحمتکشانرا از بین می‌برد. کار مزدوری آزاد اساس تولید را تشکیل می‌دهد. توده‌های مردم از نقاط مسکونی خود خارج شده بسوی شهرها و مراکز صنعتی رو می‌آورند. این امر سبب می‌شود که پیوسته نیروی کار نوین بسوی شاخه‌های مختلف صنعت که در حال رشدند سرازیر گردد.

خامساً ـ با گسترش تولید ماشینی تعداد زیادی مراکز صنعتی و شهرهای بزرگ بوجود می‌آید. جامعه پیوسته بیشتر به‌**دو طبقه‌ی عمده‌ی متضاد** با یکدیگر تقسیم می‌شود: طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر مزدور.

اجتماعی شدن کار و تولید بر اساس تکنیك ماشینی پیشرفت مهمی در تکامل جامعه بود. سرمایه‌داران که پیوسته در تلاش بدست آوردن سود هستند رشد نیروهای مولد را محدود می‌کنند. از نقطه‌ی نظر اجتماعی بکار بردن یك ماشین هنگامی امتیاز دارد که مقدار کار مصرف شده برای ماشین کمتر از مقدار کاری باشد که با بکار بردن ماشین صرفه‌جوئی می‌شود و موقعی که ماشین کار را آسانتر کند. ولی معیار سرمایه‌داران نه صرفه‌جوئی در کار اجتماعی است و نه تسهیل کار بلکه صرفه‌جوئی در پرداخت مزد کارگرانست. از اینرو برای سرمایه‌داران حدود بار بردن ماشین‌ها بسیار تنگ است. این حد از طریق اختلاف موجود بین مجموع بهای ماشین و مجموع مزد کارگرانی که با بکار انداختن ماشین از کار برکنار می‌شوند تعیین می‌گردد. هرچقدر مزد کارگر کمتر باشد بهمان اندازه تمایل سرمایه‌داران به‌بکار بردن ماشین کمتر است. ازاینرو تا به‌امروز در صنعت حتی آن کشورهای سرمایه‌دارای که بیش از سایزین پیشرفت کرده‌اند هنوز هم کار دستی بطور وسیع بمصرف می‌رسد.

صنعت بزرگ ماشینی مبارزه‌ی رقابت‌آمیز را بین سرمایه‌داران تشدید می‌کند و آنارشی مجموعه‌ی تولید جامعه سرمایه‌داری را افزایش میدهد. بکار بردن سرمایه‌داری ماشین نه تنها سبب شد که نیروهای مولد جامعه سریعا رشد یابند بلکه سرکوبی کار بوسیله‌ی سرمایه را نیز بطور خارق‌العاده‌ای افزایش داد و تضادهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تشدید کرد. درعین حال هرچقدر تکنیك رشد یابد اجتماعی شدن کار نیز از طریق سرمایه بسط و توسعه می‌یابد، همبستگی طبقه‌ی کارگر بیشتر، سازماندهی و آگاهی طبقاتی او نیز فزونتر می‌شود.

خلاصه

۱) گذار مانوفاکتور به‌صنعت بزرگ ماشینی به‌مفهوم انقلاب صنعتی است. آنچه که برای گذار به‌صنعت بزرگ ماشینی حائز اهمیت زیادی بوده عبارتند: اختراع ماشین بخار، اصلاح و تکامل جریان ذوب فلزات، تهیه‌ی ماشینهائی برای ساختن ماشینها. ماشین شاخه‌های تولید را یکی پس از دیگری تسخیر کرد.

۲) با رشد سرمایه‌داری، صنعتی شدن سرمایه‌داری مهمترین کشورها در اروپا و در امریکا به‌منصه‌ی ظهور رسید. صنعتی شدن سرمایه‌داری معمولا با رشد صنایع سبك آغاز می‌گردد. چپاول و غارت مستعمرات و کشورهای مغلوب و نیز تحمیل وام‌های بنده‌وار کننده به‌سایر کشورها نقش مهمی در صنعتی شدن کشورهای سرمایه‌داری ایفا می‌کنند. صنعتی شدن سرمایه‌داری بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و ورشکستگی توده‌های وسیع پیشه‌وران و دهقانان را تسریع می‌نماید. صنعتی شدن سرمایه‌داری به‌ارتقاء بارآوری کار و تقسیم اجتماعی بیشتر کار منجر شده، افتراق بین صنعت و کشاورزی را کاملتر می‌کند و تضاد بین شهر و روستا را شدید تر می‌نماید.

۳) فابریك سرمایه‌داری موسسه‌ی بزرگی است که بر اساس استثمار کارگران مزدور استوار است و در تولید کالا سیستم ماشینی بکار می‌رود. مدیریت (اداره‌ی امور) فابریك سرمایه‌داری خصلت استبدادی بخود می‌گیرد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری بکار بردن ماشین این نتیجه را بهمراه می‌آورد که کار کارگران مزدور طاقت فرساتر می‌شود، استثمار کارگران تشدید می‌یابد، زنان و کودکان به‌پروسه‌ی تولید کشیده می‌شوند و مزد بسیار ناچیزی دریافت می‌نمایند. تولید ماشینی سرمایه‌داری افتراق بین کار فکری و بدنی را به‌قله‌ی خود میرساند و تعارضات بین آندو را شدیدتر می‌نماید.

۴) رشد صنعت بزرگ ماشینی به‌رشد و گسترش شهرها، به‌افزایش جمعیت

شهرها به‌زیان اهالی روستا، به‌تشکل طبقه‌ی کارگر مزدور ـ پرولتاریا ـ و به‌افزایش صفوف پرولتاریا منجر می‌گردد.

در سرمایه‌داری عرصه‌ی کشاورزی بطور خارق‌العاده از صنعت عقب می‌ماند. بکار بردن بیش از پیش ماشینها در عرصه‌ی کشاورزی ورشکستگی و اضمحلال دهقانان را تسریع می‌نماید.

۵) صنعت بزرگی ماشینی از نظر تاریخی نقش مترقی ایفا می‌کند و به‌ارتقاء بارآوری کار و اجتماعی شدن بیشتر کار بوسیله‌ی سرمایه منجر می‌گردد.

حدود بکار بردن ماشین از این طریق تعیین می‌شود که سرمایه‌داران فقط هنگامی ماشین بکار می‌اندازند که بهای آن کمتر از مجموع مزد کارگرانی باشد که با بکار بردن ماشین از کاربرکنار می‌شوند.

(۴) مزد کار(دستمزد)

بهای نیروی کار ـ ماهیت دستمزد

در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیروی کار نیز مانند سایر کالاها ارزشی دارد. ارزش نیروی کار که در پول تجلی می‌یابد عبارتست از **بهای نیروی کار**.

بهای نیروی کار با بهای سایر کالاها اختلاف دارد. هنگامی که تولیدکننده‌ی کالا مثلاً پارچه در بازار می‌فروشد پولی که در ازاء آن پرداخت می‌شود بیان کننده‌ی چیزی جز بهای کالای فروخته شده نمی‌باشد. ولی هنگامی که پرولتاریا (کارگر مزدور) نیروی کارش را به‌سرمایه‌دار می‌فروشد و در ازای آن مبلغ معینی پول به‌شکل مزدکار (دستمزد) دریافت می‌نماید چنین بنظر می‌رسد که این مبلغ پول بهای نیروی کار کالا شده نمی‌باشد بلکه **بهای کار** است.

علت آن چنین است:

اولا ـ سرمایه‌دار تازه هنگامی دستمزد به‌کارگر می‌پردازد که کارگر (نیروی) کارش را به‌مصررف رسانیده است.

ثانیا ـ دستمزد یا برحسب طول مدت کار (ساعت، روز، هفته، ماه) و یا برحسب مقدار فرآورده‌ی تولید شده تعیین می‌گردد. مثال زیر را می‌زنیم: فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار کند. در طی ۴ ساعت کار ارزشی معادل ۴ دلار تولید می‌کند که مساویست با ارزش نیروی کارش. در عین حال این کارگر در طی ۴ ساعت باقی مانده ۴ دلار دیگر ارزش تولید می‌کند که ارزش اضافی را تشکیل می‌دهد و سرمایه‌دار آنرا تصاحب می‌کند. چون کارفرما کارگر را برای تمام روز اجیر کرده و در ازای ۸ ساعت کار روزانه ۴ دلار می‌پردازد، بدین ترتیب این

تصور باطل بوجود می‌آید که گویا مزد کار (دستمزد) بهای کار است و با ۴ دلار بهای تمام ۸ ساعت کار روزانه پرداخت شده است. ولی درواقع ۴ دلار فقط ارزش نیروی کارروزانه را بیان می‌کند در حالیکه کار کارگر مزدور (پرولتاریا) ارزشی معادل با ۸ دلار به‌وجود آورده است. برعکس هرگاه مزد در کارگاه برحسب تعداد فرآورده پرداخت شود این تصور بوجود می‌آید که گویا مقدار کار مصرف شده‌ی کارگر برای تهیه‌ی مقدار (تعداد) معینی فرآورده متناسب با مزدی است که به‌او پرداخت شده. این بدان معنی است که دراینجا نیز این تصور پدید می‌آید که گویا کارگر مزد تمام کار بمصرف رسیده را دریافت کرده. این تصورات باطل البته خطای تصادفی انسان نیست بلکه حاصل شرایط خاص تولید سرمایه‌داری است که استثمار را پرده‌پوشی می‌کند. این امر مناسبات بین کارفرما و کارگر مزدور را به‌شکل دگرگونه‌ای جلوه داده و چنین وانمود می‌کند که گویا رابطه‌ی بین کارفرماو کارگر مزدور رابطه‌ی متساوی بین دو صاحب کالاست (صاحب سرمایه و صاحب نیروی کار). درواقع دستمزد کارگر مزدور مبیّن ارزش یا بهای کارش نمی‌باشد. چه اگر کار کالائی باشد و ارزشی داشته باشد در اینصورت می‌بایست مقدار این ارزش بوسیله‌ی چیزی تعیین گردد. و البته آشکار است که می‌بایست مقدار ارزش کار ـ مانند هر کالای‌دیگر ـ بوسیله‌ی مقدارکار موجود در آن (مقدار کار بمصرف رسیده) اندازه‌گیری شود. در اینصورت و با این مقدمه حلقه‌ی ناقصی حاصل می‌گردد. کار بوسیله‌ی کار اندازه‌گیری می‌شود. گذشته از آن، هرگاه سرمایه‌دار «ارزش کار» را به‌کارگر بپردازد ـ یعنی هرگاه سرمایه‌دار تمام ارزش کار را به‌کارگر بپردازد در اینصورت منبعی برای ثروتمند شدن سرمایه‌داران وجود نخواهد داشت و ارزش اضافی بدست نخواهد آمد. به‌دیگر سخن در اینصورت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نمی‌تواند برقرار گردد.

بنابراین کار ارزش کالا را بوجود می‌آورد ولی خودش کالا نیست و بی ارزش است. آنچه که در زندگی روزمره و عادی «ارزش کار» نامیده می‌شود در واقع ارزش نیروی کار است. سرمایه‌دار کار خریداری نمی‌کند بلکه کالای خاصی خریداری می‌کند: نیروی کار. مصرف نیروی کار یعنی مصرف عضلات، اعصاب و مغز کارگر که در پروسه‌ی تولید انجام می‌گیرد. ارزش نیروی کار همیشه کمتر از ارزش نوینی است که بوسیله‌ی کار کارگر تولید می‌شود. با پرداخت مزد کار

(دستمزد) فقط قسمتی از مزد کار روزانه پرداخت می‌شود و در واقع مزد زمان کار لازم پرداخته می‌شود. ولی چون بنظر می‌رسد که دستمزد عبارتست از پرداخت مزد کار، این تصور بوجود می‌آید که مزد تمام کار روزانه پرداخت می‌شود. از اینرو مارکس دستمزد را در جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل خویشاوند ارزش یا بهای نیروی کار نامیده است. مارکس می‌نویسد: «دستمزد آن نیست که ظاهراً باید آن باشد: ـ یعنی ارزش یا به‌عبارت دیگر بهای کار بلکه دستمزد فقط شکلی است نقابدار برای ارزش یا به‌عبارت دیگر بهای نیروی کار»*

دستمزد

دستمزد بیان پولی ارزش نیروی کار یا بهای آنست که ظاهراً بصورت بهای کار بنظر می‌رسد.

در جامعه‌ی برده‌داری بین برده‌دار و برده،خرید و فروش انجام نمی‌گیرد. برده ملك برده‌دار است. از اینرو این تصور بوجود می‌آید که برده تمام کار را بدون اجرت انجام می‌دهد، چنین بنظر می‌رسد که حتی آن بخش از کار برده که به‌مصرف ادامهٔ زندگی برده می‌رسد کار بی‌اجرت، کاری برای برده‌دار است.

در جامعه‌ی فئودالی کار لازم دهقانان در درون اقتصاد شخصی آنان و کار اضافی در درون اقتصاد مالك زمین انجام می‌گیرد که هم از نظر زمان و هم از نظر مکان بوضوح از هم متمایز می‌باشند.

در نظام سرمایه‌داری کار بی اجرت کارگر مزدور ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که اجرتش پرداخت شده است.

دستمزد هر نوع تقسیم کار روزانه را به‌مدت کار لازم و مدت کار اضافی، به‌کاری که اجرتش پرداخت شده و کاری که اجرتش پرداخت نشده است از بین می‌برد و با این امر مناسبات استثمار سرمایه‌داری را پرده‌پوشی می‌کند.

---

* مارکس ـ مجموعه‌ی آثار جلد ۱۹ صفحه‌ی ۲ (انتقاد بر برنامه‌ی گوتا)

اشکال اساسی دستمزد

اشکال اساسی دستمزد عبارتند از:
۱) مزد برحسب زمان (گاه مزد)
۲) مزد برحسب تعداد فرآورده (کارمزد)

۱) گاه مزد (مزد برحسب زمان کار)

گاه مزد شکلی از دستمزد می‌باشد که در آن حد درآمد کارگر مستقیما به‌مدت (زمان) کار انجام شده ـ ساعت، روز، هفته، ماه ـ بستگی دارد. از اینرو گاه مزد دارای انواع مختلف است: مزد ساعتی، مزد روزانه، مزدهفتگی، مزدماهیانه.

در گاه مزدهای برابر و یکسان امکان دارد مزدها برحسب طول کار روزانه مختلف باشند. باید بین تمام مبلغ دستمزد (مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه) و بهای یك ساعت کار تفاوت قائل شد. معیار پرداخت مزد کارگر در ازای کاری که در واحد معین زمانی بمصرف رسانیده بهای هر ساعت کار است. بنابراین هرگاه روزانه کار متوسط (کار متوسط روزانه) ۸ ساعت بطول انجامد و ارزش متوسط نیروی کار روزانه ۴ دلار باشد بهای متوسط یك ساعت کار ۵۰ سنت خواهد بود: $\frac{۴۰۰}{۸}$ = ۵۰ سنت.

گاه مزد به‌سرمایه‌داران امکان می‌دهد استثمار کارگران را از طریق طولانی کردن مدت کار روزانه (روزانه کار) تشدید نمایند و بهای هر ساعت کار را از طریق ثابت نگهداشتن دستمزد روزانه، هفتگی، ماهیانه کاهش دهند. فرض کنیم که مزد روزانه مانند قبل (۴ دلار) باقی بماند. در اینصورت اگر مدت کار روزانه از ۸ به ۹ ساعت ارتقاء یابد بهای هر ساعت کار از ۵۰ سنت به ۴۴/۴ سنت تنزل می‌کند. ۴۴/۴= $\frac{۴۰۰}{۹}$ سنت هنگامی که مزد روزانه افزایش یابد ـ و متناسب با آن مزد هفتگی، ماهیانه افزایش یابد امکان داد بهای هر ساعت کار ثابت بماند و حتی تنزل کند. این تنزل هنگامی است که طول کار روزانه بیشتر شود. بنابراین اگر مزد روزانه‌ی ۴ دلاری به ۴ دلار و بیست سنت ارتقاء یابد و کار روزانه ۸ ساعت به ۱۰ ساعت برسد در اینصورت ارزش هر ساعت کار به ۴۲ سنت کاهش می‌یابد.

$\frac{۴۲۰}{۱۰}$ = ۴۲ سنت

افزایش شدّت کار نیز اصولا به‌مفهوم کاهش بهای کار ساعتی است زیرا هنگامی که مصرف انرژی کارگر بیشتر شود ـ آنچه که همتراز با طولانی کردن کار روزانه می‌باشد ـ مزد مانند سابق ثابت می‌ماند. هنگامی که بهای هر ساعت کار کاهش یابد در اینصورت کارگر باید برای ادامه‌ی زندگی خود به‌کار روزانه‌ی طولانی‌تر تن دهد.

هم طولانی‌تر کردن کار روزانه و هم تشدید بیش از اندازه‌ی کار (شتاب بیشتر کار) به‌مصرف بیشتر نیروی کار کارگر منجر می‌گردد. هرچقدر مزد ساعت کار کاهش یابد بهمان اندازه مقدار کار بیشتر و مدت کار روزانه طولانی‌تر از حدّی می‌شود که اصولا کارگر در ازاء مزدش دریافت می‌کند. از سوی دیگر طولانی‌تر کردن مدت کار، کاهش مزد کار ساعتی را بهمراه می‌آورد. سرمایه‌دار از این موقعیت که با طولانی‌کردن مدت کار روزانه، با افزایش شدت کار از مزد کار ساعتی کاسته می‌شود ـ به‌سود خود استفاده می‌کند. هنگامی که مثلا شرایط بازار فروش کالا مساعد باشد سرمایه‌دار مدت کار روزانه (روزانه کار) را از طریق **کار فوق‌العاده‌ی اضافی** طولانی‌تر می‌کند: یعنی کار بیش از مدتی که برای روزانه کار تعیین شده است. ولی هرگاه شرایط بازار نامساعد شود و سرمایه‌دار مجبور می‌شود تولید را موقتاً محدود نماید دراینصورت فوراً کار روزانه (روزانه کار) را کوتاهتر می‌کند و مزد را برحسب ساعت کار می‌پردازد. از طریق مزدساعتی در روزانه کار ناکافی یا در کار هفتگی ناکافی دستمزدبه‌اندازه‌ی قابل توجهی کاهش می‌یابد. هرگاه در مثال ما کار روزانه (روزانه کار) از ۸ ساعت به۴ ساعت تقلیل یابد و دستمزد مثل سابق ۵۰ سنت درازای هر ساعت کار ثابت بماند دراینصورت مزد روزانه‌ی کارگر مجموعا ۲ دلار خواهد شد. یعنی نصف ارزش روزانه‌ی نیروی کار. در نتیجه کارگر نه تنها بهنگام طولانی‌تر شدن بیش از اندازه‌ی مدت کار روزانه‌اش (روزانه کارش) مزدش کاهش می‌یابد بلکه بهنگام کوتاه کردن روزانه کار نیز از مزدش کاسته می‌شود.

درگاه مزد، حداکثر درآمد کارگر مستقیماً به‌درجه‌ی سرعت و شدّت کارش بستگی ندارد. با ارتقاء شدت کار، گاه مزد افزایش نمی‌یابد بلکه عملا بهای هر ساعت کار

(کار ساعتی) کاهش می‌یابد. سرمایه‌دار برای تشدید استثمار افراد ویژه‌ای بمنظور کنترل و نظارت برکار و کارگران استخدام می‌کند. کار اینان آنست که کارگران را وادار نمایند به‌دیسیپلین‌کار سرمایه‌داری تن دهند و با شتاب هرچه بیشتری کار کنند.

کارمزد (مزد برحسب تعداد فرآورده)

در گاه مزد مقدار کار بمصرف رسیده‌ی کارگر از طریق طول مدت آن اندازه‌گیری می‌شود. ولی در کارمزد مقدار کار به‌مصرف رسیده‌ی کارگر از طریق تعداد (مقدار) فرآورده‌ی تهیه شده بوسیله‌ی کارگر و یا تعداد عملیاتی که کارگر انجام داده تعیین و محاسبه می‌شود. تهیه‌ی هر تکه فرآورده و یا انجام هر عمل بهای معینی دارد. در هنگام تعیین بهای هر تکه و یا انجام هر عمل مأخذ و معیار سرمایه‌دار اولا ـ مزد کار روزانهٔ کارگر است و ثانیاً مقدار (تعداد) فرآورده ایست که کارگر در طی روزانه کار تهیه می‌کند. در این جریان به‌عنوان معیار و ماخذ حداکثر دستاورد کارگر اساس تعیین مزد قرار می‌گیرد. هرگاه مزد متوسط روزانه در یکی از شاخه‌های تولید بهنگام پرداخت گاه مزد ۶ دلار باشد و کارگر مقداری معادل با ۶۰ تکه فرآورده تهیه کند در اینصورت بهای هر قطعه فرآورده یا هر تکه ۱۰ سنت خواهد بود. بهای هر تکه فرآورده بوسیله‌ی سرمایه‌دار چنان تعیین می‌شود که مزد بیشتر از گاه مزد به‌کارگر پرداخت نشود. بنابراین کارمزد همان گاه مزد است که تغییر شکل داده است. کارمزد بمراتب بیش از گاه مزد این تصور را بوجود می‌آورد که گویا کارگر نیروی کارش را به‌سرمایه‌دار نمی‌فروشد بلکه کارش را میفروشد و در ازای آن متناسب با تعداد (مقدار) فرآورده‌ای که تولید کرده مزد دریافت می‌نماید. کارمزد سبب ارتقاء دائمی شدت (سرعت) کار می‌شود. در عین حال مراقبت و کنترل کارگران را برای سرمایه‌دار آسانتر می‌کند. در این مورد درجه‌ی سرعت و شتاب کار از طریق کمیت و کیفیت فرآورده‌ای که کارگر باید تولیدکند تا بتواند حداقل مایحتاج زندگی لازم برای خود و خانواده‌اش را خریداری کند ـ کنترل و تعیین می‌شود. کارگر ناچار است فرآورده‌ی بیشتری تولید کند و پیوسته با شتاب بیشتری کارش را انجام دهد. ولی همینکه بخش معینی از

کارگـران به‌درجه‌ی شدت و شتاب نوین و به‌حداکثر ارتقاء یافته نائل شوند. فورا سرمایه‌دار بهای کارمزد را کاهش می‌دهد. هرگاه در مثال ما بهای ۵۰٪ کاهش‌یابد، در اینصورت کارگر باید برای بدست آوردن درآمد سابق خودکـار دو نفر را انجام دهد. یعنی کارگر باید هم طولانی‌تر کار کند و هم بر شدت (شتاب) کارش بیفزاید تا در طی کار روزانه بجای ۶۰ تکـه فـرآورده ۱۲۰ تکـه تهیـه کند. «کارگـر تلاش می‌کند دستمزدش را با کار بیشتر ـ خواه اینکه ساعات بیشتری (در روز) کار کند و خواه اینکه تعداد بیشتر در هر ساعت تحویل دهد ـ بدست آورد... نتیجه اینکـه هرچه بیشتر کار کند بهمان اندازه کمتر مزد دریافت می‌کند.»* مهمترین ویژگـی کارمزد در سرمایه‌داری در این امر قرار دارد.

اشکال مختلف کارمزد در سرمایه‌داری از نظر ماهوی لایتغیر باقی می‌ماند. کارمزد بین کارگـران رقابت بوجود می‌آورد و آنانرا وادار می‌سازد بر شدت و شتاب کار بیفزایند. از این طریق درآمد سرمایه‌دار پیوسته افزایش می‌یابد. «بنابراین کارمزد با ترقی‌دادن دستمزدهای انفرادی به‌سطحی بالاتر از متوسط به‌تنزل دادن خود سطح متوسط دستمزد گرایش دارد.»**

اشکال مختلفی که سرمایه‌داران برای پرداخت مزد بکار می‌برند بستگی به‌شرایط مشخص تولید دارد ـ مخصوصاً به‌پیشرفت تکنیکی، به‌وضع بازار و غیره..... در برخی موارد گاه مزد می‌پردازند و در برخی موارد کارمزد را ترجیح می‌دهند.

گاه مزد از نظر تاریخی قبل از کارمزد پدید آمد. گاه مزد در آغاز سرمایه‌داری به‌مقیاس وسیع بکار رفت و هنگامی بود که سرمایه‌داران تلاش می‌کردند بطور عمده از طریق طولانی کردن کار روزانه ارزش اضافی بیشتری بدست آورند. سپس در کارگاه‌ها و موسسات سرمایه‌داری کارمزد به‌مقیاس وسیع مورد استفاده قرار گرفت. در حال حاضر از آنجا که در کارخانجات سرمایه‌داری تجهیزات اتوماتیك (نقاله‌های خودکـار) بکـار افتاده است اشکـال مختلف گاه مزد جایزه‌ای (پـرداخت بیشتر در ساعات اضافی ـ فوق‌العاده) پیوسته بیشتر رواج می‌یابد. سرمایه‌دار از طریق شتاب بیشترگردش ماشینها و نقاله‌ها کارگران را مجبور می‌کند که پیوسته بیشتر کار کنند.

---

* مارکس ـ مزد و سرمایه.

** مارکس ـ سرمایه / جلد اول

در این جریان سطح دستمزدها بیشتر نشده بلکه حتی تنزل هم می‌یابد. مواردی که گاه مزد و کارمزد هر دو در آن واحد در یك کارگاه اجرا می‌گردد نادر نیست. در سرمایه‌داری این دو شکل دستمزد وسیله‌ای است برای تشدید استثمار طبقه‌ی کارگر. دستمزد سرمایه‌داری بر اساس سیستم‌های دستمزد تحریك کننده استوار است که در کشورهای بورژوازی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سیستمهای دستمزد تحریك کننده

یکی ازمهمترین خصوصیات دستمزد در سرمایه‌داری عبارتست از تشدید بیش از اندازه‌ی شتاب کار بطوری که تمام نیروی کارگر را جذب می‌کند. بکار بردن متدهای تشدید کار در کارگاههای سرمایه‌داری سبب خستگی طاقت‌فرسای عضلات و اعصاب کارگر در پایان کار روزانه شده و این امر به‌کاهش بارآوری کار منجر می‌گردد. از اینرو سرمایه‌دار که تلاش می‌ورزد بر ارزش اضافی بیفزاید سیستمهای دستمزد تحریك کننده را بکار می‌برد تا در طی روزانه کار (کار روزانه) به‌شدت کار بیشتری نائل گردد. اشکال مختلف باصطلاح «سازماندهی عملی» کار در سرمایه‌داری نیز به‌همین منظور است.

رایج‌ترین شکل این سازماندهی کار که در آن سیستمهای دستمزد تحریك کننده بکار برده می‌شود و کارگران وادار می‌شوند تا خستگی کامل کار کنند، سیستم تایلور و سیستم فورد است. پرنسیپ سیستم‌های مزبور ارتقاء حداکثر شدت کار است.

ماهیت سیستم تایلور (این سیستم به‌نام بنیانگذار این سیستم ـ تایلور ـ که یك مهندس امریکائی بود چنین نامیده شده) اینست: در هر کارگاه قوی‌ترین و چالاکترین کارگران انتخاب می‌شوند. این کارگران وادار می‌شوند در کار حداکثر تلاش کنند. طول هر یك از عملیات کار از روی ثانیه و اجزاء ثانیه تعیین می‌گردد که خود معیار سرعت و شتاب کار برای تمام کارگران می‌شود. هر کارگری که بیشتر از این معیار زمانی (pensum) کار کند اضافه دستمزد (فوق‌العاده‌ی) ناچیزی بر دستمزد روزانه‌اش افزوده می‌شود. برای مشخص ساختن سیستم تایلور لنین به‌این موضوع

اشاره کرده و می‌گوید این سیستم عبارتست از جمعبندی یك سلسله از مهمترین دستاوردهای علمی برای آنالیز حرکات مکانیکی در جریان کار، جلوگیری از حرکات و عملیات بیهوده بمنظور تنظیم دقیق سیستم کار و کنترل و غیره.... با خشونت بسیار مزورانه‌ی استثمار سرمایه‌داری. لنین این شیوه‌ی سازمان کار و پرداخت مزد به‌کارگر را سیستم «علمی» عرق کشیدن از کارگران نامیده است.

سیستم فورد: این سیستم سازمان کار و پرداخت مزد به‌کارگر به‌نام «سلطان اتومبیل امریکائی» فورد نامیده شده و در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری نیز اجرا شد با شتاب بیشتر نقاله‌های خودکار و پرداخت سیستم دستمزد تحریك کننده، شدت کار را به‌حداکثر ارتقاء داد. در این سیستم با تشدید کار دستمزد کارگران افزایش نمی‌یابد و مدت کار روزانه کوتاهتر نمی‌شود. از طریق سیستمهای دیگر سازمان کار و پرداخت دستمزد نیز تشدید استثمار کارگران انجام می‌گیرد. این سیستمها مشتقاتی هستند از دو سیستم تایلور و فورد.

سیستم گانت (امریکا). اختلاف این سیستم با سیستم تایلور اینست که در این سیستم جایزه بر اساس معیار زمانی پرداخت می‌شود: کارگر از یك سو باید به‌معیار زمانی دست یابد و از سوی دیگر صرفنظر از این معیار برحسب ساعات دستمزد ناچیزی دریافت می‌کند. هنگامی که کارگر بیش از معیار زمانی کار کند، فوق‌العاده‌ی ناچیزی نیز دریافت می‌کند.

سیستم هالسی (آمریکا): پرداخت جوایز در ازاء مدت «صرفه‌جوئی» شده به‌عنوان تکمیل مزد متوسط برحسب ساعات کار از مشخصات این سیستم است. طبق این سیستم، مثلا اگر شدت کار دو برابر شود در ازاء هر ساعت کار «صرفه‌جوئی شده» «جایزه‌ای» در حدود یك ـ سوم مزد یکساعت کار (گاه مزد) به‌کارگر پرداخت می‌شود. هرچقدر کار شدیدتر شود بهمان اندازه مزد کارگر ـ در مقایسه با نیروی کاری که بصرف رسانیده است ـ تنزل می‌یابد. **سیستم براون (انگلستان)** نیز بر همین اساس قرار دارد.

در اروپا و آمریکا سیستم بدُوو (فرانسوی) یکی از طرفداران سیستم

تایلور اختراع شد. اساس این سیستم را جدول بغرنجی برای تشدید عملیات کار و شتاب کارگـــر تشکیل می‌دهد و معیار زمانی بسیار بالاتر است. در این سیستم زمان کار چنان پیش بینی و تدارك دیده شده که از هدر رفتن اجزاء ثانیه نیز جلوگیری شود. کارگـــر در ازای انجام معیار تعیین شده جایزه دریافت می‌کند ولی اگر معیار تعیین شده را انجام ندهد با کاهش مزد جریمه می‌شود. این سیستم سبب ارتقاء عظیم بارآوری کار می‌شود.

سیستمهای تایلور و فورد به‌اشکالی که با روز انطباق دارد اینك نیز بکار میروند با این متد در امریکا اشکال مختلف پرداخت جوایز در ازای مزد گاه بکارمیرود. معیار گاه‌مزد بسیار بالاست. کارگری که معیار تعیین شده را انجام ندهد اخراج می‌شود. سیستمهائی که در آنها تمام عملیات از همان ابتدا بوسیله‌ی معیارها تعیین شده‌اند پیوسته بیشتر رواج می‌یابند.

یکی از متدهای افزایش ارزش اضافی که بر اساس گول زدن کارگران استوار است باصطلاح شرکت کارگران (سهمی کردن کارگران) در سود کار است.

سرمایه‌دار به‌بهانه‌ی اینکه کارگر به‌افزایش سود کارگاه علاقمند است از دستمزد معمولی کارگر می‌کاهد و از این مبلغ صندوقی برای «تقسیم سود به‌کارگران» بوجود می‌آورد. در آخر سال هر کارگر به‌عنوان «سود» قسمتی از آنچه را که از دستمزدش کاسته شده دریافت می‌نماید. در واقع «کارگر سهیم شده در سود» در آخر کار اغلب کمتر از دستمزد عادی اجرت دریافت می‌کنند. تقسیم سهام کوچك کارخانه بین کارگـــران نیز بهمین منظور است.

آموزشگاه طولانی و سخت مبارزه‌ی طبقاتی،طبقه‌ی کارگر را آبدیده کرد و به‌او آموخت که برای بدست آوردن حقوق خود بهتر مبارزه کند. در چنین شرایطی بورژوازی به‌سیستمهای استثمار کننده‌ی نوینی متوسل گردید تا این سیستمها را بکار برد و در عین حال با اشکال جدید سازمان کار که متناسب با روز و در اثر پیشرفتهای صنعت پدید آمده (اتوماتیك شدن، کاربرد نیروی الکترونیك و غیره...) انطباق دهد.

سرمایه‌داری برای اینکه سیستم نوین استثمار را از طبقه‌ی کارگـر پوشیده دارد

پیوسته به‌نظرات «همکاری طبقات با یکدیگر»، «همکاری جامعه»، «تعاون اجتماعی»، و «مناسبات انسانی» متوسل می‌شود که در شرایط کنونی بمنظور ارتقاء شدت کار کارگر در کارخانه‌ی سرمایه‌داری تبلیغ می‌گردد. بدین منظور از سیستم جوایز مختلف نیز استفاده می‌شود. در این سیستم مزد ثابت معمولا کمتر از ۵۰٪ دستمزد است. درآمد کارگر به‌انواع مختلف جوایز و فوق‌العاده‌هائی وابسته است که وی را وادار می‌کند بر شدت کارش بیش از پیش بیفزاید.

سه نوع جایزه‌ی عمده را می‌توان بر شمرد که رقابت بین کارگران را بوجود می‌آورد و درخواستهای مطالباتی واحد تمام کارگران را دشوار می‌سازد. ۱ـ جایزه‌ی فردی که رقابت بین کارگران بوجود می‌آورد، هدفش اینستکه طرح خواسته‌های و مطالبات واحد کارگران را عقیم گذارد.

۲ـ جایزه‌ی دستجمعی، هنگامی که بارآوری کار به‌حداکثر ارتقاء نیابد و جایزه‌ی دستجمعی مورد سؤال قرار گیرد هر کارگر خود را مسؤل دانسته یا به‌عبارت دیگر رفقا مسئولیت را به‌گردن دیگری می‌اندازند.

۳ـ جوایز فصلی که گاهگاه و برای مدت کوتاه یا طولانی به‌برخی پرداخت می‌شود. این جایزه وسیله‌ایست برای جلوگیری از اعتصابات.

بکار بردن این جوایز و فوق‌العاده‌ها وسیله‌ایست که در عین حال کارگر در آخر کار نمیتواند دقیقا از دستمزدی که به‌او تعلق دارد و از تصفیه‌ی حساب نهائی‌سردر آورد. سرمایه‌داران در زیر نقاب «علاقمندی کارگران به‌ارتقاء بارآوری کار بر شدت کار می‌افزایند و نرخ استثمار را پیوسته بالامی‌برند.» منظور سرمایه‌داران از این سیستمهای پرداخت مزد اینست که تا آنجا که ممکن است ارزش اضافی بیشتر از کارگران بیرون کشند. سرمایه‌داران از تمام وسایل برای مسموم کردن آگاهی و شعور کارگران بهره می‌برند تا بتوانند در آنان این تصور را برانگیزند که او خودش به‌ارتقاء و تشدید شتاب کار، به‌تنزل مخارج فرآورده‌ها و به‌افزایش سود کارخانه علاقمند است. سرمایه‌داران با این روش تلاش می‌کنند مقاومت پرولتاریا را علیه تهاجم سرمایه درهم شکسته و از ورود کارگران به‌اتحادیه‌ها و سندیکاهای صنفی و از شرکت آنان در اعتصابات جلوگیری نمایند. و با این روش جنبش کارگری را منشعب سازند.

ماهیّت تمام اشکال دستمزد سرمایه‌داری لایتغیر و یکسان است: با ارتقاء شدت و شتاب کار و با افزایش بارآوری کارمزد کارگـــر تنزّل می‌یابد در حالیکـــه درآمد سرمایه‌داران بیشتر می‌شود.

مزد اسمی ـ مزد واقعی

در نخستین مراحل رشد سرمایه‌داری پرداخت مزد کارگـــر بصورت **مزد جنسی** بسیار رایج بود. کارگـر مسکـــن، خوراك و مبلغ کمی پول در ازاء کارش دریافت می‌کرد.

مزد جنسی به‌مقیاس معین درمرحله‌ی ماشینی سرمایه‌داری نیز برجای می‌ماند. مثلا مزد جنسی در صنایع نساجی روسیه‌ی تزاری رایج بود. علاوه بر آن در رشتهٔ کشاورزی سرمایه‌داری کارگـــران روستائی بکـــار گماشته می‌شوند و در چند شاخه از صنایع کشورهای سرمایه‌داری همچنین در مستعمرات و کشورهای وابسته رواج دارد. سرمایه‌داران کارگران را به‌چنان وضعی می‌کشانند که ناگزیر می‌شوند از فروشگاههای کارخانه با اعتبارات جنس خریداری کنند و با شرایط نامساعد در مسکن و کلبه‌هائی که به‌کارگاه و یا پلانتاژ تعلق دارد زیست کنند.

در مزد جنسی سرمایه‌دار نه تنها کارگـــر مزدور را بمثابه‌ی نیروی کار استثمار می‌کند بلکه کارگر بمثابه‌ی مصرف کننده نیز استثمار می‌شود.

مزد پولی از خصوصیات شیوه‌ی تولید رشد یافته‌ی سرمایه‌داری است. باید بین مزد اسمی و مزدواقعی تفاوت قائل شد. **مزد اسمی** دستمزدی است که در پول بیان می‌شود. این دستمزد مبلغ پولی است که کارگـــر در ازای فروش نیروی کارش به‌سرمایه‌دار دریافت می‌کند. مزداسمی فی نفسه معیار کامل سطح مزدواقعی کارگـر نیست. مثلا ممکـن است مزداسمی تغییر یابد در حالیکـه همزمان با آن بهای نعم مصرفی و مالیاتها افزایش یابند بطوری که مزدواقعی کاهش یابد. حتی ممکن است دستمزد با افزایش مزداسمی کاهش یابد و این هنگامی است که هزینه‌ی زندگی در همان موقع سریع‌تر از افزایش مزداسمی ترقی کند.

مزد واقعی مزدی است که در وسایل لازم برای زندگـــی کارگـــر بیان می‌شود.

مزدواقعی نشان می‌دهد کارگـــر در ازای مزد پولی خود چه مقدار و چه نوع نعم مصرفی و مزایای خدمات اجتماعی می‌تواند خریداری کند. در تعیین مزدواقعی کارگر باید فاکتورهای چندی را مورد توجه قرار داد: حداکثر مزداسمی، میزان بهای نعم مصرفی، میزان اجاره‌بهای مسکن، میزان مالیاتهائی که بر کارگر تحمیل می‌شود. طول روزانه‌کـار (کـــار روزانه)، درجه‌ی شدّت (شتاب) کار، کسر دستمزد در موقع کوتاه کردن کار و بالاخره تعداد بی کاران و کم‌کاران که به‌هزینه‌ی طبقه‌ی کارگـر زیست می‌کنند. با توجه به‌سطح نازل دستمزدها، ترقی سیستماتیك هزینه‌ی زندگی و افزایش بیکـاری، دستمزدها در سرمایه‌داری برای تامین حداقل نیازمندی زندگـــی اکثریت کارگران کافی نیست. ترقی هزینه‌ی زندگی و همعنان با آن کاهش و تنزل مزدواقعی و بیش از هر چیز ترقی بهای کالاهائی که مورد نیاز مردم است از مشخصات سرمایه‌داری است.

در فرانسه تورّم و ترقی سبب شد بهای کالاهای مورد نیاز زندگی در سال ۱۹۳۸ هفت برابر بیشتر از سال ۱۹۱۴ شود.

بخش عمده‌ای از دستمزد کارگران را **اجاره‌بهای مسکن** می‌بلعد.

در آلمان اجاره‌بها در فاصله‌ی سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰ بطور متوسط ۶۹٪ افزایش یافت. طبق گزارش بوروی بین‌المللی آمار کار، هر کارگـــر در نیمه‌ی اول قرن بیستم می‌بایست برای اجاره‌بهای مسکن، حرارت، نور و آب در امریکا ۲۵٪ در انگلستان ۲۰٪ و در کانادا ۲۷٪ بودجه‌ی خانواده را می‌پردازد.

در روسیه تزاری هزینه‌ی مسکن کارگر یك سوم دستمزدش را می‌بلعید.

در مهمترین کشورهای سرمایه‌داری مبلغ قابل توجهی از مزد کارگـــر به‌عنوان **مالیات** کسر می‌شود. مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم پس از جنگ جهانی دوم دست کم یك سوم درآمد خانواده‌ی کارگر را تشکیل می‌داد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، دستمزد بهیچوجه منبع ثابت و مطمئن برای زندگـــی کارگر و خانواده‌اش نمی‌باشد. بهای نیروی کار مانند بهای سایر کالاها تحت تاثیر قدرت بازار پیوسته تابع نوسان است. مراحلی که در آن کارگر در تولید اشتغال دارد بطور متناوب با مراحلی که کارگـــر همیشه یا موقتاً بی‌کار می‌شود و در نتیجه بهیچوجه مزد دریافت نمی‌کند و یا مزدش مبلغ ناچیزی است زندگـــی کارگـــر را

تشکیل می‌دهد.

آمار بورژوازی در تعیین سطح متوسط دستمزد (مزدواقعی) واقعیت را قلب می‌کند. مثلا درآمد قشر فوقانی مدیران صنایع و بوروکـراتی مالی را (مدیران کارخانجات و کارگـاهها مدیران بانکها و...) با مجموع مزد طبقه‌ی کارگـر یکجاجمعبندی می‌کند. مزد بسیار نازل قشر وسیع کارگـران غیر متخصص و مزد پرولتاریای کشاورزی (روستا)، ترقی بهای نعم مصرفی و افزایش مالیاتها را به‌حساب نمی‌آورد. آمار بورژوازی میخواهد با این متدها اوضاع واقعی زندگـی طبقه‌ی کارگر را در سرمایه‌داری پوشیده دارد.

در سال ۱۹۳۸ اقتصاددانان بورژوازی امریکا حداقل هزینه‌ی زندگی یك خانوار چهار نفره را در امریکـا سالیانه ۲۱۷۷ دلار تعیین کردند. ولی حدمتوسط دستمزد سالیانه یك کارگـر در صنایع امریکـا در سال ۱۹۳۸ معادل ۱۱۷۶ دلار بود، یعنی در حدود نصف حداقل هزینه‌ی زندگـی که تعیین شده بود. این رقم در میان کارگران بیکار حتی کمتر از ۷۴۰ دلار بود ـ یعنی یك سوم حداقل هزینه‌ی لازم برای زندگی.

در سال ۱۹۳۷ اقتصادیون بورژوازی حداقل هزینه‌ی زندگی را برای یك خانوادهٔ کارگـری در انگلستان هفته‌ای ۵۵ شیلینگ تعیین کردند. طبق گزارشات رسمی در انگلستان ۸۰٪ کارگران معادن ذغال ۷۵٪ کارگـران صنایع نساجی و ۵۷٪ کارگـران موسسات حمل و نقل کمتر از حداقل هزینه‌ی لازم دریافت کرده‌اند.

حد متوسط درآمد مدیران کارگاهها و کارخانجات، مدیران بانکها و سایر اعضاء بلندپایه‌ی اداری چندین برابر حدمتوسط دستمزد کارگران است.

در امریکا در سال ۱۱۴،۱۹۵۵ شرکت به‌هر مدیر و عضو عالیرتبه دست کم ۱۰۰۰۰۰ دلار حقوق پرداخته‌اند. درآمد رئیس شرکـت جنرال موتور یکـی از بزرگترین شرکتهای انحصاری اتومبیل امریکـا (با درآمد فرعی او) ۷۷۶۴۰۰ دلار، درآمد مدیر شرکت بتلهم ۷۰۶۰۰۰ دلار، درآمد مدیر شرکـت دو پونت بیش از ۶۴۲۰۰۰ دلار، درآمد رئیس شرکـت فورد ۵۶۵۰۰۰ دلار بوده است.

با وجود این، حتی آمار بورژوازی نیز نمی‌تواند این واقعیت را مخفی نگهدارد که

دستمزد در سرمایه‌داری با توجه به‌ترقی هزینه‌ی زندگی و افزایش بیکاری برای بخش عمده‌ی کارگران کافی نیست که حداقل نیازمندیهای لازم برای زندگی آنان تامین گردد.

مثلا در آمریکا حداقل هزینه‌ی لازم برای زندگی یك خانواده‌ی ۴ نفری سالهاست که از طرف کمیته‌ی هلر در دانشگاه کالیفرنیا تعیین می‌گردد. طبق آمار امریکائی، در ثروتمندترین کشور سرمایه‌داری جهان (امریکا) تقریباً تمام خانواده‌های کارگری درآمدی دارند که برای تامین حداقل نیازمندیهای زندگی کافی نیست.

در دسامبر ۱۹۵۸ حدمتوسط مزدکارگران صنایع در حدود ۱۹۷۰ دلار کمتر از مبلغ تعیین شده برای تامین هزینه‌ی لازم یك خانواده‌ی کارگری بود. (طبق آنچه که کمیته‌ی هلر دانشگاه کالیفرنیا تعیین کرده).

در سال ۱۹۵۹ در امریکا بیش از ۲۰ میلیون نفر جزء خانواده‌هائی بوده‌اند که درآمد سالیانه‌شان کمتر از ۲۰۰۰ دلار بوده است. بنا به‌اعترافات جان کندی در جریان تبلیغات انتخاباتی ۱۷ میلیون امریکائی با شکم گرسنه می‌خوابند.

کاهش مزد واقعی در سرمایه‌داری

مارکس بر اساس تحلیل شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توانست چنین نتیجه‌گیری کند: «گرایش عام تولید سرمایه‌داری براینست که مزد متوسط عمومی ترقی نکند بلکه تنزل یابد..»*

همانطور که بیان شد مزدواقعی خانواده‌ی کارگر تنزل می‌یابد و در نتیجه مجموع توده‌ی کارگر در اثر گران شدن پیوستهٔ بیشتر نعم مصرفی، افزایش مالیاتها و ترقی اجاره‌بهای مسکن دچار مضیقه و تنگدستی می‌شود. درواقع سطح عمومی مزد واقعی طبقه‌ی کارگر من حیث‌المجموع تحت تاثیر بازار کار سرمایه‌داری تنزل می‌یابد.

دستمزد بمثابه‌ی بهای نیروی کار ـ مانند سایر کالاها ـ بوسیله‌ی قانون ارزش

---

* مارکس: مزد، بها، سود. مجموعهٔ آثار جلد ۱۶ ص ۱۵۲.

تعیین می‌گـــردد. با رشد تکنیك و ارتقاء بارآوری کار مقدار کار لازم برای تولید وسایل زندگـی کاهش می‌یابد و متناسب با آن کار اضافی کارگـر افزایش می‌یابد. هرقدر تکنیك در شاخه‌هائی که نعم مصرفی و وسایل زندگی یا وسایل تولید آنها را تهیه و تولید می‌کنند بیشتر رشد می‌یابد و بارآوری کار ارتقاء می‌یابد. بهمان اندازه ارزش نیروی کار تنزل می‌کند و ارزش اضافی افزایش می‌یابد. گرایش رشد شیوهٔ تولید سرمایه‌داری چنین است.

در عین حال شدت و شتاب کار سرمایه‌داری با مصرف پیوسته بیشتر نیروی کار همعنان است. این امر به‌ترقی ارزش نیروی کار کمك می‌کند. ارزش نیروی کار با افزایش نیازمندیهای مادی و فرهنگی کارگر و خانواده‌اش نیز ترقی می‌کند. رفع این نیازمندیها برای تجدید تولید نـرمال نیروی کار ضروری است. لازمه‌ی این امر قانونمندیهای رشد تاریخی جامعه است. لنین به‌این امر اشاره می‌کند که «رشد سرمایه‌داری بطور اجتناب ناپـذیر به‌افزایش نیازمندیهای تمام اهالی و پرولتاریـای کارگری منجر می‌گردد... این قانون افزایش نیازمندیها در تاریخ اروپـا کاملا تایید شد. مثلا پرولتاریای فرانسه را در پایان قرن هجدهم و در پایان قرن نوزدهم یا کارگـــران انگلستان را در سال ۱۸۴۰ و امروز مقایسه کنیم. همین قانون مشمول روسیه‌ی نیز می‌باشد.»* کاملا واضح است که سطح نیازمندی‌های مادی و فرهنگی کارگر در حال حاضر به‌مراتب بالاتر از ۵۰ تا ۱۰۰ سال گذشته قرار دارد. معذالك سرمایه‌داری نه می‌تواند هدر رفتن پیوسته بیشتر نیروی کار را جبران نماید و نه می‌تواند نیازمندیهای پیوسته بیشتر مادی و فرهنگی طبقه‌ی کارگر را مرتفع سازد.

دستمزد بمثابه‌ی بهای نیروی کار با بهای سایر کالاها اختلاف دارد. در حالیکه بهای سایر کالاها در جامعه‌ی سرمایه‌داری تحت تاثیر عرضه و تقاضا برگرد ارزش آنها نوسان می‌کند (ترقی و تنزل می‌کند) گرایش نیروی کار کالا شده اینست که نسبت به‌ارزشش تنزّل یابد. در سرمایه‌داری عرضه‌ی نیروی کار معمولا بیشتر از تقاضاست. پرولتاریا نمی‌تواند فروش نیروی کارش را ـ تنها کالائی که در اختیار دارد ـ به‌تعویق اندازد و منتظر فراررسیدن مساعدترین شرایط در بازار کالا شود. سرمایه‌داران از این واقعیت به‌نفع خود استفاده می‌کند و به‌کارگر مزدی می‌پردازد که

---

* لنین ـ درباره‌ی باصطلاح مسئله‌ی بازارها. مجموعه‌ی آثار ج ۱ ص ۹۸.

پائین‌تر از ارزش نیروی کار است. افزایش بیکاری در شهرها و سرریز جمعیت در مناطق روستائی سبب می‌شود که فاصله‌ی بین ارزش نیروی کار و بهای آن بیشتر شود.

در تحلیل گرایش تنزّل سطح مزد یك سلسله فاکتورهای دیگر نیز باید مورد توجه قرار گیرد. همانطور که گفته شد مخارج تحصیل و کارآموزی کارگر نیز جزء ارزش نیروی کار باید محاسبه شود. از اینرو ارزش نیروی کار یك کارگر متخصص بیش ازارزش نیروی کار کارگر غیر متخصص است. ولی با رشد سرمایه‌داری و پیشرفت تکنیك صنعتی از یك طرف تقاضای کارگران متخصص که می‌توانند ماشینهای بغرنج را بکار برند بیشتر می‌شود ولی در عین حال عملیات گونه‌گون پروسه‌ی کار ساده‌تر شده بطوری که کار بخش قابل‌توجهی از کارگـران متخصص زائد می‌شود. تعداد زیادی از کارگران آزموده تخصص خود را از دست داده و از تولید رانده می‌شوند. آنان ناگزیر می‌شوند به‌کار غیر تخصصی بپـردازند که مزد آن بمراتب کمتر از کار تخصصی است.

تعداد زیاد نیروی کار زائد در روستا پیوسته سطح مزد کارگران روستائی مشغول به‌کـار را تنزل می‌دهد. اجرت کارگـران روستا بمراتب پائین‌تر از سطح متوسط دستمزدهاست: مثلا حد متوسط دستمزد کارگر روستائی آمریکا در فاصله‌ی سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۹ بین ۲۸٪ تا ۴۷٪ دستمزد یك کارگر صنعتی بود.

علاوه بر اینها، بکار بردن تکنیك ماشینی امکانات وسیعی فراهم می‌آورد که کار زنان و کار کودکـان جانشین کارمردان شود. ارزش نیروی کار از طریق ارزش وسایل زندگی که کارگر برای خود و خانواده‌اش بدان نیازمند است تعیین می‌گردد. از اینرو هنگامی که زن و فرزندان کارگر به‌پروسه‌ی تولید کشیده شوند مزد کارگر تنزل می‌کند. در کشورهای سرمایه‌داری کارگران زن در ازای همان کاری که مردان آنرا انجام می‌دهند مزد بمراتب کمتری دریافت می‌نمایند. سرمایه برای خود ارزش اضافی بوجود می‌آورد ـ حتی از طریق استثمار بی بند و بار کار زنان و کودکان.

حد متوسط مزد کارگـران زن در آمریکـا در سال ۱۹۵۸ ـ ۳۸/۵٪
درانگلستان در سال ۱۹۵۹ ـ ۴۸٪ و در آلمان فدرال در سال ۱۹۶۰
۳۹٪ کمتر از حدمتوسط مزد کارگران مرد بود.

در کشورهای مستعمره و وابسته این نابرابری بازهم بیشتر است.

حدّ متوسط مزد کارگران زن در هندوستان و هندوچین ۵۰ تا ۷۵٪ کمتر از مزد متوسط کارگران مرد بود.
در ایالات متحده‌ی آمریکا از تعداد کارگران مزدبگیر ـ حتی طبق آماری که بی‌تردید کمتر از واقعیت است ـ در سال ۱۹۴۹ بیش از ۳/۳ میلیون کودك و زن بوده است.

بازرسی ویژه‌ی کار کودکان در ۲۸ ایالت آمریکا نشان داده که ۳۶٪ کودکان و نوجوانانی که مورد بازرسی قرار گرفته‌اند کمتر از ۱۳ سال و ۶۴٪ آنان بین ۱۴ و ۱۵ سال داشته‌اند. در کارخانجات کنسرو و میوه و گوشت و در لباسشوئی‌ها کودکان ۱۲ ساله روزانه تا ۱۳ ساعت کار می‌کردند.

در روسیه‌ی تزاری نیز کار کودکان بسیار رواج داشت. بخش نسبتاً مهمی از کارگران کارخانجات نساجی و چند کارخانهٔ دیگر را کودکان ۸ـ۱۰ ساله تشکیل می‌داد. در صنایع پنبه و نساجی هندوستان ۲۰ تا ۲۵٪ کارگران را کودکان تشکیل می‌دهند. استثمار کار کودکان بوسیله‌ی سرمایه مخصوصاً در مستعمرات و کشورهای وابسته شکل خشنی به‌خود می‌گیرد. در کارگاههای نساجی و تنباکوی ترکیه کودکان ۷ تا ۱۴ ساله مانند کارگران رشید تمام روز کار می‌کنند. در رودزیای جنوبی کودکان اهالی افریقائی ۶ و ۷ ساله روزانه ۸ تا ۹ ساعت کار می‌کنند و در ازای آن اجرت ناچیزی دریافت می‌کنند.

مزد کم کارگران زن و استثمار کودکان بیماریهای متعدد را افزایش داده و مرگ و میر آنان بیشتر می‌شود. علاوه بر آن، بر تعلیم و تربیت نسل آینده تاثیرات مخربی بجا می‌گذارد.

یکی از متدهای کاهش و تنزل دستمزد سیستم جریمه است. در روسیه‌ی تزاری کارگر درموارد مختلف جریمه می‌شد: «سهل‌انگاری در کار». «نقض مقررات». «شرکت در هر نوع تظاهرات و اعتصابات و غیره...» در کشورهای سرمایه‌داری تا به‌امروز جریمه کردن معمول است و نه تنها وسیله‌ای برای تحکیم دیسیپلین کار سرمایه‌داری است بلکه برخی از جریمه‌ها بمنظور درآمد بیشتر سرمایه‌داران است.

مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر بخاطر منافع حیاتی خویش اهمیت اساسی در سطح مزدها دارد. هرچقدر مقاومت کارگران ضعیف باشد گرایش تنزل دستمزد

شدیدتر است و برعکس مارکسیسم باصطلاح «قانون مزد شرافتمندانه» را رد می‌کند. طبق این قانون دستمزد از طریق حداقل نیازمندیهای زندگی که کارگر برای ادامه‌ی زندگـــی خود و خانواده‌اش بدان احتیاج دارد تعیین می‌شود و بنابراین مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بخاطر مزد بیشتر ظاهراً بی نتیجه و بیهوده است.

رشد تولید سرمایه‌داری که خصلت پریودی (دوره‌ای) دارد بر حرکت دستمزد تاثیر زیادی دارد. در دوران بحرانهای اقتصادی و جنگ با برطرف شدن بحران دستمزدها با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر معمولا ترقی می‌کند.

گـــرایش عام تنزل و کاهش دستمزدها در کشورهای مختلف برحسب شرایط مشخص رشد هر کشور گونه‌گـــون است. شرایطی که ارزش نیروی کار را در هر کشور تعیین می‌کند مقایسه‌ی دستمزد کشورهای مختلف باید تمام دقایقی که سبب اختلاف ارزش نیروی کار می‌شوند مورد توجه قرار گیرد: شرایط تاریخی تشکـــل طبقه‌ی کارگر و سطح نیازمندی‌های آنان، مخارج کارآموزی و تحصیل کارگر، نقش کار زنان و کودکـــان، درجه‌ی بارآوری کار، شدت و شتاب کار، بهای کالاهای مصرفی و غیره.....

در برخی از کشورهای سرمایه‌داری در اثر شرایط تاریخی رشدشان در مقاسه با تعداد کشورهای جهان سرمایه‌داری اهالی به‌سطح زندگی نسبتاً برتری نائل شدند. مثلا در آمریکـا در اثر دسترسی به‌زمینهای وسیع و حاصلخیز، سطح زندگـی نسبتاً برتر اهالی روستا و عدم سرریز جمعیت در روستا. چون نیروی کار کم بود قانون عرضه و تقاضا در بازار کار مدت معینی به‌سود کارگران عمل کرد. در نتیجه‌ی این واقعیتهای تاریخی در امریکا سطح ارزش نیروی کار و دستمزد نسبتاً برتر از سایر کشورها بود.

موقعیت نسبتاً ممتاز انگلستان و فرانسه و چندقدرت استعماری دیگـــر در بازار جهانی و نیز استثمار مستعمرات که سود فوق‌العاده زیادی عایدشان کرد سبب شد شرایط مناسبی برای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگـــر بخاطر افزایش مزد در این کشورها بوجود آید. ولی همینکه عملکرد این فاکتورها به‌تحلیل رفت در این کشورها گرایش تنزل سطح مزدواقعی پیوسته بیشتر محسوس گردید.

گوچینسکی مثالهای متعددی برای تنزل مزدواقعی در چند کشور بر شمرده است. بنا به‌گـــزارشات او مزدواقعی در انگلستان و فرانسه در دوران

۱۸۴۳ـ۱۸۴۹ تقریباً ۱۰٪ پائین‌تر از دوران قبلی بود. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در این کشورها مزدواقعی عموماً افزایش یافت: در انگلستان در فاصله‌ی سالهای ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۳ در حدود ۷۰٪ بیشتر از سالهای ۱۸۴۹ـ۱۸۵۸بود.

در انگلستان و فرانسه دستمزد در نیمه‌ی قرن بیستم بار دیگر بطور آشکار تنزل نمود. حتی در سالهای ترقی (۱۹۲۲ـ۱۹۲۹) مزدواقعی در انگلستان فقط به۹۵٪ سطح مزد سالهای ۱۹۰۰ـ۱۹۰۱ رسید. بحران سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ وضع طبقه‌ی کارگر را بمراتب بدتر کرد.

در امریکا حد متوسط مزد سالیانه در فاصله‌ی سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۷ طبق گزارشات کوچینسکی ۶۵ تا ۷۰٪ بالاتر از دهه‌ی ۱۰ـ۱۸۰۱ بود. در اواخر قرن نوزدهم در رابطه با ترقی قیمتها حرکت دستمزدها جریان معکوس داشت. مورخ امریکائی بوگارت خاطرنشان کرد که مزدواقعی در سال ۱۹۱۰، ۸۶٪ و در سال ۱۹۱۸، ۷۰٪ سطح متوسط دستمزدهای دوران ۹۹ـ۱۸۹۰ می‌باشد.

در آلمان طبق گزارشات کوچینسکی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مزدها افزایش یافتند. حد متوسط دستمزدها ۳۰٪ بیشتر از حد متوسط دوران ۶۷ـ۱۸۶۰ شد. در سالهای بعد از جنگ اوّل جهانی مزدواقعی تنزل یافت. در سال‌های ۱۴ـ۱۹۰۹ در مقایسه با سطح متوسط دوران ۹ـ۱۹۰۳، ۹۷٪ و در سالیان ۲۳ـ۱۹۱۴، ۷۱٪ و در سالیان ۳۲ـ۱۹۲۴، ۸۷٪ تنزل یافت.

سطح دستمزدها مخصوصاً در کشورهای مستعمره و وابسته و تعداد زیادی از کشورها که از نظر اقتصادی کم رشد هستند بسیار نازل است. سرمایه از طریق بنده ساختن اقتصادی و چپاول سیستماتیك این کشورها از نیروی کار این کشورها که بی مصرف مانده استفاده کرده و مزد بمراتب کمتری از ارزش آنان می‌پردازد. در این میان افزایش نژادی در پرداخت مزد بسیار رواج دارد. مثلا سیاه پوستان و سفیدپوستان برای کار مشابه دستمزدهای مختلف دریافت می‌کنند. در مستعمرات و کشورهای وابسته‌ی آفریقا مزد متوسط یك کارگر سیاهپوست یك دهم ($\frac{۱}{۱۰}$) مزد متوسط کارگر سفیدپوست است. ولی حتی در کشوری بسیار رشد یافته مانند امریکا

سیاهپوستان مزد کمتری دریافت می‌کنند.

برای اینکه بتوان حدمتوسط مزدها را در کشورهای متروپل بدرستی تخمین زد باید پیوسته اوضاع کارگران را در مستعمرات و کشورهای وابسته در نظر گرفت. اغلب دیده می‌شود که در رشد سرمایه‌داری حفظ سطح زندگی کارگران در متروپل‌ها و حتی ترقی مزدها در این کشورها درمراحلی با تشدید قاطعانه‌ی استثمار زحمتکشان در جهان مستعمره و بدتر شدن شرایط زندگی آنان همعنانست.

بورژوازی دولتهای امپریالیستی با تنزل و کاهش مزد توده‌ی عظیم کارگران و چپاول کشورهائی که از نظر اقتصادی عقب مانده هستند و غارت مستعمرات شرایط ممتازی برای قشر نسبتاً کوچکی کارگر که دستمزدشان بیشتر است بوجود می‌آورد. بورژوازی از این اقشار که دراصطلاح آریستوکراسی (اشراف) کارگری نامیده می‌شوند و دستمزدشان بیشتر است و نمایندگان سندیکاهای کارگری و بورکراتی و استادان جزء آنان هستند استفاده می‌کنند تا جنبش کارگری را منشعب سازند و آگاهی طبقاتی پرولتاریا را از طریق تبلیغ سازش طبقات و منافع دستجمعی استثمار گران و استثمارشوندگان مسموم سازند.

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای افزایش دستمزد

در هر کشور درنتیجه‌ی مبارزه‌ی سرسختانه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی سطح معینی از دستمزدها بر اسا ارزش نیروی کار کالا شده بوجود می‌آید. عدم انطباق دستمزد با ارزش نیروی کار حدودی دارد. در سرمایه‌داری حداقل دستمزد از طریق شرایط کاملا فیزیکی تعیین می‌گردد: کارگر باید مقادر معینی از نیازمندیهای زندگی را که مطلقاً ضرورت دارد در اختیار داشته باشد تا بتواند زندگی کند و نیروی کارش تجدید تولید نماید. «هرگاه بهای نیروی کار به‌این حداقل تنزل نماید دراینصورت نازل‌تر از ارزش آن است. چه نیروی کار فقط به‌شکل ناقص (فلج شده) می‌تواند حفظ شود و رشد یابد.»* هرگاه پائین‌تر از این حد تنزل کند آنگاه سرعت اتلاف نیروی کار چنان شدید است که طول عمر

---

* مارکس/ سرمایه ـ جلد اول صفحه‌ی ۱۸۷

زحمتکشان کوتاهتر شده، تعداد زاد و ولد آنان تنزل می‌کند و مرگ و میر افزایش می‌یابد، سرمایه‌داران که تشنه‌ی سود هستند پیوسته تلاش می‌کنند دستمزد را به‌حداقل نیاز فیزیکی (جسمانی) کارگر تنزل دهند در حالیکه کارگران علیهٔ کاهش مزد و برای افزایش آن، برای تعیین حداقل دستمزد تضمین شده، اجرای بیمه‌ی اجتماعی و کوتاه کردن مدت کار روزانه (روزانه کار) مبارزه می‌کنند. در این مبارزه مجموعه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت بورژوازی رو در روی طبقه‌ی کارگر قرار می‌گیرند. سطح دستمزد در مراحل مشخصی از طریق ارزش موجود نیروی کار و تناسب نیروی طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی تعیین می‌گـردد. مبارزه‌ی سرسختانهٔ طبقه‌ی کارگـر برای افزایش مزد با پیدایش سرمایه‌داری صنعتی آغاز گردید. این مبارزه درانگلستان رشد یافت و سپس در سایر کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره آغاز گردید. بهمان اندازه که پرولتاریا تشکل طبقاتی می‌یابد کارگـران در **اتحادیه‌های صنفی** (سندیکـا) متشکـل می‌شوند تا بتوانند با موفقیت به‌مبارزات اقتصاد بپـردازند. بدین روش در برابر سرمایه‌داران، کارگـر منفرد قرار ندارد بلکـه مجموعه‌ی یك تشکیلات با سرمایه‌داران روبرو می‌شود. با تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در مجاورت سازمانهای صنفی محلی و ملی اتحادیه‌های بین‌المللی نیز پدید می‌آید. اتحادیه‌های صنفی برای توده‌های وسیع کارگـران **آموزشگـاه مبارزه‌ی طبقاتی** است. سرمایه‌داران نیز به‌سهم خود در اتحادیه‌های سرمایه‌داری متشکـل می‌شوند. آنان رهبران مرتجع اتحادیه‌های کارگری را با رشوه خریداری می‌کنند. اتحادیه‌های کارگری را منشعب می‌سازند و از پلیس و ارتش، دادگاهها و زندانها برای سرکوبی جنبش کارگری استفاده می‌کنند. یکی از موثرترین وسایل درمبارزات کارگران بخاطر افزایش مزد، کوتاه کردن مدت کار روزانه و بهبودی شرایط کار در سرمایه‌داری **اعتصاب** است. بهمان اندازه که تضادهای طبقاتی تشدید می‌یابد و تشکـل جنبش پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره رشد می‌یابد میلیونها نفرکارگر به‌مبارزه‌ی اعتصابی کشیده می‌شوند. هرگـاه کارگـران در مبارزه‌شان علیهٔ سرمایه قاطعیت و پیگیری نشان دهند سرمایه‌داران در اثر اعتصاب آنان مجبور می‌شوند شرایط اعتصاب کنندگان را بپـذیرند. حکـومتها بورژوازی با مبارزه‌ی بی امان طبقه‌ی کارگر بخاطر منافع حیاتی خود وادار توانند شد قوانینی در مورد حداقل دستمزد، کوتاه کردن مدت کار روزانه و محدود ساختن کار کودکان وضع نمایند.

مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا بخاطر ارتقاء سطح زندگـــی‌اش دارای اهمیت زیادی است هرگاه اتحادیه‌های صنفی کارگران قاطعانه و صحیح در خدمت طبقه‌ی کارگر رهبری شوند در اینصورت قادر خواهد بود در برابر سرمایه‌داران موفقیت آمیز ایستادگی و مقاومت کنند. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر می‌تواند در مرحله‌ی معینی از تنزّل دستمزدها جلوگیری نماید و یا موجب ترقی و افزایش دستمزدها گردد. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگـــر فاکتور نیرومندی است که علیهٔ گرایش تنزل سطح دستمزدها تاثیر می‌کند.

مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر قادر نیست قوانین سرمایه‌داری ـ از جمله قانون ارزش نیروی کار را ـ ملغی نماید، سیستم سرکـــوبی سرمایه‌داری زحمتکشان را برطرف نماید و کارگران از استثمار و فقر رها سازد.

مارکسیسم ـ لنینیسم که اهمیت زیاد مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگـــر علیه بورژوازی را می‌پـذیرد در عین حال می‌آموزد که این مبارزه فقط علیهٔ تاثیرات و عوارضات سرمایه‌داری است نه علیهٔ علل و مسبب اصلی اوضاع سرکوبی و وخامت شرایط زندگی پرولتاریا، مسبب و علل اصلی همانا خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است.

طبقه‌ی کارگر فقط از طریق مبارزه‌ی سیاسی انقلابی می‌تواند سیستم بردگـی مزدوری ـ ریشه‌ی سرکوبی اقتصادی و سیاسی‌اش ـ را نابود کند.

خلاصه

۱) در جامعه‌ی سرمایه‌داری دستمزد بیان پولی ارزش نیروی کار (بهای آن) می‌باشد. که ظاهراً بهای کار بنظر می‌رسد. دستمزد مناسبات استثماری سرمایه‌داری را پرده‌پوشی می‌کند و این تصور باطل را بوجود آورد که گویا تمام اجرت کارگر پرداخت شده در حالیکه دستمزد درواقع فقط بیان بهای نیروی کار کارگر است.

۲) اشکـال اساسی دستمزد عبارتند از گاه مزد و کارمزد. در گاه مزد حداکثر درآمد کارگـر به‌طول زمانی که کار می‌کند وابسته است. در کارمزد حداکثر درآمد کارگـر از طریق تعداد (مقدار) فرآورده‌های که کارگـر تولید می‌کند تعیین می‌شود. سرمایه‌داران بمنظور افزودن بر ارزش اضافی سیستمهای ارتقاء دهنده‌ی دستمزد را به‌کار می‌برند که درواقع به‌ارتقاء عظیم شدت کار (شتاب کار) و اخراج سریع‌نیروی کار از پروسه‌ی تولید منجر می‌گردد.

۳) بهای نیروی کار برخلاف بهای سایر کالاها معمولا نسبت به‌ارزشش تنزل می‌یابد. سرمایه با بکار انداختن همه جانبه‌ی کار زنان و کودکان و علاوه بر این با پرداخت مزد بسیار ناچیز به‌کارگـران کشاورزی و کارگـران کشورهای مستعمره و وابسته استثمار طبقه‌ی کارگر را تشدید می‌کند.

۴)مزد اسمی مبلغی است که کارگر در ازای نیروی کاری که به‌سرمایه‌دار فروخته دریافت می‌نماید. مزد واقعی دستمزدی است که در تامین وسایل زندگی کارگر بیان می‌شود. مزدواقعی نشان می‌دهد که کارگر با مزد پولی که دریلفت می‌نماید چه مقدار وسایل زندگـی و امور اجتماعی می‌تواند خریداری کند. با رشد سرمایه‌داری و گسترش آن مزد واقعی تنزل می‌یابد.

۵) طبقه‌ی کارگـر که در اتحادیه‌های صنفی با هم متحد می‌شوند بخاطر کوتاه کردن کار روزانه (روزانه کار) و افزایش مزد مبارزه می‌کند. پرولتاریا تنها از طریق مبارزه‌ی اقتصادی **نمی‌تواند** خود را از استثمار رها کند. تنها با برکناری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از طریق **مبارزه‌سیاسی انقلابی** شرایط سرکـوبی اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر برطرف خواهد شد.

(۵) انباشت سرمایه
ـ وخیم‌تر شدن اوضاع پرولتاریا

تولید و تجدید تولید

جامعه برای زندگی و رشد باید نعم مادّی تولید کند. جامعه نمی‌تواند از تجدید تولید خودداری نماید. همانطور که نمی‌تواند از مصرف صرفنظر نماید.

روزبروز، سال به‌سال انسان‌ها نان، گوشت و سایر مواد غذائی بمصرف می‌رسانند و پوشاك استعمال‌می‌کنند. در عین حال همزمان با آن مقدار جدیدی نان و گوشت، پوشاك کفش و سایر فرآورده‌ها بوسیله‌ی کار انسان تولید می‌شود. ذغال در بخاری و سایر دستگـــاههای حرارتی می‌سوزد ولی در عین حال همه روزه مقدار جدیدی ذغال استخراج می‌گردد. ماشینها دیر یا زود غیر قابل مصرف می‌شوند ولی در کارخانجات ماشینهای جدیدی ساخته می‌شود. در هر نظام اجتماعی باید پروسه‌ی تولید پیوسته تجدید گردد. این تجدید دائمی یا تکرار پروسه‌ی تولید **تجدید تولید** نامیده می‌شود. «از اینرو هر پروسه‌ی تولید اجتماعی از نقطه‌ی نظر وابستگی دائمی و جریان لاینقطع تجدیدش در عین حال پروسه‌ی تجدید تولید می‌باشد.»*

شرایط تولید در عین حال شرایط تجدید تولید می‌باشد. اگـــر تولید شکـــل سرمایه‌داری داشته باشد، تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود.

پـــروسه‌ی تولید و تجدید تولید فقط در این نیست که انسانها همواره مقدار جدیدی فرآورده به‌عنوان جبران نعم مصرف شده و یا بیش از آن تولید کنند بلکه در این نیز هست که در جامعه پیوسته مناسبات تولید متناسب با آن از نو برقرار گردد.

*مارکس ـ کاپیتال ـ جلدِ اول ص ۵۹۰

دو تیپ تجدید تولید وجود دارد: تجدید تولید ساده و تجدید تولید گسترده. **تجدید تولید ساده** عبارتست از تکـرار پروسه‌ی تولید در همان سطح. فرآورده‌های جدید تولید شده فقط نعم مصرف شده و وسایل تولید مصرف شده هستند. تجدید تولید گسترده (گسترش یافته)، عبارتست از تکـرار پروسه‌ی تولید **در سطح گسترده‌تر**. یعنی جامعه نه تنها نعم مادی مصرف شده را جبران می‌کند بلکه علاوه بر آن وسایل تولید و نعم مصرفی اضافی نیز تولید می‌کند.

تا پیدایش سرمایه‌داری نیروهای مولد بسیار کند رشد می‌یابند. حجم تولید اجتماعی سال به‌سال و ده سال به‌ده سال بسیار اندك تغییر می‌یابد. در سرمایه‌داری رشد سریع نیروهای مولد جانشین تولید اجتماعی سابق که تحرك ناچیزی داشت می‌شود. مشخصات شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تجدید تولید گسترده است که با بحران‌های اقتصادی متناوبا همراه است و در این جریان تولید تنزل می‌کند.

تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری

در تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری، پروسه‌ی تولید با حجمی تغییر ناپذیر تکرار می‌گردد. سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را به‌مصرف شخصی خود می‌رساند.

در تحلیل تجدید تولید ساده، چند خصوصیّت عمده‌ی سرمایه‌داری تجلی می‌یابد. در پروسه‌ی تجدید تولید سرمایه‌داری نه تنها محصولات کار دوباره تولید می‌شوند بلکـه مناسبات استثماری سرمایه‌داری نیز دوباره برقرار می‌گـردد. از یك سو در جریان تجدید تولید پیوسته ثروت تولید می‌شود ـ که به‌سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد و او این ثروت را برای تملك ارزش اضافی به‌مصرف می‌رساند ـ و پس از پایان هر پروسه‌ی تولید و تجدید تولید باز سرمایه به‌صاحب سرمایه برمی‌گردد و همین سرمایه است که به‌او امکـان می‌دهد از طریق استثمار کارگـران ثروتمندتر شود. از سوی دیگرکارگـر پیوسته از پروسهٔ تولید بی نصیب می‌ماند در نتیجه برای تامین حداقل نیازمندیهای مبرم برای زندگی خود ناچار است نیروی کارش را به‌سرمایه بفروشد. تجدید تولید کارگـر مزدور شرط لازم تجدید تولید سرمایه باقی می‌ماند. «بنابراین پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری با جریان خاص خود افتراق بین نیروی کارو شرایط

کار را تجدید تولید می‌کند. پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری از این طریق شرایط استثمار کارگران را تجدید تولید کرده و جاودانی می‌سازد. پروسه‌ی تولید سرمایه‌داری کارگر را پیوسته مجبور می‌کند که نیروی کارش را بفروشد تا زندگی کند و سرمایه‌داران را پیوسته قادر می‌سازد با خرید نیروی کار کارگران ثروتمندتر شوند.»* بدین ترتیب در پروسه‌ی تجدید تولید دائماً خود مناسبات سرمایه‌داری از نو برقرار می‌شود: در یك سو سرمایه‌دار و در سوی دیگر کارگر مزدور. حتی قبل از اینکه کارگر نیروی کارش را به‌این یا آن سرمایه‌دار بفروشد به‌مجموعه‌ی سرمایه‌داران تعلق دارد: یعنی به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار درمجموع. کارگری که محل کارش را عوض کند در اینصورت از چنگ یك استثمار کننده به‌چنگ استثمارکننده‌ی دیگری می‌افتد. درواقع دست و پای کارگر در تمام طول عمرش به‌سرمایه بسته شده است.

هرگاه پروسه‌ی تولید را منفرداً بررسی کنیم در نگاه اول چنین بنظر می‌رسد که گوئی سرمایه‌دار بهنگـــامی که نیروی کار را خریداری می‌کند از صندوق شخصی خود به‌کارگر پول پیش پرداخت می‌کند. چه سرمایه‌دار بهنگام پرداخت مزد کالائی را که بوسیله‌ی کارگـر در مدت معینی (مثلا در یکماه) تهیه شده است هنوز نتوانسته بفروشد. ولی خرید و فروش نیروی کار را منفرداً و مجزا از یکدیگر بررسی نکنیـم بلکه هر دو را بمثابه‌ی دقایق تجدیدتولید، بمثابه‌ی مناسباتی که پیوسته تکرار می‌شود بررسی کنیم، در اینصورت خصلت واقعی جریان امر آشکار می‌گردد:

ـ اولا در حالیکـــه کار کارگـــر در مدت معینی ارزش نو (ارزش جدید) بوجود می‌آورد که این ارزش جدید جلوی ارزش اضافی است ـ فرآورده‌هائی که کارگـر درمدت مزبور تولید کرده در بازار بفروش رسیده و به‌پـول مبدل می‌شود. پس این نتیجه حاصل می‌گردد که سرمایه‌دارَ از صندوق خود به‌کارگر دستمزد نمی‌پردازد بلکه از ارزشی که کارگر با کارش در آن فاصله‌ی زمانی که قبلا کار کرده است (مثلا در ماه گذشته) تهیه کرده مزد دریافت می‌نماید. طبق بیان مارکس «طبقه‌ی سرمایه‌دار طبق نسخه‌ی کهنه عمل می‌کند: کالای مورد نظر را در ازای پولی که متعلق به‌کارگر است و از او چپاول شده خریداری می‌کند.»

ـ ثانیاً بهای نیروی کار برخلاف سایر کالاها هنگـــامی به‌وسیله‌ی سرمایه‌دار به‌کارگر پرداخت می‌شود که او کار معیّنی انجام داده است. پس این نتیجه حاصل می‌گردد که سرمایه‌دار قبلا به‌پرولتاریا چیزی نمی‌پردازد بلکه برعکس پرولتاریا قبلا

* مارکس ـ کاپیتال، جلد اوّل، ص ۶۰۳.

به‌سرمایه‌دار پیش پرداخت می‌کند. از اینرو سرمایه‌داران تلاش می‌کنند در مدتی هرچه طولانی‌تر مزد بپردازد (مثلا ماهی یکبار) تا بدین روش مدت اعتبار بلاعوض را که از کارگر دریافت می‌نماید. طولانی‌تر کنند.

طبقه‌ی سرمایه‌دار پول را به‌شکل دستمزد برای خرید مایحتاج مبرم زندگی کارگر به‌وی می‌پردازد. یعنی برای خرید قسمتی از فرآورده‌هائی که خود او تهیه کرده و استثمار کننده آنرا تصاحب می‌کند. درواقع این پول را کارگران برای خرید نیازمندهای زندگی که طبقه‌ی کارگر خود آنها را تهیه کرده است دوباره بطور منظم به‌سرمایه‌داران پس میدهند.

تحلیل مناسبات سرمایه‌داری در جریان تجدیدتولید نه تنها منبع واقعی دستمزد را نمایان می‌سازد بلکه منبع واقعی هرنوع سرمایه را نیز آشکار می‌سازد.

فرض کنیم سرمایه‌ی پیش ریخته شده‌ای به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ اضافه ارزشی به‌مبلغ ۱۰۰۰۰ فونداسترلینگ داشته باشد ـ و سرمایه‌دار تمام این مبلغ را خرج مصارف شخصی خود کند. اگر سرمایه‌دار کار بی اجرت کارگران را تصاحب نکند در اینصورت سرمایه‌اش در طی ۱۰ سال بمصرف می‌رسد. ولی چنین امری بوقوع نمی‌پیوندد زیرا مجموعه‌ی ۱۰۰ هزارپوند استرلینگی که سرمایه‌دار آنرا درمدت ۱۰ سال مصرف می‌کند از ارزش اضافی که کار بی اجرت کارگر آنرا بوجود آورده بدست می‌آید. نتیجه اینکه هر سرمایه‌دار ـ منبع اصلی آن هرچه باشد ـ خود در جریان تجدید تولید پس از مدت معینی ارزش می‌شود. این ارزش بوسیله‌ی کار کارگران بوجود آمده که سرمایه‌دار آنرا بدون دادن پاداش تصاحب کرده است. این خود ثابت می‌کند ادعای اقتصاد دانان بورژوازی که گویا سرمایه ثروتی است که از کار شخصی سرمایه‌دار بدست آمده نادرست است.

تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری جزئی یا دقایقی از تجدید تولید گسترده می‌باشد. مناسبات خاص استثماری تجدید تولید ساده در شرایط تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری به‌رشد خود ادامه می‌دهد.

تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری
انباشت سرمایه

در تجدید تولید گسترده (گسترش یافته) سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را برای گسترش حجم تولید بمصرف می‌رساند: برای بدست آوردن وسایل تولید بیشتر و برای اجیر کردن کارگـــران بیشتر. در نتیجه قسمتی از ارزش اضافی به‌سرمایه‌ی سابق اضافه می‌شود. به‌عبارت دیگر **سرمایه انباشت می‌شود.**

انباشت سرمایه عبارتست از انضمام بخشی از ارزش اضافی به‌سرمایه یا تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به‌سرمایه. منبع انباشت سرمایه نتیجتاً ارزش اضافی می‌باشد. سرمایه از طریق استثمار طبقه‌ی کارگـــر افزایش می‌یابد و در عین حال مناسبات تولید سرمایه‌داری بر اساس گسترده‌تری از نو تولید می‌شود (تجدیدتولید می‌یابد). انگیزه و محرّك انباشت سرمایه بدست آوردن ارزش اضافی است. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حرص و آز تلنبار کردن حد و مرزی ندارد. با گسترش تولید، حجم ارزش اضافی که سرمایه‌داران آنرا تصاحب می‌کنند افزایش می‌یابد. در نتیجه آن بخش از ارزش اضافی نیز که برای رفع نیازمندیهای شخصی و تفریحات و تجملات سرمایه‌دار بمصرف میرسد افزایش می‌یابد. از سوی دیگر افزایش ارزش اضافی برای سرمایه‌داران این امکـان را فراهم می‌آورد که تولید را بازهم گسترش دهند. تعداد بیشتری کارگـــر را استثمار نمایند و مقدار بیشتری ارزش اضافی تصاحب کنند.

در جریان مبارزه‌ی رقابت بی‌امان بین سرمایه‌داران آن سرمایه‌دارانی که امتیازات بیشتر دارند سرمایه‌داران کوچك را از میدان رقابت بیرون می‌رانند و این امر بورژوازی را به‌انباشت سرمایه وامیدارد. رقابت بی امان هر سرمایه‌دار را وادار می‌کند برای جلوگیری و اجتناب از سقوط خود تکنیك تولید را بهتر سازد و تولید را گسترش دهد. نائل نشدن به‌رشد تکنیك و عدم گسترش تولید یعنی عقب ماندن. ولی سرمایه‌دارانی که عقب بمانند از رقبای بی‌امان خود شکست خواهند خورد. مبارزه‌ی رقابت هر سرمایه‌داری را وادار می‌کند **سرمایه‌اش** را افزایش دهد و سرمایه‌دار **فقط از طریق انباشت دائمی قسمتی از ارزش اضافی** می‌تواند سرمایه‌اش را افزایش

دهد. بنابراین تجدید تولید گسترده در سرمایه‌داری یعنی انباشت سرمایه.

ترکیب ارگانیك سرمایه
تجمع و تمرکز سرمایه

در جریان انباشت سرمایه مجموع سرمایه افزایش می‌یابد و ترکیب آن نیز تغییر می‌یابد. هنگامی که سرمایه‌دار ارزش اضافی انباشت می‌کند و کارخانه‌اش را گسترش می‌دهد معمولا ماشینهای جدید بکار انداخته و تکنیك کار را اصلاح و بهتر می‌کند زیرا این عوامل سود بیشتری را نوید می‌دهند. رشد تکنیك کار به‌مفهوم افزایش سریع‌تر آن بخش از سرمایه است که به‌شکل وسایل تولید (ماشین‌ها، ساختمانها، موادخام و...) بکار افتاده ـ یعنی سرمایه‌ی ثابت. برعکس، آن بخش از سرمایه که برای خرید نیروی کار بمصرف می‌رسد ـ یعنی سرمایه‌ی متغیر کندتر رشد می‌یابد. تناسب بین سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیر تا آنجا که به‌تناسب بین مجموعه‌ی وسایل تولید و نیروی زنده‌ی کار بستگی دارد **ترکیب ارگانیك سرمایه** نامیده می‌شود. سرمایه‌ای به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰ فونداسترلینگ را مثال می‌زنیم. از این مبلغ ۸۰۰۰۰ فونداسترلینگ باید برای ساختمانها، ماشینها، مواد خام و ... و ۲۰۰۰۰ فونداسترلینگ برای مزد بمصرف رسد. در این صورت ترکیب ارگانیك سرمایه چنین خواهد بود.

$$\frac{\text{۸۰ س ث}}{\text{۲۰ س م}} = \frac{\text{۴}}{\text{۱}}$$

س م ۲۰۰۰۰: ۸۰۰۰۰ س ث

ترکیب ارگانیك سرمایه در شاخه‌های مختلف صنعت و در کارگاهها و موسسات یکسان نیست: در آنجا که کارگر با ماشین بغرنج‌تر و گرانبهاتر کار می‌کند و مواد خام مورد مصرف بیشتری دارد ترکیب ارگانیك سرمایه بالاتر است. برعکس در آنجا که کار زنده بیشتر لازم آید و کارگر با ماشین و مصالح ارزان‌تر و مواد خام کمتر سر و کار دارد ترکیب ارگانیك سرمایه نازل است. با انباشت سرمایه ترکیب ارگانیك سرمایه ارتقاء می‌یابد: از بخش سرمایهٔ متغیر کاسته می‌شود و بر بخش سرمایه‌ی ثابت افزوده می‌شود. ترکیب ارگانیك سرمایه در صنایع ایالات متحده‌ی امریکا چنین بود:

۴/۴:۱	سال ۱۸۸۹
۵/۷:۱	سال ۱۹۰۴
۶/۱:۱	سال ۱۹۲۹
۶/۷:۱	سال ۱۹۳۹

در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری حجم هر سرمایه افزایش می‌یابد. این افزایش از راه تجمع و تمرکز سرمایه انجام می‌گیرد.

تجمع سرمایه عبارتست از افزایش حجم سرمایه از طریق انباشت ارزش اضافی که در چارچوب کارگاه بدست می‌آید. سرمایه‌داری که قسمتی از ارزش اضافی را که تصاحب می‌کند در کارگاه سرمایه‌گذاری می‌نماید صاحب سرمایه‌ی پیوسته بیشتری می‌شود.

تمرکز سرمایه عبارتست ازافزایش حجم سرمایه از طریق گردهم آوردن چندین سرمایه و تشکیل سرمایه‌ی کلان. در جریان مبارزه‌ی بی امان رقابت، سرمایه‌ی بزرگ کارگاههای کوچك و متوسط سرمایه‌داری را ورشکسته می‌سازد و می‌بلعد. کارخانه‌دار بزرگ حجم سرمایه‌اش را از طریق خریداری کارگاههای رقبای ورشکسته شده به‌بهای بسیار ناچیز و یا از طریق تلفیق این کارگاهها به‌کارخانه‌ی خویش با کمك متدهای دیگر (مثلا بدهکار ساختن آنها) افزایش می‌دهد. گردهم آمدن چندین سرمایه و تبدیل شدن به‌سرمایه‌ی واحد در تاسیس شرکتهای سهامی و غیره... نیز به‌قوع می‌پیوندد.

قانون تجمع و تمرکز سرمایه سبب می‌شود ثروت معتنابهی بدست عده‌ی معدودی بیفتد. افزایش سرمایه امکانات وسیعی برای تمرکز تولید بوجود می‌آورد. یعنی برای تجمع و در برگرفتن تولید در کارخانه‌های بزرگ. تولید بزرگ نسبت به‌تولید کوچك امتیازات قاطعی دارد. کارخانه‌های بزرگ می‌توانند ماشینهای نو و تکنیك بهتر کار را به‌مقیاس وسیعی بکار اندازند و به‌تقسیم و تخصصی کردن همه جانبه‌ی کار بپردازند. در نتیجه در کارگاهها و کارخانجات بزرگ فرآورده‌های ارزانتر از کارگاههای کوچك تهیه می‌شوند.

مبارزه‌ی بی امان رقابت آمیز مخارج و زیانهای زیادی ببار می‌آورد. کارخانجات بزرگ می‌توانند این مخارج را تحمل کنند و سپس جبران نمایند. در حالیکه کارگاههای کوچك و غالبا کارگاههای متوسط، ورشکسته می‌شوند. سرمایه‌داران

کلان بمراتب آسانتر اعتبارات بانکی دریافت می‌کنند و از امتیازات مساعد برخوردار می‌شوند. ولی اعتبارات، مهمترین اسلحه در رقابت است. در نتیجه‌ی تمام این امتیازات در کشورهای سرمایه‌داری کارخانجات بزرگی که به‌تکنیك بارآورتری مجهز هستند رشد و توسعه می‌یابند، در حالیکه تعداد بیشماری کارگاه کوچك و متوسط ورشکسته می‌شوند. نتیجه اینکه در اثر تجمع و تمرکز سرمایه، چند سرمایه‌دار که صاحب ثروت معتنابهی هستند بر سرنوشت ده‌ها و صدها هزارکارگر مسلط می‌شوند.

در عرصه‌ی کشاورزی تمرکز سرمایه سبب می‌شود که زمین و سایر وسایل تولید پیوسته بیشتر در دست ملاکین بزرگ زمین متمرکز گردد و اقشار وسیع دهقانان کوچك و متوسط که زمین و دام و آلات و ابزار کشاورزی از آنان چپاول شده تحت فشار و وابستگی به‌سرمایه قرار گیرند. اکثریت دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته شده و به‌پرولتاریا مبدل می‌شوند.

تجمع و تمرکز سرمایه سبب **تشدید تضادهای طبقاتی**، تعمیق شکاف بین اقلیت استثمار کننده‌ی بورژوازی از یك سو و اکثریت بی چیز استثمار شونده در جامعه از سوی دیگر می‌شود. در عین حال تمرکز سرمایه کمك می‌کند که توده‌ی پیوسته بیشتری از پرولتاریا در کارخانه‌ها و در مراکز صنعتی بزرگ سرمایه‌داری تمرکز یابند. این امر تجمع و سازماندهی کارگران را برای مبارزه علیه سرمایه آسان می‌کند.

ارتش ذخیره‌ی صنعتی

با رشد تولید در سرمایه‌داری ترکیب ارگانیك سرمایه ارتقاء می‌یابد. بازار تقاضای نیروی کار از طریق حجم مجموعه‌ی سرمایه تعیین نمی‌گردد بلکه فقط از طریق حجم سرمایه‌ی متغیر تعیین می‌شود. مارکس اشتباه اقتصاد سیاسی کلاسیك بورژوازی را آشکار ساخت. از دوران آدام اسمیت چنین ادعا می‌شد که تمام ارزش اضافی انباشت شده به‌سرمایه‌ی متغیر مبدل می‌گردد. ولی واقعیت چنین است که به‌دو قسمت، سرمایه‌ی ثابت و متغیر، تقسیم می‌شود. اما هرچقدر تکنیك بیشتر رشد می‌کند سرمایه‌ی متغیر نسبت به‌سرمایه‌ی ثابت تنزل می‌نماید. بدین ترتیب این

نتیجه حاصل می‌گردد که در جامعه‌ی بورژوازی در رابطه با انباشت سرمایه و ارتقاء ترکیب ارگانیك آن تقاضای نیروی کار نسبتاً تنزل می‌کند با اینکه مجموعه‌ی توده‌ی پرولتاریا با رشد سرمایه‌داری افزایش می‌یابد.

در نتیجه‌ی این جریان توده‌ی عظیمی از کارگران به‌کار نمی‌آیند. بخشی از اهالی کارگر «زائد» شده و باصطلاح سرریز نسبی جمعیت را تشکیل می‌دهند. در این مورد سخن بر سر سرریز نسبی جمعیت است زیرا این قسمت از نیروی کار فقط متناسب و در رابطه با نیازمندیهای انباشت سرمایه زائد می‌شود. تولید سرمایه‌داری که هدفش بچنگ آوردن ارزش اضافی است گسترش تولید را به‌حدّ معینی محدود می‌سازد. در جامعه‌ی بورژوازی افزایش ثروت اجتماع بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر را به‌بیکاری محکوم می‌نماید. اگر سرمایه‌داری هدفش تامین نیازمندیهای سراسر جامعه باشد و اگر سرمایه‌داران بتوانند در راه بهبودی دائمی زندگی کارگران گام بردارند آنگاه تولید پیوسته شکوفانتر خواهد شد و سرریز نسبی جمعیت برطرف خواهد گردید. اما در این صورت سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نخواهد بود.

سه شکل اساسی سرریز نسبی جمعیّت را باید از هم تمیز داد:

۱) **سرریز دائمی جمعیّت** را کارگرانی تشکیل می‌دهند که در جریان محدود شدن تولید، بکار افتادن ماشینهای نو و تعطیل برخی کارخانه‌ها برای مدت معینی بیکار می‌شوند. بهنگام گسترش تولید بخشی ازاین کارگران بیکار شده دوباره به‌کار گماشته می‌شوند. همچنین بخشی از نسل جدید کارگران. در مجموع شماره‌ی کارگران مشغول به‌کار افزایش می‌یابد ولی نسبت به‌حجم تولید، این شماره پیوسته کاهش می‌یابد. سرریز دائمی جمعیت به‌عواملی بستگی دارد. این عوامل عبارتند از ناموزونی و خود به‌خودی رشد شاخه‌ها و موسسات مختلف صنایع. ناموزونی انباشت سرمایه و دگرگونی‌ها در ترکیب ارگانیك سرمایه. برخی از موسسات باید در نتیجه‌ی رقابت تولید را محدود سازند و بخشی از کارگران را اخراج نمایند. برخی از موسسات نیز در نتیجه‌ی رقابت و انباشت سرمایه تولید را گسترش می‌دهند و این امر خود تقاضای نیروی کار راافزایش می‌دهد. برخی از موسسات تکنیك جدیدتری در تولید بکار می‌برند که به‌ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه منجر می‌گردد و محدود شدن تقاضای نیروی کار نتیجه‌ی آنست.

سرریز دائمی جمعیت بر اوضاع زندگی کارگران فشار وارد می‌آورد. تقریباً تمام کارگران در دوران زندگی خود مدتی محکوم به‌بیکاری شده و درآمدشان چپاول می‌شود. تغییر محل کار کارگر غالباً سبب می‌شود که در محل کار جدید دوباره کارورزی کند و دستمزدش کاهش می‌یابد.

۲) **سرریز نهانی جمعیت** را تولید کنندگان جزء ورشکسته و بیکار شده تشکیل می‌دهند ـ بیش از همه دهقانان فقیر و کارگران روستا که فقط چند ماه از سال به‌کشاورزی اشتغال دارند و در صنعت بکار گرفته نمی‌شوند. اینان به‌نحوی از انحاء در روستا بسر برده و با فقر و تنگ‌دستی دست به‌گریبانند. خصلت نهانی سرریز جمعیت کشاورزی در اینست که دهقانان ورشکسته و فقیر دارای اقتصاد شخصی (خودی) هستند و به‌عنوان مالك مستقل تلقی می‌شوند. آمار بورژوازی اینان را جزء بیکاران بحساب نمی‌آوردبا اینکه عملا بیکارند. بنابراین اینان نیز سرریز نهانی جمعیت را بوجود می‌آورند و مبین سرریز جمعیت کشاورزی است. درواقع با رشد سرمایه‌داری افتراق بین دهقانان تشدید می‌یابد. ارتش عظیمی‌از کارگران کشاورزی پدید می‌آید. موسسات بزرگ سرمایه‌داری تقاضای نیروی کار را بوجود می‌آورند. ولی هر اندازه تولید سرمایه‌داری شاخه‌مهای مختلف کشاورزی را یکی پس از دیگری تسخیر کند و پیوسته بیشتر ماشین بکار گرفته شود بهمان اندازه از تعداد کارگران مزدور کشاورزی کاسته می‌شود. اقشار ورشکست شده‌ی دهقانی به‌پرولتاریای صنعتی روی آورده و صفوف ارتش بیکار شهری را پر می‌کنند. ولی بخش عمده‌ی اهالی روستا سرریز **جمعیت کشاورزی** یا سرریز نهانی جمعیت را بوجود می‌آورند. سرریز جمعیت کشاورزی اضافه جمعیت درعرصه‌ی کشاورزی سرمایه‌داری و کشورهای سرمایه‌داری است که درنتیجه‌ی ورشکسته شدن توده‌های وسیع دهقانی بوجود می‌آید. بخش بسیار کوچکی از اینان می‌توانند در تولید کشاورزی مشغول به‌کار شوند.

در روسیه‌ی تزاری بیکاری و سرریز نهانی جمعیت در روستا (کشاورزی) در پایان قرن نوزدهم به‌بیش از ۱۳ میلیون نفر رسید.

در آلمان در سال ۱۹۰۷ از ۵ میلیون اقتصاد دهقانی ۳ میلیون اقتصاد کوچك دهقانی بود که ارتش ذخیره‌ی عظیمی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند.

در ایالات متحده‌ی امریکا در ۳۰ سال نخست قرن حاضر طبق آمار رسمی که بی‌تردید پائین‌تر از واقعیت است ۲ میلیون مزرعه‌ی «زائد» وجود داشته است. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۹ در آمریکا از تعداد مزارع ۲/۵ میلیون مزرعه کاسته شده یعنی ۳۷٪ حتی در سال ۱۹۵۹ ارگانهای رسمی ایالات متحده‌ی آمریکا گزارش دادند که تقریباً ۳۰٪ مزارع موجود «زائد» هستند. در آمریکا هر سال در فصل تابستان تقریباًیك میلیون کشاورز با خانواده‌ی خود به‌راه می‌افتند تا کار و درآمدی بیابند.

سرریز جمعیت کشاورزی مخصوصاً در کشورهائی که از نظر اقتصادی کمتر رشد یافته‌اند بسیار بیشتر است. در این کشورها اکثریت اهالی روستا به‌کشاورزی اشتغال دارند. سرریز جمعیت کشاورزی در این کشورها ارتشی عظیم بوجود می‌آورد.

در هندوستان مثلا که $\frac{۳}{۴}$ اهالی در کشاورزی مشغول به‌کارند سرریز جمعیت کشاورزی ارتشی بوجود می‌آورد که از چندین میلیون نفر تشکیل می‌یابد. بخش عمده‌ی آنان گرسنه هستند.

سرریز فوق‌العاده‌ی جمعیت کشاورزی سبب می‌شود سطح دستمزد در عرصه‌ی کشاورزی ـ در مقایسه با عرصه‌ی صنایع ـ بمراتب نازل‌تر شود. «از اینرو کارگر روستا حداقل مزد را دریافت می‌کند و غالباً یك پایش در لجنزار فقر و نکبت فرو رفته است.» (مارکس).

۳) سرریز انسدادی جمعیت را گروههائی تشکیل می‌دهند که کار دائمی خود را از دست داده فوق‌العاده نامنظم به‌کار اشتغال دارند و مزدشان بمراتب نازلتر از دستمزد معمولیست. اینان اقشاری از زحمتکشان هستند که در کار خانگی سرمایه‌داری اشتغال می‌یابند و یا از طریق کارهای موسمی (فصلی) امرار معاش می‌کنند. و بالاخره پائین‌ترین اقشار سرریز نسبی جمعیت از فقرائی تشکیل می‌یابد که مدتی بس طولانی از عرصه‌ی تولید بیرون رانده شده‌اند، کار دائمی در پیش ندارند و از کارهای نامنظم امرار معاش می‌کنند. معیوب شدگان و افرادی که در اثر سوانح کار فلج شده‌اند جزء اینها هستند. بخشی از اینها به‌تکّدی می‌پردازند. (گدایان).

کارگرانی که از عرصه‌ی تولید بیرون رانده شده‌اند **ارتش ذخیره‌ی صنعتی را**

بوجود می‌آورند: خیل بیکـــاران. این ارتش یك عارضه‌ی ضرور تولید سرمایه‌داری است که بدون آن تولید سرمایه‌داری نه می‌تواند برقرار ماند و نه می‌تواند رشد یابد. در مرحله‌ی شکوفان شدن صنعت ـ هنگامی که گسترش و انبساط سریع تولید لازم آید ـ تعداد کافی کارگـر بیکـــار در دسترس است. سپس بحران سرریز تولید فرا می‌رسد و کارگران انبوه‌وار برکنار می‌شوند.

با رشد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، ارتش بیکـــاران در مجموع لاینقطع افزایش می‌یابد، با اینکه در این جریان بهنگام رونق تولید از تعداد بیکاران کاسته می‌شود و بهنگام فرارسیـدن بحران‌ها بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود.

بیکاری درانگلستان	بیکاری در امریکا	بیکاری در آلمان
(بیکاران اتحادیه‌ی کارگران انگلستان)	(بیکاران نسبت به‌مجموع طبقه‌ی کارگری)	(بیکاران عضو اتحادیه‌ی کارگر)
سال ۱۸۵۳ ٪۱/۷	سال ۱۸۹۰ ٪۵	سال ۱۸۸۷ ٪۲
سال ۱۸۸۰ ٪۵/۵	سال ۱۹۰۰ ٪۱۰	سال ۱۹۰۰ ٪۳
سال ۱۹۰۸ ٪۷/۸	سال ۱۹۱۵ ٪۱۵	سال ۱۹۲۶ ٪۱۸
سال ۱۹۲۱ ٪۱۶	سال ۱۹۲۱ ٪۲۳	

سرریز نسبی جمعیت در مستعمرات و نیمه مستعمرات مشرق زمین غول پیکـــر است. با رشد سرمایه‌داری بر تعداد نیمه بیکاران افزوده می‌شود. اینان کارگـرانی هستند که تمام روز و یا تمام هفته در تولید شرکت ندارند.

دانشمندان اقتصاد بورژوازی می‌کوشند بیکـاری و سرریز جمعیت را در سرمایه‌داری به‌قوانین طبیعی منسوب دانسته و موجه میسازند. یك دانشمند قلابی بنام مالتوس که کشیش و اقتصاددان انگلیسی بود و از اواخر قرن هجدهم تا اوایل قرن نوزدهم زندگی می‌کرد «قانون جمعیتی» ارائه داد که گویا افزایش جمعیت از پیدایش جامعه بشر بصورت تصاعد هندسی بوده (۱/۲/۴/۸) در حالیکـــه افزایش نعم زندگـــی در اثر محدودیت منابع طبیعی بصورت تصاعد ریاضی (۱/۲/۳/۴) رشد یافته

است. طبق نظریه‌ی مالتوس علت اصلی سرریز جمعیت، گرسنگی و فقر توده‌های مردم همین است. پس پرولتاریا نمی‌تواند با برکنار ساختن نظام سرمایه‌داری خود را از فقر و تنگدستی نجات دهد بلکه فقط و فقط از طریق کاهش ازدواج و محدود ساختن مصنوعی زاد و ولد امکـــان دارد. مالتوس جنگها و بیماریهای اپیدمی را که نفله کننده‌ی میلیونها زحمتکش و خانواده‌ی آنهاست بمثابه‌ی یك پدیده‌ی خوب و مطلوب می‌ستاید. این تئوری در خدمت بورژوازی قرار می‌گیرد تا نظام سرمایه‌داری را توجیه سازد. چرندیات مالتوس با واقعیت هیچ رابطه‌ای ندارد. تکنیك خلاق و بارآور که بشریت آنرا در اختیار دارد می‌تواند مایحتاج زندگـی را چنان سریع افزایش دهد که پرشتاب‌ترین آهنگ رشد جمعیت هم به‌پـــایش نرسد. ولی نظام سرمایه‌داری مانع تحقق بخشیدن به‌این امکـــان و علت اصلی فقر و نکبت توده‌هاست.

مارکس قانون جمعیت سرمایه‌داری را کشف نمود. طبق این قانون انباشت سرمایه بخشی از اهالی زحمتکش را بطور نسبی زائد ساخته از پروسه‌ی تولید خارج می‌کند و آنانرا به‌زندگی نکبت‌بار محکوم می‌نماید.

قانون عام انباشت سرمایه
ـ فقیر شدن نسبی و مطلق پرولتاریا

رشد سرمایه‌داری بدآن منجر می‌گردد که با انباشت سرمایه در یك قطب جامعه‌ی بورژوازی ثروت عظیمی تجمع یابد: تجملاّت، طفیل‌خواری، ریخت و پاش و ولخرجی طبقه‌ی استثمار کننده افزایش می‌یابد. در قطب دیگر بیکاری شدت می‌یابد و سطح زندگی آنهائی که با کارشان تمام ثروتها بوجود آمده پیوسته تنزل می‌یابد. «هرچقدر ثروت اجتماعی بزرگتر، سرمایه‌ی بکـــار افتاده، حجم و نیروی رشدش بیشتر و در نتیجه تعداد مطلق پرولتاریا و نیروی بارآور کارش زیادتر باشد همانقدر ارتش ذخیره‌ی صنعتی بزرگتر است... بنابراین مقدار نسبی ارتش ذخیره‌ی صنعتی با توان ثروت رشد می‌یابد. ولی هرچقدر این ارتش ذخیره نسبت به‌ارتش فعّال

کارگران بزرگتر باشد همانقدر سرریز پایدار جمعیت که فقرش با رنج کارش نسبت معکـوس دارد انبوه وارتر است... **اینست قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری»***

قانون عام انباشت سرمایه بیان مشخّص عملکـرد قانون اساسی اقتصاد سرمایه‌داری ـ قانون ارزش اضافی ـ است. حرص و آز افزایش ارزش اضافی که بیان کننده‌ی هدف تولید سرمایه‌داری است بطور اجتناب ناپذیر به‌انباشت ثروتها در دست طبقه‌ی استثمار کننده، به‌تشدید نابرابری اجتماعی و بیکاری، به‌افزایش فقر و سرکـوبی طبقه‌ی کارگـر و به‌عدم امکـان تامین نیازمندیهای زندگـی اقشار پیوسته وسیعتر زحمتکشان منجر می‌گردد.

با رشد سرمایه‌داری پروسه‌ی **فقیر شدن نسبی و مطلق پرولتاریا** نیز جریان می‌یابد. فقیر شدن نسبی پرولتاریا در اینست که هرچقدر ثروت اجتماعی بیشتر می‌شود سهم طبقه‌ی کارگـرر از درآمد ملی که در موسسات سرمایه‌داری بوجود می‌آید پیوسته کمتر می‌شود؛ در حالیکـه سهم سرمایه‌داران پیوسته افزایش می‌یابد. نتیجه اینکـه شکـاف بین ثروت درحال رشد قشر بالای استثمارکننده‌ی جامعه و زندگی تجملاتی این قشر در یك سو و سطح نازل زندگی کارگران در سوی دیگـر پیوسته فراخ‌تر می‌شود. «با رشد ثروت اجتماعی نابرابری اجتماعی نیز رشد یافته شکـاف بین طبقه‌ی متموّل (بورژوازی) و طبقه‌ی پرولتاریا عمیقتر و فراختر می‌شود.»* بر این اساس تضادّ بین بورژوازی و پرولتاریا تشدید می‌یابد.

بنا به‌گـزارشات اقتصادیون بورژوازی امریکـا در بیست سال اول قرن بیستم ۱٪ مالکین در آمریکـا ۵۹٪ مجموع ثروت اجتماعی را در دست داشتند در حالیکـه به‌اقشار فقیر که ۸۷٪ جمعیت امریکـا را تشکیل می‌دادند فقط ۸٪ ثروت ملی می‌رسید. با آنکـه ثروت اجتماعی بطور مطلق افزایش می‌یابد سهم درآمد طبقه‌ی کارگـر کاهش می‌یابد مزد کارگـران در مقایسه با سود سرمایه‌داران در سالهای گذشته چنین بود:

---

* لنین ـ طرح برنامه‌ی حزب سوسیال دموکراتی کارگری روسیه. مجموعه‌ی آثار جلد ۶ ص ۱۳

سال ۱۸۸۹ـ۷۰٪ سال ۱۹۱۸ـ۶۱٪ سال ۱۹۲۹ـ۴۷٪ سال ۱۹۳۹ـ۴۵٪ در انگلستان در سالهای ۲۱ـ۱۹۲۰ ثروتمندترین ملاکین که ۲٪ ملاکین را تشکیل می‌دادند ۶۴٪ تمام ثروت ملی را در دست داشتند در حالیکه به ۷۶٪ اهال فقط ۷/۶٪ ثروت ملی می‌رسید.

در روسیه‌ی تزاری در فاصله‌ی سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۳ مجموعه‌ی مزد اسمی از طریق افزایش تعداد کارگران صنعتی تقریباً ۸۰٪ افزایش یافت در حالیکه مزد واقعی تنزل یافت. سود صاحبان صنایع بیش از ۳ برابر شد.

فقیر شدن مطلق پرولتاریا به‌مفهوم تنزل مستقیم سطح زندگی اوست. «کارگر مطلقاً فقیر می‌شود بدین معنی است که او از سابق فقیرتر می‌شود، ناگزیر می‌شود بدتر زندگی کند، خوراکش ناجورتر شود و سیر نخورد، در زیرزمین و انبارها مسکن گزیند... ثروت در جامعه‌ی بورژوازی (سرمایه‌داری) با سرعتی باور نکردنی افزایش می‌یابد ولی در عین حال همزمان با آن توده‌های کارگر فقیرتر می‌شوند.»* اقتصادیون بورژوازی بمنظور آرایش واقعیت سرمایه‌داری تلاش می‌کنند منکر فقیر شدن پرولتاریا شوند ولی واقعیات گواهی می‌دهند که در سرمایه‌داری سطح زندگی طبقه‌ی کارگر پیوسته بیش از پیش تنزل می‌کند. این امر به‌انواع مختلف تجلی می‌یابد. همانطور که در بالا گفته شد مزدواقعی بوسیله‌ی ترقی سیستماتیك قیمت کالاهائی که برای زندگی توده‌ی مردم لازمست، از طریق گرانتر شدن اجاره‌بهای مسکن و افزایش مالیاتها پیوسته کاهش می‌یابد. در قرن بیستم مزدواقعی کارگران در انگلستان، امریکا، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورهای سرمایه‌داری به‌سطحی نازلتر از قرن نوزدهم هم رسید. فقیر شدن مطلق پرولتاریا همچنین در این امر آشکار می‌شود که مقیاس و طول بیکاری افزایش می‌یابد. فقیر شدن مطلق پرولتاریا همچنین درارتقاء بی‌حد و حصر شدت و شتاب کار و بدتر شدن شرایط کار تجلّی می‌یابد. نتیجه‌ی آن اینکه کارگر به‌سرعت پیر و فرسوده می‌شود. توان و استعداد کار کردن را از دست می‌دهد و فلج می‌شود. ارتقاء شدت و شتاب کار و فقدان اقدامات لازم ایمنی کار موجب افزایش عظیم سوانح می‌شوند.

---

* لنین ـ فقیر شدن در جامعه‌ی سرمایه‌داری. مجموعه‌ی آثار جلد ۱۸ ص ۶ـ۴۰۵.

در کانهای ذغال آمریکـا مثلا از ۱۸۷۸ تا ۱۹۱۴ آمار سوانح کار که به‌مرگ کارگـران منجر شده در هر هزار نفر به ۷۱/۵٪ رسید. فقط در سال ۱۹۳۹ در امریکا بیش از ۱/۵ میلیون کارگر در جریان سوانح کار کشته و یا ناقص شدند در کانهای ذغال انگلستان نیز سوانح کار افزایش یافت. در سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ بیش از یك سوم کارگران دچار سانحه شدند (۱/۳)

یکـی دیگـر از پدیده‌های آشکـار فقیر شدن مطلق پرولتاریا بدتر شدن شرایط خوراك و مسکن زحمتکشان است که سبب می‌شود سلامتی تعداد زیادی از کارگران مختل گردد مرگ و میر افزایش یابد و طول عمر زحمتکشان کوتاهتر شود. طبق آمار رسمی ۴۰٪ مجموعه‌ی مساکـن در امریکـا بهیچوجه با اصول بهداشتی و ایمنی انطباق ندارد. رقم مرگ و میر اهالی کارگر بمراتب بیشتر از رقم مرگ و میر طبقات حاکم است. رقم مرگ و میر کودکـان در مناطق فقیرنشین دترویت شش برابر رقم مرگ و میر متوسط آمریکـاست. در رابطه با فقیر شدن مطلق زحمتکشان از دهه‌ی هشتم قرن نوزدهم تا دهه‌ی سوم قرن بیستم تعداد نوزادان برحسب هر هزار نفر چنین کاهش یافته است: در انگلستان از ۳۶ به ۱۵ در آلمان از ۳۹ به ۱۹ و در فرانسه از ۲۶ به ۱۵.

فقیر شدن مطلق پرولتاریا خصوصاً در کشورهای مستعمره و وابسته که اهالی زحمتکش فوق‌العاده در فقر بسر می‌برند، به‌اشکال وحشتناکی تجلی می‌یابد. در این کشورها سطح زندگـی بسیار نازلتر و مرگ و میر بین زحمتکشان در اثر کار بی اندازه سنگین و گرسنگی مزمن انبوه‌وار افزایش می‌یابد.

سطح زندگی اقشار فقیر دهقانی در سرمایه‌داری غالباً بمراتب نازلتر از کارگران مزدور است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری نه تنها فقیر شدن مطلق و نسبی پرولتاریا جریان دارد بلکه توده‌های وسیع دهقانی نیز ورشکسته و فقیر می‌شوند. در روسیه‌ی

---

* در فرانسه سوانح کار سالیانه سبب هدر رفتن ۱۳۳ میلیون روز کار (کار روزانه) شد. ۱۳٪ کارگران سالیانه قربانی سوانح کار شدند. فقط در فاصله‌ی ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۸ شماره‌ی سوانح در صنایع ساختمانی ۳۶٪ در صنایع غذائی ۵۱٪ در صنایع نساجی ۲۳٪ و... افزایش یافت. امریکا در سال ۱۹۶۰ بیش از ۱۹۶۰۰۰۰ نفر در اثر سوانح کار زخمی شدنـد. از چـاپ چهـارم، مترجم.

تزاری ده‌ها میلیون فقیر روستائی (دهقانان فقیر) با گرسنگی دست به‌گریبان بودند. بنا به‌گزارش آمار امریکائی تقریباً ۲/۳ مزارع (مستقل) در امریکا در دهه‌های قرن حاضر نمی‌توانند حداقل نیازمندیهای لازم برای زندگی صاحبان آنها را تامین کنند بطوریکه آنان با زندگی نکبت باری دست بگریبانند. از اینرو منافع و خواسته‌های حیاتی دهقانان ایجاب می‌کند و آنانرا فرا می‌خواند که با طبقه‌ی کارگر ـ طبقه‌ای که رسالت سرنگونی نظام سرمایه‌داری به‌او واگذار شده ـ متحد شوند.

راه رشد سرمایه‌داری راه فقیر شدن و گرسنگی اکثریت قاطع زحمتکشان است. در جامعه‌ی بورژوازی رشد نیروهای مولد برای توده‌های زحمتکش رفاه به‌ارمغان نمی‌آورد بلکه فقر و نکبت به‌بار می‌آورد.

تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری

هرچقدر سرمایه‌داری بیشتر رشد می‌یابد پیوسته بیشتر توده‌های بزرگتری از مردم را به‌کار دستجمعی در خود فرا می‌گیرد. تقسیم اجتماعی کار رشد می‌یابد. شاخه‌های منفرد صنعت و شاخه‌هائی که سابقا کم و بیش بهم پیوسته و وابسته نبودند زنجیره‌ای از صنایع را بوجود می‌آورند که کاملا وابسته و پیوسته به‌یکدیگـــرند. پیوستگی بین مؤسسات، بین مناطق و بین کشورها به‌مقیاس عظیمی رشد می‌یابد.

سرمایه‌داری تولید بزرگ را در عرصه‌ی صنعت و در عرصه‌ی کشاورزی برقرار می‌سازد. رشد نیرهای مولد سبب پیدایش ِار تولید و متدهای تولیدی می‌شود که در برگرفتن کار صدها و هزاران کارگر را ایجاب می‌کند: تجمع و تمرکز تولید رشد می‌یابد. با این روش، اجتماعی شدن سرمایه‌داری کار، اجتماعی شدن سرمایه‌داری تولید جریان تکاملی خود را طی می‌کند. با این وجود اجتماعی شدن در حال رشد تولید در خدمت چندین سرمایه‌دار خصوصی که انگشت شمارند قرار دارد و اینان در فکر افزایش سود خود هستند. حاصل کار اجتماعی میلیونها انسان تملّك خصوصی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. بنابراین تضاد عمیق از مشخصات سرمایه‌داری است. تولید خصلت اجتماعی بخود می‌گیرد در حالیکـــه مالکیّت بر وسایل تولید به‌شکل مالکیّت خصوصی سرمایه‌داری باقی می‌ماند که با خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید انطباق نمی‌یابد. **تضاد بین خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید و شکل تملك**

خصوصی سرمایه‌داری تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. این تضاد با رشد سرمایه‌داری پیوسته شدت می‌یابد. این تضاد به‌شکـــل آنارشی پیوسته بیشتر تولید سرمایه‌داری، تشدید تعارض آشتی‌ناپذیر طبقات بین پرولتاریا و مجموعه‌ی زحمتکش در یك سو و بورژوازی در سوی دیگر تجلّی می‌یابد.

خلاصه

۱) تجدید تولید عبارتست از تجدید دائمی و تکرار مداوم پروسه‌ی تولید. تجدید تولید ساده یعنی تجدید تولید در همان سطح سابق. تجدید تولید گسترده یعنی تجدید تولید در سطحی گسترده. مشخصات سرمایه‌داری عبارتست از تجدید تولید گسترده که مراحل بحران، مراحلی که تولید کاهش می‌یابد ترمز کننده‌ی آنست. تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری عبارتست از تجدید دائمی مناسبات استثماری و تعمیق آن.

۲) مقدمه‌ی تجدید تولید گسترد. در سرمایه‌داری انباشت سرمایه است. انباشت سرمایه یعنی الحاق بخشی از ارزش اضافی به‌سرمایه یا تبدیل ارزش اضافی به‌سرمایه. انباشت سرمایه‌داری به‌ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه منجر می‌گردد. یعنی به‌رشد سریع سرمایه‌ی ثابت در مقایسه با سرمایه‌ی متغیر. در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری پروسه‌ی تجمع و تمرکـز سرمایه انجام می‌پـذیرد. تولید بزرگ نسبت به‌تولید کوچك امتیازات قاطع دارد. موسسات بزرگ و بزرگتر با تکیه بر این امتیازات نه تنها تولیدکنندگـان کوچك را بلکـه کارگـاهها و موسسات متوسط سرمایه‌داری را نیز تحت فشار قرار داده و تابع خود می‌سازند.

۳) با انباشت سرمایه و با ارتقاء ترکیب ارگـانیك آن تقاضای نیروی کار بطور نسبی کاهش می‌یابد. ارتش ذخیره‌ی صنعتی از بیکاران تشکیل می‌یابد. نیروهای کار زائد در عرصه‌ی کشاورزی سرمایه‌داری که علتش ورشکسته شدن توده‌های وسیع دهقانی است به‌پیدایش سرریز جمعیت کشاورزی (سرریز جمعیت روستا) منجر می‌گـردد. قانون عام انباشت سرمایه‌داری به‌مفهوم تجمع ثروت در دست اقلیت استثمارکننده و افزایش فقر و نکبت زحمتکشان ـ یعنی اکثریت قاطع افراد جامعه ـ می‌باشد. تجدید تولید گسترده در سرمایه‌داری بطور اجتناب ناپذیر فقیر شدن نسبی و مطلق طبقهٔ کارگـر را بدنبال دارد. فقیر شدن نسبی عبارتست از کاهش سهم طبقه‌ی کارگـر از درآمد ملی کشورهای سرمایه‌داری. فقیر شدن مطلق عبارتست از

کاهش مستقیم سطح زندگی طبقه‌ی کارگر.

۴) تضاد اساسی سرمایه‌داری تضاد بین خصلت اجتماعی پروسه‌ی تولید و شکل تملك خصوصی سرمایه‌داری است. این تضاد با رشد سرمایه‌داری شدت می‌یابد و تعارض آشتی‌ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا پیوسته عمیقتر می‌شود.

(۶) دوران و تحوّل (دگرسانی) سرمایه

دَوَران (گردش) سرمایه
سه شکل سرمایه‌ی صنعتی

گردش رشد یافته‌ی کالائی، یعنی مبادله‌ی کالا بوسیله‌ی پول شرط حیاتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. تولید سرمایه‌داری از گردش جدا ناپذیر است.

هر سرمایه‌ی منفرد مسیر زندگی خود را بشکل مبلغ معینی پول آغاز می‌کندکه بصورت **سرمایه‌ی پولی** تجلی می‌کند. سرمایه‌دار با پول انواع معیّنی کالا خریداری می‌کند: ۱) وسایل تولید ۲) نیروی کار. این مرحله‌ی گردش را می‌توان با فرمول زیر بیان کرد:

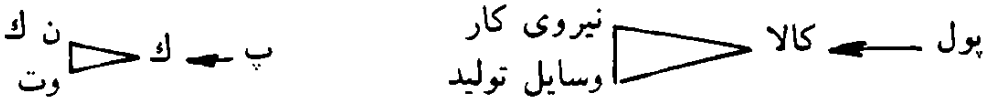

از طریق این تغییر شکل سرمایه، سرمایه‌دار تمام آنچه را که برای تولید لازم است در اختیار می‌گیرد. قبلا او سرمایه بشکل پول داشت (سرمایه‌ی پولی). اکنون او سرمایه‌ای بهمان مقدار در اختیار دارد ولی بشکل **سرمایه‌ی مولد**. بدین ترتیب **اولین مرحله‌ی حرکت سرمایه عبارتست از تبدیل سرمایه‌ی پولی بسرمایه‌ی مولد.**

سپس پروسه‌ی تولید آغاز می‌شود. مصرف مولّد کالاهائی که بوسیله‌ی سرمایه خریداری شده‌اند. این پروسه عبارت از این است که کارگر نیروی کارش را بمصرف می‌رساند. روی مواد خام کار می‌کند. مواد سوختنی بحرارت مبدل می‌شوند. ماشینها مستعمل می‌شوند. سرمایه دوباره شکلش را تغییر می‌دهد: بصورت محصول پروسه‌ی تولید. سرمایه‌ی پیش ریخت شده بشکل توده‌ی کالای معینی

تجلی می‌یابد و شکل سرمایه‌ی کالائی (سرمایه‌ی کالا شده) بخود می‌گیرد. اما این کالا اولا آن کالائی نیست که سرمایه‌دار بهنگامی که دست به‌کار شده بود خریداری کرده است و ثانیاً ارزش این توده‌ی کالا بیش از ارزش سرمایه‌ی اولیه است زیرا در این توده‌ی کالا ارزش اضافی تولید شده بوسیله‌ی کارگر نهفته است. این مرحله از حرکت سرمایه را می‌توان با فرمول زیر بیان کرد:

کالا < نیروی کار / وسایل تولید ـــــ تولید ـــــ کالا. ك < ن ك / وت ـــ ت ـــ ك.

دراین فرمول کالا + سرمایه به‌شکل کالائی است که ارزشش در نتیجه‌ی تملك ارزش اضافی بوسیله‌ی سرمایه‌دار افزایش یافته است. بدین ترتیب **دومین مرحله‌ی حرکت سرمایه عبارتست از تحوّل سرمایه‌ی مولّد به‌سرمایه‌ی کالائی (سرمایه‌ی کالا شده).**

حرکت سرمایه با این مرحله پایان نمی‌یابد. کالاهای تولید شده باید بفروش رسند. سرمایه‌دار بهنگام فروش کالاها مبلغ معینی پول دریافت می‌کند. این مرحله‌ی گردش را می‌توان با فرمول زیر بیان کرد:

کالا + ← پول + ك + ← پ +

سرمایه سومین بار شکلش را تغییر داده: سرمایه به‌شکل سرمایه‌ی پولی در می‌آید. ولی صاحب آن بیشتر از آنچه قبلا در اختیار داشته بدست می‌آورد. هدف تولید سرمایه‌داری تصاحب ارزش اضافی است و با این مرحله تامین شده است. بدین ترتیب **سومین مرحلهٔ حرکت سرمایه عبارتست از تحول سرمایه‌ی کالائی به‌سرمایه‌ی پولی.**

سرمایه‌دار پولی را که در ازاء کالاهای فروخته شده دریافت می‌کند دوباره بمصرف خرید وسایل تولید و نیروی کار که برای تولید ضرورت دارد می‌رساند. مجموعهٔ پروسه دوباره از نو تکرار می‌شود.

اینها هستند سه مرحله‌ای که سرمایه در جریان حرکتش یکی پس از دیگری به‌ترتیب طی می‌کند.

سرمایه در هر یك از این سه مرحله فونکسیون (عملکرد) ویژه‌ای داردکه متناسب با همان مرحله است. تحول سرمایه‌ی پولی به‌عناصر سرمایه‌ی مولد متضمّن

رابطه‌ی وسایل تولید است، که به‌سرمایه‌داران تعلق دارد، با نیروی کار کارگـران مزدور. بدون این رابطه پروسه‌ی تولید نمی‌تواند جریان یابد.

عملکـرد سرمایه‌ی مولّد در این است که از طریق کار کارگـران مزدور انبوهی کالا (ارزش نوین و در نتیجه ارزش اضافی نیز) بوجود می‌آورد.

عملکرد سرمایه‌ی کالائی در این است که از طریق فروش انبوه کالاهای تولید شده اولاً سرمایه‌ای را که سرمایه‌دار برای تولید پیش ریخت کرده (بکـار انداخته) دوباره به‌شکـل پولی به‌او باز می‌گـرداند و ثانیا ارزش اضافی نیز که در پروسه‌ی تولید بوجود آمده است به‌شکل پول درآمده و بدست سرمایه‌دار می‌رسد.

سرمایه‌ی صنعتی این سه مرحله را در جریان حرکتش کاملاً طی می‌کند. سرمایه‌ی صنعتی در اینجا سرمایه‌ای است که در تولید کالا بکار می‌رود ـ مستقل از اینکه در صنعت و یا در کشاورزی بکار رفته باشد ـ «سرمایه‌ی صنعتی تنها شیوه‌ی زندگی سرمایه است که نه تنها تصاحب ارزش اضافی یا به‌عبارت دیگـر تصاحب محصول اضافی عملکرد آن است بلکه بوجود آمدن آن نیز در عین حال عملکـرد سرمایه است. از اینرو خصلت سرمایه‌داری تولید را ایجاب می‌کند و تضاد بین سرمایه‌داران و کارگران مزدور را در خود فرا می‌گیرد.» هر سرمایه‌ی صنعتی نتیجتاً حرکت دورانی را طی می‌کند. **دوران (گردش) سرمایه** یعنی تبدیل دائمی سرمایه از شکلی به‌شکل دیگر با حرکتی که هر سه مرحله‌اش را طی می‌کند. مرحله‌ی اول و مرحله‌ی سوّم عرصه‌ی گردش است و دومین مرحله عرصه‌ی تولید است. بدون گردش یعنی بدون تبدیل کالا به‌پول و تبدیل معکوس (پول به‌کار) تولید سرمایه‌داری و تجدید دائمی پروسه‌ی تولید غیرقابل تصور است.

دوران سرتاسری سرمایه را می‌توان با فرمول زیر بیان کرد:

پول ← کالا ⟨ نیروی کار / وسایل تولید ⟩ ← تولید ← کالا + ← پول +

هر سه مرحله‌ی دوران سرمایه با یکدیگر گره خورده و وابسته به‌یکدیگـرند. دوران سرمایه فقط هنگامی تحقق می‌یابد که هر سه مرحله‌ی مختلف بدون بند آمدن طی شود. اگـر سرمایه در مرحله‌ی اول بند آید در اینصورت به‌مفهوم بیهودگـی وجود سرمایه‌ی پولی است. هرگـاه سرمایه در مرحله‌ی دوم بند آید در اینصورت به‌مفهوم اینست که وسایل تولید بدون عملکـرد به‌گـوشه‌ای افتاده و نیروی کار باقی‌مانده

است. اگر سرمایه در مرحله‌ی سوم بند آید در اینصورت کالاهای بفروش نرسیده در انبارها تلنبار می‌شوند و جریان گردش را بند می‌آورد.

در دوران سرمایه‌ی صنعتی، دومین مرحله ـ که در آن جریان سرمایه به‌شکل سرمایه‌ی مولد تجلی می‌یابد اهمیت قاطع دارد. در این مرحله کالا، ارزش و ارزش اضافی تولید می‌شود. در دو مرحله‌ی دیگـــر نه ارزش و نه ارزش اضافی تولید می‌شود، بلکه فقط تغییرشکل سرمایه انجام می‌یابد.

سه مرحله‌ی دوران سرمایه متناسب است با سه شکل سرمایه‌ی صنعتی:

۱) سرمایه‌ی پولی ۲) سرمایه‌ی تولید ۳) سرمایه‌ی کالائی (کالا شده)

هر سرمایه در آن واحد به‌هر سه شکل زیست می‌کند. ثروت هر موسسه‌ی تولیدی سرمایه‌داری در آن واحد شامل پول است که برای نیازمندیهای تولید بمصرف می‌رسد، همچنین وسایل تولید است که بوسیله‌ی کارگران برای تهیه کالاها به‌حرکت در می‌آیند و نیز شامل کالاهائیست که محل فروش دارند. در حالیکه یك بخش از سرمایه بیان‌کنندهٔ سرمایه‌ی پولی است که به‌سرمایه‌ی مولّد مبدّل می‌شود. بخش دیگر سرمایه مولد است که به‌سرمایه‌ی کالائی مبدل می‌شود و سومین بخش سرمایه‌ی کالائی است که به‌سرمایه‌ی پولی مبدل می‌شود. هر یك از این سه بخش سرمایه به‌ترتیب هر سه شکـل در می‌آید و سپس شکـل خود را از دست می‌دهد. نه تنها سرمایه‌های منفرد چنین عمل می‌کنند بلکـــه تمام سرمایه‌ها در مجموع یا به‌عبارت دیگـر کل سرمایه‌ی اجتماعی عملکـردش چنین است. از اینرو مارکس خاطرنشان می‌سازد که سرمایه فقط می‌تواند بمثابه‌ی حرکت درك و فهم شود نه بمثابه‌ی شیء‌ای راکد.

امکان مستقل شدن زندگی سه شکل سرمایه در این امر نهفته است. در بخش آینده خواهیم دید چگـونه از سرمایه‌ای که در تولید بکـار می‌افتد سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی استقراضی جدا می‌گـــردد. هستی گروههای مختلف بورژوازی بر اساس این جدائی استوار است: صاحبان صنایـع، بازرگانان و تجـار، بانکداران که ارزش اضافی بین آنان توزیع می‌شود.

تحول سرمایه

مدت تولید، مدت دوران (گردش)

هر سرمایه دوران لاینقطع خویش را کاملا طی می‌کند و این دوران (گـردش) پیوسته از نو تکرار می‌شود. بدین ترتیب تحول سرمایه انجام می‌گیرد. **تحوّل سرمایه** یعنی دوران آن و نباید آنرا بمثابه‌ی جریانی یکباره در نظر گرفت بلکـه بمثابه‌ی پروسه‌ای که پیوسته تجدید و تکـرار می‌شود. سرمایه‌های مختلف با سرعت‌های مختلف تحول می‌یابند: برحسب طول مدت تولید و برحسب طول مدت دوران این یا آن کالا.

مدت تحول سرمایه عبارتست از مجموع مدت تولید و مدت گردش آن، به‌عبارت دیگر زمانی است که از لحظه‌ی پیش ریخت سرمایه به‌شکـل معیّنی (شکـل پولی، شکل مولد، شکل کالائی) آغاز می‌شود تا لحظه‌ای که سرمایه به‌سرمایه‌داران به‌همان شکل ولی با افزایش ارزش اضافی باز می‌گردد. **مدّت تولید سرمایه** مدت زمانی است که سرمایه در عرصه‌ی تولید قرار دارد. مهمترین بخش مدت تولید **مرحله‌ی کار** است که در طی آن مورد کار مستقیماً تحت تاثیر کار قرار می‌گیرد. طول مرحله‌ی کار به‌خصلت شاخه‌ی تولید، به‌سطح تکنیك در کارخانه و سایر شرایط بستگی دارد. مثلا در کارخانه‌ی ریسندگی برای اینکه مقدار معینی پنبه به‌نخ آماده برای فروش تبدیل شود مدت کمتری لازم است. در حالیکه در کارخانه‌ی لوکوموتیو سازی ساختن هر لوکوموتیو به‌مصرف کار تعداد زیادی کارگر و مدتی بس طولانی‌تر نیازمند است.

مدت تولید معمولا طولانی‌تر از طول مرحله‌ی کار است. وقفه در پروسه‌ی تولید که در طی آن مورد کار باید پروسه‌ی طبیعی معینی را بگـذراند (شراب باید تخمیر یابد، غلات باید رسیده شوند و...) جزء آنست. با رشد تکنیك مدت پروسه‌های متعدد کوتاهتر می‌شود.

مدت دوران (گردش) مدت زمانی است که سرمایه از شکلی پولی به‌شکل مولد و از شکل کالائی به‌شکل پولی مبدل می‌شود. گونه‌گونی تحوّل هر یك از اجزاء سرمایه‌ی

مولد از شیوه‌های مختلفی که هر یك ارزشش را به‌محصول منتقل می‌سازد ناشی می‌گردد و با شرایط خرید وسایل تولید، فروش کالاهای تولید شده، مسافت بازار فروش و سطح تکنیکی وسایل حمل و نقل و وسایل مخابراتی و... بستگی دارد.

سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی جاری

بخشهای مختلف سرمایه‌ی مولّد به‌وجهی یکسان تحول نمی‌یابند. گونه‌گونی و اختلاف تحول هر بخش از سرمایه‌ی مولّد از اختلاف شیوه‌ی گونه‌گونی که ارزشش را به‌محصول منتقل می‌نماید ناشی می‌شود و متناسب با آن به‌سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی جاری تقسیم می‌گردد.

سرمایه‌ی ثابت آن بخشی از سرمایه‌ی مولّد است که گرچه کلاً در تولید شرکت می‌نماید ولی ارزشش را نه یکباره بلکه بتدریج در جریان چند مرحله‌ی تولید به‌محصول منتقل می‌سازد. سرمایه‌ی ثابت آن بخشی از سرمایه‌ی مولد است که برای ایجاد ساختمان و مراکز تولید، برای خرید ماشینها و تجهیزات کارخانه بمصرف می‌رسد. هرگاه مثلا ماشینی ۱۰ سال کار کند در اینصورت سالیانه $\frac{۱}{۱۰}$ ارزشش به‌کارهائی که با کمك آن ساخته می‌شود انتقال می‌یابد. عناصر سرمایه‌ی ثابت معمولا چندین سال به‌کار تولید می‌آیند. این عناصر سال به‌سال فرسوده‌تر می‌شوند و سرانجام غیرقابل استفاده می‌شوند. **فرسودگی فیزیکی** ماشینها و تجهیزات کارخانه در این امر قرار دارد. ابزار تولید پابه‌پای فرسودگی فیزیکی دستخوش **فرسودگی اخلاقی** نیز هستند. ماشینی که ۵ تا ۱۰ سال کار کرده می‌تواند به‌اندازه‌ی کافی مقاوم باشد ولی هنگامی که ماشین بهتر و کاملتر، بارآورتر و ارزان‌تر از همان نوع ساخته شود آنگاه ماشین کهنه ارزشش‌را از دست می‌دهد. از اینروست که سرمایه‌دار علاقمند است از ماشین و سایر تجهیزات کارخانه حتی‌الامکان سریعتر و بیشتر کار بکشد. تلاش سرمایه‌داران برای طولانی کردن کار روزانه (روزانه کار)، برای ارتقا ء شدت و شتاب کار، برای کار لاینقطع شبانه روزی (کار شیفتی) در کارخانه از این امر ناشی می‌گردد.

سرمایه‌ی جاری آن بخش از سرمایه‌ی مولد است که ارزشش در طی مرحله‌ی تولید کاملا برکالاها انتقال می‌یابد و بهنگام فروش کالاها دوباره به‌شکل پولی

به‌سرمایه‌دار باز می‌گـردد (باضافه‌ی ارزش اضافی). سرمایه‌ی جاری آن بخش از سرمایه‌ی مولد است که بمصرف خرید نیروی کار، خرید مواد خام اولیه و مواد سوختنی و مواد کمکـی می‌رسد: یعنی به‌مصرف خرید آن وسایل تولید که جزء سرمایه‌ی ثابت نیستند. در این مورد ارزش مواد خام اولیه، مواد سوختنی و مواد کمکـی بمصرف رسیده در طی مرحله‌ی تولید کاملا به‌کـالاها انتقال می‌یابد. در حالیکـه سرمایه‌دار سرمایه‌ی بمصرف رسیده برای خرید نیروی کار را با مازادی به‌شکل ارزش اضافی دوباره بدست می‌آورد. در آن مدت زمانی که سرمایه‌ی ثابت یك بار تحوّل می‌یابد سرمایه‌ی جاری چندین بار تحوّل می‌یابد.

سرمایه‌دار با فروش کالاها مقدار معینی پول دریافت می‌کنـد. ایـن پول شامـل اینهاست:

۱) ارزش آن بخش از سرمایه‌ی ثابت که در پروسه‌ی تولید به‌کـالا منتقل شده است.

۲) ارزش سرمایه‌ی جاری

۳) ارزش اضافی

سرمایه‌دار برای ادامه تولید درآمدی را که متناسب با سرمایه‌ی جاری است دوباره برای استخدام کارگران و خرید مواد خام اولیه، مواد سوختنی، مواد کمـکی بمصرف می‌رساند. مبلغـی که متناسـب با آن بخش از سرمایه‌مـی ثابـت اسـت و به‌کالا منتقل شده بمصرف جبران فرسایش ماشینها و تجهیزات و ساختمان کارخانه می‌رساند. یعنی برای استهلاك.

استهلاك جریانی است که در آن ارزش سرمایه‌ی ثابت متناسب با فرسودگی‌اش بتدریج و متناوباً به‌شکل پول در می‌آید. بخشی از مبلـغ استهـلاك صرف تعمیرات عمومی می‌شود. یعنی برای بخشی از وسایل یدکی ماشینها و تجهیزات و... فرسوده شده. ولی قسمت عمده‌ی مبلغ استهلاك را سرمایه‌داران به‌شکـل پول پس‌انداز می‌کنند (معمولا در بانکها) تا در صورت نیازمندی بجای ماشین‌های کهنه ماشین نو و بجای ساختمان‌های فرسوده ساختمانهای نوجایگزین شود.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی بین تقسیم سرمایه به‌ثابت و جاری و نیز تقسیم سرمایه به‌ثابت و متغیّـر تفاوت قائل است. اختلاف سرمایه‌ی ثابت (پایدار) و متغیر در نقشی است که در پروسه‌ی استثمار کارگران بوسیله‌ی سرمایه‌داران ایفا می‌کنند،

در حالیکه اختلاف سرمایهٔ ثابت و جاری در خصلت تحول آنهاست. با فرمول زیر این دو نوع تقسیم سرمایه را می‌توان نشان داد:

تقسیم برحسب خصلت تحوّل	اجزاء سرمایه	تقسیم برحسب نقش سرمایه در پروسهٔ استثمار
سرمایه‌ی ثابت.	ساختمانها.	سرمایه‌ی ثابت (پایدار)
	تجهیزات.	
	ماشینها.	
سرمایه‌ی جاری	مواد خام، کمکی	سرمایه‌ی متغیر
	مواد سوختنی	
	دستمزد	

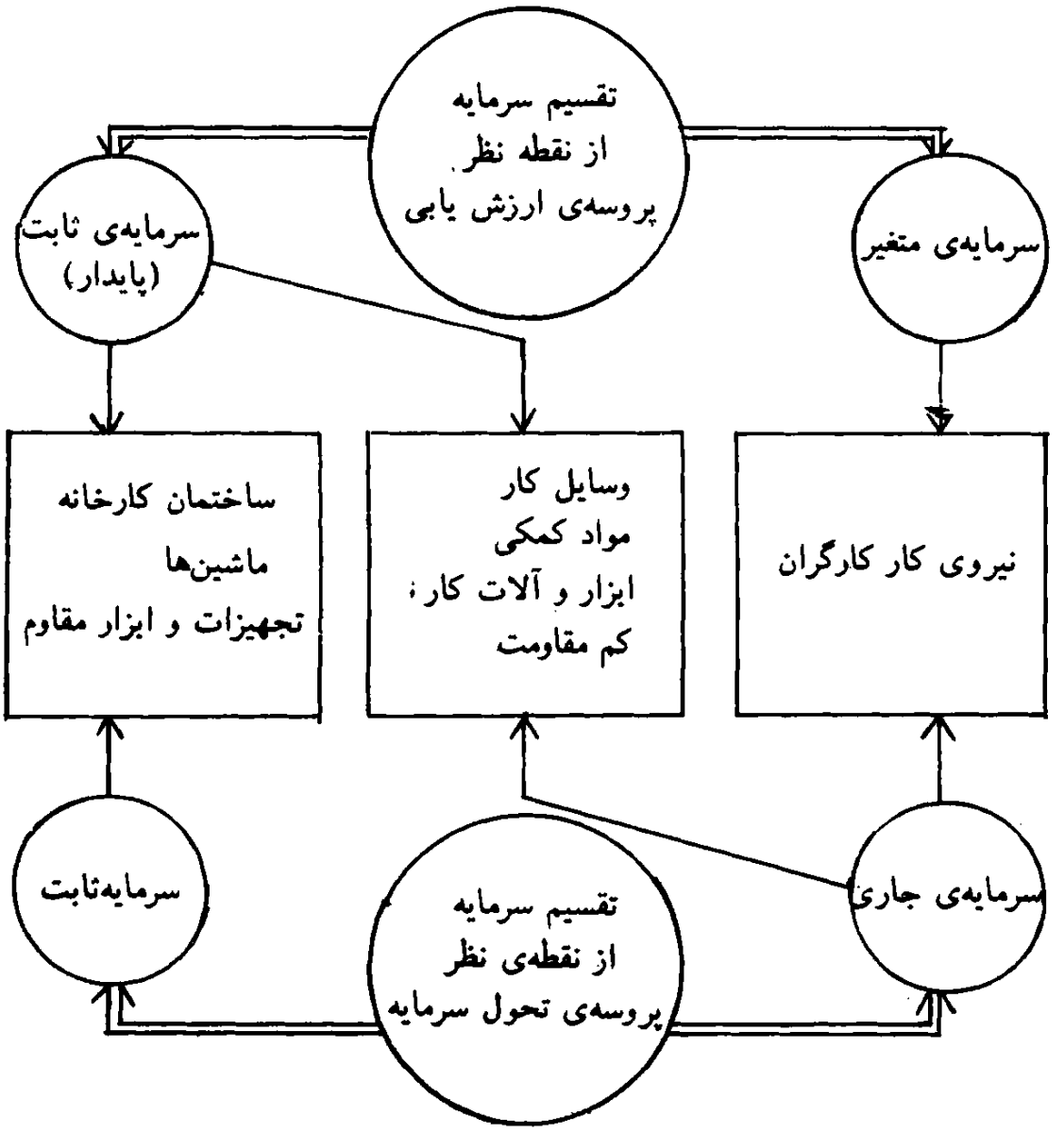

اقتصاد سیاسی بورژوازی نیز تقسیم سرمایه را به‌سرمایه‌ی ثابت و جاری می‌پـذیرد زیرا این تقسیم سرمایه فی نفسه هیچ سخنی در مورد نقش نیروی کار در تولید ارزش اضافی نمی‌گوید بلکـه برعکس اختلاف بین مخارج سرمایه‌دار برای پرداخت دستمزد نیروهای کار و مخارج مواد خام اولیه، مواد سوختنی و... را پرده‌پوشی می‌کند.

نرخ سالانه‌ی ارزش اضافی
متدهای تسریع تحوّل سرمایه

در مبلغ معیّنی سرمایه‌ی متغیر، سرعت تحوّل سرمایه بر حجم ارزش اضافی که سرمایه‌دار از کارگران در طی یك سال بدست می‌آورد تاثیر می‌کند.

دو سرمایه را در نظر بگیریم که بخش متغیّر هر یك ۲۵۰۰۰ دلار و نرخ ارزش اضافی آن‌ها ۱۰۰٪ (صددرصد) باشد. فرض کنیم یکـی از این دو سرمایه سالیانه یکبار و سرمایه‌ی دیگـر دوبار تحول یابد. در اینصورت به‌مفهوم اینست که صاحب سرمایه‌ی دوّم با همان مبلغ پول در طی یکسال دو برابر اولی کارگر اجیر و استثمار تواند کرد. از اینرو نتیجه در پایان سال برای دو سرمایه‌دار مختلف است. سرمایه‌دار اولی سالیانه ۲۵۰۰۰ دلار و سرمایه‌دار دومی ۵۰۰۰۰ دلار ارزش اضافی دریافت می‌کند.

نرخ سالانه‌ی ارزش اضافی عبارتست از نسبت حجم ارزش اضافی تولید شده در طی یك سال به‌سرمایه‌ی متغیر پیش ریخت شده. در مثال مادرصد نرخ سالانه‌ی ارزش اضافی برای دو سرمایه‌دار مفروض ما چنین خواهد بود:

سرمایه‌دار اولی $\frac{۲۵۰۰۰}{۲۵۰۰۰}$ = ۱۰۰٪ سرمایه‌دار دومی $\frac{۵۰۰۰۰}{۲۵۰۰۰}$ = ۲۰۰٪

در اینجا روشن می‌شود که سرمایه‌داران به‌سرعت بیشتر تحول سرمایه علاقمندند زیرا این امر امکـان آنرا فراهم می‌آورد مقدار معینی ارزش اضافی را با سرمایه‌ی کمتر و یا با مقدار معینی سرمایه ارزش اضافی بیشتری بدست آورند. سرعت تحوّل سرمایه همچنین بر حجم آن بخش از سرمایه‌ی جاری که برای خرید مواد خـام،

مواد سوختنی، مواد کمکی پیش ریخت شده تاثیر می‌گذارد.

مارکس به‌اثبات رسانید که تسریع گردش سرمایه بهرحال ذرّه‌ای ارزش نو بوجود نمی‌آورد. تسریع تحول سرمایه و تسریع در تبدیل به‌پـــول شدن ارزش اضافی که در یکسال تولید شده به‌سرمایه‌دار امکـــان می‌دهد با مقدار معینی سرمایه تعداد بیشتری کارگر اجیر کند و کار آنان است که در طی سال مقدار بیشتری ارزش اضافی تولید می‌کند.

همانطور که دیدیم طول مدت تحول سرمایه از مدت تولید و مدت گردش تشکیل می‌یابد. سرمایه‌دار تلاش می‌ورزد طول هر یك از ایندو را کوتاهتر کند.

مدت زمان لازم کار برای تولید کالاها با رشد نیروهای مولّد با پیشرفت تکنیك کوتاهتر می‌شود. مثلا متدهای مدرن ذوب آهن و پولاد در مقایسه با متدهای سابق که ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال قبل بکار می‌رفت مدت این پروسه را چندیـن بار کوتاهتـر نمود. همچنمین پیشرفت در امور سازماندهـی تولیـد و گذار به‌ساخـت و پرداخـت مسلسل‌وار و انبوه‌وار نیز تاثیر قابل توجهی در تسریع پروسه‌ی مزبور دارد.

وقفه در پروسه‌ی کار که زمانی بیش از مدت کار را در پروسـه‌ی تولیـد در بر می‌گیرد بارشد تکنیك در موارد متعددی کوتاهتر می‌شود. مثلا پروسه‌ی دباغی چرم و پوست،سابقاً هفته‌ها به‌طول می‌انجامید در حالیکه در حال حاضر در اثر بکار بردن متدهای نوین شیمیائی چند ساعت بیشتر بطول نمی‌انجامد. در برخی از شاخه‌های تولید کاتالیزاتورها (موادی که جریان پروسه‌ی شیمیائی را تسریع می‌کنند) به‌مقیاس وسیعی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

سرمایه‌داران برای تسریع مدت تحوّل سرمایه به‌طولانی ساختن مدت کار روزانه و تشدید کار نیز می‌پردازد. اگر در کار روزانه‌ی ۱۰ ساعته مدت کار ۲۴ روز بطول انجامد در این صورت طولانی کردن کارروزانه به۱۲ساعت مدت کار را به ۲۰ روز تنزل می‌دهد و بدین نسبت مدت تحوّل سرمایه سریع‌تر می‌شود. در تشدید کار نیـز مثلا هنگامی که کارگر در طی ۶۰ دقیقه همان نیروئی را بمصرف رسانـد که قبـلا فرض کنیم در ۷۲ دقیقه بمصرف می‌رسانید باز آن نتیجه بدست می‌آید (تسریع مدت تحوّل سرمایه). علاوه بر این سرمایه‌داران تلاش می‌کننـد از طریـق کوتاهتـر کردن زمان گردش سرمایه به‌تسریع تحول سرمایه نائل گردند. ایـن امـر از طریـق رشـد وسایل حمل و نقل و امور ارتباطی، پست و تلگراف و نیز از طریق بهتر سازماندادن

تجارت و بازرگانی امکان می‌یابد ولی با وجود این کوتاهتر شدن مدت تحول سرمایه نتیجه معکوس نیز میدهد: اولا پراکندگی فوق‌العاده بی صرفه‌ی محلهای تولید در جهان سرمایه‌داری است که حمل و نقل کالاها را از مسافت دور ضروری می‌سازد و ثانیا تشدید یافتن رقابت سرمایه‌داری و دشواری‌هایی در حال تزاید بازار فروش کالاها.

با سرمایه‌ی جاری همچنین ارزش اضافی حاصله از مدت مزبور نیز جریان می‌یابد. هرچقدر مدت تحوّل سرمایه کوتاهتر شود بهمان اندازه ارزش اضافی تولید شده بوسیله‌ی کارگران سریع‌تر به‌شکل پول در می‌آید. و این پول همانقدر سریع‌تر می‌تواند در گسترش تولید بکار افتد.

خلاصه

۱) هر سرمایه‌ی صنعتی منفرداً حرکت لاینقطعی را به‌شکل دوران طی می‌کند که از سه مرحله تشکیل می‌شود. این سه مرحله متناسب است با سه شکل سرمایه‌ی صنعتی: شکل پولی، شکل مولد، شکل کالائی که اختلافشان در عملکردشان است.

۲) اگر دوران (گردش) سرمایه بصورت جریان منفرد در نظر گرفته نشود بلکه بصورت پروسه‌ای در نظر گرفته شود که مرحله به‌مرحله متناوباً تجدید می‌یابد در این صورت تحول سرمایه نامیده می‌شود. مدت تحول سرمایه مجموعه‌ی مدت تولید و مدت دوران (گردش) است. مهمترین بخش مدت تولید مرحله‌ی کار است.

۳) هر سرمایه‌ی مولّد به‌دو بخش تقسیم می‌شود که بنا به‌خصلت تحوّل با هم اختلاف دارند: سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی جاری. سرمایه‌ی ثابت آن بخشی از سرمایه‌ی مولد است که ارزشش نه یکباره بلکه تکه تکه در جریان چند مرحله تولید به‌کالا انتقال می‌یابد. سرمایه‌ی جاری آن بخش از سرمایه‌ی مولد است که ارزشش در طی یك مرحله‌ی تولید کاملا به‌کالا انتقال می‌یابد و بهنگام فروش این کالا بطور تام و تمام به‌سرمایه‌دار باز می‌گردد.

۴) تسریع تحوّل سرمایه به‌سرمایه‌داران امکان می‌دهد که مبلغی سرمایه در طی یکسال چند بار تحول یابد و در نتیجه تعداد بیشتری کارگر اجیر نموده مقدار بیشتری ارزش اضافی تولید نمایند. سرمایه‌داران تلاش می‌کنند تحول سرمایه را هم از طریق اصلاح تکنیك و هم از طریق تشدید استثمار کارگر (با طولانی کردن کار روزانه و ارتقاء شدّت کار) تسریع نمایند.

(۷) سود متوسط و قیمت تولید

قیمت مخارج سرمایه‌داری و سود

نرخ سود

ارزش اضافی که در پروسه‌ی تولید بوسیله‌ی کار کارگر مزدور بوجود می‌آید منبع درآمد تمام طبقات استثمار کننده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری است. قبل از هر چیز قوانینی‌را بررسی کنیم که در اثر آن ارزش اضافی شکل سود سرمایه‌داری را به‌خود می‌گیرد که سرمایه‌اش را در تولید کالا بکار می‌اندازد.

ارزش کالای تولید شده در کارخانه و یا در مؤسسه‌ی سرمایه‌داری از سه جزء تشکیل می‌یابد: ۱) از ارزش سرمایه‌ی ثابت (بخشی از ارزش ماشینها و ساختمانها، ارزش مواد خام اولیه، مواد سوختنی و غیره...). ۲) از ارزش سرمایه‌ی متغیّر ۳) از ارزش اضافی. حجم ارزش کالا از طریق مقدارکار لازم اجتماعی برای تهیه‌ی آن تعیین می‌گردد. ولی سرمایه‌دار خود شخصاً کاری در تولید انجام نمی‌دهد. او فقط سرمایه‌اش را بدین منظور بکار می‌اندازد.

قیمت مخارج سرمایه‌داری یك کالا از مبلغ سرمایه‌ی ثابت و سرمایه‌ی متغیّر تشکیل می‌یابد. یعنی از مخارج بهای وسایل تولید باضافه‌ی مخارج دستمزد کارگران. مخارج کالا برای سرمایه‌داران از طریق حجم سرمایه تعیین می‌شود. مخارج کالا برای جامعه از طریق حجم کار تعیین می‌گردد. از اینرو مخارج سرمایه‌داری کالا کمتر از ارزش آن یا کمتر از مخارج واقعی تولید آن است. مابه‌التفاوت ارزش یا مخارج واقعی تولید و قیمت مخارج سرمایه‌داری مساویست با ارزش اضافی که سرمایه‌دار آنرا تصاحب می‌کند. هنگامی که سرمایه‌دار کالائی را که در کارخانه‌اش تولید شده بفروش می‌رساند ارزش اضافی به‌شکل مازاد معینی

بیش از قیمت مخارج سرمایه‌داری تجلی می‌یابد. سرمایه‌دار بهنگام بررسی با صرفه‌بودن کارخانه‌اش این مازاد را در برابر سرمایه‌ی پیش ریخته شده قرار می‌دهد، یعنی در مقابل کل سرمایه‌ای که در تولید به‌کار انداخته است. محاسبه‌ی ارزش اضافی برحسب کل سرمایه شکل سود به‌خود میگیرد. سود عبارتست از مجموع ارزش اضافی برحسب کل سرمایه‌ای که در تولید بکار انداخته شده و بمثابه‌ی مشتقی از این سرمایه تنجلی می‌یابد. در این جریان اختلاف بین سرمایه‌ی ثابت ـ که برای خرید وسایل تولید بمنصرف می‌رسد ـ و سرمایه‌ی متغیّر ـ که برای پرداخت دستمزد نیرویهای کار بمصرف می‌رسد ـ پرده‌پوشی می‌شود و چنین بنظر می‌رسد که گویا سود از کل سرمایه مشتق شده است. در واقع منبع سود ارزش اضافیست که فقط از طریق کار کارگر بوجود می‌آید. مارکس سود را **شکل دگرگون شده‌ی ارزش اضافی** نامید.

همچنانکه شکل دستمزد استثمار کارگر مزدور را پنهان می‌سازد (این تصور را پدید می‌آورد که گوئی تمام مزد کار پرداخت شده) همانطور شکل سود به‌سهم خود نیز مناسبات استثماری را پرده‌پوشی می‌کند. (این تصوررا پدیدمی‌آورد که گوئی سوداز خودسرمایه مشتق می‌شود)بدین‌ترتیب اشکال شیوه‌ی تولیدسرمایه‌داری ماهیت واقعی آنراپرده‌پوشی می‌کند.

میزان (درجه‌ی) با صرفه بودن موسسه‌ی سرمایه‌داری برای سرمایه‌دار از طریق نرخ سود تعیین می‌شود. نرخ سود عبارتست از نسبت ارزش اضافی به‌کل مبلغ سرمایه‌ای که پیش ریخت شده است و درصد بیان می‌گردد. هنگامی که مثلا مجموع سرمایه‌ی پیش ریخت شده بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ دلار باشد و سود سالیانه ۴۰۰۰۰ دلار در اینصورت نرخ سود چنین است:

$$\frac{۴۰۰۰۰}{۲۰۰۰۰۰} = ٪۲۰ \text{ (بیست درصد)}$$

«نرخ سود نیروی برانگیزنده‌ی تولید سرمایه‌داری است. آن چیزی و تا زمانی تولید می‌شود که سود داشته باشد.»(مارکس) از آنجا که مجموع سرمایه‌ی پیش ریخت شده بزرگتر از سرمایه‌ی متغیر است همیشه نرخ سود ($\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه‌ی ث + سرمایه م}}$) کوچکتر از نرخ ارزش اضافی است ($\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه‌متغیر}}$). در مثال ما هرگاه سرمایه‌ای به‌مبلغ

۲۰۰,۰۰۰ دلار از ۱۶۰,۰۰۰ دلار سرمایه‌ی ثابت (س ث) و ۴۰,۰۰۰ دلار سرمایه‌ی متغیر (س م) تشکیل شود و نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد باشد آنگاه نرخ سود مساویست با $\frac{۱}{۵}$ (۲۰٪ نرخ ارزش اضافی.)

$$\frac{۴۰۰۰۰}{۴۰۰۰۰} \cdot ۱۰۰ = ٪۱۰۰ \frac{۱۰۰}{۲۰} = \frac{۱}{۵} (٪۲۰)$$

نرخ سود قبل از هر چیز به‌نرخ ارزش اضافی بستگی دارد. هرچقدر نرخ ارزش اضافی بیشتر باشد بهمان اندازه در تحت شرایط یکسان نرخ سود نیز بیشتر است. تمام فاکتورهائی که نرخ ارزش اضافی را افزایش می‌دهند ـ یعنی فاکتورهائی که میزان استثمار کار بوسیله‌ی سرمایه را ارتقاء می‌دهند (طولانی کردن کار روزانه، ارتقاء شدت و شتاب کار، ارتقاء بارآوری کار و غیره...) نرخ سود را نیز بالا می‌برند. نرخ سود همچنین به‌ترکیب ارگانیك سرمایه بستگی دارد. همانطور که قبلا بیان شد ترکیب ارگانیك سرمایه عبارتست از نسبت سرمایه‌ی ثابت به‌سرمایه‌ی متغیر. هرچقدر ترکیب ارگانیك سرمایه نازلتر باشد یعنی هرچقدر سهم سرمایه‌ی متغیر در مقایسه با سرمایه‌ی ثابت بیشتر باشد بهمان اندازه نرخ سود ـ با ارزش اضافی یکسان ـ بیشتر است. و برعکس هرچقدر ترکیب ارگانیك سرمایه بیشتر باشد به‌همان اندازه نرخ سود ـ با نرخ ارزش اضافی یکسان ـ تنزل می‌کند.

یکی از فاکتورهائی که نرخ سود را ارتقاء می‌دهد اقتصادی است که در چارچوب آن سرمایه‌ی ثابت بکار می‌افتد. و بالاخره سرعت تحول سرمایه بر نرخ سود تاثیر می‌کند. هرچقدر مدت تحوّل سرمایه کوتاهتر باشد بهمان اندازه نرخ سود سالیانه بیشتر می‌شود. یعنی نسبت ارزش اضافی تولید شده در یکسال به‌مجموع سرمایه‌ی پیش ریخته شده، و برعکس مدت تحوّل کندتر سرمایه به‌تنزل نرخ سود سالیانه منجر می‌گردد.

تشکیل نرخ سود متوسط
تحول ارزش کالا به‌قیمت تولید

در سرمایه‌داری توزیع سرمایه در شاخه‌های مختلف تولید و رشد تکنیك با مبارزه‌ی رقابت آمیز بی امانی جریان می‌یابد. لازم است رقابت در چارچوب یك

عرصه‌ی تولید را با رقابت در عرصه‌های مختلف تولید از هم تمیز داد. **رقابت در چارچوب یك عرصه‌ی تولید** رقابتی است بین موسسات شاخه‌های تولید یکسان که یك نوع کالا تولید می‌کنند (مثلا صنایع ماشین سازی یا صنایع نساجی و...) بمنظور فروش پراستفاده‌تر کالاها و بدست آوردن سود هرچه بیشتر (فوق‌العاده). موسسات در شرایط غیر یکسان کار می‌کنند و از نقطه نظر وسعت، تجهیزات تکنیکی و سازماندهی تولید باهم یکسان نیستند. در نتیجه **ارزش منفرد** کالاهائی که بوسیله‌ی موسسات (کارخانه‌های) مختلف آن شاخه‌ی تولید تهیه می‌شوند یکسان نیست. ولی رقابت بین مؤسسات مختلف یك شاخهٔ تولید سبب می‌شود که قیمت کالاها از روی ارزش منفرد آنها تعیین نشود بلکه از روی ارزش اجتماعی این کالاها تعیین گردد. حجم (مقدار) ارزش اجتماعی کالاها ـ همانطور که قبلا بیان شد ـ بستگی به‌شرایط متوسط تولید در این شاخه‌ی تولید دارد.

از آنجا که قیمت کالاها از طریق ارزش اجتماعی آنها تعیین می‌گردد آن موسساتی امتیاز بیشتر بدست می‌آورند که در آنها تکنیك تولید و بارآوری کار بالاتر از حد متوسط شاخه‌ی مزبور قرار دارد و درنتیجه در آن موسسه ارزش منفرد کالا نازل‌تر از ارزش اجتماعی است. این موسسات سودی بیش از اندازه بدست می‌آورند (سود فوق‌العاده) که شکلی از ارزش اضافی فوق‌العاده است و ما در فصل ۲ بررسی کردیم. بدین ترتیب در اثر رقابت در چارچوب یك عرصه‌ی تولید در هر یك از موسسات این عرصه نرخ سودهای متفاوت پدید می‌آید. رقابت سرمایه‌داران را برمی‌انگیزد سود بیشتری به‌چنگ آورند و ارزش انفرادی کالاهائی را که در موسسه‌ی خود تولید کرده‌اند در مقایسه با ارزش اجتماعی آنها تنزل دهند. ولی تمام سرمایه‌داران در این امر موفق نمی‌شوند. در بسیاری از کارخانجات و موسسات سرمایه‌داری ارزش انفرادی کالا بیش از ارزش اجتماعی آنها باقی می‌ماند. از اینروست که در اثر رقابت در چارچوب یك شاخه‌ی تولید در واحدهای تولیدی همان شاخه نرخ‌های سود متفاوت تشکیل می‌یابد.

رقابت بین واحدهای سرمایه‌داری هر شاخه‌ی تولید سبب می‌شود که واحدهای کوچك و متوسط تحت فشار واحدهای بزرگتر قرار گیرند. سرمایه‌داران صاحب واحدها و موسسات عقب مانده برای مقاومت و پایداری در رقابت تلاش می‌کنند همان اصلاحات تکنیکی را در موسسه‌ی خود بکار اندازند که رقبای آنان یعنی

سرمایه‌داران صاحب موسسات و واحدهائی که از نظر تکنیکی پیشرفته‌اند تکنیك مرغوب‌تر را مدتهاست در واحد و موسسه‌ی خود بکار انداخته‌اند. از این طریق شرایط متوسط تولید در شاخه‌ی تولید مزبور تغییر می‌یابد و در نتیجه ارزش اجتماعی کالا تنزل می‌کند. در عین حال بکار بردن تکنیك بهتر به‌ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه در تمام شاخه‌ی تولید منجر می‌گردد. حال سود فوق‌العاده‌ای که سرمایه‌داران صاحب واحدهای پیشرفته از نظر تکنیکی بدست می‌آورند از بین میرود و نرخ سود در تمام شاخه‌ی تولید تنزّل می‌یابد. این امر سرمایه‌داران را ناگزیر می‌سازد تکنیك را بازهم بهتر و اصلاح کنند. بدین ترتیب در پروسه‌ی رقابت در چارچوب یك شاخه‌ی تولید تکنیك تکامل می‌یابد و نیرویهای مولد رشد می‌یابند.

رقابت بین عرصه‌های مختلف تولید رقابتی است بین سرمایه‌داران شاخه‌های مختلف تولید بر سر پرسودترین محل سرمایه‌گذاری. سرمایه‌هائی که در شاخه‌های مختلف تولید بکار انداخته می‌شوند دارای ترکیب ارگانیك یکسان نیستند. از آنجا که ارزش اضافی فقط از طریق کار کارگران مزدور بوجود می‌آید در واحدهای سرمایه‌داری آن شاخه‌ی تولید که ترکیب ارگانیك سرمایه نازل است با سرمایه‌های یکسان و با نرخ ارزش اضافی یکسان مقدار نسبتاً بیشتری ارزش اضافی بوجود می‌آید. در واحدهای آن شاخه‌ی تولید که ترکیب ارگانیك سرمایه بالاتر است، با سرمایه‌های یکسان و با نرخ ارزش اضافی یکسان، مقدار نسبتاً کمتری ارزش اضافی تولید می‌شود. با وجود این، رقابت بین سرمایه‌داران شاخه‌های مختلف سبب می‌شود میزان سود سرمایه‌های یکسان (با حجمی مساوی) متعادل و متساوی شود: فرض کنیم که در جامعه سه شاخهٔ تولید موجود باشد: صنایع چرم، صنایع نساجی و صنایع ماشین سازی ـ با سرمایه‌هائی که حجمشان برابر است ولی ترکیب ارگانیك سرمایه‌ها یکسان نیست. حجم سرمایه‌ی پیش ریخته شده در هر یك از این سه شاخه‌ی تولید را معادل با ۱۰۰ واحد (مثلا ۱ میلیون دلار) فرض کنیم. سرمایه در صنعت چرم از ۷۰ واحد سرمایه‌ی ثابت و ۳۰ واحد سزمایه‌ی متغیّر تشکیل شود، سرمایه در صنعت نساجی از ۱۰ واحد ثابت و ۲۰ واحد متغیر، در صنایع ماشین سازی از ۹۰ واحد ثابت و ۱۰ واحد متغیّر تشکیل یابد. نرخ ارزش اضافی در هر سه شاخه‌ی تولید یکسان و بالغ بر ۱۰۰ درصد باشد در اینصورت در صنایع چرم ۳۰ واحد، در صنایع نساجی ۲۰ واحد و در ماشین سازی ۱۰ واحد ارزش اضافی

بوجود خواهد آمد. ارزش کالا در صنایع چرم ۱۳۰ واحد، در صنایع نساجی ۱۲۰ واحد و در صنایع ماشین سازی ۱۱۰ واحد و در هر سه شاخه تولید مجموعاً ۳۰۰ واحد خواهد بود. هنگامی که کالاها با ارزشی که دارند به‌فروش رسند در اینصورت نرخ سود چنین می‌شود:

در صنایع چرم ۳۰٪ (۱۰۰ . $\frac{۳۰}{۱۰۰}$) در صنایع نساجی ۲۰٪ (۱۰۰ . $\frac{۲۰}{۱۰۰}$)

در صنایع ماشین سازی ۱۰٪(۱۰۰. $\frac{۱۰}{۱۰۰}$)

این توزیع سود برای سرمایه‌داران صنایع چرم فوق‌العاده با صرفه است ولی برای سرمایه‌داران صنایع ماشین سازی کم صرفه است در چنین شرایطی سرمایه‌داران صنایع ماشین سازی درپی محل با صرفه‌تر سرمایه‌گذاری خواهند گشت. این محل سرمایه‌گذاری همانا صنایع چرم خواهد بود. بدین ترتیب سرمایه از شاخه‌ی ماشین سازی به‌شاخه‌ی صنایع چرم انتقال می‌یابد. بدین ترتیب حجم کالاهای ساخته شده در صنایع چرم افزایش می‌یابد و رقابت بطور ناگزیر تشدید خواهد یافت. سرمایه‌داران این شاخه‌ی تولید ناگزیر می‌شوند قیمت کالاهای خود را تنزل دهند و این امر به‌تنزل نرخ سود می‌انجامد. برعکس در صنایع ماشین سازی حجم کارهای تولید شده کاهش می‌یابد و این امر توازن بین عرضه و تقاضا را برهم می‌زند. عدم توازن بین عرضه و تقاضا به‌سرمایه‌داران این شاخه‌ی تولید امکان می‌دهد قیمت کالاهای خود را ترقی دهند و بدین ترتیب نرخ سود نیز ترقی می‌کند.

ترقی قیمتها در صنایع ماشین سازی و تنزل قیمتها در صنایع چرم آنقدر ادامه می‌یابد تا آنکه نرخ سود سرانجام در هر سه شاخه‌ی تولید بتدریج یکسان شود. این امر هنگامی بوقوع می‌پیوندد که کالاهای هر سه شاخه‌ی تولیدبا۱۲۰واحدبفروش‌رسند.

$$(۱۲۰ = \frac{۱۳۰ + ۱۲۰ + ۱۱۰}{۳})$$

سود متوسط در چنین شرایطی در هر سه شاخه‌ی تولید معادل ۲۰ واحد خواهد شد. سود متوسط سود یکسان سرمایه‌های با حجم یکسان است که در شاخه‌های مختلف تولید بکار افتاده است. بنابراین رقابت در نرخها متفاوت سود شاخه‌های گونه‌گون تولید سرمایه‌داری تعادل بوجود آورده نرخ سود عمومی (نرخ سود متوسط) پدید می‌آید. این تعادل از اینطریق پدید می‌آید که سرمایه (و در نتیجه کار نیز) بوسیله‌ی مکانیسم قیمتها از شاخه‌ای به‌شاخه‌ی دیگر تولید انتقال می‌یابد. با تشکیل

نرخ سود متوسط سرمایه‌داران یکی از شاخه‌های تولید (در مثال ما صنایع چرم) قسمتی از ارزش اضافی را که بوسیله‌ی کارگران آنها بوجود می‌آید ازدست می‌دهند. در عوض سرمایه‌داران شاخه‌ی دیگر تولید (در مثال ما صنایع ماشین‌سازی) ارزش اضافی بیشتری بدست می‌آورند. این بدان معنی است که سرمایه‌داران شاخه‌ی نخست کالاهائی به‌قیمت نازلتر از ارزش آنها و سرمایه‌داران شاخه‌ی دوم کالاها را بالاتر از ارزش آنها می‌فروشند. حال قیمت کالاهای هر شاخه‌ی تولید از مجموع قیمت مخارج آن (۱۰۰ واحد) و از سود متوسط (۲۰ واحد) تشکیل می‌یابد. قیمتی که مساویست با قیمت مخارج باضافه‌ی سود متوسط قیمت تولید نامیده می‌شود. در یکایك واحدهای هر شاخه‌ی تولید در اثر شرایط متفاوت تولید قیمتهای تولید انفرادی که با هم تفاوت دارند بوجود می‌آید. قیمت تولید انفرادی از طریق قیمت مخارج انفرادی به‌اضافه‌ی سود متوسط تعیین می‌شود. با وجود این کالاها بطور متوسط با قیمت تولید مساوی بفروش می‌رسند. چگونگی تشکیل نرخ سود متوسط و قیمت تولید با جدول زیر آشکار می‌گردد:

شاخه‌ی تولید	سرمایه‌ی ثابت س‌ث	سرمایه‌ی متغیر س‌م	ارزشِ اضافی	ارزشِ کالا	نرخ‌سود متوسط درصد	قیمت تولید کالا	تفاوت قیمت تولیدبا ارزش
صنایع چرم	۷۰	۳۰	۳۰	۱۳۰	٪۲۰	۱۲۰	-۱۰
صنایع نساجی	۸۰	۲۰	۲۰		٪۲۰	۱۲۰	برابر
ماشین سازی	۹۰	۱۰	۱۰	۱۱۰	٪۲۰	۱۲۰	+۱۰
مجموع	۲۴۰	۶۰	۶۰	۳۶۰	٪۲۰	۳۶۰	

کالاهای هرسه شاخه‌ی تولید با ۱۲۰ واحد (فرض کنیم ۱ میلیون دلار) بفروش می‌رسند ولی ارزش کالاها در صنایع چرم بالغ بر ۱۳۰ واحد، در صنایع نساجی ۱۲۰ واحد و در ماشین سازی ۱۱۰ واحد است. کالاها در سرمایه‌دای ـ برخلاف تولید ساده‌ی کالائی ـ به‌قیمتی که معادل با ارزش آنها باشد بفروش نمی‌رسند بلکه به‌قیمتی فروخته می‌شوند که معادل با قیمت تولید آنهاست.

تحول ارزش به‌قیمت تولید نتیجه‌ی رشد و تکامل تاریخی تولید سرمایه‌داری است. در مناسبات تولید ساده کالائی قیمت بازار کالاها عموما متناسب با ارزش آنها بود... در نخستین مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری نرخهای سود شاخه‌های مختلف تولید با هم اختلاف زیادی داشتند زیرا شاخه‌های مختلف انفرادی هنوز به‌اندازه‌ی کافی به‌یکدیگر پیوستگی نداشتند زیرا هنوز محدودیتهای رسته‌ای و سایر محدودیتها باقی مانده بود که مانع‌گذار سرمایه‌ها از شاخه‌ای به‌شاخه‌ی دیگر تولید می‌شدند. پیدایش (تشکیل) نرخ سود متوسط و تحوّل ارزش به‌قیمت تولید با پیروزی صنعت ماشینی سرمایه‌داری به‌مرحله‌ی کمال می‌رسد.

اقتصاددانان بورژوازی تلاش می‌کنند تئوری ارزش کار مارکس را با اشاره به‌این نکته رد کنند که قیمت تولید و ارزش کالاها در هر شاخه‌ی منفرد تولید با هم انطباق می‌یابد. ولی در واقع در مناسبات سرمایه‌داری قانون ارزش کالا به‌قوت خود باقی می‌ماند. زیرا **قیمت تولید شکل دگرگون شده‌ی ارزش است.** این امر با واقعیات زیر تایید می‌گردد:

اولا ـ یك سرمایه‌دار کالاهایش را بیش از ارزش آنها و دیگری پائین‌تر از ارزششان می‌فروشد ولی با وجود این تمام سرمایه‌داران در مجموع کل حجم ارزش کالاهای خود را بدست می‌آورند. در چارچوب سرتاسر جامعه مجموع قیمت تولید برابر است با مجموع ارزش تمام کالاها.

ثانیاً ـ مجموع سود کل طبقه‌ی سرمایه‌دار مساویست با مجموع ارزش اضافی تولید شده‌ای که بوسیله‌ی مجموع کاری که پرولتاریا بدون مزد انجام داده بوجود آمده است. حجم نرخ سود متوسط به‌حجم ارزش اضافی تولید شده در جامعه بستگی دارد.

ثالثا ـ تنزل ارزش کالاها به‌تنزل قیمت تولید آنها منجر می‌گردد و ترقی ارزش کالاها به‌ترقی قیمت تولید می‌انجامد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری **قانون نرخ سود متوسط** حاکم است. این قانون عبارت است از اینست که نرخهای سود متفاوت که از اختلاف بین ترکیب ارگانیگ سرمایه‌ها در شاخه‌های مختلف تولید ناشی می‌شود در اثر رقابت متعادل شده و به‌نرخ سود عمومی (متوسط) مبدل می‌شوند. قانون نرخ سود متوسط مانند تمام قوانین شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری خود به‌خود بانوسانات بیشمار عمل می‌کند.

برسر پرسودترین محل سرمایه‌گذاری‌ها بین سرمایه‌داران رقابت بی امانی جریان می‌یابد. سرمایه‌داران تلاش می‌کنند سرمایه‌ی خود را در آن شاخه‌ی تولید بکار اندازند که سود بیشتری نوید می‌دهد. سرمایه که درپی بدست آوردن سود بیشتر است، از شاخه‌ای به‌شاخه‌ی دیگر تولید انتقال می‌یابد و درست از این طریق نرخ سود متوسط بوجود می‌آید، کار و وسایل تولید در عرصه‌های (شاخه‌های) مختلف تولید سرمایه‌داری توزیع می‌شود. قیمت تولید میزان متوسط آن قیمتی است که بالاخره قیمت بازار کالا با نوسانات مختلف تعیین می‌کند، یعنی قیمتی که کالا واقعاً در بازار خرید و فروش می‌شود.

بنابراین با تحول ارزش به‌قیمت تولید، ارزش اضافی به‌شکل سود متوسط تجلی می‌یابد و در نتیجه قانون اساسی‌اقتصاد سرمایه‌داری ـ قانون ارزش ـ از طریق قانون نرخ سود متوسط عمل می‌کند.

تعادل درنرخهای سود و تحول ارزش به‌قیمت تولید بیش از پیش مناسبات استثماری را پرده‌پوشی می‌کند و منبع واقعی ثروتمند شدن سرمایه‌داران را بمراتب بیشتر پنهان می‌کند. «میزان اختلاف واقعی بین سود و ارزش اضافی... در شاخه‌هائی ویژه‌ی تولید اینك خصلت واقعی و منبع سود را نه تنها برای سرمایه‌داران ـ که در اینجا علاقه‌ی خاصی به‌گول زدن خودشان دارند ـ پوشیده می‌دارد بلکه برای کارگران نیز پوشیده می‌دارد. با تحول ارزش به‌قیمت تولید اساس تعیین ارزش از نظر ناپدید می‌گردد»(مارکس).*

درواقع تشکیل نرخ سود متوسط بمفهوم توزیع ارزش اضافی بین سرمایه‌داران شاخه‌های مختلف تولید است. بخشی از ارزش اضافی تولید شده در آن شاخه‌هائی که ترکیب ارگانیك سرمایه نازل است بوسیله‌ی سرمایه‌داران آن شاخه‌های تولید که ترکیب ارگانیك سرمایه‌ی آنان بیشتر است تصاحب می‌شود. بنابراین کارگران نه تنها بوسیله‌ی سرمایه‌داری که در درون کارخانه‌اش کار می‌کنند استثمار می‌شوند بلکه بوسیله‌ی مجموعه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار استثمار می‌شوند. مجموعه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار به‌ارتقاء درجه‌ی استثمار کارگران علاقمند است زیرا این امر به‌ارتقاء نرخ سود متوسط منجر می‌گردد. همانطور که مارکس می‌آموزد نرخ

---

* مارکس ـ سرمایه، جلد سوم ص ۱۷۷/۱۷۸

سود متوسط به‌درجه‌ی استثمار **کل کار** بوسیله‌ی **کل سرمایه** بستگی دارد.

قانون نرخ سود متوسط از یك سو مبیّن تعارضات و رقابت بین سرمایه‌داران صنعتی بخاطر تقسیم ارزش اضافی است و از سوی دیگر مبیّن تضاد عمیق آشتی‌ناپذیر بین دو طبقه‌ی متخاصم است که رودر روی یکدیگر قرار می‌گیرند: **بورژوازی و پرولتاریا**. این قانون ثابت می‌کند که اولا، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی **بمثابه‌ی طبقه‌ی** رودرروی پرولتاریا قرار می‌گیرد. ثانیاً، مبارزه‌ی کارگر به‌تنهائی و یا مبارزه‌ی گروه‌های منفرد کارگران بخاطر منافع جزئی علیهٔ سرمایه‌داران منفرد نمی‌تواند به‌دگرگونی اساسی اوضاع طبقه‌ی کارگر منجر گردد. طبقه‌ی کارگر فقط هنگامی می‌تواند یوغ سرمایه را پاره کند که طبقه‌ی بورژوازی را سرنگون کرده و سیستم استثمار سرمایه‌داری را نابود سازد.

گرایش تنزّل نرخ سود

با رشد و تکامل سرمایه‌داری ترکیب ارگانیك سرمایه ارتقاء می‌یابد. هر سرمایه‌داری که ماشین را جانشین کارگر می‌سازد تلاش می‌ورزد فرآورده را ارزان‌تر کند. بازار فروش کالاهایش را گسترش دهد و سود فوق‌العاده بدست آورد. ولی همینکه دستاوردهای تکنیکی واحدهای منفرد سرمایه‌داری عمومی شوند ترکیب ارگانیك سرمایه در اکثر واحدهای سرمایه‌داری (کارخانجات و موسسات) نیز ارتقاء می‌یابد. این امر به‌تنزل عمومی نرخ سود منجر می‌گردد.

افزایش و رشد سریعتر سرمایه‌ی ثابت نسبت به‌سرمایه‌ی در گردش که مدت تحول کلّ سرمایه را طولانی‌تر می‌کند نیز در همان جهت عمل می‌کند. هر سرمایه‌داری تلاش می‌کند از طریق تکنیك بهتر سود حتی‌المکان بیشتری بدست آورد. ولی نتیجه‌ی فعالیتهای تمام سرمایه‌دارانی که این هدف را داشتند چیزی است که هیچکدام آنها نمی‌خواستند: تنزل عام نرخ سود (تنزل عمومی نرخ سود).

مثال سابق را فرض کنیم: کل سرمایه بالغ بر ۳۰۰ واحد باشد. سرمایه‌ی ثابت ۲۴۰ واحد و سرمایه‌ی متغیر ۶۰ واحد، با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪، ۶۰ واحد ارزش اضافی تولید شود و با نرخ سودی معادل ۲۰ درصد. فرض کنیم که پس از ۲۰ سال کل سرمایه از ۳۰۰ واحد به ۵۰۰

واحد افزایش یافته است. در عین حال در اثر پیشرفت تکنیك ترکیب ارگانیك سرمایه نیز ارتقاء یافته است. بنابراین ۵۰۰ واحد سرمایه به ۴۲۵ واحد ثابت و ۷۵ واحد متغیر تقسیم می‌شود. در این مورد با نرخ ارزش اضافی یکسان ۷۵ واحد ارزش اضافی بوجود می‌آید. حال نرخ سود ۱۵ درصد خواهد شد.

$$\frac{۷۵}{۵۰۰} \cdot ۱۰۰ = ٪۱۵$$

حجم سود از ۶۰ به ۷۵ واحد افزایش یافته در حالیکه نرخ سود از ۲۰٪ سابق به ۱۵٪ تنزل یافته است.

بنابراین ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه به‌تنزل نرخ سود متوسط منجر می‌گردد. با این وجود یك سری فاکتور در جهت مخالف تنزل نرخ سود عمل می‌کنند:

اولا ـ استثمار طبقه‌ی کارگر افزایش می‌یابد. رشد نیروهای مولد سرمایه‌داری که در ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه تجلی می‌یابد درعین حال به‌افزایش نرخ ارزش اضافی منجر می‌گردد. در نتیجه نرخ سود کندتر از موردی که نرخ ارزش اضافی ثابت می‌ماند تنزل می‌کند.

ثانیا ـ رشد تکنیك در سرمایه‌داری که ترکیب ارگانیك سرمایه را ارتقاء می‌دهد به‌افزاش بیکاری منجر می‌گردد که این خود سبب تشدید اوضاع بازار کار می‌شود. این امر به‌سرمایه‌داران امکان می‌دهد از دستمزدها بکاهند و میزان آنرا پائین‌تر از ارزش نیروی کار تعیین کنند.

ثالثا ـ با رشد نیروهای مولد، ارزش وسایل تولید کاهش می‌یابد: ماشینها، تجهیزات مواد خام و... این امر افزایش ترکیب ارگانیك سرمایه را کند می‌کند و در نتیجه در جهت مخالف تنزل نرخ سود عمل می‌کند.

فرض کنیم سرمایه‌دار،کارگری را که سابقاً ۵ دستگاه نساجی را بکار می‌انداخت، وادار سازد که ۲۰ دستگاه را بکار اندازد. ولی در نتیجه‌ی بارآوری بیشتر کار در ماشین‌سازی ارزش دستگاه نساجی به‌نصف آن کاهش می‌یابد. حال بهای ۲۰ دستگاه دیگر ۴ برابر ۵ دستگاه سابق نیست بلکه ۲ برابر آنست. از اینرو سهم سرمایه‌ی ثابت برحسب هرکارگر ۴ برابر افزایش نمی‌یابد بلکه فقط دو برابر می‌شود.

رابعا ـ صرفه‌جوئی در کاربرد سرمایه‌ی ثابت درجهت مخالف تنزل نرخ سود

متوسط عمل می‌کند. در این جریان سرمایه‌داران سلامتی و زندگی کارگران را تباه می‌کنند. اینان بمنظور ارتقاء سود، کارگران را وادار می‌کنند در کارگاههای تنگ و تاریك و فاقد دستگاههای تهویه کار کنند و هزینه‌ی وسایل لازم برای ایمنی کار را صرفه‌جوئی می‌کنند. حرص سرمایه‌داران سلامتی کارگر را تباه می‌سازد و سبب بروز تصادفات متعدد در محل کار و افزایش‌تلفات و مرگ و میر زحمتکشان می‌شود.

خاسماً ـ مبادلات خارجی نابرابر از تنزل نرخ سود جلوگیری می‌نماید. در این جریان سرمایه‌داران کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته (متروپل‌ها) بهنگام صدور کالاها به‌کشورهای مستعمره و کشورهای وابسته سود فوق‌العاده به‌چنگ می‌آورند.

تمام فاکتورهائی که در جهت مخالف عمل می‌کنند تنزل نرخ سود را از بین نمی‌برند بلکه فقط آنرا تضعیف می‌کنند و خصلت گرایشی به‌آن می‌دهند. بدین ترتیب در نظام سرمایه‌داری **قانون گرایش تنزل نرخ سود متوسط (تنزل عام نرخ سود)** عمل می‌کند.

تنزل نرخ سود به‌مفهوم این نیست که حجم سود، یعنی کل مبلغ ارزش اضافی تولید شده بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر کاهش می‌یابد. برعکس حجم سود افزایش می‌یابد هم در اثر نرخ ارزش اضافی در حال افزایش و هم در اثر مجموع تعداد کارگران در حال افزایش که بوسیله‌ی سرمایه‌داران استثمار می‌شوند.

گرایش تنزل نرخ سود سرمایه‌داران را برمی‌انگیزد استثمار کارگران را باز هم تشدید کنند. این امر به‌تشدید تضادهای طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی منجر می‌گردد.

سرمایه‌داران بمنظور بدست آوردن سود بیشتر تلاش می‌کنند،سرمایه‌ای خود را در کشورهای عقب مانده که در آنجا نیروی کار ارزانتر است و ترکیب ارگانیك سرمایه نازلتر از کشورهای صنعتی رشد یافته‌ی سرمایه‌داری است بکار اندازند. سرمایه‌داران کشورهای متروپل خلقها را در کشورهای کم رشد شدیداً چپاول می‌کنند. این امر سبب تشدید تضادها بین کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای عقب افتاده، بین متروپل‌ها و مستعمرات می‌شود.

علاوه بر این، سرمایه‌داران برای بالا نگهداشتن قیمتها در اتحادیه‌های متعدد با هم متحد می‌شوند و با این روش سود بیشتری به‌چنگ می‌آورند.

و بالاخره سرمایه‌داران برای آنکه تنزل نرخ سود را از طریق افزایش حجم سود

جبران کنند حجم تولید را بیش از میزان تقاضای قابل پرداخت گسترش می‌دهند. از اینرو تضادهای حاصل از گرایش تنزل سود در جریان بحرانها شدیدتر بروز می‌کند.

قانون گرایش تنزل نرخ سود طلایه‌ی محدودیت تاریخی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. تشدید تضادهای سرمایه‌داری این قانون را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که نظام جامعه‌ی بورژوازی در مرحله‌ی معینی مانعی در راه رشد نیروهای مولد می‌شود.

خلاصه

۱) سود آن ارزش اضافی است که بر حسب کل سرمایه‌ای که در تولید بکار انداخته شده محاسبه می‌شود و ظاهراً بمثابه‌ی مشتقی (مولودی) از کل سرمایه به‌نظر می‌رسد. نرخ سود بیان درصد نسبت حجم ارزش اضافی تولید شده به‌کل سرمایه است.

۲) رقابت در چارچوب یك شاخه‌ی تولید سبب می‌شود قیمتهای کالاهای یکسان نه با ارزش انفرادی‌شان بلکه از طریق ارزش اجتماعی این کالاها تعیین گردد. رقابت بین شاخه‌های مختلف تولید به‌انتقال سرمایه‌ها از یك شاخه‌ی تولید به‌شاخه‌ی دیگر تولید، به‌تشکیل (پیدایش) نرخ سود متوسط در کل تولید سرمایه‌داری منجر می‌گردد.

بر اساس قانون نرخ سود متوسط کار و وسایل تولید بر شاخه‌های مختلف تولید توزیع می‌گردد.

۳) در نتیجه‌ی متعادل شدن نرخ سود، کالاها متناسب با ارزششان به‌فروش نمی‌رسند بلکه متناسب با قیمت تولیدشان فروخته می‌شوند.

قیمت تولید مساویست با قیمت مخارج کالاها باضافه‌ی سود متوسط. قیمت تولید شکل دگرگون شده‌ی ارزش است. کل قیمت تولید کالاها مساویست با کل ارزش تمام کالاها. با تغییر ارزش کالا قیمت تولید نیز تغییرمی‌کند.

۴) هرچقدر ترکیب ارگانیك سرمایه ارتقاء یابد با رشد و تکامل سرمایه‌داری گرایش تنزل نرخ سود آشکار تر می‌گردد. در عین حال حجم سود افزایش می‌یابد. قانون گرایش تنزل نرخ سود سبب تشدید تضادهای جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌گردد.

(۸) سرمایه‌ی تجاری و سود بازرگانی(سود تجاری)

سود تجاری و منبع آن

سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربائی از نظر تاریخی بر سرمایه‌ی صنعتی تقدم داشتند. این دو شکل سرمایه در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نقش مستقل خود را از دست می‌دهند. عملکرد آنها منحصر به‌این می‌شود که درخدمت سرمایه‌ی صنعتی قرار گیرند. در نتیجه سرمایه‌ی تجاری و سرمایهٔ‌ربائی (سرمایه‌ای که حامل رنج (نزول) است) در سرمایه‌داری از نظر ماهیت با اشکال ماقبل سرمایه‌داری خود اختلاف دارند.

همانطور که بیان شد سرمایه‌ی صنعتی در جریان گردش خود به‌سه شکل پی درپی در می‌آید ۱) شکل پولی.۲) شکل مولد.۳) شکل کالائی. اختلاف این سه شکل در عملکردشان است. این اشکال عملکرد سرمایه‌ی صنعتی در مرحله‌ی معینی از رشدشان استقلال می‌یابند. از سرمایه‌ی صنعتی که در تولید به‌کار انداخته شده است سرمایه‌ی تجاری (سرمایه‌ی تاجر و بازرگان) و سرمایه‌ی استقراضی (سرمایه‌ی بانکدار) تمایز می‌یابد. در درون طبقهٔ سرمایه‌دار سه گروه صف‌آرایی کرده‌ودرتصاحب ارزش اضافی شرکت می‌کنند: کارخانه‌داران (صاحبان صنعت)، تجار و بازرگانان و بانکداران.

سرمایه‌ی تجاری سرمایه‌ایست که در عرصه‌ی گردش کالا بکار می‌افتد و هیچ ارزش اضافی تولید نمیشود. پس سود تاجر و بازرگان از کجا بدست می‌آید؟

اگر سرمایه‌دار صنعتی خود کالاهایش را بفروش رساند در اینصورت باید بخشی از سرمایهٔ خود را. برای ایجاد ساختمانها و تجهیزات لازم برای تجارت و برای پرداخت حقوق کارمندان و دستمزد کارگران و سایر مخارج لازم برای تجارت و

بازرگانی به‌کار اندازد. بنابراین ناگزیر می‌شود یا سرمایه‌ی پیش ریز شده را افزایش دهد و یا با سرمایه‌ی پیش ریز شده‌ی معادل (مساوی)، از حجم تولید بکاهد. در هر دو حال سودی که بدست می‌آورد کاهش خواهد یافت. پس سرمایه‌دار صنعتی ترجیح می‌دهد کالاهایش را به‌فرد واسطه (سرمایه‌دار تجاری) بفروشد که به‌فروش کالاها و رسانیدن آنها بدست مصرف کنندگان کالاها اشتغال دارند و به‌خدمت سرمایه‌داران صنعتی کمر بسته‌اند. این نوع تخصص سرمایه‌ی تجاری به‌عملکرد گردش کالا امکان می‌دهد وقت کمتر و مخارج کمتر تلف شود. سرمایه‌ی تجاری از مخارج لازم برای فروش کالاها می‌کاهد و از این طریق آن بخش سرمایه‌ی اجتماعی را که از عرصه‌ی تولید به‌عرصه‌ی گردش کالا انتقال می‌یابد کاهش می‌دهد. از آنجا که فروش کالاها به‌تاجر و بازرگان واگذار می‌شود، سرمایه‌دار صنعتی تحول سرمایه‌اش را تسریع می‌نماید و کوتاه شدن مدت تحول سرمایه به‌افزایش سود منجر می‌گردد. به‌این **دلایل** سرمایه‌دار صنعتی که خود را از عملیات لازم برای فروش کالاها و نیز از صرف هزینه‌های لازم برای آن فارغ کرده است می‌تواند با کسب امتیاز بخشی از ارزش اضافی را به‌تاجر واگذار نماید. این بخش از ارزش اضافی سود سرمایه‌دار تجاری را تشکیل می‌دهد.

سود تجاری بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه‌دار صنعتی برای فروش کالاهای خود به‌تاجر واگذار می‌نماید.

فروش کالاها بوسیله‌ی سرمایه‌ی تجاری و با کمك استثمار کارگران و کارمندانی که در عرصه‌ی تجارت مشغول به‌کارند انجام می‌گیرد. کار کارگران و کارمندانی که به‌فروش کالاها ـ یعنی به‌تبدیل کالا به‌پول و پول به‌کالا ـ اشتغال دارند و مزد دریافت می‌کنند نه ارزش و نه ارزش اضافی بوجود می‌آورد. ولی کار آنان به‌سرمایه‌داران تجاری امکان می‌دهد بخشی از ارزش اضافی را که در تولید بوجود آمده است تصاحب کنند. «همانطور که کار بدون مزد کارگر برای سرمایه‌ی مولد مستقیماً ارزش اضافی بوجود می‌آورد، همانطور کار بدون مزد کارگران مزدور تجاری بخشی از آن ارزش اضافی تولید شده را نصیب سرمایه‌ی تجاری می‌سازد.» (مارکس).

مزد کارگرانی که در تجارت اشتغال دارند از طریق ارزش نیروی کارشان تعیین می‌گردد. کار روزانه (روزانه کار) کارمندان تجاری مانند کارگرانی که در تولید

شرکت دارند، به‌دو بخش تقسیم می‌شود: در مدت زمان کار لازم آن بخش ارزش اضافی را که در عرصه‌ی تولید بوجود آمده و سرمایه‌داران برای خرید نیروی کار خرج می‌کنند. تأمین می‌نمایند. در حالیکه در مدت زمان کار اضافی بدون دریافت مزد برای سرمایه‌داران کار می‌کنند و تصاحب سود تجاری را تضمین می‌کنند. در نتیجه نیرویهای کار در تجارت بوسیله‌ی سرمایه‌داران تجاری استثمار می‌شوند ـ همانطور که کارگرانی که در تهیه‌ی کالاها به‌کار اشتغال دارند بوسیله‌ی سرمایه‌داران صنعتی استثمار می‌شوند. تاجر و بازرگـــان برای فروش مقدارمعینی کالا باید سرمایه‌ای با حجم‌متناسب با آن مقدار کالا برای مدت معینی پیش ریز کند. او تلاش می‌کند با این سرمایه سود حتی‌الامکـــان بیشتری بدست آورد. هرگـــاه نرخ سود تجاری نازلتر از نرخ سود متوسط باشد در اینصورت تجارت امتیازی نخواهد داشت و تجّار سرمایه‌شان را در صنعت، در کشاورزی و یا در سایر شاخه‌های اقتصاد بکار خواهند انداخت. برعکس نرخ سود تجاری بیشتر سرمایه را از صنعت و سایر شاخه‌های اقتصاد به‌تجارت می‌کشاند. رقابت بین سرمایه‌داران سبب می‌شود سطح (میزان) سود تجاری بوسیله‌ی نرخ سود متوسط تعیین گردد که این نرخ سود متوسط از این طریق تعیین می‌شود که حجمش از روی کل سرمایه ـ سرمایه‌ی صنعتی و نیز سرمایه‌ی تجاری ـ محاسبه می‌شود. بدین ترتیب نه تنها سرمایه‌ی صنعتی بلکـــه سرمایه‌ی تجاری نیز در متعادل شدن نرخ سود شرکـــت می‌کند. در نتیجه هم سرمایه‌داران صنعتی و هم سرمایه‌داران تجاری به‌نسبت حجم سرمایه‌ای که بکـــار انداخته‌اند نرخ سود متوسط بدست می‌آورند. مثال زیر این را توضیح می‌دهد:

فرض کنیم سرمایه‌ی صنعتی پیش ریز شده ۸۰۰ واحد و سرمایه‌ی تجاری پیش ریز شده ۲۰۰ واحد باشد. در اینصورت کل سرمایه‌ی پیش ریز شده که در عرصه‌ی تولید و گردش کار می‌کند مجموعاً ۱۰۰۰ واحد است. مجموعه‌ی کل ارزش اضافی ۱۰۰ واحد. هرگاه کل ارزش اضافی فقط به‌حساب سرمایه‌ی صنعتی (۸۰۰ واحد) گذاشته شود در اینصورت نرخ سود متوسط چنین خواهد بود.

$$\frac{۱}{۲}\ ۱۲ \text{ درصد } (۱۰۰ \cdot \frac{۱۰۰}{۸۰۰}) \qquad ٪۱۲/۵$$

ولی از آنجا که در متعادل شدن نرخ سود نه تنها سرمایه‌ی صنعتی بلکه سرمایه‌ی تجاری نیز شرکت می‌نماید باید کل ارزش اضافی به‌حساب کل

سرمایه‌ی پیش ریخته شده (۱۰۰۰ واحد) گذاشته شود. به‌این دلیل نرخ سود متوسط چنین خواهد شد:

$$\text{۱۰٪} \qquad \text{۱۰ درصد } (۱۰۰ \cdot \frac{۱۰۰}{۱۰۰۰})$$

کل سود (۱۰۰ واحد) به‌نسبت حجم سرمایه‌گذاری (۸۰۰ واحد و ۲۰۰ واحد) بین سرمایه‌داران صنعتی و سرمایه‌داران تجاری تقسیم می‌شود. نرخ سود متوسط سرمایه‌داران صنعتی بالغ بر ۸۰ واحد (۱۰٪از ۸۰۰ واحد) و نرخ سود متوسط سرمایه‌داران تجاری ۲۰ واحد (۱۰٪ از ۲۰۰ واحد) می‌شود.

در نتیجه سرمایه‌داران صنعتی بهنگام واگذاری کالاهایشان به‌سرمایه‌داران تجاری مجموع سودی را که در صنعت بوجود آمده بدست نمی‌آورند بلکه آن بخش از سود را بدست می‌آورند که مبین نرخ سود متوسط سرمایه‌ایست که بکار انداخته‌اند (در مثال ما ۸۰ واحد). سرمایه‌دار تجاری کالاها را به‌قیمت تولید که کل سود متوسط را در بردارد می‌فروشد. یعنی با سود متوسط سرمایه‌ی صنعتی و با سود متوسط تجاری (۱۰۰ واحد = ۲۰+۸۰). در نتیجه، سرمایه‌داران تجاری امکان می‌یابند سود متوسط سرمایه‌ای را که پیش ریز کرده‌اند (۲۰ واحد) بدست آورند و درواقع از تفاوت بین قیمتی که آنها کالاها را از سرمایه‌داران صنعتی خریده‌اند و قیمتی که به‌فروشگاه فروخته‌اند.

در شکل سود تجاری منبع واقعی ارزش‌یابی سرمایه عمیق‌تر از شکل سود صنعتی نهفته و پنهان است. که سرمایه‌ی تاجر در پروسه‌ی تولید شرکت نمی‌کند. فرمول حرکت سرمایه‌ی تجاری چنین است پول ـــ کالا ـــ پول+. در اینجا مرحله‌ی سرمایه‌ی مولد برکنار می‌شود و ارتباط با تولید ازجنبه‌ی خارجی قطع شده است. این تصور گمراه کننده پدید می‌آیدکه گوئی سود ازخود تجارت تشکیل می‌یابد (بصورت افزوده‌ای بر قیمت کالاها از طریق فروش کالاها به‌قیمتی بیش از قیمت تولیدشان). ولی در واقع همانطور که بیان شد جریان طور دیگری است: سرمایه‌دار صنعتی کالاها را ارزان‌تر از قیمت تولید می‌فروشد و بخشی از ارزش اضافی تولید شده در پروسه‌ی تولید را به‌سرمایه‌دار تجاری واگذار می‌نماید.

سرمایه‌ی تجاری نه تنها در فروش ارزش اضافی ایجاد شده در تولید شرکت می‌کند بلکه علاوه بر آن زحمتکشانی را که مصرف کننده نیز هستند استثمار می‌کند. سرمایه‌داران تجاری برای بدست آوردن سود بیشتر با تمام وسایل می‌کوشند قیمت کالاها را گرانتر کنند، خریداران را با اوزان و مقیاسهای تقلبی و فروش کالاهای کم ارزش و بنجل و تقلبی گول زنند.

منبع دیگر سود تجاری استثمار تولیدکنندگان کوچك کالاها بوسیله‌ی سرمایه‌ی تجاری است. سرمایه‌داران تجاری دهقانان و پیشه‌وران را وادار می‌کنند که محصول کارشان را به‌قیمت ارزان بفروشند و در عین حال ابزار کار، مواد خام و سایر مصالح را به‌قیمت گران خریداری کنند. سهم واسطه‌ها (دلالان) در قیمت خرده فروشی کالاها و فرآورده‌های کشاورزی در ایالات متحده‌ی امریکا در سال ۱۹۶۰ ۴۸٪ بود و در سال ۱۹۶۱ به ۶۱٪ ارتقاء یافت. تمام اینها به‌وخیم تر شدن اوضاع زندگی زحمتکشان منجر می‌گردد و تضادهای سرمایه‌داری را بازهم شدیدتر می‌کند.

مخارج گردش

گردش سرمایه‌داری کالا هزینه‌های معینی را طلب می‌کند. این هزینه‌ها که به‌پروسه‌ی گردش بستگی دارد **مخارج** گردش نامیده می‌شود. مخارج تجارت سرمایه‌داری دو نوع است: الف) مخارج خالص گردش که مستقیما با خرید و فروش کالاها و با ویژگیهای نظام سرمایه‌داری وابسته‌اند. ب) مخارجی که ادامه‌ی پروسه‌ی تولید و گذار آن به‌پروسه‌ی گردش آنها را ایجاب می‌کند. **مخارج خالص** بخش عمده‌ی و دائمی مخارج گردش در تجارت سرمایه‌داری است. مخارج خالص عبارتند از هزینه‌هائی که با تبدیل کالا به‌پول و پول به‌کالا بستگی دارند. هزینه‌هائی که در اثر رقابت و سفته بازی بوجود می‌آید، هزینه‌ی آگهی‌های تبلیغاتی، قسمت عمده‌ی هزینه‌های پرداخت دستمزد به‌کارگران مزدور تجاری مخارج لازم برای دفترداری، نامه نگاری، تجارتخانه‌ها و شعبات فرعی جزء مخارج خالص محسوب می‌شوند.

مخارج خالص گردش همانطور که مارکس تاکید کرده است هیچ ارزش برکالا نمی‌افزاید. این مخارج برداشت مستقیمی است از کل حجم ارزشی که بوسیله‌ی

جامعه بوجود آمده و بوسیله‌ی سرمایه‌داران از کل حجم ارزش اضافی ـ که بوسیله‌ی کار طبقه‌ی کارگر تولید می‌شود ـ پرداخت می‌گردد. افزایش مخارج خالص گردش نشانه‌ی افزایش ریخت و پاش در سرمایه‌داری است. در ایالات متحده‌ی آمریکا فقط مخارج آگهی‌های تبلیغاتی چنین بود:

مخارج آگهی‌های تبلیغاتی در سال ۱۹۳۴ ۱/۶۰میلیارددلار

مخارج آگهی‌های تبلیغاتی در سال ۱۹۴۰ ۲/۱میلیارددلار

مخارج آگهی‌های تبلیغاتی در سال ۱۹۶۰ ۱۱/۶میلیارددلار

با رشد سرمایه‌داری و با دشوارتر شدن پیوسته بیشتر فروش کالاها دستگاههای تجاری بسیار عریض و طویل که از بخشها و شعبات متعدد فرعی تشکیل می‌یابد بوجود می‌آید. قبل از اینکه کالاها بدست مصرف کننده برسد از زیر دست خیلی از تجار عمده و جزء، بازرگانان و سفته‌بازان، واسطه‌ها و دلالان و... می‌گذرد.

از جمله مخارجی که به‌ادامه‌ی پروسه‌ی تولید و گذار به‌عرصه‌ی گردش بستگی دارد باید مخارج انبار کردن، بسته بندی و حمل و نقل کالاها را نیز به‌حساب آورد. این نوع مخارج گردش از نظر ماهوی اختلافی با مخارج تولید ندارد. مثلا هزینه‌ی حمل و نقل مبین مخارجی است که در اثر ادامه‌ی پروسه‌ی تولید و گذار به‌عرصه‌ی گردش کالا پدید می‌آید. بدون تغییر محل، محصول (فرآورده) نخواهد توانست ارزش مصرف خود را تامین کند. هر فرآورده‌ای بهنگامی آماده‌ی مصرف می‌شود که در محلی که باید بمصرف رسد قرار گیرد. مخارج انبار کردن، بسته بندی و حمل و نقل کالاها بهمان نسبت بر ارزش کالاها می‌افزاید. کاری که در این جریانات بمصرف رسیده، ارزش وسایل تولید به‌مصرف رسیده به‌کالا انتقال می‌یابد و ارزش نوینی بر ارزش کالا افزوده می‌شود.

بسته بندی، حمل و نقل و انبار کردن فرآورده‌ها در هر نظام اجتماعی ضرورت دارد و مخارج معینی را ایجاب می‌کنند. ولی در نظام سرمایه‌داری حدّگرانی این مخارج تنها به‌نیازمندی واقعی جامعه بستگی ندارد بلکه تا حد زیادی بوسیله‌ی ویژگیهای سیستم اقتصاد سرمایه‌داری (رقابت، دشواری فروش کالاها، رکود در تبدیل کالا به‌پول) تعیین می‌گردد. بهمان اندازه که حد این مخارج از نیازمندی واقعی جامعه تجاوز می‌کند، خصلت مخارج خالص گردش بخود می‌گیرد و مخارج غیرمولّد می‌شود که مبّین برداشت مستقیم از ارزش تولید شده می‌باشد. مثلا برای

نمونه در هر نظام اجتماعی ذخیره‌ی مقدار معینی از وسایل تولید و نعم مصرفی اجتناب‌ناپـــذیر است. بدون این نوع ذخایر پروسه‌ی تجدید تولید لاینقطع تضمین نخواهد شد. ولی در سرمایه‌داری هنگـامی که ذخایر کالاها در نتیجه‌ی تضادهای موجود در این نظام اجتماعی از مرز نرمـال تجاوز کند آنگاه مخارج انبار کردن و نگهداری کالا به‌مخارج گردش خالص مبدل می‌گردد.

آنارشی تولید سرمایه‌داری، بحرانها، رقابت و سفته بازی سوداگـرانه انگیزه‌هائی هستند که ذخایر فوق‌العاده بزرگ کالاها روی هم تلنبار شوند و مسیر گردش کالاها پیوسته طولانی‌تر و بغرنجتر شود. از این طریق مخارج عظیم غیر مولدی پدید می‌آید. در اغلب موارد تبلیغات سرمایه‌داری کم و بیش با گول زدن خریداران کالاها همعنان است و مخارج بیهوده و گران بسته بندی کالاها را بهمراه دارد. این به‌آن معنی است که بخش پیوسته بیشتر مخارج حمل و نقل، انبار کردن و بسته‌بندی کالاها به‌مخارج گردش خالص مبدل می‌شوند که رقابت سرمایه‌داری و آنارشی تولید آنرا ایجاب می‌کند.

افزایش مخارج گردش نشانه‌ای است از طفیلی‌گری پیوسته شدیدتر در جامعه‌ی بورژوازی. مخارج تجارت سرمایه‌داری به‌شدت بر دوش زحمتکشان مصرف کننده (خریداران) فشار وارد می‌آورد. در کشورهای سرمایه‌داری سهم مخارج گردش در کل مبلغ تك فروشی در حدود $\frac{۱}{۳}$ است.

اشکال تجارت سرمایه‌داری

بورس کالائی

با رشد تولید و گردش سرمایه‌داری اشکـال تجارت بزرگ و خرده فروشی نیز رشد می‌یابند.

تجارت بزرگ تجارتی است بین شرکتهای صنعتی و شرکتهای تجاری.

خرده‌فروشی فروش کالاها بطور مستقیم به‌اهالی است. در تجارت نیز مانند صنعت تمرکز و تجمع سرمایه انجام می‌پذیرد. هم در تجارت بزرگ و هم در خرده فروشی، سرمایه‌داران کوچك و متوسط تحت فشار سرمایه‌داران بزرگ قرار می‌گیرند. در عرصه‌ی خرده فروشی تمرکـز سرمایه بطور عمده از طریق تاسیس فروشگـاه‌های

بزرگ و نیز فروشگاههای ویژه انجام می‌گیرد. در فروشگاهها انواع مختلف کالاها به‌فروش میرسد. در فروشگاههای ویژه فقط یك نوع کالا مانند کفش، پوشاك و... بفروش می‌رسد. تولید یك نوع کالا به‌بازرگـانان و تجّار امکـان می‌دهد برحسب نمونه‌ی کالاها به‌تجارت بزرگ بپردازند. انبوه کالاهائی که از یك نوع هستند (پنبه، کتان، آهن، کائوچو، قند و شکـر، قهوه و غیره...) در بورس کالا برحسب تیپ و نمونه‌ی معینی خرید و فروش میشوند. **بورس کالائی** شکل خاصی از بازار است که در آن انبوه کالاهائی که از یك نوع هستند خرید و فروش می‌شوند و عرضه و تقاضای تعداد زیادی از کشورها ـ حتی کل بازار جهان سرمایه‌داری ـ در آن تمرکز می‌یابد.

کالاهائی که موضوع تجارت بورس سرمایه‌داران قرار می‌گیرند مستقیما از یك دست به‌دست دیگـری نمی‌رسند. معمولا معاملات در سر موعدی که تعیین می‌شود انجام می‌گیرند. فروشنده متعهد می‌شود حجم معینی کالا در سر موعده تعیین شده به‌بهای معینی بفروشد. بدین ترتیب مثلا در فصل بهار معامله‌ای در مورد پنبه از محصول آینده انجام می‌گیرد. یعنی در موقعی معامله انجام می‌گیرد که هنوز پنبه کشت نشده است. در معاملات بورس (تجارت بورس/سلف) فروشنده امیدوار است که در موعد تعیین شده قیمت کالای مزبور ارزانتر خواهد شد و تفاوت قیمت برایش استفاده‌ی بیشتر دارد. در حالیکـه خریدار تصور می‌کند قیمتها ترقی خواهند کرد.

غالبا در بازار بورس فروشنده صاحب کالائی که بفروش رسانیده است نیست و خریدار نیز کالائی را خریداری می‌کند که بدان نیازمند نیست. بنابراین بورس کالائی محل سفته بازان سوداگـر است. سفته بازان حق تملك کالاهائی را که با آن هیچ مناسباتی ندارند خرید و فروش می‌کنند. سفته بازی سوداگرانه با مجموعه‌ی خصائل سرمایه‌ی سرمایه‌داری وابسته است زیرا این تجارت در خدمت تامین نیازمندیهای جامعه قرار نمی‌گیرد بلکه وسیله‌ای برای بدست آوردن سود بیشتر است. در سفته بازی بطور عمده سرمایه‌داران بزرگ سود بدست می‌آورند. بخش عمده‌ی موسسات کوچك و متوسط در این جریان ورشکست می‌شوند.

در کشورهای بورژوازی **فروش کالاها به‌اقساط** تقریباً شایع است. با این روش شرکتهای تجاری تلاش می‌ورزند دشواریهای موجود در فروش کالاها را که در اثر محدودیت تقاضای نقدی توده‌ها پدید می‌آید دست کم تا حدودی برطرف نمایند. ولی در این مورد هم امکانات محدود است زیرا بارشد و گسترش فروش قسطی اهالی باید پیوسته مبلغ بیشتری پول نقد برای کالائی که سابقا خریداری کرده‌اند بپردازند. سرمایه‌داران معمولا معامله‌ی قسطی را بمنظور فروش کالاها به‌بهای فوق‌العاده‌گران، فروش کالاهای پس مانده و نیز فروش کالاهای بنجل که به‌کـار مصرف کننده نمی‌آید انجام می‌دهند. غالبا توده‌ی مصرف کننده باید دار و ندارش را بپردازد زیرا در موقعیتی نیست که بدهی خود را در سر موعد بپردازد.

تجارت خارجی

همانطور که بیان شد گذار به‌سرمایه‌داری با پیدایش بازار جهانی همعنان بود. لنین به‌این نکته اشاره کرده است که «سرمایه‌داری فقط بمثابه‌ی حاصل یك گردش کالائی وسیعاً رشد یافته تجلّی می‌یابد و پا از مرز کشورها فراتر می‌نهد. از اینرو هیچ ملت سرمایه‌داری بدون تجارت خارجی قابل تصور نیست و چنین ملتی هم وجود نـدارد.» با رشد تکـامل گردش کالائی که از مرز بازار ملی فراتر می‌رود تجارت خارجی سرمایه‌داری شکـوفان می‌شود. توسعه‌ی تجارت جهانی فی نفسه مبین رشد تقسیم بین‌المللی کار است که با رشد نیروهای مولد پیوستگی دارد. ولی تجارت خارجی بمثابه‌ی وسیله‌ی افزایش سود در خدمت سرمایه‌داران قرار می‌گیرد. سرمایه‌داران در جستجوی به‌چنگ آوردن سود پیوسته بیشتر تلاش می‌کنند بازارهای فروش کالا و منابع خام (مصالح اولیـه) را بدست آورند. از آنجا که بازارهای داخلی در نتیجه‌ی فقر توده‌های مردم محدود است و منابع خام داخلی را سرمایه‌داران بزرگ تصاحب کرده‌اند تلاش آنان به‌منظور مسلط شدن بر بازارهای خارجی شدت می‌یابد.

تجارت خارجی تازه در عصر سرمایه‌داری به‌مرحله‌ی شکوفائی کامل نائل گردید. در طی ۱۰۰ سال ـ از ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ ـ حجم تجارت خارجی بیش از ۱۲/۵ برابر شد. از ۱/۵ میلیارد دلار به ۱۸/۹ میلیارد دلار رسید.

در طی ۳۰ سال بار دیگـر ۳/۵ برابر شد، و به‌سال ۱۹۲۹ به ۶۸/۶ میلیارد دلار رسید. از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۰ حجم تجارت خارجی در جهان سرمایه‌داری از ۲ برابر تجاوز نمود و حجم کل فروش کالاها نیز متناسب با آن ترقی نمود و بیش از ۵ برابر شد: از ۴۴ میلیارد دلار به‌سال ۱۹۳۸ به ۲۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ رسید.

تجارت خارجی منبع دیگر سود برای سرمایه‌داران کشورهای بورژوازی رشد یافته است. چون فرآورده‌های صنعتی در کشورهای عقب مانده به‌قیمت نسبتاً گرانتری بفروش میرسند ولی مواد خام در این کشورها به‌قیمت ارزان‌تر خریداری می‌شود، تجارت خارجی یکی از وسایل سرکـوبی اقتصادی کشورهای عقب مانده بوسیله‌ی کشورهای بورژوازی رشد یافته است و وسیله‌ایست برای توسعه مناطق تحت نفوذ نیروهای سرمایه‌داری.

تجارت خارجی از **صادرات** یعنی صدور کالاها و از **واردات** یعنی ورود کالاها تشکیل می‌یابد. نسبت بین کل قیمت کالاهای صادر شده در مدت معینی (مثلا در یك سال) و کل قیمت کالاهای وارد شده در همان مدت بیلان تجارت (ترازنامه‌ی تجارت) را تشکیل می‌دهد. هرگـاه صادرات از واردات بیشتر باشد بیلان تجارت آکتیو است. و هرگـاه واردات بیش از صادرات باشد در اینصورت بیلان تجارت پاسیو است.

کشوری که بیلان تجارتش پاسیو باشد (ترازنامه‌ی تجارت پاسیو) مجبور است کسری خود را از منابعی مانند ذخایر طلا، درآمدهای حاصل از ارسال کالا به‌کشورهای خارج، درآمدهای حاصل از موسسات سرمایه‌داری سایر کشورها (بانکها و...) و بالاخره از قرضه‌های خارجی جبران نماید. بیلان تجارت تمام اشکـال مناسبات اقتصادی بین کشورها را نشان نمی‌دهد. بیلان پرداخت (ترازنامه‌ی پرداخت) این مناسبات را کاملتر منعکس و متجلی می‌سازد. بیلان پرداخت عبارتست از نسبت بین مجموع تمام پرداختهائی است که کشوری از سایر کشورها دریافت داشته و مجموع تمام پرداختهائیست که کشور مزبور به‌سایر کشورها تأدیه کرده است.

خصلت روابط اقتصادی بین کشورها تعیین کننده **سیاست تجارت خارجی**

دولت‌های سرمایه‌داری نیز هست، در عصر سرمایه‌داری ماقبل انحصاری دو تیپ عمدهٔ سیاست تجارت خارجی بوجود می‌آید: سیاست **تجارت آزاد** و سیاست **محافظت از صنایع داخلی (پـــروتکسیونیسم)**. این سیاست اخیر بطور عمده از طریق بستن گمرکهای سنگین بر روی کالاهای خارجی عملی می‌شود.

سرمایه‌ی استقراضی

در حالیکه سرمایه‌ی کالائی به‌شکل سرمایه‌ی تجاری تمایز می‌یابد سرمایه‌ی پولی به‌شکـــل سرمایه‌ی استقراضی متمایز می‌شود. همانطور که بیان شد سرمایه‌ی استقراضی جانشین سرمایه‌ی ربائی گردید در حالی که سرمایه‌ی ربائی در شرایط فورماسیونهای ماقبل سرمایه‌داری پدید آمد، سرمایه‌ی اخیر (سرمایه‌ی استقراضی) از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بوجود می‌اید.

در پروسه‌ی تحول سرمایه در نزد سرمایه‌داران صنعتی در لحظات معینی سرمایه‌ی پولی آزاد تشکیل می‌گـــردد که این سرمایه در موسسه‌ی سرمایه‌دار محل مصرف نمی‌یابد. هنگامی که سرمایه‌دار مثلا صندوق استهلاك برای جبران آن بخش اسقاط شونده‌ی سرمایهٔ ثابت تشکیل می‌دهد دراینصورت برای مدتی مبلغی پول آزاد جمع آوری می‌شود. این مبلغ پول پس از چند سال برای خرید ماشینهای نو و تجهیزات جدید بمصرف خواهد رسید. هنگامی که کارخانه‌دار کالاهای ساخته و پرداخته شده را ماه به‌ماه بفروش می‌رساند ولی مواد خام را ششماه به‌ششماه خریداری می‌کند دراینصورت ۵ ماه تمام پول آزاد در اختیار دارد. این سرمایه‌ایست به‌حال آیش که سودی در بر ندارد.

در مواردی نیز سرمایه‌دار به‌پـول نیازمند است. هنگـامی که مثلا کالاهای آماده شده (ساخته و پرداخته شده) را نتواند بفروشد ولی ناگـــزیر است مواد خام خریداری نماید. در حالیکه بدین ترتیب سرمایه‌داری برای مدتی بیش از حدّ لازم سرمایه‌ی پولی دراختیار داد در نزد سرمایه‌دار دیگـــر تقاضای سرمایه‌ی پولی پدید می‌آید. سرمایه‌دار که درپی بدست آوردن سود است دائماً در فکر این است که تمام بخشهای سرمایه‌اش سودآور باشد. سرمایه‌دار پول آزادش را به‌قرض سرمایه‌داران دیگر می‌دهد تا مدتی معین آنرا مورد استفاده قرار دهند.

سرمایه‌ی استقراضی سرمایه‌ی پولی است که صاحبش در ازاء پرداخت مبلغ معینی پول به‌سرمایه‌دار دیگری برای مدت معینی واگذار می‌نماید. مشخصات ویژه‌ی سرمایه‌ی استقراضی اینست که در پروسه‌ی تولید بوسیله‌ی سرمایه‌داری که صاحب آن است بکار نمی‌رود. چون سرمایه‌دار صنعتی (کارخانه‌دار) امکان دارد پول به‌قرض دهد، ضرورت اینکه ذخیره‌ی پولی معتنابهی را به‌حال آیش گذارد از بین می‌رود. اعتبار پولی به‌کارخانه‌داران امکان می‌دهد تولید را گسترش داده، بر تعداد کارگران و در نتیجه بر ارزش اضافی بیفزایند. صاحب کارخانه به‌عنوان پاداش سرمایه‌ی پولی که برای مدت معینی در اختیارش گذاشته شده مبلغ معینی به‌صاحب سرمایه می‌پردازد که ربح نامیده می‌شود. ربح بخشی از سودی است که سرمایه‌دار صنعتی باید به‌سرمایه‌دار بستانکار برای اعتباری که در اختیارش قرار داده است. بپردازد. **سرمایه‌ی استقراضی سرمایه‌ی حامل ربح است و منبع ربح ارزش اضافی است.**

حرکت سرمایه‌ی استقراضی بطور کامل بر اساس حرکت سرمایه‌ی صنعتی می‌چرخد. سرمایه‌ی قرضی گرفته شده با این هدف در تولید بکار انداخته می‌شودکه ارزش اضافی بدست آید. از اینرو سرمایه‌ی استقراضی ـ اصولاً مانند هر سرمایه‌ای ـ قبل از هر چیز مناسبات تولید را بین سرمایه‌داران و کارگرانی که بوسیله‌ی آنان استثمار می‌شوند متجلی می‌سازد. در مجاورت آن سرمایه‌ی استقراضی مبین بلاواسطه و مستقیم مناسبات بین دو گروه سرمایه‌دار است: در یك سو سرمایه‌داران پولی و در سوی دیگر **سرمایه‌داران دست اندرکار**: یعنی سرمایه‌داران صنعتی و سرمایه‌داران تجاری.

فرمول حرکت سرمایه‌ی استقراضی چنین است: پول ← پول+. در این فرمول نه تنها مرحله‌ی سرمایهٔ مولد وجود ندارد بلکه مرحله‌ی سرمایه‌ی کالائی نیز فاقد است. چنین بنظر می‌رسد که گوئی منبع درآمد ارزش اضافی تولید شده بوسیله‌ی استثمار کارگران در عرصه‌ی تولید نیست بلکه منبع درآمد درخود پول نهفته است. این امر که سرمایه‌ی استقراضی درآمدی به‌شکل ربح در بردارد بصورت خصلت طبیعی پول بنظر می‌رسد ـ همانند درخت میوه که میوه ببار می‌آورد ـ در اینجا فتیشیسم (بت شدن) که از خصوصیات مناسبات سرمایه‌داری است به‌اوج خود می‌رسد.

صاحب سرمایه پولی، سرمایه‌ای برای مدتی در اختیار سرمایه‌دار صنعتی قرار

می‌دهد که آنرا در تولید بکار می‌اندازد تا ارزش اضافی بدست آورد. با این روش **تملك سرمایه از کاربرد سرمایه جدا می‌شود. سرمایه‌ی بمثابه‌ی مالکیت از سرمایه‌ی بمثابهٔ عملکرد متمایز می‌گردد.**

ربح و سود کارکرد (سود کارمزد)
نرخ ربح و گرایش تنزل آن

کـــارخانه‌دار یا تاجر بخشی از سودی را که بدست آورده‌اند به‌شکـــل ربح به‌سرمایه‌دار پولی واگـــذار می‌نمایند. بدین ترتیب سود متوسط به‌دو جزء تقسیم می‌شود. آن جزء سود متوسط که سرمایه‌دار صنعتی یا سرمایه‌دار تجاری نزد خود نگه میدارند سود کارکردنامیده می‌شود.

اگر شکل ربح این تصور را بوجود می‌آورد که گویا ربح محصول طبیعی تملك سرمایه است، شکـــل سود کارکـــرد نیز این تصور باطل را پدید می‌آورد که گویا این سود مزدی است برای «کـــار» سرمایه‌دار دست اندرکار و از اداره و مدیریت کار کارگران مزدوری که در موسسه‌اش کار می‌کنند ناشی می‌شود. در واقع سود کارکرد مانند ربح اصلا ربطی به‌کار برای اداره و مدیریت تولید ندارد بلکه بخشی از ارزش اضافی است که بوسیله‌ی سرمایه‌داران بلاعوض تصاحب می‌شود.

سود متوسط به‌چه نسبتی به‌سود کارکـرد و به‌ربح تقسیم می‌شود؟ این بستگـــی به‌تناسب بین عرضه و تقاضای سرمایه‌ی استقراضی، به‌اوضاع بازار سرمایه دارد. هرچقدر تقاضای سرمایه‌ی پولی بیشتر باشد بهمان اندازه در سایر شرایط یکسان نرخ ربح بالاتر است.

نرخ ربح عبارتست از نسبت کل ربح به‌سرمایه‌ی پولی قرض گرفته شده. معمولا بالاترین حد نرخ ربح، نرخ سود متوسط است زیرا ربح بخشی از سود است. قاعدتاً نرخ ربح بطور قابل توجهی پائین‌تر از نرخ سود متوسط است. با رشد سرمایه‌داری نرخ ربح گرایش نزولی دارد. این گرایش تنزل دوانگیزه دارد. اولا ـ قانون گرایش تنزل نرخ سود عمل می‌کند زیرا نرخ سود متوسط بالاترین حد

نوسان نرخ ربح است. ثانیا ـ با رشد سرمایه‌داری کل حجم سرمایه‌ی استقراضی سریعتر از تقاضای متناسب با آن رشد می‌نماید. در درون بورژوازی گروه **تنزیل خوار** بزرگتر می‌شود: یعنی آن گروه از مالکین سرمایه‌داری سرمایه‌ی پولی که به‌مثابه‌ی صاحب مؤسسه (صنعتی یا تجاری) اشتغال ندارند. در اینجا نیز طفیلی‌گری شدید جامعه‌ی بورژوازی تجلی می‌یابد. افزایش سرمایه‌ی استقراضی از طریق تمرکز پول آزاد در بانکهای مختلف تقویت و تشویق می‌گردد.

نرخ ربح اعتبارات کوتاه مدت در بازار پول آمریکا چنین بود:

درسال۱۸۶۶تا۱۸۸۰	بین۳/۶(حداقل)و۱۷(حداکثر)
درسال۱۸۸۱تا۱۹۰۰	بین۲/۶۳(حداقل) و ۹/۷۵(حداکثر)
درسال ۱۹۰۱تا۱۹۲۰	بین۲/۹۸(حداقل) و ۸/۰۰(حداکثر)
درسال۱۹۲۱تا۱۹۳۵	بین۰/۷۵(حداقل) و ۷/۸۱(حداکثر)
درسال۱۹۴۵تا۱۹۶۰	بین۰/۷۵(حداقل) و ۴/۹۱(حداکثر)

اشکال اعتبارات
بانکها و عملکردشان

اعتبار سرمایه‌داری شکل حرکت سرمایه‌ی استقراضی است. از طریق اعتبار، سرمایه‌ی پولی آزاد برای مدتی معین به‌سرمایهٔ استقراضی مبدل می‌گردد. دو شکل اعتبار در سرمایه‌داری وجود دارد: اعتبار تجاری و اعتبار بانکی.

اعتبار تجاری اعتباری است که سرمایه‌داران دست اندرکار (کارخانه‌داران و تجار) در فروش کالاها به‌یکدیگر می‌دهند. کارخانه‌دار که تلاش می‌ورزد تحول سرمایه‌اش را که به‌شکل کالائی است تسریع نماید کالاهای خود را به‌کارخانه دار دیگر یا به‌تاجر بزرگ بر اساس اعتبار تحویل می‌دهد و تاجر بزرگ نیز به‌سهم خود

این کالاها را بر اساس اعتبار به‌خرده‌فروشان می‌فروشد. سرمایه‌داران از اعتبار تجاری در خرید و فروش مواد خام، مواد سوختنی، تجهیزات و ماشینها و غیره... همچنین خرید و فروش نعم مصرفی استفاده می‌کنند. اعتبار تجاری غالبا کوتاه مدت است و مدت انقضای آن فقط چند ماه است. ابزار اعتبار تجاری برات است. **برات** ورقه‌ی قرضه‌ایست که در آن بدهکار موظف می‌شود به‌صاحب برات در مدت تعیین شده مبلغ معینی پول بپردازد. برات تجاری براتی است که با آن سرمایه‌داران مبلغ معینی پول در ازاء کالائی که خرید کرده‌اند به‌یکدیگر می‌دهند. بنابراین، اعتبار تجاری **با داد و ستد کالائی** رابطه دارد. از اینرو اساس سیستم اعتباری سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

اعتبار بانکـــی اعتباریست که سرمایه‌داران پولی (بانکـــداران)در اختیار سرمایه‌داران دست اندرکـار قرار می‌دهند. اعتبار بانکـی برخلاف اعتبار تجاری از سرمایه‌ای که در تولید یا در گردش (کـالا) کار می‌کند پرداخت نمی‌شود بلکـه از سرمایه‌ی پولی بیکار مانده که مدتی آزاد است و در جستجوی محل (سرمایه‌گذاری) می‌باشد داده می‌شود. اعتبار بانکـــی را بانکـــداران می‌دهند. بانك یك موسسه‌ی سرمایه‌داری است که با سرمایه‌ی پولی داد و ستد می‌کند و به‌عنوان واسطه بین اعتبار دهنده و اعتبار گیرنده ظاهر می‌شود. بانك از یك سو سرمایه‌ها و درآمدهای آزاد و بیکار مانده را جمع آوری می‌نماید و از سوی دیگر سرمایه‌ی پولی در اختیار سرمایه‌داران دست‌اندرکار (کارخانه‌داران و تجار) قرار می‌دهد. بانکها سرمایه‌ی پولی آزاد را متمرکز ساخته و کاربرد آنرا در عرصه‌ی تولید و گردش ترغیب می‌نمایند.

قسمت عمده‌ی سرمایه‌ای که در اختیار بانکها قرار می‌گیرد تموّل دیگـر آنست که بایستی به‌آنان پرداخت گردد. اما در هر لحظه نسبتاً بخش کوچکی از مشتریان پول خود را از بانك دریافت می‌نمایند. در اکثر موارد برداشت پول معادل با پولیست که مشتریان جدید و یا مشتریان سابق به‌بانك می‌سپارند و گاه کمتر. بهنگام تشدید بحرانها و بروز جنگ اوضاع عوض می‌شود. در این مواقع مشتریان بانك در آن واحد همهٔ سپرده‌های خود را برداشت می‌کنند. در شرایط عادی بانك در باجه‌هایش مبلغ نسبتاً کمی پول نگهداری می‌کند تا به‌افرادی که سپرده‌شان را برداشت می‌کنند بپـــردازد. قسمت عمدهٔ پولهائی که به‌بانك سپـــرده شده بوسیله‌ی بانك

بصورت اعتبار به‌دیگران داده شده است.

عملیات بانك بر دو نوعند: داد و ستد پاسیو و داد و ستد آکتیو.

داد و ستد پاسیو آنهائی است که بانك بوسیله‌ی آنها برای خود پول بدست می‌آورد. مهمترین نوع این داد و ستدها دریافت سپرده‌های بانکی است. سپرده‌های بانکی با شرایط گوناگون به‌صاحب آن دوباره پرداخت می‌شود. برخی از سپرده‌ها بدون مهلت قابل پرداخت هستند. برخی از سپرده‌های بانکی پس از انقضای مدت معین (مهلت) پرداخت می‌شوند. برخی از سپرده‌ها بدون مهلت قابل پرداخت هستند. سپرده‌های بدون مهلت را بانك باید به‌محض درخواست بپردازد. ولی سپرده‌های با مهلت پس از انقضای مدت تعیین شده قابل پرداختند. از اینرو سپرده‌های با مهلت (مخصوصاً درازمدت) برای بانك امتیاز بیشتری دارد.

داد وستد آکتیو آنهائیست که بانك پولهائی را که به‌آن سپرده شده در مواردی به‌کار می‌اندازد و از آن بهره می‌برد. بیش از همه آماده نگهداشتن پول برای دادن اعتبار یکی از موارد است. یکی دیگر از این عملیات پیش خرید برات است. کارخانه‌دار که کالای خود را بوسیله‌ی اعتبار فروخته است براتی را که از خریدار کالا دریافت کرده به‌بانك واگذار می‌کند. بانك بلادرنگ به‌کارخانه‌دار پول نقد می‌پردازد ـ بی‌آنکه منتظر موعد سررسید آن شود ـ با این روش بانك به‌کارخانه‌دار اعتبار می‌دهد. در ازاء آن بانك ربح معینی کسر و برداشت می‌کند. چون از این پس بانك صاحب برات شده، بنابراین درخواست پول بر عهده‌ای او واگذار می‌شود. پس از انقضای مدت (موعد سررسید برات) بدهکار با کارخانه‌دار تصفیه حساب نمی‌کند بلکه با بانك تصفیه حساب می‌کند. با این عمل اعتبار تجاری و اعتبار بانکی درهم ادغام می‌شوند.

یکی از داد و ستدهای آکتیو بانك دادن اعتبار در ازاء گرفتن ضمانت‌های مختلف است: از قبیل کالاها، بروات، اوراق بهادار، اموال غیر منقول و..... همچنین بانك خود مستقیما به‌سرمایه‌گذاری در موسسات مختلف می‌پردازد.

بنابراین بانکدار تاجری است با سرمایه‌ی پولی، منبع سود بانك ارزش اضافی بوجود آمده در پروسه‌ی تولید است. سود بانك به‌عنوان واسطه‌ی اعتبارات در نتیجه‌ی اختلاف ربحی است که بانك به‌افرادی که پولشان را می‌سپرند می‌پردازد و ربحی که از متقاضیان طلب می‌کند. بانك در داد و ستد پاسیو ربح می‌پردازد و در

داد و ستد آکتیو ربح دریافت می‌کند. بانك با ربح نازل سپرده قرض می‌گیرد و با ربح بیشتر پول به‌قرض میدهد. از این تفاوت ربح بانك مخارجش را می‌پردازد این مخارج، مخارج خالص گردش هستند. مبلغ باقیمانده، سود بانك را تشکیل می‌دهد. مکـانیسم رقابت سرمایه‌داری سطح این سود را معادل با سود متوسط سرمایه‌ی بانکی می‌سازد.

کار کارمندان تجاری نه ارزش و نه ارزش اضافی بوجود می‌آورد. ولی کار آنان به‌بانکدار امکـان می‌دهد بخشی از ارزش اضافی بوجود آمده در تولید را تصاحب کنند. بنابراین کارمندان بانك بوسیله‌ی بانکداران استثمار می‌شوند.

بانکها نقش **مرکـز تصفیه حساب** را نیز بر عهده دارند. هر موسسه‌ی سرمایه‌داری که اعتباری در اختیار دارد و یا خود اعتباری دریافت کرده در بانك حساب جاری دارد. بانك از این حساب جاری او بر اساس درخواست نامه‌ی ویژه‌ای که **چك** نامیده می‌شود پول می‌پـردازد. چك دستور کتبی صاحب حساب جاری به‌بانك است که طبق آن مبلغ معینی پول به‌حامل چك پرداخت شود. بنابراین بانك عملکرد باجه را برای تعداد زیادی از موسسات سرمایه‌داری بر عهده می‌گیرد. این امر امکـان می‌دهد که جریان تصفیه حساب بدون پول نقد سریعاً رشد و گسترش یابد. سرمایه‌دار الف که کالایش را به‌سرمایه‌دار ب فروخته چکـی از او برای بانکی که هر دو در آن حساب جاری دارند دریافت می‌نماید. بانك با برداشت (کسر) مبلغ چك از حساب جاری ب و انتقال آن مبلغ به‌حساب جاری الف تصفیه حساب می‌کند. در این عملیات چند جانبه، چك، جمع‌آوری و انتقال مبلغ معتنابهی پول نقد را از دستی بدست دیگر برطرف میکند.

فرض کنیم سرمایه‌دار الف به‌سرمایه‌دار ب در ازاء کالای خریداری شده چکی بالغ بر ۱۰۰۰۰۰دلاربه‌اومی‌دهد.درعین حال سرمایه‌دار ب که از سرمایه‌دار ث کالا خریداری کرده چکـی به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰ دلار به‌او میدهد. سرمایه‌دار ث نیز به‌سهم خود بجای پرداخت بهای کالائی که از سرمایه‌دار الف خریداری کرده چکی به‌مبلغ ۱۰۰۰۰۰ دلار به‌او میدهد. این سه چك که به‌بانك داده می‌شوند یکدیگر را تصفیه می‌کنند و تصفیه‌ی حساب ۳۰۰۰۰۰ میلیون دلار انجام گرفته است بدون پول نقد.

شرکتهای سرمایه‌داری در بانکهای مختلف حساب جاری دارند و بین بانکها

لاینقطع چك رفت و آمد می‌کند. در بزرگترین مراکز بانکی مراکز ویژه‌ی تصفیه حساب تاسیس می‌یابدکه در آنجا چکهای بانکهای مختلف با هم تصفیه می‌شوند. یك چنین موسسهٔ سازمان داده شده برای مبادلات پول غیر نقدی Clearing نامیده می‌شود. بیش از همه تصفیه حساب متقابل براتها گسترش و رواج یافت. گردش چك و برات از احتیاج به‌پول نقد می‌کاهد.

در سرمایه‌داری سه تیپ عمده بانك وجود دارد:

بانکهای اعتبارات، بانکهای رهنی، بانکهای اسکناس.*

بانکهای اعتبارات به‌کارخانه‌داران و تجار اعتبارات کوتاه مدت مناسب می‌دهند. دراین میان پیش خرید برات نقش مهمی ایفا می‌کند. این اعتبارات عمدتا از سپرده‌های بانکی پرداخت می‌شوند.

بانکهای رهنی حق دارند اعتبارات طویل‌المدت در ازاء رهن گرفتن اموال غیر منقول (زمین، مسکن، ساختمانهای مختلف) بپردازند. پیدایش و کارکرد بانکهای رهنی بطور نزدیك با رشد سرمایه‌داری در کشاورزی، با استثمار دهقانان بوسیله‌ی بانکداران وابسته است. بانکهای کشاورزی نیز جزء همین تیپ بانکها هستند که اعتبارات طویل‌المدت بمنظور تولید می‌پردازند.

بانکهای اسکناس حق انتشار پول اعتباری، اسکناس دارند. بانکهای مرکزی در این مورد نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. دراین بانکها ذخایر طلای کشور متمرکز می‌شود. این بانکها انحصار انتشار اسکناس را در دست دارند. بانکهای مرکزی معمولا هیچگونه عملیات بانکی با کارخانه‌داران و تجار منفرد انجام نمی‌دهند بلکه به‌بانکهای اعتبارات پیش پرداخت می‌کنند و اینها به‌سهم خود با موسسه‌های سرمایه‌داری و تجاری سر و کار دارند. بدین نحو بانك مرکزی بانك بانکهاست.

از آنجا که در بانکها عملیات اعتباری و جریانات پرداخت تمرکز می‌یابد، به‌کوتاه کردن مدت تحول سرمایه کمك می‌کنند، پس‌انداز کردن پول نقد را برطرف

---

* اسکناس را در مورد Notenbank بکار بردیم که معمولا و باید با پشتوانه باشد. پول کاغذی را در مورد Papiergeld بکار می‌بریم که بدون پشتوانه منتشر می‌گردد.

می‌نمایند. و مخارج گردش پول را کاهش می‌دهند. در عین حال فعالیتهای بانکی به‌تمرکز سرمایه یاری رسانیده سرمایه‌داران کوچك و متوسط را تحت فشار قرار داده، استثمار کارگران و چپاول پیشه‌وران و صاحبان حرفه‌های مختلف را تشدید می‌نماید. بانکهای رهنی دهقانان را ورشکسته می‌سازند و برای ربح پول بخش اعظم درآمدشان را می‌بلعند و به‌سقوط اقتصاد منجر می‌سازند. قروض بانکی غالبا از راه فروش مایملك و فروش زمین دهقانانی که به‌بانك وابستگی پیدا کرده‌اند پرداخت می‌گردد.

بانکها که تمام سرمایهٔ پولی جامعه را در خود فرا می‌گیرند و بمثابه‌ی واسطه‌ی اعتبارات ظاهر می‌شوند دستگاه تملك خصوصی برای توزیع ابتدائی منابع بر شاخه‌های اقتصاد است. این توزیع طبق نیازمندیهای واقعی تمام جامعه انجام نمی‌گیرد بلکه درخدمت و به‌سود سرمایه‌داران است.

اعتبار گسترش تولید را ایجاب می‌کند ولی این گسترش پیوسته به‌مرزهای تنگ و محدود تقاضاهائی که توان پرداخت برخورد می‌نماید. اعتبارات و بانکها به‌اجتماعی شدن بیشتر تولید منجر می‌گردد ولی خصلت اجتماعی تولید پیوسته شدیدتر با شکل خصوصی تملك سرمایه‌داری برخورد می‌نماید. بدین ترتیب رشد و توسعه‌ی اعتبارات تضاد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را بیش از پیش تشدید کرده و بر آنارشی این شیوهٔ تولید می‌افزایند.

شرکتهای سهامی ـ سرمایه‌ی مفروض

با رشد تولید سرمایه‌داری و رشد توسعهٔ اعتبارات، شرکتهای سهامی بصورت موسساتی که به‌سرمایه‌داران منفرد تعلق ندارد بلکه به‌گروهی سرمایه‌دار تعلق دارد رواج یافت. شرکت سهامی موسسه‌ایست که سرمایه‌اش از سپرده‌های مشترکین (سهامداران) تشکیل می‌یابد و برحسب مبلغ پولی که به‌شرکت سپرده و در ازاء آن سهم خریداری کرده‌اند مالك تعداد معینی سهم می‌شوند. سهم ورقه‌ی بهاداری است بمنظور شرکت در سود موسسه‌ی سرمایه‌داری متناسب با مبلغی که در آن یادداشت شده است.

شرکتهای سهامی در آغاز قرن هفدهم بوجود آمدند ولی تازه در نیمه‌ی

دوم قرن نوزدهم گسترش عمومی یافتند، بیش از همه در صنعت و در امور راه آهن و بانکها. در کشورهای مدرن سرمایه‌داری شرکتهای سهامی قسمت اعظم تولیدات صنعتی را در بر گرفت.

در ایالات متحده‌ی امریکـا درصد سهم شرکتهای سهامی (شرکتهای تعاونی، کئوپـراسیونها) در تولید صنایع کالاهای ساخته و پرداخته شده چنین بود:

در سال ۱۹۰۴	٪۷۳/۷	در سال ۱۹۱۹	٪۸۷/۷
در سال ۱۹۳۹	٪۹۲/۸	در سال ۱۹۵۴	٪۹۴

رشد تولید بزرگ سرمایه‌داری به‌مرزهای محدود سرمایه‌های منفرد برخورد می‌کند. تاسیس شرکتهاس سهامی که سرمایه‌های منفرد را متجمع می‌سازد یکی از راههای عمده‌ی تمرکز سرمایه است که پروسه‌ی تمرکز تولید، ساختن تاسیسات غول پیکر، راه آهن‌ها و کانالها و غیره را بطور عمده تسریع می‌نماید. مارکس در این مورد می‌نویسد: «جهان هنوز هم بدون راه آهن بود اگـر می‌بایست آنقدر منتظر بماند تا انباشت سرمایه‌ی چند سرمایه‌دار بدانجا رسد که توانائی ساختن یك راه آهن را داشته باشد. برعکس تمرکـز سرمایه این امر را بوسیله‌ی شرکتهای سهامی با یك دست بهم زدن به‌انجام رسانید.» (سرمایـه، ج اول ص ۶۵۶) شرکتهای سهامی که سرمایه‌ها را متمرکـز می‌سازند شکلی است که بوسیله‌ی آن سرمایه‌ی بزرگ سرمایه‌داران متوسط و کوچك را تحت سلطه‌ی خود درآورده و مورد استفاده‌ی هدف خود قرار می‌دهند. بالاترین ارگـان شرکتهای سهامی ظاهراً مجمع عمومی صاحبان سهام است که رئیس را انتخاب کرده، مدیر را تعیین می‌نماید و به‌عرصه‌ی فعالیتهای شرکـت که سال به‌سال گزارش داده می‌شود گوش فرا داده آنرا تایید می‌نماید و همچنین درمورد مهمترین مسائل تجاری شرکـت سهامی تصمیم اتخاذ می‌نماید. ولی تعداد آراء درمجمع عمومی به‌نسبت تعداد سهام سهامداران شماره می‌شود. در نتیجه بخش عمده‌ی سهام همیشه در دست سرمایه‌داران بزرگ متمرکـز می‌شود. تعداد سهامی که زحمتکشان (از خرده بورژوازی و یا از کارگرانی که مزد بیشتر دریافت می‌نمایند) در اختیار دارند بسیار ناچیز است.

در عمل شرکتهای سهامی کاملا در دست یك مشت سهامدار بزرگ قرار دارد. از آنجا که صاحبان سهام متوسط و کوچك هیچگـونه امکـانی ندارند که بر جریان

معاملات شرکت سهامی تاثیر داشته باشند. سرمایه‌داران بزرگ نیازی به‌داشتن نصف باضافه‌ی یك سهام ندارند و حتی با داشتن یك سوم سهام بر شرکت سهامی مسلط می‌شوند. تعداد سهامی که ممکن می‌سازد با داشتن آن شرکت سهامی را بدلخواه قبضه کرد تحت عنوان **قرارداد کنترل سهام** نامیده می‌شود.

همه‌ی اینها ادعای سردمداراداران سرمایه‌داری را که گویا شرکتهای سهامی «دموکراتیزه کردن سرمایه است»، «ترویج سهام بین توده‌ی مردم است»، «تبدیل زحمتشکان به‌سرمایه‌دار است» رد می‌کند. در واقع رشد و توسعه‌ی شرکتهای سهامی سلطه‌ی سرمایه‌داران بزرگ را بیشتر می‌کند.

در آمریکا قبل از جنگ دوم جهانی در ۲۰۰ شرکت سهامی بزرگ ۱درصد سهامداران بزرگ مالك ۶۰٪ سهام بودند. در سال ۱۹۵۲ در آمریکا کمتر از ۷٪ اهالی بالغ کشور مالك سهام شرکتها بودند. ۹۸/۶ درصد کارگران صنایع امریکا اصولا مالك سهم یا سایر اوراق بهادار نبودند.

درآمد حاصل از سهام که صاحب هر سهمیه دریافت می‌نماید **سهمیه** نامیده می‌شود. سهام به‌قیمت معینی خرید فروش می‌شوند که **کورس** نامیده می‌شود.

سرمایه‌داری که سهام را بفروش می‌رساند سرمایه‌اش را به‌بانکی منتقل می‌کند و می‌تواند مثلا ۵٪ ربح دریافت نماید. ولی این درآمد او را راضی نمی‌کند و ترجیح می‌دهد سهام خریداری کند. این امر گرچه مخاطراتی بهمراه دارد ولی درآمد بیشتری نوید می‌دهد. فرض کنیم سرمایه‌ی سهامی معادل ۱۰ میلیون دلار به۲۰۰۰۰ سهم (هر سهمی ۵۰۰ دلار) توزیع شود و شرکت سودی معادل با ۱میلیون دلار بدست آورد. شرکت سهامی تصمیم می‌گیرد از این درآمد مبلغ ۲۵۰۰۰۰ دلار به‌عنوان پس‌انداز سرمایه یعنی به‌عنوان سرمایه‌ی ذخیره صرفنظر کند و بقیه‌ی درآمد یعنی ۷۵۰۰۰۰ دلار بصورت سهمیه بین سهامداران توزیع گردد. در این مورد هر سهم ۳۷/۵ دلار بصورت سهمیه عاید صاحب سهم می‌کند. یعنی ۷/۵٪ = ۷۵۰۰۰۰:۲۰۰۰۰

سهامداران تلاش می‌ورزند سهام خود را به‌مبلغی بفروشند که اگر به‌بانك سپرده شود ربحی معادل با درآمد سهام (سهمیه) داشته باشد. هرگاه سهم ۵۰۰ دلاری

سهمیه‌ای معادل با۳۷/۵دلارعایدی داشته‌باشد دراینصورت سهامداران‌تلاش خواهندکرد که آن را به۷۵۰ دلار بفروشند زیرا این مبلغ اگر به‌بانك منتقل شود بانك در ازاء آن ۵٪ ربح می‌پردازد و صاحب سهم ۳۷/۵ دلار برداشت خواهد کرد. اما خریداران سهام با توجهبه‌مخاطرات سپردن سرمایه به‌شرکتهای سهامی تلاش می‌کنند سهام را به‌مبلغ کمتری خریداری نمایند.

کورس سهام بستگی به‌حدّ سهمیه و حدّ نرخ سود دارد. کورس سهام با سهمیه‌ی بیشتر و با نرخ نازل ترقی می‌کند، برعکس با سهمیه‌ی نازل و نرخ سود بیشتر تنزل می‌کند.

تفاوت بین مجموع بهای سهامی که یك شرکت سهامی در بدو تشکیل منتشر کرده است و سرمایه‌ی واقعی که در آن شرکت سرمایه‌گذاری شده است سود اساسی را تشکیل می‌دهد. هرگاه در ابتدا مبلغ سرمایه‌ی کار گذاشته شده در شرکت ۱۰ میلیون دلار باشد ولی مجموع بهای سهام منتشر شده‌ی شرکت ۱۵ میلیون دلار باشد دراین صورت سود اساسی را ۵ میلیون دلار تشکیل می‌دهد. سود اساسی یکی از مهمترین منابع درآمد سرمایه‌داران بزرگ است.

با تبدیل یك شرکت منفرد سرمایه‌داری به‌شرکت سهامی در عین حال سرمایه دو برابر شده و ظاهراً وجود دوگانه می‌یابد: سرمایه‌ی واقعی که در شرکت سرمایه‌گذاری شده (۱۰ میلیون دلار) بصورت ساختمان، کارخانه‌ها، انبارها، ماشین‌ها، مواد خامن، فرآورده‌های آماده (ساخته و پرداخته شده) و بالاخره به‌صورت مبلغ معینی پول در صندوق شرکت یا در حساب جاری بانك موجود است. ولی در کنار این سرمایه‌ی واقعی و پابه‌پای آن در بدو تاسیس شرکت سهامی اوراق بهادار (سهام) به‌مبلغ ۱۵ میلیون دلار (طبق مثالی که در بالا آوردیم) پدید می‌آید. بدین ترتیب چنین بنظر می‌رسد که گویا سرمایه‌ی واقعی جدیدی پدید آمده (بوجود آمده) است. درواقع سهام فقط بازتابی است از سرمایه‌ی واقعی شرکت، در حالیکه اینك این سهام جداگانه در کنار شرکت بوجود آمده‌اند و خرید و فروش‌شده، بانکها نیز در ازاء سهام مزبور اعتبار می‌دهند و غیره.....

سرمایه‌ای که به‌شکل اوراق بهادار وجود دارد و برای دارنده‌ی آنها درآمد دارد سرمایه‌ی مفروض نامیده می‌شود. سهام شرکتها و بروات بانکی (قرضه‌ها) سرمایه‌ی

مفروض هستند. اوراق قرضه‌ی بانکی و سایر قرضه‌ها از طرف بانك یا شرکتها و یا از طرف دولت منتشر می‌شوند و دارنده‌ی آن اوراق سالیانه مبلغ معینی ربح (نزول) دریافت می‌نماید. مبلغ این اوراق پس از انقضای مدت معیّنی باید پرداخت شوند.

اوراق بهادار به‌شکل سرمایه‌ی مفروض ـ برخلاف سرمایه‌ی واقعی ـ فی نفسه بی ارزش است. در این اوراق حرکت سرمایه‌ی واقعی فقط غیر مستقیم تجلی می‌یابد. سرمایه‌ی مفروض می‌تواند افزایش یابد و یا کاهش‌یابد ـ بی آنکه سرمایه‌ی واقعی متناسب با آن تغییر یابد. علت آن گرایش تنزل ربح است که به‌ترقی کورس اوراق بهادار و در نتیجه به‌افزایش حجم سرمایه‌ی مفروض منجر می‌گردد. افزایش معتنابهی سرمایه‌ی مفروض با آمار زیر آشکار می‌شود:

انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان سرمایه‌داری

(قبل از جنگ به‌فرانك طلا)

سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰	۶۴/۵ میلیارد
سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰	۱۰۰/۴ میلیارد
سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰	۱۹۷/۸ میلیارد
سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰	۶۰۰/۰ میلیارد

اوراق بهادار (سهام بروات و قرضه‌های بانکی و دولتی و...) در مراکز بورس خرید و فرش می‌شوند. **مراکز بورس** بازار اواق بهادار است. در بازار بورس، کورس بورسها که مطابق با آن اوراق بهادار خرید و فروش می‌شوند معامله می‌شود. با این کورس‌ها معاملات اوراق بهادار در خارج از بازار بورس نیز انجام می‌گیرد. مثلا در بانکها که نقش مهمی در انتشار سهام و اوراق بهادار و داد و ستد آنها ایفا می‌کنند. در بازار بورس بر سر اوراق بهادار سفته بازی سوداگرانه می‌شود. این جریان به‌دگرگونی عرضه و تقاضا که علت آن نوسان پی درپی کورس اوراق بهادار است بستگی دارد.

عرضه‌ی اوراق بهادار و تقاضای آنها تنها تحت تاثیر بازار و نوسانات بازار قرار ندارد بلکه تحت تاثیر وقایع سیاسی نیز قرار می‌گیرد. مثلا تشدید وخامت در اوضاع بین‌المللی سبب ترقی کورس سهام شرکتهائی می‌شود که با تولید اسلحه و مهمات سرو کار دارند. برعکس تخفیف تشنجات بین‌المللی سبب تنزل کورس سهام چنین شرکتهای می‌شوند.

غالبا صاحبان کلان سهام شایعاتی منتشر می‌سازند تا کورس سهام را بدلخواه خود تحت تاثیر قرار دهند.

در سفته بازیهای سوداگـــرانه یا بورسها معاملاتی انجام می‌گیرد که با ترقی یا تنزل کورس سهام این یا آن شرکت سر و کار دارد (معاملات موسمی).

در سفته بازیهای سوداگـــرانه یا بورسها بیش از همه سهامداران کوچك خرده مالکین سایر اوراق بهادار خسارت می‌بینند، در حالیکـــه سرمایه‌داران کلان ثروت بیشتری به‌جیب می‌زنند. در نتیجه، سفته بازی سوداگرانه با بورسها به‌توزیع سرمایه بین سرمایه‌داران منفرد منجر می‌گـردد. از آنجا که تمام امتیازات سفته‌بازیها به‌سود سرمایه‌داران بزرگ و کلان است به‌تمرکز سرمایه، به‌ثروتمندتر شدن گروه‌های فوقانی سرمایه‌دار و ورشکسته شدن سهامداران کوچك کمك می‌کند.

گسترش رواج اعتبارت ـ خصوصا شرکتهای سهامی سرمایه‌داری ـ سرمایه‌داران را بیش از پیش به‌تنزیل خوار (دریافت کنندگان ربح و سهمیه) مبدل می‌سازد. در حالیکـــه اداره‌ی تولید بوسیله‌ی کارمندان، مدیران و روسا انجام می‌گیرد. این امر خصلت طفیلیگری مالکیت سرمایه‌داری را بیش از پیش تشدید می‌نماید.

گردش پول کشورهای سرمایه‌داری

مدتها قبل از ظهور سرمایه‌داری سیستم **پول فلزی** پدید آمد که در آن فلز بمثابه‌ی سیستم دو فلزی که در آن حجم ارزش و اساس گردش پول دو فلز بودند (طلا و نقره) و سیستم تك فلزی که یکـی از فلزات حجم ارزش و اساس گردش پول راتشکیل می‌داد.

در مراحل ابتدائی سرمایه‌داری (قرن شانزدهم تا هجدهم) سیستم پول دولتی بسیاری از کشورها دو فلزی بود. در پایان قرن نوزدهم تقریباً تمام کشورهای سرمایه‌داری به‌سیستم پول فلزی (تك فلزی)ـ سیستم گردش پول طلائی ـ روی آوردند. در آغاز قرن بیستم هنوز هم در چین و در مکـزیك سیستم پول تك فلزی (نقره‌ای) وجود داشت. ولی در این دو کشور نیز سرانجام پول دولتی طلائی رواج گرفت.

مشخصات عمده‌ی سیستم دولتی پول طلائی عبارتند از: سکـه زنی آزاد مسکوکات طلا تبدیل و مبادله‌ی آزاد مسکوکات طلا با یکدیگر و حرکت آزاد طلا بین کشورها. **سکه زنی آزاد مسکوکات طلا** به‌مفهوم اینست که افراد شخصا حق دارند طلای خود را در خزانه با سکـه مبادله نمایند. در عین حال صاحبان سکـه می‌توانند سکـه‌ی خود را به‌شمش طلا مبدل نمایند. بدین ترتیب رابطه‌ی نزدیك و مستقیمی بین طلا بمثابه‌ی کالا و مسکوکـات طلا برقرار می‌گـردد. در این سیستم مقدار طلای در گردش خودبخود با نیازمندیهای گردش کالا انطباق می‌یابد. هنگامی که سرریز پول پدید آید بخشی از آن از عرصه‌ی گردش خارج شده و به‌گنجینه انتقال می‌یابد. هرگاه کمبود پول محسوس گردد پول دوباره به‌عرصه‌ی گردش سرازیر می‌شود. یعنی پول از گنجینه به‌وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت مبدل می‌شود. برای مبالغ ناچیز در سیستم پول طلائی مسکوکـاتی ارزان قیمت از فلزات ارزان (نقـره، مس و...) به‌جریان می‌افتد.

پول جهانی وسیله‌ی پرداختهای بین‌المللی است که در اثر عملیات تجاری، مالی و اعتباری بین کشورها پدید می‌آید. این وسیله طلا و نماینده‌اش به‌صورت پول دولتی کشورهای مختلف است. این امر بیش از همه مربوط به‌آن پولهای دولتی است که بیش از سایرین رواج گرفته است. واحد پول دولتی هر کشور با سایرین طبق **کورس مبادله** می‌شود. کورس مبادله بهای واحد پولی یك کشور است که در واحد پولهای سایر کشورها بیان می‌گردد.

چنین بود مثلا در سال ۱۹۲۹ـ در یك فوندانگلیسی ۱۱۳ گران طلای در یك دلار امریکـائی ۲۳/۲۲ گران طلا وجود داشت. یعنی طلای فوندانگلیسی تقریباً ۷/۸۷ برابر طلای دلار بود. دراین رابطه بین فوندانگلیسی و دلار امریکـا کورس مبادله نیز نوسان می‌کند. یك فونداسترلینگ سابق (با نوسانات معین) برابر ۴/۸۷ دلار بود. در سال ۱۹۴۸ یك فوند استرلینگ در ازاء ۴/۰۳ دلار و در سال ۱۹۶۰ در ازاء ۲/۸ دلار مبادله می‌شد.

تصفیه حساب داد و ستدهای تجارت خارجی نیز می‌توانند بدون محاسبه‌ی آنها به‌طلا انجام گیرند. این امر بوسیله‌ی صدور بروات و چك‌ها و از طریق بکار گرفتن تصفیه حساب با پول غیر نقد بر اساس Clearing انجام می‌گیرد. با گسترش

مناسبات اعتباری و با رشد فونکسیون پول بمثابه‌ی وسیله‌ی پرداخت **پول اعتباری** پدید آمد. بتدریج وسیله‌ی پرداخت بروات، اسکناس، چك شد. با آنکه برات پول نیست با وجود این در صورتی که از سرمایه‌دار دیگر داده شود وسیله‌ی پرداخت میشود. بانکها اوراق قرضه منتشر می‌کنند که مبیّن پول اعتباری است و بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش و وسیله‌ی پرداخت بکار می‌آید. عمده‌ترین شکل پول اعتباری اسکناس* است که بانکها بجای بروانی که به‌بانك سپرده می‌شوند منتشر می‌نماید. «اسکناس چیزی نیست جز برات بانکدار به‌برات که در هر موقع به‌صاحب آن (دارنده‌ی آن) قابل پرداخت است و از طرف بانکدار به‌برات کش‌های خصوصی واگذار می‌شود.»** این بدان معنی است که اسکناس بانکی بوسیله‌ی بانکهای مختلف و نیز به‌موسیله‌ی هر بانك منفرداً منتشر منی‌شود. بعدها انتشار اسکناس به‌بانك انسکناس واگذار گردید و در آن متمرکز شد. انتشار اسکناس گردش کالائی گسترده‌ای را با وسیله‌ی گردش و پرداخت منمکن می‌سازد ـ بی‌آنکه حجم پول فلزی افزایش یابد. در جریان گردش پول طلائی، اسکناس‌ها می‌توانند هر لحظه بوسیله‌ی بانکها در ازاء طلا و سایر پولهای فلزی مبادله شوند. در این شرایط اسکناس مانند مسکوکات طلا گردش می‌کنند و از ارزششان کاسته نمی‌شود. با افزایش حجم گردش کالائی و اعتبارات، حجم طلای در گردش نیز نسبتا کاهش می‌یابد. طلا بیش از پیش به‌شکل صندوق و ذخیره در بانك اسکناس (بانك مرکزی) ذخیره می‌شود. تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری به‌ذخیره کردن طلا پرداختند تا موضع خود را در تجارت خارجی مستحکم سازند. تا بازارهای جدید تسخیر کنند و بالاخره جنگ را تدارك داده و به‌آن بپردازند. بتدریج در گردش اسکناس جای طلا را گرفته و سپس پول کاغذی* جانشین اسکناس شد. اگر در ابتدا اسکناس می‌بایست در ازاء طلا مبادله شود از این پس به‌تدریج‌اسکناسهائی که بدون پشتوانه بودند منتشر گردید (پول کاغذی). بدین ترتیب اسکناس بیش از پیش پایه‌ی کالائی خود را از دست داد: برای جبران کسر بودجه و برای تامین مخارج جنگ دولتهای بورژوازی به‌انتشار آن پرداختند. این بدان معنی است که اسکناس عملا به‌پول

---

*+** در این دو مورد زیرنویس صفحه‌ی ۱۵۴ را بار دیگر مورد توجه قرار دهید.

**** مارکس، سرمایه جلد سوم صفحات ۴۱۸/۴۱۷

کاغذی مبدل گردید. همانطور که بیان شد پول کاغذی بارشد عملکرد پول بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش پدید آمد. پول کاغذی که بوسیله‌ی دولت منتشر می‌گردد با طلا قابل مبادله (معاوضه) نیست. پول کاغذی جانشین پول فلزی ارزش دار می‌شود در فونکسیون خود بمثابه‌ی وسیله‌ی گردش، با آغاز جنگ جهانی (اول) اکثر کشورهای سرمایه‌داری به‌سیستم گردش پول کاغذی (واحد پول کاغذی) روی آوردند. در حال حاضر در هیچ کشوری پول طلائی در جریان نیست. در دولتهای بزرگ سرمایه‌داری مدرن حجم پول در گردش بمراتب بیشتر از حجم تولید و گردش کالائی افزایش یافته است. در این کشورها طبقات حاکم از انتشار اسکناس بدون پشتوانه (پول کاغذی) و از شکستن ارزش پول (تنزل ارزش پول) بمثابه‌ی وسیله‌ی دیگری برای استثمار و چپاول زحمتکشان استفاده می‌کنند. این امر بطور وحشتناکی در جریان تورم تجلی می‌یابد. علامت مشخصه‌ی تورّم سرریز پول کاغذی در کانالهای گردش، کم ارزش شدن آن، ترقی قیمت کالاها، تنزل مزدواقعی کارگران و کارمندان جزء و بالاخره ورشکسته شدن بیش از پیش دهقانان است. سرمایه‌داران و ملاکین بزرگ زمین در نتیجه‌ی تنزل مزدواقعی کارگران صنعتی و کشاورزی از تورم سود می‌برند. دولت‌های بورژوازی از تورم بمثابه‌ی اسلحه‌ی تهاجمی اقتصادی علیهٔ سایر کشورها برای تسخیر بازارهای جدید بهره‌برداری می‌کنند. تورم برای صادرکنندگان کالاها ـ که در کشورشان کالاها را در ازاء پولی که از ارزشش کاسته شده و کورس آن نازل است خریداری می‌کنند و به‌کشورهای دیگـــر در ازاء پول ثابت‌تر به‌فروش می‌رسانند ـ غالبا سود بیشتری دارد. در این میان تورم زندگـــی اقتصادی را مختل ساخته، عصیان توده‌های مردم را برمی‌انگیزد. این امر دولتهای بورژوازی را وادار می‌سازد که به‌رفـرم پول دولتی بپـــردازند تا سیستم پول واقعی ثبات یابد.

رایج‌ترین شیوه و نوع رفـرم سیستم پولی کاستن از ارزش آن است: کاستن ارزش پول دولتی عبارتست از تنزل رسمی کورس پول کاغذی نسبت به‌واحد پول فلزی. این امر همراه است با مبادله‌ی پول کاغذی سابق بی ارزش شده با حجم کمتری پول جدید ـ بدین ترتیب مثلا در سال ۱۹۲۴ در آلمان پول سابق بی ارزش شده با پول جدید ـ یعنی با پولی که در مارك طلا بیان می‌شد با کورس ۱ میلیون در ازاء یك مارك

مبادله شد. در برخی از موارد رفورم سیستم پولی با مبادله‌ی پول سابق در ازاء پول کاغذی جدید همراه نیست.

رفورم پول در کشورهای سرمایه‌داری از طریق افزایش مالیاتها و تنزل دستمزد کار به‌زیان زحمتکشان عمل می‌کند.

خلاصه

۱) سرمایه‌ی تجاری در خدمت گردش سرمایه‌ی صنعتی قرار دارد. سود تجاری بخشی از ارزش اضافی است که کارخانه‌دار به‌تاجر واگـذار می‌نماید. از طریق استثمار کارگران مزدوری که در تجارت اشتغال دارند سرمایه تجاری امکان می‌یابد بخشی از ارزش اضافی بوجود آمده در پروسه‌ی تولید را تصاحب نماید. سرمایه‌ی تجاری کارگران و سایر اقشار زحمتکش را که خریدار نعم مصرفی هستند استثمار کند. با رشد و توسعه‌ی تجارت سرمایه‌داری مخارج غیر مولد در عرصه‌ی تولید افزایش می‌یابد. تجارت خارجی در سرمایه‌داری وسیله‌ایست برای سرکوبی اقتصادی کشورهائی که از نظر اقتصادی کم رشدند بوسیله‌ی قدرتهای صنعتی رشد یافته‌ی سرمایه‌داری.

۲) سرمایه‌ی استقراضی سرمایه‌ی پولی است که صاحبش برای مدتی در اختیار سرمایه‌دار دیگر قرار میدهد ـ در ازاء دریافت مبلغی به‌شکـل ربح، ربح بخشی از سود سرمایه‌دار صنعتی است که به‌صاحب سرمایه‌ی استقراضی واگذار می‌شود.

۳) اعتبارات سرمایه‌داری شکـل حرکـت سرمایه‌ی استقراضی است. تیپهای عمده‌ی اعتبارات عبارتند از اعتبار تجاری و اعتبار بانکـی. بانکها وسیله‌ی پولی جامعه را در دست خود متمرکـز می‌نمایند. و در اختیار سرمایه‌داران دست اندرکـار (کـارخانه‌داران و تجار) قرار می‌دهند. رشد و توسعه‌ی اعتبارات به‌تشدید تضادهای سرمایه‌داری منجر می‌گردد. جدا شدن تملك سرمایه‌داری از عملکرد سرمایه‌گـذاری در تولید آشکارا خصلت طفیلیگری مالکیت سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

۴) شرکتهای سهامی یکی از اشکال موسسات سرمایه‌داریست که در آن سرمایه از سپرده‌های مشترکین تشکیل می‌یابد و هر یك از مشترکین به‌نسبت مبلغ سپرده‌ی خود مالك تعداد معینی سهم است. در شرکتهای سهامی سرمایه‌داران بزرگ سرمایه‌داران متوسط و کوچك را تحت سلطه‌ی خود قرار میدهند و به‌سود خود از

آنها استفاده می‌کنند. شرکت‌های سهامی تمرکز سرمایه را تشدید می‌نمایند.

۵) با رشد و توسعه‌ی اعتبارات، پول اعتباری یا اسکناس که از طرف بانکها بجای برات انتشار می‌یابد پدیدار شده و گسترش می‌یابد. طبقات حاکـــم جامعه‌ی بورژوازی از انتشار پول کاغذی برای استثمار بیشتر زحمتکشان استفاده می‌کنند. با کمك تورم بودجه دولت بر دوش توده‌ی خلق نهاده می‌شود. رفورم پولی به‌زیان زحمتکشان انجام می‌گیرد.

(۹) بهره‌ی مالکانه
رشد سرمایه‌داری در کشاورزی

سیستم سرمایه‌داری کشاورزی
مالکیت خصوصی زمین

در کشورهای بورژوازی، سرمایه‌داری نه تنها بر صنعت مسلّط است بلکه بر کشاورزی نیز تسلط می‌یابد. قسمت عمده‌ی زمینها به‌طبقه‌ی ملاکین بزرگ زمین تعلق دارد. انبوهٔ اصلی فرآورده‌های کالائی کشاورزی در موسسات سرمایه‌داری تولید می‌شوند که کار مزدوری بکار گرفته می‌شود. با وجود این در کشورهای بورژوازی باز هم شکل عمده‌ی مؤسسات کشاورزی اقتصاد کالائی خرده دهقانی است.

برای رشد سرمایه‌داری در کشاورزی دو راه عمده وجود دارد:

راه اول اینست که اقتصاد جنسی سابق بطور عمده بر جای می‌ماند و بوسیله‌ی رفرم‌ها بتدریج به‌اقتصاد سرمایه‌داری مبدل می‌گردد. ملاك زمین که به‌اشکال سرمایه‌داری اداره‌ی اقتصادش روی می‌آورد نه تنها در این جریان کار مزدوری آزاد بکار می‌گیرد بلکه از کار دهقانان وابسته به‌زمین که شیوه‌ی استثماری سابق بود نیز استفاده می‌کند. در کشاورزی اشکال فئودالی وابستگی دهقانان به‌مالك زمین شکل بیگاری، اجاره‌کاری و امثالهم باقی می‌ماند. این راه از مشخصات تحول سرمایه‌داری کشاورزی در آلمان، روسیه‌ی تزاری، ایتالیا، ژاپن و چند کشور دیگر بود.

راه دوم اینست که اقتصاد جنسی سابق بوسیله‌ی انقلاب بورژوازی برهم ریخته می‌شود و کشاورزی از بندهای وابستگی دهقان به‌زمین آزاد می‌گردد بطوری که

نیروهای مولد سریع‌تر رشد می‌یابند. از این راه انقلاب بورژوازی فرانسه (۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴) مالکیت فئودالی زمینها را از بین برد. املاکـــی که از اشراف و از کلیسا مصادره شدند بفروش رسیدند. در روستا اقتصاد کوچك دهقانی مسلط گردید ولی با این وجود بخش مهمی از زمینها بدست بورژوازی افتاد. در ایالات متحده‌ی امریکا بوسیله‌ی جنگهای داخلی سال ۱۸۶۱/۶۵ املاك وسیع ملاکین برده‌دار در ایالات جنوبی بتدریج تقسیم شدند و به‌اجاره‌ی این و آن درآمدند. در ایالات باختری آمریکا به‌مقیاس وسیعی زمینهای آزاد وجود داشت که در ازاء پرداخت مبلغ ناچیزی واگـــذار شدند. در نتیجه، کشاورزی بر اساس مزارع سرمایه‌داری (فارم) سریعا شکـــوفان گردید. خرده مالکین جدید ورشکسته شدند. زمینها بدست شرکتهای سهامی و بانکها افتادند. مالکیت بزرگ زمین بار دیگر بر اساس نوین سرمایه‌داری استوار گردید. علاوه بر آن در ایالات متحده‌ی آمریکا اگرچه برده‌داری رسماً ملغی گردید ولی در ایالات جنوبی عملا برجای ماند. سیاهان از بردگـی رها شدند. بی آنکـه زمین دریافت نمایند. در نتیجه ناگـــزیر شدند قطعه زمینی از ملاکین بزرگ اجاره (مقاطعه) کنند. بدین ترتیب اجاره‌ی (مقاطعه‌ی) زمین باز هم بیشتر گسترش یافت.

با دگرگون شدن اشکـال ماقبل سرمایه‌داری مالکیت زمین، مالکیت سرمایه‌داری پیوسته بیشتر جای مالکیت بزرگ فئودالی و مالکیت خرده دهقانی را گرفت. بخش پیوسته بزرگتری از املاك فئودالها و زمینهای خرده دهقانان بدست بانکها، بورژوازی روستا، کارخانه‌داران، تجار و رباخواران افتاد. آمار زیر تمرکـــز مالکیت زمین‌ها را گواهی می‌دهد:

در ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۹۵۹ـ۶۷/۱ درصد تمام مزارع فقط ۱۵/۷٪ تمام زمینها را در دست داشتند در حالیکه ۳۲/۹ درصد مزارع بزرگ ۸۴/۳٪ زمینها در اختیارشان بود. در این میان مزارع بزرگـی که بیش از ۱۰۰۰ اکرزمین مساحت داشتند ۳/۷ درصد موسسات کشاورزی را تشکیل می‌داد و ۴۹/۲ درصد زمینها در اختیارشان بود. در انگلستان (بدون ایرلند) در سال ۱۹۵۰ـ۷۵/۹ درصد تمام موسسات کشاورزی فقط ۲۰/۴ درصد زمینهای کشاورزی را در اختیار داشتند در حالیکه در این میان ۲/۳ درصد موسسات بزرگ کشاورزی بیش از ۳۴/۶ درصد

زمینها را در دست خود متمرکـز کرده بودند. در فرانسه در سال ۱۹۵۶ـ۶۲/۷ درصد زمینهای قابل استفاده در کشاورزی در اختیار ۲۲/۵ درصد موسسات بزرگ قرار داشت.

در سرمایه‌داری **انحصار مالکیت خصوصی زمین‌ها** وجود دارد. بخش بزرگی از املاك به‌طبقه‌ی ملاکین بزرگ زمین تعلق دارد. ملاکین بزرگ معمولا قسمت عمده‌ی زمینهای خود را به‌اجاره‌کـاران (مقاطعه‌کـاران) سرمایه‌داری و دهقانان جزء واگـذار می‌کنند. **تملك زمین** از **تولید کشاورزی** جدا می‌شود.

مقاطعه کاران سرمایه‌داری درمدت معینی مثلا سالیانه به‌مالك زمین **اجاره‌بهائی** که طبق قرارداد تعیین شده می‌پردازد. یعنی مبلغی پول در ازاء کسب این اجازه که سرمایه‌ی خود را در این قطعه زمین (اجاره یا مقاطعه شده) بکـار اندازند. قسمت عمده‌ی اجاره‌بها را بهره‌ی مالکـانه تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، اجاره بها از بهره‌ی مالکانه و عناصر دیگری تشکیل می‌یابد. هرگـاه در قطعه زمین مقاطعه شده قبلا سرمایه‌گذاری شده باشد ـ مثلا بصورت ساختمان یا موسسات آبیاری و ... در اینصورت مقاطعه کار باید به‌مالك زمین علاوه بر بهره‌ی مالکانه سالیانه ربحی برای این سرمایه‌ها نیز بپردازد. در عمل مقاطعه‌کـاران سرمایه‌داری بخشی از اجاره‌بهائی را که باید به‌مالك بپردازند از تنزل مزد کارگرانشان تامین می‌کنند.

بهره‌ی مالکانه بازتاب مناسبات بین سه طبقه‌ی جامعه بورژوازی است. یعنی بین کارگران مزدور، سرمایه‌داران و ملاکین زمین. ارزش اضافی تولید شده بوسیله‌ی کار کارگـران مزدور را ابتدا بدست مقاطعه‌کـار سرمایه‌داری می‌افتد. بخشی از ارزش اضافی به‌صورت سود متوسط سرمایه‌اش برای او باقی می‌ماند. بخش دیگر ارزش اضافی که مازادی بیش از سود متوسط را تشکیل می‌دهد باید مقاطعه کار به‌شکل بهره‌ی مالکـانه به‌مالك بپـردازد. **بهره‌ی مالکـانه‌ی سرمایه‌داری** بخشی از ارزش اضافی است که پس از برداشت سود متوسط سرمایه‌ای که در موسسه بکار انداخته شده باقی می‌ماند و به‌مالك زمین پرداخت می‌شود. اغلب مالك زمین زمینهایش را به‌مقاطعه‌کاری نمی‌دهد بلکـه کارگـر مزدور بکـار می‌گمارد و خود به‌تنهائی اداره‌ی کشتکار زمین‌ها را بدست می‌گیرد. در اینصورت او به‌تنهائی هم بهره‌ی مالکانه و هم سود را به‌جیب می‌زند. باید بین **بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت (دیفرانسیل)** و **بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق** تفاوت قائل شد.

بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت

در کشاورزی نیز مانند صنعت، سرمایه‌دار سرمایه‌اش را فقط آنگاه در تولید بکار می‌اندازد که سود متوسط تضمین شده باشد. سرمایه‌داری که سرمایه‌اش را در شرایط مساعدتر تولید بکار اندازد مثلا در زمینهای حاصلخیزتر علاوه بر سود متوسط سود فوق‌العاده‌ای نیز بدست می‌آورد. در صنعت آن موسساتی سود فوق‌العاده بدست می‌آورند که تکنیك بهتری ـ در مقایسه با سطح متوسط تکنیك در همان شاخه‌ی صنعت ـ بکـار برند. در صنعت سود فوق‌العاده نمی‌تواند مدتی طولانی بدست آید. همینکه اصلاح تکنیکی که در کارخانه‌ی منفردی وجود دارد عمومی شود آن کارخانه سود فوق‌العاده را از دست می‌دهد. ولی در کشاورزی سود فوق‌العاده مدتی کم و بیش طولانی برجای می‌ماند. علت آن این است که در صنعت، کارخانه‌های متعددی می‌توانند بدلخواه مدرن‌ترین ماشینها را بکار اندازند. برعکس زمینهای کشاورزی نمی‌توانند بدلخواه توسعه یابند. از بهترین زمینها هم صرفنظر کنیم زیرا حجم (وسعت) این زمینها محدود است و مجموع زمین‌های قابل کشت در دست ملاکین خصوصی قرار دارد. محدودیت سطح زمینها و این واقعیت که املاك در دست ملاکین منفرد متمرکـز شده، انحصار کشت و کار سرمایه‌داری زمین یا انحصار زمین بمثابه‌ی مورد اقتصاد ایجاب می‌کند. علاوه بر آن در صنعت قیمت تولید کالاها از طریق شرایط متوسط تولید تعیین می‌گـردد. ولی قیمت تولید فرآورده‌های کشاورزی به‌شیوه‌ی دیگـری تعیین می‌گـردد. انحصار کشتکـار سرمایه‌داری زمین، بمثابه‌ی مورد اقتصاد، بدان منجر می‌گردد که قیمت عام و قیمت تنظیم کننده‌ی تولید (یعنی قیمت مخـارج، سود متوسط) فرآورده‌های کشاورزی برحسب شرایط تولید زمینهای متوسط تعیین نشود. بلکـه برحسب شرایط تولید بدترین زمینها تعیین گردد زیرا فرآورده‌های بدترین و متوسط‌ترین زمینها برای تامین تقاضای جامعه کافی نیستند. هرگاه مقاطعه‌کارسرمایه‌داری سرمایه‌اش را در بدترین زمینها بکـار اندازد و سود متوسط بدست نیاورد در اینصورت سرمایه‌اش به‌شاخه‌ی دیگـر تولید انتقال خواهد داد. سرمایه‌دارانی که روی زمینهای‌متوسط و بهتر کار می‌کنند کالاهای کشاورزی را ارزان‌تر تولید می‌کنند. به‌عبارت دیگـر قیمت تولید

انفرادی در نزد آنان پائین‌تر از قیمت تولید عمومی است. این سرمایه‌داران از انحصار زمینها بمثابه‌ی مورد اقتصاد استفاده کرده و کالاهای خودشانرا به‌قیمت تولید عمومی می‌فروشند که از آن سود فوق‌العاده بدست آمده و بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت تشکیل می‌یابد. بهره‌ی مزبور از اینرو بوجود نمی‌آید که مالکیت خصوصی زمین وجود دارد بلکه از اینرو بوجود می‌آید که فرآورده‌های کشاورزی تولید شده در شرایط متفاوت بارآوری کار به‌قیمت واحد بفروش می‌رسند که این خود به‌شرایط تولید در بدترین زمینها بستگی دارد. مقاطعه‌کاران سرمایه‌داری ناگزیرند بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت را به‌ملاکین زمین بدهند و خودشان به‌دریافت سود متوسط اکتفا کنند.

بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت (دیفرانسیل) مازاد سودی است بیش از سود متوسطی که در موسساتی بدست می‌آید که در شرایط مساعدتر (تولید) کار می‌کنند. این بهره درعین حال تفاوت بین قیمت عمومی تولید است (که بوسیله‌ی شرایط تولید در بدترین زمینها تعیین می‌شود) با قیمت تولید فردی (انفرادی) که بوسیله‌ی شرایط تولید در بهترین زمینها و زمینهای متوسط تعیین می‌گردد. این سود فوق‌العاده مانند ارزش اضافی از طریق کار کارگر مزدور در کشاورزی بوجود می‌آید. اختلاف حاصلخیزی زمینها بالاخره تنها پیش شرطی است برای نیروی مولد عالی‌تر کار در زمینهای بهتر. با وجود این در سرمایه‌داری این **تصور باطل** بوجود می‌آید که گوئی بهره‌ای را که ملاکین زمین تصاحب می‌کنند محصول زمین است نه محصول کار. ولی درواقع کار اضافی ـ ارزش اضافی ـ تنها منبع بهره‌ی مالکانه است. «نخستین نکته در درك صحیح بهره‌ی مالکانه البته این است که منشأ آن زمین نیست بلکه محصول کشاورزی است. یعنی کاری که از آن قیمت محصول کار ـ مثلا قیمت گندم ـ بدست می‌آید. از ارزش محصول کشاورزی که از کار بمصرف رسیده در زمین بدست می‌آید و نه از خود زمین...»*

دو شکل بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت وجود دارد: نوع یك و نوع دو.

بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت یك بستگی به‌تفاوت حاصلخیزی زمین و تفاوت مسافت زمین از بازار فروش کالاها دارد. قطعه زمینی که حاصلخیزتر است در

---

* کارل مارکس: تئوری درباره‌ی ارزش اضافی قسمت دوم صفحه‌ی ۱۳۵

سرمایه‌گـذاری مساوی محصولش بیشتر است. برای نمونه سه قطعه زمین را که مساحتشان برابر ولی حاصلخیزی‌شان متفاوت است در نظر بگیریم. هر مقاطعه‌کـار برای پرداخت نیروهای کار، خرید بذر، ماشینها، سایر ابزار کشتکار، نگهداری دام، امـور دیـگر مجمـوعاً ۱۰۰ دلار به‌مصـرف رسانـد (سرمایـه‌گذاری کند). سود متوسط بالغ بر ۲۰٪ باشد. کار به‌مصرف رسیده در زمینهائی که حاصلخیزی آنها با هم اختلاف دارد در قطعه‌ی اولی محصولی معادل با ۴خروار در قطعه‌ی دوم ۵خروار و در قطعه‌ی سوم ۶خروار به‌بار آورد.

قطعات‌زمین	سرمایه‌گذاری دلار	سودمتوسط دلار	محصول خروار	قیمت‌تولید تمام محصول	انفرادی ۱خروار	قیمت‌تولیدعمومی ۱خروار	قیمت‌تولیدعمومی کل‌محصول	بهرهٔ مالکانهٔ تفاوت
۱	۱۰۰	۲۰	۴	۱۲۰	۳۰	۳۰	۱۲۰	۰
۲	۱۰۰	۲۰	۵	۱۲۰	۲۴	۳۰	۱۵۰	۳۰
۳	۱۰۰	۲۰	۶	۱۲۰	۲۰	۳۰	۱۸۰	۶۰

قیمت تولید انفرادی کل فرآورده‌ها در هر قطعه زمین مساویست و بالغ بر ۱۲۰ دلار قیمـت مخارج، سود متوسط). قیمت تولید انفرادی‌هر واحد محصول در هر یك از زمینها متفاوت است: یك خروار فرآورده‌ی کشاورزی در زمین اولی ۳۰ دلار در زمین دوم ۲۴ دلار و در زمین سوم ۲۰ دلار بفروش رسد. ولی چون قیمت تولید عمومی کالاهای کشاوزی یکسان است و به‌شرایط تولید دربدترین زمینها بستگـی دارد هر خروار محصول تمام قطعات ۳۰ دلار به‌فروش می‌رسد. بدین ترتیب مقاطعه‌کار قطعه‌ی اولی (بدترین زمین) بهنگـام فروش محصولش در ازای ۴خروار ۱۲۰دلار بدست می‌آورد. یعنی مبلغی که معادلست با قیمت مخارجش (۱۰۰ دلار)و سود متوسط (۲۰ دلار). مقاطعه‌کـار دومین قطعه در ازای ۵خروار محصولش ۱۵۰دلار دریافت می‌کند. او علاوه بر قیمت مخارج و سود متوسط ۳۰دلار سود فوق‌العاده بدست می‌آورد که سود مالکـانه‌ی متفاوت را تشکیل می‌دهد. و بالاخره مقاطعه کار سومین قطعه در ازای ۶خروار محصولش ۱۸۰دلار بدست می‌آورد. بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت دراینجا بالغ بر ۶۰دلار می‌شود.

بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت نوع یك، از موقعیت مختلف زمینها حاصل می‌گردد. زمین‌هایی که به‌بازار فروش کالا (شهرها، ایستگاه‌های راه‌آهن، بنادر، سیلوها و...) نزدیکترند مقدار زیادی کار و وسایل تولید برای حمل و نقل محصولاتشان صرفه‌جوئی می‌کنند (در مقایسه با زمینهائی که از این مراکز دورترند). از آنجا که همه کالای خود را به‌بهای واحدی می‌فروشند زمینهائی که نزدیك به‌بازار فروش کالا هستند سود فوق‌العاده‌ای بدست می‌دهند که بر اساس موقعیت بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت را تشکیل می‌دهد.

بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت نوع دوم (۲) حاصل بکار بردن پیگیرتر وسایل تولید و کار در همان قطعه زمین است. یعنی این بهره نتیجه‌ی تشدید کشاورزی است. اقتصاد پیگیر ـ برخلاف اقتصاد توسعه یافته که با گسترش و توسعه‌ی سطح مزرعه و مراتع رشد می‌یابد ـ از طریق بکار بردن ماشینهای مدرن‌تر و کودهای مصنوعی، آبیاری و اصلاح زمین، پرورش نژادهای مرغوبتر و غیره... شکوفان می‌گردد. اگر تکنیك بدون تغییر باقی ماند تشدید یافتن کشاورزی نشاندهنده‌ی مقدار کار بیشتری است که در سطح زمین مزبور بمصرف رسیده است. با این روش سود فوق‌العاده‌ای بدست می‌آید که بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت نوع دوم (۲) را تشکیل می‌دهد.

بازگردیم به‌مثال قبلی. روی سومین قطعه زمین که حاصلخیزترین قطعات بود ابتدا ۱۰۰دلار سرمایه‌گذاری شد. شش خروار محصول برداشت شد. سود متوسط ۲۰دلار و بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت ۶۰دلار بود. فرض کنیم با قیمتی ثابت در این قطعه زمین سرمایه‌ی الحاقی به‌مبلغ ۱۰۰دلار بصورت ابزار و وسایل تولید جدید (هم تکنیك نو و هم مقدار بیشتری کود) بکار افتد. از این طریق ۷خروار محصول بیشتر بدست آید. سود متوسط سرمایه‌ی الحاقی ۲۰ دلار و مازاد سود متوسط ۶۰دلار. این مازاد ۹۰دلاری، بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت نوع دوم (۲) را تشکیل می‌دهد. تا موقعی که قرارداد اجاره (مقاطعه) سابق به‌قوت خود باقی است مقاطعه‌کننده‌ی این قطعه زمین بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوتی به‌مبلغ ۶۰دلار خواهد پرداخت. در حالیکه مازاد سود متوسطی که از بکار انداختن سرمایه‌ی الحاقی بدست می‌آید به‌جیب او سرازیر می‌گردد. ولی زمین برای مدت معینی به‌مقاطعه‌کاری داده می‌شود. همینکه زمین دوباره به‌مقاطعه‌کار داده شود مالك زمین امتیازاتی را که سرمایه‌ی الحاقی بوجود آورده مورد توجه قرار می‌دهد و بهره‌ی مالکانه را برای این

قطعه زمین به ۹۰دلار ارتقاء می‌دهد. از اینرو ملاکین زمین تلاش می‌کنند مدت قرارداد مقاطعه را حتی‌الامکـــان کوتاهتر تعیین کنند. نتیجه این می‌شود که مقاطعه‌کـــاران سرمایه‌داری علاقه‌ای ندارند سرمایه‌ی زیادی که استفاده‌اش در طی مدتی مدید بدست خواهد آمد بکـــار اندازند. چه، عایدی آن سرانجام بوسیله‌ی ملاکین زمین تصاحب می‌شود.

هدف تشدید کشاورزی سرمایه‌داری، سود حتی‌الامکان بیشتر است. سرمایه‌داران درپـــی بدست آوردن سود بیشتر به‌تاراج زمینها می‌پـــردازند و اینکـــه این یا آن فرآورده‌های کشاورزی کشتکار شود بستگی به‌نوسانات بازار دارد. این خود مانع آن می‌شود که در زمینها کشتکار به‌ترتیب حاصلخیزی زمین و امکانات بارآوری بیشتر و صحیح‌تر انجام گیرد که خود اساس کشتکار محصولات عالیتر و موغوبتر را تشکیل می‌دهد.

مالکیت خصوصی زمین مانعی است در راه تاسیس سیستم صحیح آبیاری همه جانبه و بکار بردن کود و سایر اقداماتی که تازه پس از چند سال با صرفه خواهد بود. بنابراین سرمایه‌داری ایجاد سیستم با صرفه بودن کشاورزی را دشوار می‌سازد. «... و هر پیشرفتی در کشاورزی سرمایه‌داری نه تنها پیشرفتی در هنر چپـــاول کارگران است بلکه در عین حال پیشرفتی است در هنر تاراج زمین. هر پیشرفتی در ارتقاء بارآوری زمین برای مدتی معین در عین حال پیشرفتی است در ویران ساختن منبع دائمی این بارآوری زمین».*

سردمداران سرمایه‌داری که تلاش می‌ورزند تضادهای موجود در کشاورزی سرمایه‌داری را پنهان سازند و نکبت انبوه وار توده‌های فقیر را موجه جلوه دهند ادعا می‌کننـد که گویا کشاورزی تحت تاثیر قانون «جاودانی و طبیعی کمتر شدن تدریجی محصول زمین» قرار دارد. کاری که بیش از سابق در زمین به‌مصرف رسد گویا محصول کمتری از سابق به‌بار می‌آورد. بر این اساس نادرست اقتصاد سیاسی بورژوازی مدعی می‌شود که گویا تکنیك در کشاورزی لایتغیر باقی می‌ماند و پیشرفت تکنیکـــی استثنائی است. درواقع کاربرد بیشتر وسایل تولید در زمین مشابه معمولا

---

* کارل مارکس ـ سرمایه جلد اول ص ۵۲۹

با تکامل تکنیك، با بکـار بردن متدهای نوین و اصلاح شده‌ی کشتکـار همراه است. از این طریق بارآوری کار در کشاورزی ارتقاء می‌یابد. علت واقعی تنزل حاصلخیزی طبیعی زمین در سیستم کشاورزی سرمایه‌داری آن نیست که سردمداران سرمایه‌داری در باره‌اش یاوه سرائی می‌کنند و «قانون جاودانی و طبیعی کم شدن محصول» زمین را می‌تراشند بلکه علت واقعی آن مناسبات سرمایه‌داری ـ خصوصاً مالکیت خصوصی زمین ـ است که مانع شکـوفان شدن نیروهای مولد کشاورزی می‌شود. درواقع در سرمایه‌داری مشکـلات تهیه‌ی فرآورده‌های کشاورزی افزایش نمی‌یابد بلکـه قدرت خرید کارگـران که مصرف کننده‌ی این فرآورده‌ها هستند در اثر محدودیت پیوسته دشوارتر می‌شود.

بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق

قیمت زمین

مالك زمین در کنار بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق نیز دریافت می‌کند. این بهره از انحصار تملك خصوصی زمین ناشی می‌گردد. در بررسی بهره‌ی مالکـانه‌ی متفاوت پیش شرط این بود که مقاطعه کننده‌ی بدترین زمینها بهنگـام فروش کالاهای کشاورزی فقط قیمت مخارج باضافه‌ی سود متوسط را بدست آورد. یعنی هیچگونه بهره‌ی مالکانه نپردازد. درواقع مالك زمین حتی همین بدترین زمین را نیز مفت و مجانی برای کشتکار در اختیار مقاطعه‌کار قرار نمی‌دهد. بنابراین مقاطعه‌کننده‌ی بدترین زمین باید مازادی بیش از سود متوسط بدست آورد تا بتواند بهره‌ی مالکانه را بپردازد. این بدان معنی است که قیمت بازار کالاهای کشاورزی بیش از قیمت تولید بدترین زمینها قرار دارد.

این مازاد از کجا ناشی می‌گردد؟ در سرمایه‌داری، کشاورزی هم از نظر تکنیکی و هم از نظر اقتصادی بمراتب عقب‌تر از صنعت باقی می‌ماند. ترکیب ارگـانیك سرمایه در کشاورزی نازل‌تر از صنعت است. ترکیب ارگـانیك سرمایه در صنعت بطور متوسط چنین در نظر گرفته شود: سرمایه‌ی متغیر۲۰+ سرمایه‌ی پایدار ۸۰- با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ در ازاء هر ۱۰۰ دلار ۲۰ دلار ارزش اضافی تولید شود و

قیمت تولید مساوی با ۱۲۰ دلار باشد. ترکیب ارگانیك سرمایه در کشاورزی چنین در نظر گرفته شود: سرمایه‌ی متغیر ۴۰+ سرمایه‌ی پایدار ۶۰ دلار. در این جا ۱۰۰ دلار ۴۰ دلار ارزش اضافی تولید می‌کند و ارزش کالای کشاورزی بالغ بر ۱۴۰ دلار می‌شود. مقاطعه‌کار سرمایه‌داری مانند سرمایه‌دار صنعتی در ازاء سرمایه‌اش سود متوسطی معادل با ۲۰ دلار بدست می‌آورد. قیمت تولید کالای کشاورزی ۱۲۰ دلار است. بنابراین در این مورد بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق ۲۰ دلار (۱۲۰ـ۱۴۰) خواهد شد. در اینجا آشکـار می‌شود که ارزش کالاهای کشاورزی بیش از قیمت تولید عمومی است و حجم ارزش اضافی در کشاورزی بالاتر از حد متوسط قرار دارد. این مازاد ارزش اضافی نسبت به‌سود متوسط منبع بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق است. اگر مالکیت خصوصی زمین وجود نداشت در اینصورت این مازاد بین سرمایه‌داران توزیع مـی‌شد و فرآورده‌های کشاورزی به‌قیمت تولیدشان بفروش می‌رسیدند. اما مالکیت خصوصی زمین در سر راه رقابت آزاد، انتقال سرمایه از صنعت به‌کشاورزی و تشکیل سود متوسط عمومی (مشترك) برای موسسات صنعتی و کشاورزی قرار می‌گیرد. از اینرو فرآورده‌های کشاورزی به‌قیمتی فروخته می‌شوند که متناسب با ارزش آنهاست و این ارزش از روی شرایط تولید در بدترین زمینها تعیین می‌گردد. یعنی بیش از قیمت تولید عمومی است. تحقق این تفاوت تا چه اندازه صورت می‌گیرد و به‌بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق مبدل تواند شد، بستگی دارد به‌قیمت بازار که رقابت، آنرا تعیین می‌کند. بنابراین انحصار مالکیت خصوصی زمین علت بقای بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق است که از هرزمین ـ صرفنظر از حاصلخیزی آن ـ بدست می‌آید. **بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق** مازاد ارزشی است بیش از قیمت مخارج عمومی. این مازاد در کشاورزی از طریق پائین بودن ترکیب ارگانیك سرمایه (در مقایسه با صنعت) بوجود می‌آید و در نتیجه‌ی بقای مالکیت خصوصی زمین بوسیله‌ی ملاکین زمین تصاحب می‌شود.

علاوه بر بهره‌ی مالکـانه‌ی متفاوت و بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق در سرمایه‌داری بهره‌ای نیز وجود دارد که بهره‌ی مالکـانه‌ی انحصاری نامیده می‌شود. **بهره‌ی مالکـانه‌ی انحصاری** درآمد اضافیست و از این طریق بدست می‌آید که قیمت کالاهائی که در شرایط ویژه‌ی طبیعتاً مساعد تولید می‌شوند بیش از ارزششان ترقی می‌کند. چنین بهره‌ای مثلا به‌زمینهائی تعلق می‌گیرد که در آنها محصولات کشاورزی

نادری به‌مقدار محدود می‌توان کشتکار کرد. (مثلا انگـورهای بسیار مرغوب ویژه‌ی شراب و مرکبات و.....). بهره‌ی زمینهائی که از تاسیسات آبیاری برای کشتکـار استفاده می‌کنند نیز بهره‌ی مالکـانه‌ی انحصاری است. کالاهائی که در چنین شرایطی تولید می‌شوند معمولا به‌قیمتی بفروش می‌رسند که بمراتب بالاتر از ارزششان است. یعنی بـه‌قیمت انحصاری بفروش می‌رسند. پرداخت بهره‌ی مالکانه‌ی انحصاری در کشاورزی بردوش مصرف کنندگان نهاده می‌شود.

طبقه‌ی ملاکین بزرگ زمین که اصولا با تولید مادی سر و کاری ندارد از طریق انحصار مالکیت خصوصی زمین دستاوردهای حاصل از پیشرفتهای تکنیك در امر کشاورزی را بمنظور ثروتمند ساختن خود مورد استفاده قرار میدهد. درواقع بهره‌ی مالکـانه باج سبیلی است که جامعه در سرمایه‌داری به‌ملاکین بزرگ زمین باید بپـردازد. بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق و بهره‌ی مالکـانه‌ی انحصاری قیمت فرآورده‌های کشاورزی را گران می‌کنند ـ هم قیمت مواد غذائی برای کارگـران و هم مواد خام برای صنعت ـ.

از طریق بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت تمام آن امتیازاتی از جامعه تاراج می‌شود که از ارتقاء نیروی مولد کار در زمینهای حاصلخیز بدست می‌آید. این امتیازات را ملاکین زمین و ملاکین مزارع سرمایه‌داری تاراج می‌کنند. بهره‌ی مالکـانه چه زیانهائی به‌جامعه می‌رساند و از واقعیت زیر آشکار می‌گردد.

> در آمریکـا طبق آمار، از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ سهم بهره‌ی مالکـانه در قیمت ذرت بالغ بر ۲۶ تا ۲۹٪ و در قیمت گندم ۲۶ تا ۳۶٪ بود. در مرحله‌ی بعد از جنگ (۱۹۴۶/۵۸) مجموع پولی که مزرعه‌داران به‌ملاکین زمین پرداخته‌اند در حدود ۴۰ میلیارد دلار بوده است. طبق آمار رسمی تقریباً ۷۰٪ این مبلغ را ملاکین غایبی تصاحب کرده‌اند که جزء الیگارشی مالی می‌باشند.

بهنگـام خرید زمین ابزار عظیمی که به‌کـار مولد در کشاورزی می‌آید از زمین سلب می‌شود. اگر از موسسات آبیاری، ساختمانها، انبارها و کود صرفنظر شود زمین بخودی خود بی ارزش است زیرا محصول کار انسان نیست. ولی با اینکه زمین بی ارزش است در سرمایه‌داری مورد خرید و فروش است. و قیمتی دارد. علت آن این است که زمین تملك خصوصی مالك زمین است. قیمت یك قطعه زمین مساویست با

بهره‌ی مالکانه‌ای که سالیانه تحویل می‌دهد و نرخ ربحی که بانك در ازاء وثیقه‌ی ملکی می‌پردازد. فرض کنیم قطعه زمینی سالیانه ۳۰۰دلار بهره‌ی مالکانه عایدی داشته باشد و بانك در ازاء وثیقه‌ی آن سالیانه ربحی معادل ۴٪ بپردازد. در این صورت قیمت آن قطعه زمین ۷۵۰۰= $\frac{۳۰۰\times۱۰۰}{۴}$ دلار است. بنابراین قیمت زمین بهره‌ی مالکانه زمینی است که سرمایه شده. قیمت زمین به‌همان اندازه که بهره‌ی مالکانه بیشتر می‌شود ترقی می‌کند و هرقدر به‌نرخ ربح تنزل یابد ترقی می‌کند. با رشد سرمایه‌داری بهره‌ی مالکانه ارتقاء می‌یابد. از اینطریق قیمت زمین بطور سیستماتیك افزایش می‌یابد. علاوه بر این قیمت زمینها افزایش می‌یابد زیرا نرخ ربح تنزل می‌کند.

بهره‌ی مالکانه در صنایع استخراجی

بهره‌ی مالکانه‌ی زمینهای ساختمانی

بهره‌ی مالکانه فقط در کشاورزی وجود ندارد. بهره‌ی مالکانه شامل مالکین زمین‌هائی نیز می‌شوند که از آنها ذخایر زمینی استخراج می‌شوند (سنگهای معدنی، ذغال سنگ، نفت و...) همچنین شامل مالکین زمینهای ساختمانی در شهرها و مراکز صنعتی است ـ در صورتیکه روی آنها مسکن تاسیسات صنعتی، تجاری و غیره... بنا شوند.

پیدایش بهره‌ی مالکانه در صنایع استخراجی مانند پیدایش بهره‌ی مالکانه در کشاورزی است. معادن برحسب ثروت، عمق آنها و مسافت آنها تا منطقه‌ی فروش ذخایر با هم اختلاف دارند و به‌حجمهای مختلف در آنها سرمایه‌گذاری می‌شود. در نتیجه قیمت تولید انفرادی هر تن سنگ معدن، ذغال، نفت و ... با قیمت تولید عمومی تفاوت می‌کند. ولی در بازار تمام این کالاها به‌قیمت تولید عمومی که برحسب نامساعدترین شرایط تولید تعیین می‌گردد به‌فروش می‌رسند. در نتیجه سود فوق‌العاده‌ای که معادن تحویل می‌دهند بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت را تشکیل می‌دهند که مالك معدن آنرا تصاحب می‌کند. علاوه بر آن ملاکین برای هر زمینی ـ صرفنظر از آنکه ذخایر زیرزمینی داشته باشد یا نداشته باشد ـ بهره‌ی مالکانه‌ی مطلق

درخواست می‌کنند. این بهره همانطور که قبلا توضیح دادیم مازاد ارزشی بیش از قیمت تولید عمومی را تشکیل می‌دهد و بر این اساس استوار است که در صنایع استخراجی ترکیب ارگانیك سرمایه نازلتر از حد متوسط آن در صنعت است. چون مکانیزه شدن اینها نسبتاً کمتر رشد یافته و مصرف مواد خام (برای استخراج) لازم نیست. بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق قیمت سنگهای معدنی، ذغال و نفت و... را بالا می‌برد. و بالاخره در صنایع استخراجی بهره‌ی مالکـانه‌ی انحصاری در زمینهائی وجود دارد که از آنها ذخایر زیرزمینی نادر می‌توان استخراج کرد و به‌قیمتی فروخت که بیش از پیش ذخیره‌ی استخراج شده است. بهره‌ی مالکانه‌ای‌که ملاکین بزرگ از معادن بدست می‌آورند مانعی است در راه استفاده بردن با صرفه‌ی ذخایر معدنی مالکیت خصوصی زمین سبب می‌شود که موسسات صنایع استخراجی پراکنده شوند و این امر مکانیزه کردن آنها را دشوار ساخته گران شدن فرآورده‌ها را بدنبال دارد. بهره‌ی مالکـانه‌ی زمینهای ساختمانی بوسیله‌ی موسسات ساختمانی که قطعه زمینی برای ساختن مسکـن یا تاسیسات صنعتی و فروشگـاه و... مقاطعه می‌کنند به‌مالك زمین پرداخت می‌شود. بخش عمده‌ی بهره‌ی مالکانه در شهرها را بهره‌ی مالکانه‌ی زمینهای مسکونی تشکیل می‌دهد. موقعیت محلی زمینهای ساختمانی تاثیر زیادی در مبلغ بهره‌ی مالکـانه‌ی متفاوت آنها دارد. برای زمینهای ساختمانی که در نزدیکـی مراکـز شهر و موسسات صنعتی قرار دارند بهره‌ی مالکـانه بیشتری درخواست و پرداخت می‌شود.

علاوه بر بهره‌ی مالکـانه‌ی متفاوت و بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق ملاکین زمینهای ساختمانی شهری از کمبود خارق‌العاده زمین در بسیاری از شهرها و مراکز صنعتی استفاده کرده و از شرکتها باج سبیلی به‌شکل بهره‌ی انحصاری دریافت می‌کنند که این خود اجاره‌بهای مسکـن را فوق‌العاده بالا می‌برد. در رابطه با افزایش اهالی شهرنشین ملاکین زمینهای ساختمانی شهری بهره‌ی مالکـانه‌ی این زمینها را فوق‌العاده بالا می‌برند و این امر موجب وقفه در مسکـن سازی می‌شود. ترقی بی‌اندازه‌ی بهره‌ی مالکـانه‌ی این زمینها یکـی از عللی است که در شهرهای کشورهای سرمایه‌داری خانه‌های مسکونی بهم فشرده بنا شوند و تنگی خیابانها و... نیز در اثر آنست. بخش قابل توجهی از کارگـران ناچارند در محله‌های فقیرنشین بسر برند (زاغه نشینان). ترقی پیوسته بیشتر اجاره‌بهای مسکن از مزدواقعی کارگر

می‌کاهد. انحصار مالکیت خصوصی زمینهای مسکونی رشد صنعت رانیز ترمز می‌کند. سرمایه‌داری که بخواهد یك موسسه‌ی صنعتی تاسیس نماید باید مبلغ زیادی پول غیرمولد بمصرف رساند تا زمین خریداری کند و یا برای مقاطعه‌ی زمین بهره‌ی مالکانه به‌مالك آن بپردازد. بهره‌ی مالکانه‌ی زمین در صنایع بخش قابل توجهی از مخارج را تشکیل می‌دهند.

موسسات بزرگ و کوچك کشاورزی

قوانین رشد اقتصاد سرمایه‌داری در صنعت و در کشاورزی به‌قوت خود باقی هستند. تمرکز تولید در کشاورزی ـ مانند صنعت ـ موسسات کوچك را تحت فشار موسسات بزرگ سرمایه‌داری قرار می‌دهد و با این امر **تعارضات طبقاتی اجتناب‌ناپـــذیر تشدید می‌یابند.** سردمداران سرمایه‌داری علاقمندند این پروسه را پرده‌پـــوشی کنند. اینها این واقعیت را تحریف کرده و تئوری «ثبات اقتصاد خرده دهقانی» را سرهم بندی می‌نمایند. بنابراین تئوری، اقتصاد خرده دهقانی گویا در مبارزه علیه موسسات بزرگ ثبات خود را حفظ می‌کند. ولی درواقع موسسات بزرگ در کشاورزی نسبت به‌تولید کوچك از یك سلسله امتیازات قاطع برخوردار است: امتیاز موسسه‌ی بزرگ بیش از همه این است که امکان می‌یابد ماشینهای بمراتب پرخرج و گران قیمت بکـــار اندازد و از این طریق بارآوری کار را چندین برابر ارتقاء دهد در حالیکـــه این برای‌انبوه اقتصادهای خرده دهقانی غیر ممکـــن است. موسسه‌ی بزرگ از تمام امتیازات همکاری و تقسیم کار سرمایه‌داری استفاده می‌کند. موسسات بزرگ کشاورزی در فروش فرآورده‌ها، در گرفتن اعتبارات، در دریافت انواع کمکهای دولتی و غیره.... نسبت به‌موسسات کوچك امتیاز قابل توجهی دارند. همه‌ی اینها ایجاب می‌کند که مخارج تولید در موسسات بزرگ ارزانتر از موسسات کوچك که تحت فشار رقابت قرار می‌گیرند تمام شود و سرانجام ورشکسته شدن موسسات کوچك فرا رسد.

یکی از امتیازات مهم اقتصاد بزرگ (موسسه‌ی بزرگ) در این است که این‌ها در تولید کالائی سهم بیشتری دارند. موسسات بزرگ و موسسات غول پیکر درآمریکا بخش عمده‌ی تمام فرآورده‌های کشاورزی را تحویل می‌دهند. برعکس توده‌ی

عمده‌ی مزرعه‌داران (فارمداران)عمدتاً فقط برای تامین نیازمندیهای خود تولید می‌کنند. «مالکیت قطعات کوچك زمین بنابر طبیعت خود با رشد نیروهای مولد اجتماعی کار، با اشکال اجتماعی کار، با تمرکز اجتماعی سرمایه‌ها، با دامپروری به‌مقیاس وسیع، با کاربرد پیشرونده‌ی دانش منافات دارد»(مارکس).* با وجود این، پروسه‌ی رشد موسسه‌ی بزرگ و برکناری موسسه‌ی کوچك که از مشخصات سرمایه‌داری است در عرصه‌ی کشاورزی ویژگی خاصی دارد.

موسسات بزرگ کشاورزی سرمایه‌داری عمدتا از طریق تشدید پیگیرانه‌ی اقتصاد رشد می‌یابند. اغلب اقتصادی که از نظر مساحت کوچك محسوب می‌شود از نظر تولید خالص و تولید کالائی یك موسسه‌ی بزرگ سرمایه‌داری است. تمرکز تولید کشاورزی در اقتصادهای بزرگ سرمایه‌داری غالبا با افزایش کمّی اقتصادهای بسیار کوچك دهقانی همراه است. زیادی تعداد این اقتصادهای بسیار کوچك دهقانی در کشورهای بسیار رشد یافته‌ی سرمایه‌داری از اینروست که سرمایه‌داران به‌نگهداری کارگران مزدوری که قطعه زمین کوچکی دارند علاقمند هستند تا بتوانند آنها را استثمار کنند. رشد موسسه‌ی بزرگ سرمایه‌داری در کشاورزی به‌تمایز و افتراق شدیدتر دهقانان، به‌افزاش قروض بنده کننده، به‌نکبت و ورشکسته شدن میلیونها دهقان که اقتصاد کوچك و متوسط دارند منجر می‌گردد.

در روسیه‌ی تزاری قبل از انقلاب اکتبر ۶۵٪ تمام موسسات دهقانی بوسیله‌ی دهقانان فقیر ۲۰٪ بوسیله‌ی دهقانان متوسط و ۱۵٪ بوسیله‌ی دهقانان بزرگ اداره می‌شد. در فرانسه در اثر ورشکستگی دهقانان کوچك تعداد مالکین زمین از ۷ تا ۷/۵ میلیون نفر در سال ۱۸۹۲ به ۲/۷ میلیون نفر در سال ۱۹۲۹ و به ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۴۶ تنزل یافت.

در ایالات متحده‌ی امریکا تعداد مزرعه‌داران کوچك (فارمداران کوچك) در فاصله‌ی سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۹ تقریباً (۴۳٪) کاهش یافت. در فاصله‌ی ۵سال (۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹) تعداد مزارعی که تولیدکالائی سالیانه‌شان کمتر از ۲۵۰۰دلار بود بیش از یك میلیون کاهش یافت (از

مارکس ـ سرمایه ـ جلد سوم ص ۸۱۵

۲۶۸۱۰۰۰ به ۱۶۳۸۰۰۰ یعنی تقریباً ۴۰٪)

موسسه‌ی کوچك کشاورزی فقط با قناعت غیرقابل تصور، از طریق تاراج زمین با نیروی کار دهقان و تمام خانواده‌اش برپا می‌ماند. با اینکه دهقان تمام نیرویش را بکـار می‌برد که ظاهراً استقلالش را حفظ کند عاقبت زمینش را از دست داده و ورشکسته می‌شود.

در بیرون راندن دهقان از زمینش بانکهای رهنی ـ یعنی بانکهائی که در ازاء وثیقه‌ی ملکـی (زمین و سایر اموال غیرمنقول) قرضه می‌دهند ـ نقش مهمی ایفا می‌کنند. هنگامی که دهقانی که زمین خود را کشتکـار می‌کند برای پرداخت فوری (مثلا مالیات) به‌پـول نقد احتیاج پیدا می‌کند از بانك درخواست قرضه می‌نماید. اغلب قرضه‌ای گرفته می‌شود که با آن قطعه زمینی خریداری نماید. بانك پول را در ازاء وثیقه گرفتن زمین قرض میدهد. هرگـاه بدهی در سرموقع پرداخت نشود زمین به‌مالکیت بانك در می‌آید. درواقع بانك قبلا مالك زمین شده است زیرا دهقان بدهکار بخش مهمی از درآمد این قطعه زمین را به‌شکل ربح به‌بانك میدهد که خود درواقع بهره‌ی مالکانه‌ی زمینی است که مالك می‌باشد.

بدهی رهنی مزرعه‌داران آمریکائی به‌بانکها چنین بود:

در سال ۱۹۱۰	۳/۲ میلیارد دلار
در سال ۱۹۴۰	۶/۶ میلیارد دلار
در سال ۱۹۶۱	۱۳/۱ میلیارد دلار

در نتیجه‌ی افزایش بار مالیاتها، ربح قرضه‌ها و اجاره‌بهائی که می‌بایست به‌ملاکین بزرگ پرداخت شود، درآمد خالص مزرعه‌داران بطور قابل توجهی کاهش یافت. در سال ۱۹۶۰ درآمد خالص مزرعه‌داران ۳۰٪ درآمد ناخالص کشاورزی تنزل کرد ـ در مقایسه با ۵۳/۴٪ به‌سال ۱۹۳۷.

قرضه‌های بانکـی برای موسسات کوچك کشاورزی مصیبت واقعی است. در آغاز سال ۱۹۶۱ در امریکا بدهی‌های گونه‌گـون مزرعه‌داران مجموعاً به ۲۵/۴میلیارد دلار رسید (بیش از ۲ برابر درآمدد خالص سالیانه‌ی مزرعه‌داران در سال ۱۹۶۰ (ـ۱۱/۷میلیارد دلار).

تعداد زیادی از اقتصادهای دهقانی که در وثیقه‌ی بانکهای رهنی گذاشته شده‌اند،

هر سال حراج می‌شوند. مزرعه‌داران ورشکسته شده از زمین خود بیرون رانده می‌شوند. قرضه‌های پیوسته بیشتر مزرعه‌داران بیان کننده‌ی اینست که مالکیت زمین از تولید کشاورزی جدا می‌شود و در دست ملاکین بزرگ متمرکز می‌گردد. بدین ترتیب **تولیدکنندگان مستقل سرانجام به‌مقاطعه‌کاره (اجاره‌کار) و یا کارگر مزدور مبدل می‌شوند.**

بورژوازی روستا زمین مقاطعه(اجاره) می‌کند تا برروی آن فرآورده‌هائی کشتکار نماید که برای بازار تولید می‌کند و سود بدست آورد. اینست باصطلاح **مقاطعه‌ی صاحبکاری** (اجاره‌بهای صاحبکار).برعکس خرده دهقانان مقاطعه کار ناگزیرند زمینی مقاطعه (اجاره) کنند تا بتوانند اصولا نیازمندیهای خود و خانواده‌شان را برطرف نمایند. اینست باصطلاح **مقاطعه‌کاری برای رفع نیازمندی یا مقاطعه‌کاری گرسنگان.** مبلغی که باید درازاء هر هکتار زمین مقاطعه شده به‌مالك زمین پرداخت شود (اجاره‌بهای زمین) معمولا برای زمینهای کوچك بمراتب بیشتر از زمینهای بزرگ است. اجاره‌بهای سالیانه که دهقانان کوچك باید بپردازند غالبا نه تنها کار اضافی آنها را می‌بلعد بلکه حتی بخشی از کار لازم آنها را نیز می‌بلعد. مناسبات مقاطعه‌کاری در اینجا با بقایای سیستم وابستگی دهقان به‌زمین درهم ادغام می‌شود.

رایج‌ترین بقایای فئودالیسم در سرمایه‌داری **مقاطعه‌ی حصّه‌ای*** است که در آن دهقان مقاطعه کار در ازاء تکه زمین مقاطعه شده تا نیمی از محصول برداشت شده و گاهی حتی بیشتر را به‌صورت پرداخت جنسی باید به‌مالك دهد.

در ایالات متحده‌ی امریکا در سال ۱۹۵۹ـ۵۷/۱٪ مزرعه‌داران مالك تمام مزرعه بودند و ۲۰/۵٪ مقاطعه‌کار بودند. علاوه بر این ۲۱/۹٪ مزرعه‌داران جزء حصه مالکین بودند ـ یعنی می‌بایست بخش معینی از زمین زیرکشت را مقاطعه کنند.

سیستم نیمه فئودالی مقاطعه‌ی حصّه‌ای خصوصاً در ایالت جنوبی آمریکا بسیار

---

* اصطلاح مقاطعه‌کاری را (Pachten) براجاره‌کاری ترجیح دادیم زیرا بهتر مطلب را بیان می‌کند.

** مقاطعه‌ی حصه‌ای، ترجمه‌ی Teilpacht است. پارت.

رواج دارد. سیاهان که مقاطعه کار حصه‌ای هستند تا نیمی از محصولشان را باید به‌عنوان اجاره‌بها به‌مالك بپردازند. در فرانسه نیز چنین دهقانانی زیادند. این دهقانان علاوه بر ربح مقاطعه‌کاری که بصورت جنس پرداخت می‌کنند مجبورند بخشی از سایر فرآورده‌هاشان را ـ مانند پنیر، کره، تخم مرغ، مرغ و... به‌مالك زمین تحویل دهند همانطور که در فئودالیسم رایج بود.

تعمیق و تشدید تضاد بین شهر و روستا

یکی از نتایج اجتناب‌ناپذیر رشد سرمایه‌داری اینست که کشاورزی بیش از پیش از صنعت عقب می‌ماند و تضاد بین شهر و روستا تعمیق و تشدید می‌یابد.

«کشاورزی در جریان رشدش در پس صنعت عقب می‌ماند ـ پدیده‌ای که مخصوص تمام کشورهای سرمایه‌داری است و عمیق‌ترین انگیزه‌های آن اینهاست: تناسب کمی بین شاخه‌های مختلف اقتصاد خلق برهم ریخته می‌شود، بحرانها و گرانی فرا می‌رسند.»*

کشاورزی در سرمایه‌داری مخصوصا از نظر رشد نیروهای مولد در پس صنعت عقب می‌ماند. تکنیك در کشاورزی نسبت به‌صنعت آهسته‌تر رشد می‌یابد. ماشینها در موسسات بزرگ بکار می‌افتند در حالیکه در اقتصادهای خرده دهقانی که فقط بخش اندکی از کل فرآورده‌هاشان را بصورت کالا تولید می‌کنند یا اصولا بکار نتوانند برد و یا اینکه ماشینهای بسیار ساده را به‌کار می‌برند. در عین حال کاربرد سرمایه‌داری ماشینها به‌تشدید استثمار تولیدکنندگان جزء و ورشکستگی آنها منجر می‌گردد. علاوه بر آن ارزان بودن نیروی کار که سرریز جمعیت کشاورزی آنرا ایجاب می‌کند مانعی است در راه کاربرد وسیع ماشینها در کشاورزی.

پایه‌ی اقتصادی تضاد بین شهر و روستا در سرمایه‌داری استثمار زحمتکشان در روستا بوسیله‌ی ملاکین زمین و سرمایه‌داران و فقیر شدن توده‌ی وسیع اهالی روستاست. بورژوازی شهری همراه با مزرعه‌داران سرمایه‌داری و ملاکین زمین میلیونها دهقان را استثمار می‌کنند. اشکال این استثمار متنوع است: بورژوازی

---

* لنین: ارقام جدید درباره‌ی قوانین رشد سرمایه‌داری در کشاورزی مجموعهٔ آثار ج ۲۲

صنعتی و کسبه، روستا را از طریق قیمت گران کالاهای صنعتی و قیمت نسبتاً ارزان فرآورده‌های کشاورزی چپـــاول می‌کنند. بانکها و رباخواران از طریق دادن اعتبارات و قروض کمرشکن که با شرایط بنده کننده همراه است. دولت بورژوازی از طریق مالیاتها مبالغ هنگفتی که ملاکین بزرگ زمین بصورت بهره‌ی مالکانه و از طریق فروش زمین تصاحب می‌کنند. ثروتی که بانکها به‌شکـل ربح رهنی (وثیقه‌ی ملکـــی) به‌جیب می‌زنند و غیره... تمام این‌ها از روستا به‌شهر سرازیر می‌گـــردد و به‌مصرف انگـــل وار طبقات استثمار کننده می‌رسد. بنابراین علل عقب ماندن کشاورزی از صنعت، تعمیق و تشدید تضاد بین شهر و روستا در خود سیستم سرمایه‌داری قرار دارد.

مالکیت خصوصی زمین. ملی کردن زمین

با رشد سرمایه‌داری مالکیت خصوصی زمین بیش از پیش خصلت انگلی به‌خود می‌گیرد. طبقه‌ی ملاکین بزرگ زمین بخش عظیمی از درآمد حاصل از کشاورزی را به‌شکـــل بهره‌ی مالکـــانه تصاحب می‌کنند. بخش مهمی از درآمدهای کشاورزی بوسیله‌ی قیمت زمینها برداشت و به‌جیب ملاکین بزرگ زمین سرازیر می‌شود. همه‌ی اینها جلوی رشد نیروهای مولد را گرفته، محصولات کشاورزی را گران می‌کنند و این امر بار سنگینی است بر دوش زحمتکشان. برکناری مالکیت بزرگ خصوصی زمین یك ضرورت اجتماعی می‌شود. یکی از رادیکـالترین اشکـال تحقق بخشیدن به‌این وظیفه ملی کردن زمینهاست. **ملی کردن زمینها** به‌مفهوم تبدیل مالکیت خصوصی زمین به‌مالکیت دولتی است. بنا به‌نظر لنین علت اساسی ملی کردن زمینها این است که دو انحصار وجود دارد: انحصار مالکیت خصوصی زمین و انحصار کشتکار زمین. ملی کردن زمین به‌مفهوم برکناری انحصار مالکیت خصوصی زمین و از میان برداشتن (الغای) بهره‌ی مالکـــانه‌ی مطلق است. الغای بهره‌ی مالکـــانه‌ی مطلق، فرآورده‌های کشاورزی را ارزان می‌کند، ولی بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت بازهم باقی خواهد ماند زیرا از انحصار کشتکار زمین ناشی می‌گردد. در سرمایه‌داری با ملی کردن زمین بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت بدست دولت بورژوازی می‌افتد. ملی کردن زمین یك سلسله از مشکلاتی را که بر سر راه رشد سرمایه‌داری قرار دارد و نتیجه‌ی

مالکیت خصوصی زمین است برطرف می‌سازد. از این طریق دهقانان از بقایای فئودالیسم آزاد می‌شوند ولی بورژوازی جرات نمی‌کند مالکیت خصوصی زمین را از بین ببرد زیرا می‌ترسد که با توجه به‌رشد جنبش انقلابی پرولتاریا اصولا پایه‌های خود مالکیت خصوصی به‌لرزه درآید. علاوه بر آن سرمایه‌داران خود نیز زمین تصاحب کرده‌اند. منافع طبقه‌ی بورژوازی و طبقه‌ی ملاکین زمین بیش از پیش با یکدیگر انطباق یافته و با هم تلفیق می‌شوند. درمبارزه علیه پرولتاریا و دهقانان هر دو طبقه پیوسته مشترکاً دست اندرکار می‌شوند. ملی کردن زمین در شرایط پیروزی انقلاب بورژوا ـ دموکـراتیك بنا به‌نظریهٔ لنین باید گام ضروری از دموکـراتی بورژوازی به‌آغاز مبارزه‌ی اصیل بخاطر سوسیالیسم‌باشد. مجموعهٔ جریان رشد تاریخی سرمایه‌داری تایید این امر است که در جامعه‌ی بورژوازی توده‌های وسیع دهقانی که بوسیله‌ی سرمایـه‌داران، ملاکین زمیـن، رباخـواران، کسبه و تجار بی امان استثمار می‌شوند بطور اجتناب‌ناپذیر به‌ورشکستگـی در افتاده و فقیر می‌شوند. دهقانان فقیر در سرمایه‌داری نمی‌توانند در انتظار بهبودی وضع زندگـی خود باشند. مبارزهٔ طبقاتی در روستا بطور اجتناب‌ناپـذیر تشدید می‌یابد. منافع اساسی توده‌های دهقانی با منافع پرولتاریا انطباق دارد. این است پایه‌ی اقتصادی وحدت پرولتاریا و دهقانان در مبارزه‌ی متشرکشان علیه سرمایه‌مداری.

خلاصه

۱) علامت مشخصه‌ی سیستم سرمایه‌داری کشاورزی این است که اولا بخش عظیمی از زمینها به‌ملاکین بزرگ زمین تعلق دارد که زمینها را به‌مقاطعه (اجاره) کاری می‌دهند. ثانیا مقاطعه‌کـاران سرمایه‌داری اقتصاد خود را بر اساس استثمار کارمزدوری اداره می‌کنند. ثالثا وسایل تولید ـ از جمله زمین ـ در مالکیت خصوصی دهقانان‌جـزء و متوسط است که از نظر تعداد نیرومند می‌باشند. کشاورزی کشورهای بورژوازی ـ با آنکـه سرمایه‌داری رشد می‌کند ـ به‌مقیاس وسیع در موسسات کوچك متوسط دهقانی که مالك زمین هستند تجزیه می‌شود و اینان بوسیله‌ی سرمایه‌داران و ملاکین زمین و رباخواران استثمار می‌شوند.

۲) بهره‌ی مالکـانه‌ی سرمایه‌داری آن بخشی از ارزش اضافیست که بوسیله‌ی کارگـران مزدور در کشاورزی تولید می‌شود و مازادی است بیش از سود متوسط و آنرا مقاطعه‌کاران سرمایه‌داری به‌ملاکین زمین در ازاء دریافت حق بهره‌برداری از زمین می‌پـردازند. بهره‌ی مالکـانه‌ی سرمایه‌داری از دو نوع انحصار ناشی می‌شود: انحصار مالکیت زمین و انحصار کشتکار زمین. انحصار کشتکـار سرمایه‌داری زمین نتیجه‌ی محدودیت زمین و این واقعیت است که کشتکـاران منفرد آنرا در دست دارند. این امر سبب می‌شود ارزش تولید کالای کشاورزی از طریق شرایط تولید بدترین زمینها تعیین گردد. سود فوق‌العاده‌ای که از زمینهای بهتر و یا از سرمایه‌گذاریهای بارآورتر بدست می‌آید بهره‌ی مالکانه‌ی متفاوت را تشکیل می‌دهد. انحصار مالکیت خصوصی زمین بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق را بوجود می‌آورد زیرا ترکیب ارگـانیك سرمایه در کشاورزی نازلتر از صنعت است. با رشد سرمایه‌داری حجم تمام انواع بهره‌های مالکانه افزایش می‌یابد. قیمت زمین که چیزی جز بهرهٔ مالکانهٔ سرمایه شده نیست ترقی می‌کند.

۳) در کشاورزی نیز مانند صنعت موسسات بزرگ موسسات کوچك را تحت فشار

قرار می‌دهند ولی درعین حال تولید بزرگ کشاورزی در رشد یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری به‌مراتب آهسته‌تر از صنعت رشد می‌یابد. در کشورهای سرمایه‌داری قیمتها گران، کار طاقت‌فرسا و سطح زندگـی دهقانان و خانواده‌شان بسیار نازل است. انبوهی اقتصاد خرده دهقانی باقی می‌ماند که ثبات آنها فوق‌العاده کم است.

۴) سرمایه‌داری بطور اجتناب‌ناپـذیر سبب می‌شود که کشاورزی پیوسته بیشتر از صنعت عقب بماند. سرمایه‌داری تضاد بین شهر و روستا را تشدید می‌کند. انحصار مالکیت خصوصی زمین ثروت عظیمی را به‌شکل بهره‌ی مالکانه و مخارج غیرمولّد برای خرید زمین می‌بلعد که به‌مصرف انگل وار طبقه‌ی ملاکین زمین می‌رسد و رشد نیروهای مولد را در کشاورزی ترمز می‌کند.

۵) توده‌ی وسیع دهقانان در سرمایه‌داری به‌نکبت و ورشکستگـی محکـوم‌اند. منافع اساسی پرولتاریا و منافع اساسی انبوهٔ دهقانان استثمار شونده باهم انطباق دارند. دهقانان زحمتکش فقط با متحدشدن با پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا از طریق انقلابی که نظام اجتماعی سرمایه‌داری را برکنار نماید می‌توانند خود را از استثمار و نکبت رها سازند.

(۱۰) تجدید توفید سرمایه‌ی اجتماعی
درآمد ملی

کل فرآورده‌ی اجتماعی و درآمد ملّی

مجموع نعم مادّی تولید شده در جامعه در مدّت معینی ـ مثلا در طی یکسال ـ کل فرآورده‌ی اجتماعی (محصول ناخالص) را تشکیل می‌دهد. بخشی از کل فرآورده‌ی اجتماعی که مساوی است با ارزش سرمایه‌ی پایدار مصرف شده، در پروسه‌ی تجدید تولید به‌مصرف جبران وسایل تولید اسقاط شده می‌رسد. بخش دیگر کل فرآورده‌ی اجتماعی که در آن ارزش نوین تولید شده تجسم یافته است **درآمد ملی (یا درآمد خلق)** را تشکیل می‌دهد.

بنابراین در جامعه‌ی سرمایه‌داری درآمد ملی مساویست با مجموع سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی. درآمد ملی از نظر شکل جنسی شامل تمام اشیاء تولید شده است که به‌مصرف انفرادی می‌رسند و آن بخشی از وسایل تولید که برای گسترش تولید بکار می‌رود. بدین ترتیب درآمد ملی از یك سو بمثابه‌ی مجموع ارزشی است که در طی یك سال تجدید تولید شده (از نو تولید شده) و از سوی دیگر بمثابه‌ی انبوهی نعم مادی گونه‌گون است. آن بخشی از کل فرآورده‌های اجتماعی که در آن ارزش نوین تولید شده تجسم می‌یابد. هرگاه مثلا در کشوری در طی یکسال ۹۰میلیارد دلار یا مارك کالا تولید شود و از این مبلغ ارزش وسایل تولید مصرف شده در یکسال ۶۰میلیارد دلار باشد در اینصورت درآمد ملی سالیانه ۳۰میلیارد دلار خواهد بود.

در سرمایه‌داری تعداد زیادی تولیدکننده‌ی جزء (دهقانان و پیشه‌وران) وجود دارد که کار آنان نیز بخش معینی از کل فرآورده‌های اجتماعی را بوجود می‌آورد. ارزش نوینی که در آن مدت بوسیله‌ی دهقانان و پیشه‌وران تولید می‌شود نیز جزء درآمد

ملی است.

کـل فرآورده‌های اجتماعی و در نتیجه کل درآمد ملی بوسیله‌ی کارگـرانی تولید می‌شود که در شاخه‌های تولید مادی اشتغال دارند. این شاخه‌های تولید شامل تمام شاخه‌هائیست که در آنها نعم مادی تولید می‌شوند: صنعت، کشاورزی، ساختمان، حمل و نقل، ... در شاخه‌های غیر تولیدی مانند دستگاه دولتی، امور بانکی و اعتبارات، تجارت (باستثناء آن عملیات تجاری که برای ادامه‌ی پروسـه‌ی تولیـد و گذار آن به‌عرصه‌ی گردش ضرورت دارند)، آموزش و پرورش، هنر و فرهنگ، تأسیسات پزشکی هیچ نوعی درآمد ملی تولید نمی‌شود.

در کشورهای سرمایه‌داری بخش معتنابهی از اهالی که توان کار کردن دارند نه تنها در تولید فرآورده‌های اجتماعی و درآمد ملی شرکت ندارند بلکه اصولا هیچ کار سودمنداجتماعی نیز انجام نمی‌دهند. اینان عبارتند از طبقات استثمار کننده و وابستگان انگلی آنها، دستگاه اداری، ارتش، پلیس و سایر ارگانهای دولت بورژوازی که از نظـام سرمایـه‌داری محافظـت می‌کننـد. نیـــروی کار بسیـــار زیـــادی بدون ذره‌ای استفاده برای جامعه هدر می‌رود. مثلا مقدار زیادی کار غیر مولد بمصرف سوداگـــرانه، تبلیغات عریض و طویل و غیره می‌رسد. آنارشی تولید سرمایه‌داری، بحرانهای اقتصادی دوره‌ای سبب می‌شوند که استفاده از نیروی کار محدود شود و توده‌ی وسیعی از زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری امکان کار کردن نمی‌یابند. با رشد سرمایه‌داری دستگـــاه دولتی نیز باد می‌کند و تعداد مستخدمین بورژوازی افزایش می‌یابد. آن بخش از اهالی که در عرصه‌ی تولیدات مادی مشغول بکـــارند کاهش می‌یابد. تعداد افرادی که در گردش کالا اشتغال می‌یابند افزایش می‌یابند. سپـــاه بیکـــاران بزرگتر می‌شود و سرریز جمعیت روستا بیشتر می‌شود. تمام اینها رشد و افزایش کل فرآورده‌های اجتماعی و درآمد ملی را در جامعه بورژوازی محدود می‌سازند.

افزایش متوسط درآمد ملی سالیانه در آمریکـــا در سی سال آخر قرن نوزدهم ۴/۷٪ از ۱۹۰۰ تـا ۱۹۳۸، ۱/۹٪ و در سالهای پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰)،۱/۸٪ بوده است.

کل فرآورده‌های اجتماعی بمثابه‌ی سرمایه
ترکیب کل فرآورده‌های اجتماعی

تجدید تولید جامعه‌ی سرمایه‌داری هم شامل پروسه‌ی تولید مستقیم است و هم شامل پروسه‌ی گردش. برای اینکه پروسه‌ی تجدید تولید بتواند ادامه یابد بایستی سرمایه امکان یابد دوران خود را بی مانع طی کند. یعنی سرمایه از شکل پولی به‌شکل مولد، از شکل مولد به‌شکل کالائی و از شکل کالائی به‌شکل پولی... گذر نماید. این جریان فقط شامل سرمایه‌ی منفرد نمی‌شود بلکه مشمول کل سرمایه‌هائیست که در جامعه وجود دارند. «دورانهای سرمایه‌های منفرد بهم تلفیق شده، هر یك شرایط مقدماتی دیگری و هر یك لازم و ملزوم دیگریست و درست در این تلفیق حرکت کل سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.»*

سرمایه‌ی اجتماعی عبارتست از کل تمام سرمایه‌های منفرد که با یکدیگر تلفیق یافته و وابسته به‌یکدیگرند. بین موسسات منفرد سرمایه‌داری ارتباطی چند جانبه برقرار است: مؤسساتی به‌موسسات دیگر ماشین، مواد خام و سایر وسایل تولید تحویل می‌دهند. مؤسساتی نیز وسایل مصرفی تولید می‌کنند که کارگران و سرمایه‌داران آنها را خریداری می‌کنند. هر سرمایه‌ی منفردی نسبت به‌سرمایه‌ی دیگر استقلال دارد ولی در عین حال تمام سرمایه‌های منفرد با یکدیگر گره خورده و وابسته به‌یکدیگرند. این تضاد در تجدید تولید و در گردش کل سرمایه‌ی اجتماعی آشکار می‌گردد. در نتیجه‌ی آنارشی تولید که از مشخصات سرمایه‌داریست، رابطه‌ی چند جانبه بین سرمایه‌های منفرد، گره خوردن آنها و وابستگی‌شان به‌یکدیگر خود به‌خود تجلی می‌یابد. در بررسی پروسه‌ی تجدید تولید و گردش کل سرمایه‌ی اجتماعی برای اینکه مسئله را بغرنج نکنیم دو پیش شرط (شرط مقدماتی) قائل می‌شویم: اولا فرض می‌کنیم که تمام اقتصاد کشور به‌شیوه‌ی سرمایه‌داری اداره شود. یعنی جامعه فقط از سرمایه‌داران و کارگران تشکیل می‌یابد. ثانیا، فرض می‌کنیم که تمام سرمایه‌ی پایدار در طی یکسال به‌مصرف می‌رسد و ارزشش بطور کامل

---

* مارکس ـ سرمایه ـ جلد دوم ص ۳۵۳/۳۵۴

به‌فرآوردهٔ سالیانه انتقال می‌یابد. با این دو شرط مقدماتی، کل فرآورده‌های اجتماعی چیزی نیست جز سرمایه‌ی اجتماعی (با افزوده‌ای به‌شکل ارزش اضافی) که به‌شکل کالا از پروسه‌ی تولید پدیدار می‌شود.

برای آنکه تولید ادامه یابد بایستی فرآورده‌ی اجتماعی پروسه‌ی گردش را طی کند. در پروسه‌ی گردش هر بخش تولید اجتماعی ابتدا از شکل کالائی به‌شکل پولی در می‌آید و سپس شکل پولی به‌شکل کالائی ـ که برای ادامه تولید ضرورت دارد ـ در می‌آید. تحقق فرآورده‌ی اجتماعی مبیّن این تغییر فرمول است: از شکل کالائی به‌شکل پولی و سپس از شکل پولی به‌شکل کالائی نوین.

همانطور که قبلا نشان داده شد کل فرآورده‌ی اجتماعی به‌سه جزء تقسیم می‌شود: جزء اول سرمایه‌ی پایدار را جبران می‌نماید. جزء دوم سرمایه‌ی متغیر را جبران می‌کند و جزء سوم ارزش اضافیست. بدین ترتیب ارزش فرآورده‌ی اجتماعی برابر است با سرمایه‌ی پایدار، سرمایه‌ی متغیر، ارزش اضافی. این سه جزء مختلف فرآورده‌ی اجتماعی در پروسه‌ی تجدید تولید نقشهای مختلف بر عهده دارند و آنرا ایفا می‌کنند. سرمایه‌ی پایدار وظیفه‌اش این است که بازهم در پروسه‌ی تولید باقی بماند. سرمایه‌ی متغیر به‌دستمزد کارگران که آنها برای رفع نیازمندیهای خود دریافت میکنند ـ یعنی برای تجدیدتولیدنیروی کار ـ مبدل می‌شود. ارزش‌اضافی درتجدیدتولیدساده کاملاً به‌مصرف سرمایه‌داران میرسد ودرتجدیدتولید گسترده قسمتی‌از آن به‌مصرف سرمایه‌داران می‌رسد و قسمتی نیز برای خرید وسایل تولید الحاقی و پرداخت دستمزد نیروهای کار الحاقی (جدید) خرج می‌شود. **از نظر شکل جنسی** کل فرآورده‌ی اجتماعی از وسایل تولید و وسایل مصرفی تشکیل می‌یابد. متناسب با آن کل فرآورده‌ی اجتماعی به‌دو بخش بزرگ تقسیم می‌شود. بخش یك، تولید وسایل تولید و بخش دوم، تولید وسایل مصرفی. وسایل مصرفی نیز به‌سهم خود به‌وسایل زندگی که نیازمندیهای طبقه‌ی کارگر و توده‌های مردم زحمتکش را برطرف می‌سازند و اشیاء تجملاتی که بمصرف طبقات استثمار کننده و وابستگان آنها می‌رسد تقسیم می‌شود. همچنین تقسیم فرآورده‌ی اجتماعی برحسب شکل جنسی نشان دهنده اجزاء مختلف و نقش مختلف آنها در پروسه‌ی تجدید تولید است. مثلا چرخهای ریسندگی فقط برای تهیه‌ی پارچه تعیین شده است و به‌کار دیگری

نمی‌آید. از سوی دیگر لباسهای دوخته شده باید بمصارف فردی رسند.

در تحلیل دَوَران و تحول سرمایه‌ی فردی دیدیم که از دو مسئله صرفنظر شد. نخست اینکه کارگران وسایل مصرفی و سرمایه‌داران وسایل تولید را در کجا خریداری می‌کنند. و دوم اینکه فرآورده‌در کجا و چگونه بفروش می‌رسند. زیرا در این جا سخن برسر این نیست و مسئله به‌این تحلیل ربطی ندارد. در بررسی تجدیدتولید و گردش کل سرمایه‌ی اجتماعی به‌شکل جنسی کالاهائی که در جامعه تولید شده‌اند اهمیت اساسی دارد زیرا تجدید لاینقطع پروسه‌ی تولید ایجاب می‌کند که وسایل تولید و وسایل مصرفی کافی به‌مقدار معینی در اختیار باشد و به‌تناسب معینی (از نظر کمّی) تولید شوند.

سئوالی مطرح می‌شود: در شرایط آنارشی تولید سرمایه‌داری فرآورده‌ی اجتماعی به‌چه شیوه‌ای تحقق می‌یابد؟ لنین به‌این نکته اشاره کرده است که «مسئله‌ی تحقق... درست و در این مسأله جبران تمام اجزاء فرآورده‌ی اجتماعی بحسب ارزش و برحسب شکل جنسی (مادی) بررسی می‌شود.»* بنابراین سخن بر سر آنست که چگونه هر جزء منفرد فرآورده‌ی اجتماعی برحسب ارزش (سرمایه‌ی‌پایدار، سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی) و برحسب شکل جنسی (وسایل تولید و وسایل مصرفی) بخش دیگری که جبران آن بخش را کند پیدا می‌شود. در بررسی تجدید تولید گسترده مسئله‌ی دیگری نیز اضافه می‌شود و آن این است که چگونه ارزش اضافی به‌سرمایه مبدل می‌گردد. یعنی وسایل تولید لازم برای گسترش تولید و وسایل مصرفی الحاقی لازم برای کارگران از کجا می‌آیند.

شرایط تحقق
در تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری

ابتدا شرایطی را بررسی می‌کنیم که برای تحقق فرآورده‌ی اجتماعی در تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری ـ که در آن تمام ارزش اضافی به‌مصرف فردی

---

* لنین / مجموعه‌ی آثار ج ۲ ص ۱۲۶

سرمایه‌داران می‌رسد ـ ضـرور است. این شرایط با مثال زیر آشکار تواند شد:

در بخش یك، در تولید وسایل تولید، مبلغ ارزش سرمایه‌ی پایدار ۴۰۰۰دلار، ارزش سرمایه‌ی متغیر ۱۰۰۰دلار و ارزش‌اضافی ۱۰۰۰دلار است.

در بخش ۲، در تولید وسایل مصرفی، ارزش سرمایه‌ی پایدار ۲۰۰۰دلار، ارزش سرمایه‌ی متغیر ۵۰۰دلار و ارزش اضافی ۵۰۰دلار است.

با این فرض فـرآورده‌ی سالیانه‌ی اجتماعی از اجزاء زیر تشکیل می‌یابد:

اجزاء ارزش / بخش	سرمایه‌ی پایدار	سرمایه‌ی متغیر	ارزش اضافی	مجموع
یك	۴۰۰۰	۱۰۰۰	۱۰۰۰	۶۰۰۰
دو	۲۰۰۰	۵۰۰	۵۰۰	۳۰۰۰

ارزش کل فرآورده‌ای که در بخش یك تولید شده و از ماشین‌ها، اولیـه، مصالـح ... تشکیل می‌یابد بالغ بر ۶۰۰۰ دلار است. برای اینکـه پروسه‌ی تولید بتواند ادامه یابد باید قسمتی از این فرآورده که بالغ بر ۴۰۰۰ دلار است بار دیگر به‌موسسات بخش یك برای تجدید سرمایهٔ پایدار این بخش بفروش رسد. بقیه‌ی فرآورده‌ی بخش یك مبیّن ارزش تجدید تولید شده‌ی سرمایه‌ی متغیر (۱۰۰۰ دلار) و ارزش اضافی تجدید تولید شده ۱۰۰۰ دلار) است که به‌شکل وسایل تولید وجود دارد. این مبلغ به‌موسسات بخش ۲ در ازاء دریافت وسایل مصرفی فروخته می‌شود که به‌مصرف فردی کارگران و سرمایه‌داران بخش یك می‌رسد. سرمایه‌داران بخش ۲ نیز به‌سهم خود وسایل تولید به‌مبلغ ۲۰۰۰دلار نیازمندند تا سرمایه‌ی پایدار خود را تجدید کنند.

ارزش کل فرآورده‌ای که در بخش ۲ تولید می‌شود از وسایل مصرفی (نـان، گوشـت، پوشـاك، کفـش، ... و وسایل تجمل) تشکیل می‌شود بالغ بر ۳۰۰۰دلار است. قسمتی از وسایل مصرفی تولید شده در بخش ۲ به‌مبلغ ۲۰۰۰دلار در ازاء دستمزد و ارزش اضافی بخش یك مبادله می‌شود. بدین ترتیب سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ جبران می‌شود. بقیه‌ی فرآورده‌ی بخش ۲ که مبیّن ارزش تجدید تولید شده‌ی

سرمایه‌ی متغیر (۵۰۰) و ارزش اضافی تجدید تولید شده است (۵۰۰) در چارچوب بخش ۲ تحقق می‌یابد و به‌مصرف فردی کارگران و سرمایه‌داران این بخش می‌رسد. پس در شرایط تجدید تولید ساده بین دو بخش مبادلات زیر انجام می‌گیرد:

۱) سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی بخش یك که در ازاء وسایل مصرفی تولید شده در بخش ۲ باید مبادله شوند ۲) سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ که در ازاء وسایل تولید تهیه شده در بخش یك باید مبادله شوند. شرط مقدماتی تحقق در تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌داری معادله زیر است:

سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی بخش یك باید مساوی باشد با سرمایه‌ی پایدار بخش ۲:

(سرمایه‌ی متغیر + ارزش اضافی) یك = سرمایه‌ی پایدار ۲

به‌دیگـــر سخن، این شرایط با فرمول زیر بیان می‌شود: مجموع ارزش جدیدی که سالیانه در دو بخش تولید می‌شود باید برابر باشد با ارزش کل فرآورده‌ی بخش۲:

(سرمایه‌ی متغیر + ارزش اضافی) یك + (سرمایه‌ی متغیر + ارزش اضافی)۲

مساویست با:

(سرمایه‌ی پایدار + سرمایه‌ی متغیر + ارزش اضافی)۲

شرایط تحقق
در تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری

انباشت سرمایه، مقدمه‌ی تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری است. سرمایه‌ی هر بخش از دو جزء تشکیل می‌یابد: سرمایه‌ی پایدار و سرمایه‌ی متغیر. از اینرو آن قسمت از ارزش اضافی که برای انباشت سرمایه در نظر گرفته می‌شود نیز به‌دو جزء تقسیم می‌گردد. جزئی برای خریداری وسایل تولید الحاقی و جزئی برای پرداخت نیروهای کار الحاقی (جدید) مصرف می‌شود. نتیجه اینکه فرآورده‌ی سالیانه بخش یك باید حاوی مازاد معینی وسایل تولید بیش از آن مقدار لازم باشد که برای تجدید تولید ساده ضرور است. به‌دیگـــر سخن، مجموع سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی بخش یك باید بیشتر از سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ باشد. یعنی (سرمایه‌ی متغیر

و ارزش اضافی) یك باید بیشتر از (سرمایه‌ی پایدار ۲) باشد: اینست شرط عمده‌ی تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری. حال شرایط تحقق را در تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری بررسی کنیم:

در بخش یك ارزش سرمایه‌ی پایدار ۴۰۰۰دلار، ارزش سرمایه‌ی متغیر ۱۰۰۰دلار و ارزش اضافی نیز ۱۰۰۰دلار باشد.

در بخش ۲ ارزش سرمایه‌ی پایدار ۱۵۰، ارزش سرمایه‌ی متغیر ۷۵۰ دلار و ارزش اضافی نیز ۷۵۰ باشد. با این فرض فرآورده‌ی سالیانه‌ی اجتماعی از قسمتهای زیر تشکیل می‌یابد.

اجزاء ارزش فراورده‌ی اجتماعی / بخشها	سرمایه‌ی پایداز	متغیر	ارزش اضافی	مجموع
۱	۴۰۰۰	۱۰۰۰	۱۰۰۰	۶۰۰۰
۲	۱۵۰۰۰	۷۵۰	۷۵۰	۲۰۰۰

فرض کنیم که در بخش یك از ارزش اضافی ۱۰۰۰ دلاری،۵۰۰ دلار انباشت شود. متناسب با ترکیب ارگانیك سرمایه در بخش یك (۴:۱) آن قسمت ازارزش اضافی تعیین شده برای انباشت چنین توزیع می‌شود: ۴۰۰دلار برای الحاق به‌سرمایه‌ی پایدار و ۱۰۰ دلار برای الحاق به‌سرمایه‌ی متغیر بکـار می‌رود. سرمایه‌ی پایدار الحاقی (۴۰۰ دلار) خود به‌شکـل وسایل تولید وجود دارد. سرمایه‌ی متغیر الحاقی (۱۰۰ دلار) باید با بخش ۲ مبادله گردد که سرانجام انباشت می‌شود. سرمایه‌داران بخش ۲ قسمتی از ارزش اضافی خود را (۱۰۰ دلار) در ازاء وسایل تولید مبادله می‌کنند که به‌سرمایه‌ی پایدار الحاقی مبدل می‌شود. پس متناسب با ترکیب ارگانیك سرمایه در بخش ۲ (۲:۱) سرمایه‌ی متغیر این بخش افزایش‌می‌یابد. (۵۰ دلار). در این بخش ۲ باید از ۷۵۰ دلار ارزش اضافی ۱۵۰ دلار انباشت گردد. در اینجا نیز مانند تجدید تولید ساده، بخش ۲ باید سرمایه‌ی پایدارش را به‌مبلغ ۱۵۰۰ دلار با بخش یك مبادله کند. بخش یك نیز به‌سهم خود باید سرمایه‌ی متغیرش به‌مبلغ ۱۰۰۰ دلار و آن قسمت از ارزش اضافی که به‌مصرف سرمایه‌دارن می‌رسد (۵۰۰ دلار) را با بخش ۲ مبادله کند. بنابراین بخش یك باید چنین مبادله کند:

ـ آن قسمت از فرآورده که ارزش سرمایه‌ی متغیر را تجدید تولید می‌کند ـ۱۰۰۰
ـ آن قسمت از ارزش اضافی که برای انباشت تعیین شده و به‌سرمایه‌ی متغیر محلق می‌گردد..... ۱۰۰
ـ آن قسمت از ارزش اضافی که سرمایه‌داران بمصرف می‌رسانند.....ـ۵۰۰
مجموع:.....ـ۱۶۰۰
بخش ۲ باید چنین مبادله کند:
ـ سرمایه‌ی پایدار.....ـ۱۵۰۰
ـ آن قسمت از ارزش اضافی که برای انباشت تعیین شده و به‌سرمایه‌ی پایدار ملحق می‌گردد.....ـ۱۰۰
مجموع:.....ـ۱۶۰۰

مبادله بین دو بخش فقط در صورت مساوی شدن این دو مبلغ جریان می‌یابد. پس شرط مقدماتی تحقق در تجدید تولید گسترده معادله‌ی زیراست:
ارزش سرمایه‌ی متغیر + آن بخش ازارزش اضافی تعیین شده برای مصرف فردی سرمایه‌داران + آن بخش از ارزش اضافی تعیین شده برای انباشت که به‌سرمایه‌ی متغیر ملحق می‌گـــردد، از بخش یك، باید برابر باشد با ارزش سرمایه‌ی پایدار + ارزش اضافی تعیین شده برای انباشت که به‌سرمایه‌ی پایدار الحاق می‌یابد از بخش ۲.

در تجدید تولید گسترده باید مجموع سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی بخش یك سریع‌تر از سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ رشد کند و رشد سرمایه‌ی پایدار بخش یك باید رشد سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ را بازهم بیشتر تحت‌الشعاع خود قرار دهد.

در هر نظام اجتماعی رشد نیروهای مولد در این امر تجلّی می‌یابد که سهم کار اجتماعی‌ای که به‌مصرف تولید وسایل تولید می‌رسد نسبت به‌سهم کار اجتماعی‌ای که در تولید وسایل مصرفی به‌مصرف می‌رسد سریع‌تر رشد می‌کند. لنین تقدّم رشد تولید وسایل تولید را نسبت به‌رشد تولید وسایل مصرفی قانون اقتصادی تجدید تولید گسترده نامید. سرمایه‌داری تکنیك عالی‌تری بوجود می‌آورد که با تکنیك شیوه‌های تولید گذشته قابل مقایسه نیست. ترقی تکنیك در این امر تجلّی می‌یابد که با تکنیك شیوه‌های تولید گذشته قابل مقایسه نیست. ترقی تکنیك در این امر تجلّی می‌یابد که کار دستی پیوسته بیشتر بوسیله‌ی کار ماشینی از میان می‌رود. این امر به‌رشد

پرشتاب تولید وسایل تولید منجر می‌گردد: ماشین‌ها، فلزات، ذغال و امثالهم. در سرمایه‌داری تجلی رشد سریع‌تر تولید وسایل تولید نسبت به‌تولید وسایل مصرفی در رشد سریع‌تر سرمایه‌ی پایدار نسبت به‌رشد سرمایه‌ی متغیر مشاهده می‌گردد. یعنی درترکیب ارگانیك در حال ارتقاء سرمایه.

هنگامی که مارکس شرایط تحقق را در تجدید تولید ساده و گسترده‌ی سرمایه‌داری آشکار می‌ساخت ـ برای ساده کردن تحلیل ـ از ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه صرفنظر کرد. طرح تجدید تولید سرمایه که مارکس در «سرمایه» تنظیم کرده است بر اساس ترکیب ارگانیك ثابت قرار دارد. لنین تئوری تجدید تولید مارکس را تکامل داد و طرح تجدید تولید گسترده را با در نظر گرفتن ترکیب ارگانیك در حال ارتقاء تنظیم نمود. «سریع‌تر از همه تولید وسایل تولید برای وسایل تولید رشد می‌یابدسپس تولید وسایل تولید برای وسایل مصرفی و کندتر از همه تولید وسایل مصرفی»*

طرح لنین عملکرد قانون تقدّم رشد تولید وسایل تولید را در جریان تجدید تولید گستردهٔ سرمایه‌داری بوضوح نشان می‌دهد. تجلّی این عملکرد آنست که تناسب (کمّی) بوجود آمده بین شاخه‌های تولید خود به‌خود برهم می‌خورد. شاخه‌های مختلف بطور ناموزون رشد می‌یابند. و مصرف توده‌های خلق از رشد تولید عقب‌تر باقی می‌ماند. زیرا ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه اجتناب ناپذیر به‌بیکاری پیوسته بیشتر و به‌استثمار شدیدتر طبقه‌ی کارگر منجر می‌گردد.

مسئله‌ی بازارها

تضادهای تجدید تولید سرمایه‌داری

کالاهای تولید شده در کارخانجات سرمایه‌داری باید تحقق یابند. یعنی باید بازاری بیابند.

اصطلاح بازار ـ همانطور که لنین نشان داد ـ بهیچوجه از اصطلاح تقسیم اجتماعی کار که اساس عام هر تولید کالائی و در نتیجه اساس تولید سرمایه نیز هست تفکیك

---

* لنین ـ درباره‌ی باصطلاح مسئله‌ی بازارها. مجموعه‌ی آثار ج ۱ص۷۸

ناپذیر می‌باشد. پیدایش و گسترش بازار با پیدایش و گسترش تولید کالائی خصوصا با رشد سرمایه‌داری ـ که تقسیم اجتماعی کار را تعمیق می‌نماید و تولیدکنندگـان مستقیم را به‌سرمایه‌داران و کارگران منقسم می‌سازد ـ همعنان است.

از طریق تقسیم اجتماعی کار تعداد شاخه‌های تولید متمایز شده پیوسته افزایش می‌یابد و تخصص کار در جامعه نیز شدت می‌گیرد. حجم بازار با درجه‌ی تخصص کار اجتماعی پیوستگی تفکیك ناپذیری دارد. رشد یك شاخه‌ی تولید بازار را برای کالاهائی که بوسیله‌ی شاخه‌های دیگر تولید می‌شوند گسترش می‌دهد ـ بیش از همه برای مواد خام، ماشینها و سایر ابزار تولید که این خود با عملکرد قانون تقدم رشد تولید وسایل تولید نسبت به‌تولید وسایل مصرفی در ارتباط است ـ در عین حال پیشرفت تکنیك در سرمایه‌داری به‌اجتماعی شدن بیشتر کار منجر می‌گردد که ضرورتا تخصص بیشتر فونکسیونهای مختلف پروسه‌ی تولید و تبدیل فونکسیونهای مکـرر، پراکنده و منفرد کارخانه‌های کوچك را به‌فونکسیونهای اجتماعی که در کارخانجات بزرگ متمرکز شده‌اند ایجاب می‌کند. علاوه بر آن، همانطور که قبلا بیان شد تمایز و افتراق طبقاتی بین تولیدکنندگـان جزء کالا، رشد تعداد کارگـران و سود پیوسته بیشتر برای سرمایه‌داران به‌فروش پیوسته بیشتر وسایل مصرفی منجر شده و به‌توسعه‌ی بازار کمك می‌کند. تولیدکننده‌ی جزء که اینك کارگر مزدور شده از طریق فروش نیروی کارش زندگی می‌کند او اینك باید وسایل مصرفی لازم را خریداری نماید. از سوی دیگـر وسایل تولید در دست اقلیت ناچیزی تمرکـز یافته به‌سرمایه مبدل می‌شوند و فرآورده‌ی تولید شده وارد بازار می‌شود. درجه‌ی توسعه و رشد بازار داخلی نمودار رشد سرمایه‌داری کشور است.

از توضیحات گذشته آشکـار گردید که برای تحقق فرآورده‌ی اجتماعی تناسب معینی بین هر بخش منفرد و در نتیجه بین شاخه‌های مختلف تولید ضرورت دارد. در نظام سرمایه‌داری که بوسیله‌ی ملاکین خصوصی منفرد و جدا از یکدیگر تولید انجام می‌گیرد و هدفی جز به‌چنگ آوردن سود بیشتر نیست و با نیاز جامعه به‌کالائی که تولید می‌کنند بیگانه هستند، این تناسب‌های (کمّی) پیوسته دستخوش برهم خوردن است. گسترش تولید ناموزون است و در نتیجه تناسبهای سابق بین شاخه‌های تولید پیوسته برهم خورده و تناسبهای جدید از طریق خروج سرمایه از شاخه‌ای به‌شاخه‌ی دیگـر خود به‌خود برقرار می‌گـردد. به‌این دلائل تناسب بین شاخه‌های منفرد امری

تصادفی است و برهم خوردن دائمی تناسب قاعده‌ی عمومی تجدید تولید سرمایه‌داری است.

مارکس در بررسی شرایط جریان نرمال تجدید تولید ساده و گسترده‌ی سرمایه‌داری به‌این امر اشاره کرده است که «این جریان آنقدر دستخوش شرایط مختلف جریان غیر نرمال و امکانات بحرانهاست که توازن ـ در مسیر طبیعی این تولید ـ خود یك امر تصادفیست.»*

در سرمایه‌داری توازن بین تولید و مصرف (بین عرضه و تقاضا) فقط از طریق اختلالات بیشمار این توازن برقرار می‌گـردد. در این جریان هرقدر تولید وسیع‌تر باشد و هرچقدر عرصه‌ی مصرف محاسبه شده گسترده‌تر باشد بهمان اندازه اختلالات جریان تجدید تولید شدیدتر است. در شرایط آنارشی تولید سرمایه‌داری فرآورده‌ی اجتماعی فقط با مشکلات دائمی و با نوسانات دائمی تحقق می‌یابد. و با رشد سرمایه‌داری این مشکلات و نوسانات شدت بیشتری می‌یابد.

آنچه در این جریان اهمیت خاصی دارد این است که گسترش تولید سرمایه‌داری و در نتیجه تشکیل بازار داخلی بیشتر در زمینه‌ی وسایل تولید انجام می‌گیرد تا در زمینه‌ی وسایل مصرفی. خصلت تجدید تولید سرمایه‌داری از این طریق مشخص می‌گردد که هدف تولید در سرمایه‌داری بدست آوردن سود پیوسته بیشتر و وسیله‌ای برای نیل به‌هدف گسترش تجدیدتولید است. در این مواردمارکس خصوصیاتی را که ویژه‌ی سرمایه‌داریست چنین بیان کرده است: «تجدید تولید بخاطر تجدید تولید.» و «انباشت بخاطر انباشت.»

ولی تولید وسایل تولید نمی‌تواند کاملا مستقل از تولید وسایل مصرفی و بدون هیچگـونه وابستگـی با آن رشد یابد زیرا موسساتی که این وسیال تولید را بکـار می‌برند انبوهٔ پیوسته بیشتر و بزرگتری کالا به‌بازار سرازیر می‌کنند که برای مصرف تعیین شده‌اند. بنابراین در آخر امر مصرف مولد (مصرف وسایل تولید) غالبا با مصرف فردی گره خورده و غالبا به‌آن بستگی دارد. ولی در جامعه‌ی سرمایه‌داری در اثر عملکرد قانون اقتصادی فقیر شدن طبقه‌ی کارگر و دهقانان، حجم مصرف فردی توده‌های وسیع خلق در اثر چارچوب تنگ تقاضاهای قابل پرداخت زحمتکشان

---

* مارکس، سرمایه ـ جلد دوم ص ۴۹۱

محدود است. در نتیجه گسترش بازار داخلی در سرمایه‌داری با محدودیت مصرف اکثریت عظیم اهالی ارتباط می‌یابد.

کـالاها درآخر امر برای تامین نیازمندیهای انسان تهیه می‌شوند. از اینرو در جامعه‌ی سرمایه‌داری نیز باید تمام بخشها و شاخه‌های تولید اجتماعی که وسایل مصرفی تهیه می‌کنند رشد یابند. رشد سرمایه‌داری افزایش نیازمندیهای مجموعه‌ی اهالی ـ از جمله پرولتاریا ـ را بدنبال دارد. لازمه‌ی افزایش نیازمندیها، رشد و توسعه‌ی تولید و مبادله، افزایش تعداد پرولتاریا، همبستگی و تشکل طبقه‌ی کارگـر است که به‌او امکـان می‌دهد به‌مبارزه‌ی پیروزمندی علیه گرایشات استثمارگـرانه‌ی سرمایه‌داران بپردازد. ولی در عین حال سرمایه‌داران که تشنه‌ی به‌چنگ آوردن سود بیشترند نه تنها نیازمندیهای در حال رشد زحمتکشان را تامین نمی‌کنند بلکه با تمام وسایل تلاش می‌کنند سطح زندگـی آنانرا تنزل داده و مصرف طبقه‌ی کارگـر را محدود سازند. **در درون نظام سرمایه‌داری تضاد آشتی ناپذیر عمیقی بین تولید و مصرف نهفته است.**

تضاد خاص سرمایه‌داری بین تولید و مصرف در این است که ثروت ملی پابه‌پای وخیم شدن اوضاع زندگـی پرولتاریا افزایش می‌یابد. نیروهای مولد جامعه بدون افزایش مصرف خلق که متناسب با آن باشد رشد می‌یابد. این تضاد یکی از اشکال تجلی تضاد اساسی سرمایه‌داری است. یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملك سرمایه. رشد تولید وسایل تولید فقط این تضاد را پس می‌زند ولی آنرا از میان نمی‌برد. این تضاد فقط می‌تواند با برکناری خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری برطرف شود.

یك فاکتور مهم دربرهم خوردن اجتناب ناپـذیر تناسبهای لازم در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری تضاد درونی سرمایه‌داری بین شهر و روستا بین صنعت و کشاورزی است. این پدیده از مشخّصات تمام کشورهای سرمایه‌داری است. این یکـی ازانگیزه‌های عمیق برهم خوردن تناسب بین شاخه‌های مختلف اقتصاد خلق می‌باشد. لنین تلاش سرسپردگـان به‌بورژوازی را که می‌کـوشیدند تضادهای عمیق تحقق سرمایه‌داری را پنهان سازند عقیم نهاد و تاکید نمود «که حتی در جریان تولید و گردش متناسب و ایدآل مجموع سرمایه‌ی اجتماعی، تضاد بین رشد تولید و میزان محدود مصرف اجتناب ناپذیر است. گذشته از آن درواقع پروسه‌ی تحقق با تناسب

موزون جریان نمی‌یابد، بلکه فقط با «مشکلات»، با «نوسانات»، با بحرانها و غیره... جریان می‌یابد.*.»

همینکه تولید سرمایه‌داری به‌مرحله‌ی رشد عالی می‌رسد دیگر بازار داخلی او را راضی نمی‌کند. در کنار بازار داخلی (فروش کالاها در همان کشور) بازار خارجی (فروش کالا در خارج) پیوسته اهمیت بیشتری می‌یابد. اجتماعی شدن کار بوسیله‌ی سرمایه‌داری در این امر تجلی می‌یابد که واحدهای کوچك اقتصادی سابق که پراکنده بودند از بین می‌روند و بازار داخلی از بازارهای کوچك محلی (بازار ملی) بوجود آمده و سپس به‌بازار جهانی می‌پیوندند.

در بررسی تجدید تولید و گردش مجموعه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی، نقش بازار خارجی در نظر گرفته نمی‌شود زیرا در نظر گرفتن بازار خارجی مسئله را فقط از یك کشور به‌چندین کشور می‌کشاند لی در ماهیت پروسه‌ی تحقق هیچ تغییری نمی‌دهد. با وجود این، این بدان معنی نیست که بازار خارجی برای کشورهای سرمایه‌داری فاقد اهمیت اساسی است.

سرمایه‌داران درپی به‌چنگ آوردن سود بیشتر، در تحت شرایط رقابت، تولید را با تمام وسایل گسترش داده و در جستجوی بازارهای سودآور برای فروش انبوه‌وار کالای خود هستند. در این جریان معمولا بازارهای خارجی امتیازات ویژه‌ای برای آنها در بردارد. مبارزه بر سر بدست آوردن بازارهای خارجی، تقسیم بازارها و تقسیم مجدد آنها بین سرمایه‌داران نقش مهمی در تشدید تضادها بین دولتهای سرمایه‌داری ایفا می‌کند و آشتی‌ناپذیری زننده‌ای بین آنها بوجود آورده انگیزه‌ی مناقشات متعدد بین آنان می‌باشد.

این تضادها و این مشکلات در تحقق سرمایه‌داری بطور تفکیك ناپذیر با توزیع درآمد ملی که از خصوصیات جامعه‌ی بورژوازی است گره خورده است.

---

* لنین ـ بازهم درباره‌ی مسأله‌ی تئوری تحقق. مجموعه‌ی آثار ج ۴ص۷۸.

خلاصه

۱) گردشهای (دورانهای) سرمایه‌های منفرد در مجموع حرکت سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌ی اجتماعی مجموع سرمایه‌های منفردی است که با هم گره خورده‌اند.

۲) کل فرآورده‌های اجتماعی در سرمایه‌داری برحسب ارزش به‌سرمایه‌ی پایدار و سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی تقسیم می‌گردد و برحسب شکل جنسی به‌وسایل تولید و وسایل مصرفی تقسیم می‌شود. کل تولید اجتماعی از دو بخش تشکیل می‌یابد.

بخش ۱ـ تولید وسایل تولید

بخش ۲ـ تولید وسایل مصرفی

مسئله‌ی تحقق عبارت از این است که چگونه هر جزء منفرد فرآورده‌ی اجتماعی در بازار برحسب ارزشش و برحسب شکل جنسی‌اش جزء دیگری فرآورده بیابد که آنرا جبران نماید.

۳) در تجدیدتولید ساده‌ی سرمایه‌داری شرط تحقق این است که سرمایه‌ی متغیر باضافه‌ی ارزش اضافی بخش‌یك، برابر باشد با سرمایه‌ی پایدار بخش ۲.

در تجدید تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری شرط تحقق این است که مجموع سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی بخش یك بزرگتر از سرمایه‌ی پایدار بخش ۲ باشد.

در تجدید تولید گسترده رشد تولید وسایل تولید، رشد تولید وسایل مصرفی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

۴) سرمایه‌داری رشد یافته در جریان رشدش بازار داخلی بوجود می‌آورد. در سرمایه‌داری تولید و بازار داخلی به‌مقیاس وسیعی رشد و گسترش می‌یابد ـ هم در عرصهٔ وسایل تولید و هم در عرصه‌ی وسایل مصرفی ـ در پروسه‌ی تجدید تولید سرمایه‌داری ناهماهنگی اجتناب ناپذیر تولید و تضادهای اجتناب ناپذیر بین تولید و

مصرف آشکار می‌گردد که از تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و شکل تملك و تصاحب خصوصی سرمایه‌داری ناشی می‌گردد. تضادهای تجدید تولید سرمایه‌داری مخصوصا در مراحل بحرانهای سرریز تولید آشکار می‌شوند.

(۱۱) درآمد ملی

توزیع و تقسیم درآمد ملی

درآمد ملی در فصل گذشته بررسی شد و اینك به‌چگونگـــی توزیع و تقسیم آن می‌پردازیم. مشخصات توزیع درآمد ملی در سرمایه‌داری این است که تملك وسایل تولید در دست سرمایه‌داران و ملاکین زمین قرار دارد و اینان پرولتاریا و دهقانان را استثمار می‌کنند. در نتیجه، توزیع درآمد ملی به‌سود زحمتکشان نیست بلکـه به‌سود طبقات استثمار کننده است. در سرمایه‌داری درآمد ملی بوجود آمده بوسیله‌ی کارگـــران ابتدا بدست سرمایه‌داران صنعتی (از جمله موسسات سرمایه‌داری در کشاورزی) می‌افتد. سرمایه‌داران صنعتی که کالاهای تولید شده را به‌بازار می‌رسانند (تحقق کالاها) تمام ارزشی را که در آن نهفته است ـ از جمله سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی ـ دریافت می‌کنند. سرمایه‌ی متغیر به‌دستمزد مبدل می‌شود که سرمایه‌داران صنعتی به‌شکـــل دستمزد به‌کارگـــرانی که در تولید اشتغال دارند می‌پـــردازند. ارزش اضافی در دست سرمایه‌داران صنعتی به‌شکـــل سودی که تمام درآمدهای کلیه‌ی گروههای طبقات استثمار کننده را تشکیل می‌دهد باقی می‌ماند. در پایان توزیع این سود بین گروههای مختلف بورژوازی، سرمایه‌داران صنعتی **سود صنعتی**، سرمایه‌داران تجاری **سود تجاری** و صاحبان سرمایه‌ی استقراضی **ربح** بدست می‌آورند. سرمایه‌داران صنعتی که زمین مقاطعه می‌کنند بخشی از سودشان را (مازاد سود متوسط) به‌طبقه‌ی ملاکین زمین بصورت بهره‌ی مالکانه می‌پردازند. توزیع درآمد ملی بین طبقات جامعه‌ی سرمایه‌داری و بین گروههای منفرد بورژوازی با طرح صفحهٔ بعد آشکار می‌گردد (به‌میلیارد دلار یا مارك).

آن بخش از درآمدملی که در مدت مزبور بوسیله‌ی کار دهقانان و پیشه‌وران تولید می‌شودنیز توزیع می‌گردد. قسمتی از آن را خود دهقانان و پیشه‌وران دریافت می‌کنند و قسمتـــی از سرمایـــه‌داران (دهقانـــان بـــزرگ، محتکریـــن، کسبـــه و تجـــار،

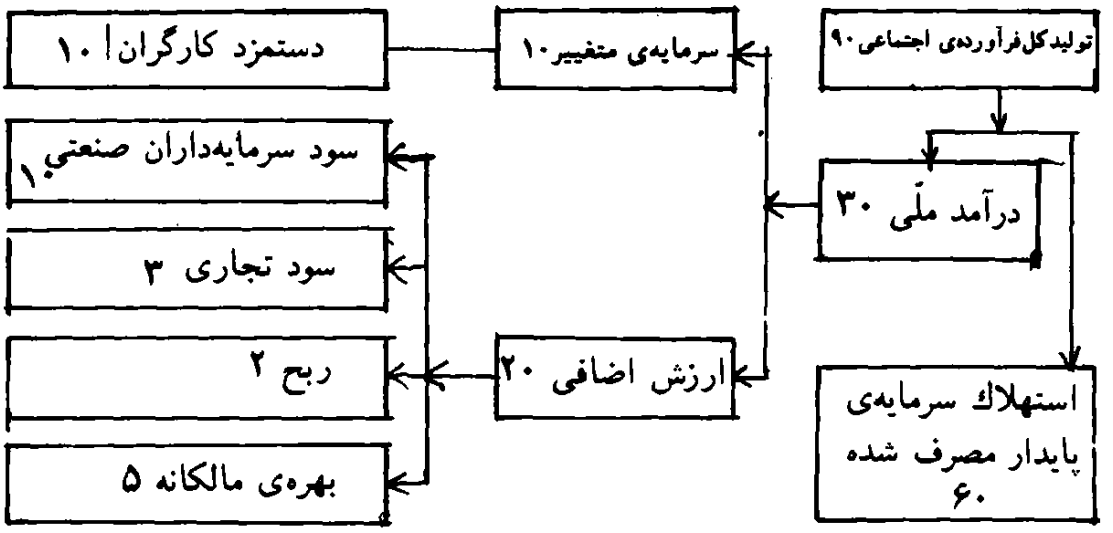

بانکداران و غیره...) و قسمت سوم را ملاکین زمین دریافت می‌نمایند.

درآمد زحمتکشان بر اساس کار شخصی استوار است و **درآمد کار** می‌باشد. منبع درآمد طبقات استثمارکننده کار کارگـران و دهقانان و پیشه‌وران است. درآمد سرمایه‌داران و ملاکین زمین بر اساس کار دیگران استوار است و **درآمد تن پروری است.**

پس از **توزیع درآمد** بین طبقات عمده‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری (پـرولتاریـا، سرمایه‌داران و ملاکین زمین) **تقسیم درآمد** نیز انجام می‌گیرد. در نتیجه این تقسیم، درآمد تن‌پروری طبقات استثمارکننده باز هم بیشتر می‌شود. قسمتـی از درآمد اهالی ـ در درجه‌ی نخست درآمد طبقات زحمتکش ـ بوسیله‌ی بودجه‌ی دولت از نو تقسیم می‌شودوبه‌سودطبقات استثمارگربه‌مصرف می‌رسد. بدین‌ترتیب بخشی ازدرآمدکارگران ودهقانان که به‌شکل مالیات اخذ مـی‌شود به‌بودجه‌ی دولـت سرازیـر شده وبه‌درآمد اضافی سرمایه‌داران و درآمد کارمندان دولت مبدل می‌شود. علاوه بر آن قسمتی از درآمد ملی از طریق پرداخت باصطلاح امور اجتماعی به‌شاخه‌های غیر مولد (مثلا برای کمکهای پزشکـی، حق ورودی به‌سینما و تاتر و...) سرازیر می‌گردد. همانطور که گفته شد در این شاخه‌ها هیچگـونه فرآورده‌ی اجتماعی و در نتیجه هیچگـونه درآمد ملی تولید نمی‌شود. با وجود این سرمایه‌داران از این طریق بخشی از درآمد ملی بوجود آمده در شاخه‌های تولیدی را با استثمار کردن کارگران مزدوری که در آنها اشتغال دارند به‌جیب می‌زنند. مالکین مؤسسات سرمایه‌داری در شاخه‌های غیر مولد از این درآمد،دستمزد کارگـران مزدور را پرداخته، هزینه‌های مادی را تامین می‌کنند (برای ساختمان‌ها، حرارت و نور و تاسیسات و تجهیزات لازم و...) و

سودی بدست می‌آورند. پرداخت امور اجتماعی (خدمات اجتماعی) بایدمخارج این موسسات را تامین کرده و سود متوسط را تضمین کند زیرا در غیر اینصورت سرمایه‌داران سرمایه‌شان را در این شاخه‌ها به‌کـار نمی‌اندازند. سرمایه‌داران که تشنه‌ی به‌چنگ آوردن سود هستند بهای امور اجتماعی را افزایش داده و این امر موجب تنزل واقعی کارگران و درآمد واقعی دهقانان می‌شود.

بخش بزرگی از درآمد ملی کشورهای سرمایه‌داری درآمد طبقات استثمار کننده را تشکیل می‌دهد و با رشد سرمایه‌داری سهم زحمتکشان از درآمد ملی کمتر شده در حالیکـه سهم استثمار کنندگـان بیشتر می‌شود. علمای اقتصاد بورژوازی تصویر واقعی توزیع درآمد ملی را در جامعه‌ی سرمایه‌داری وارونه و نادرست جلوه می‌دهند. اینان تلاش می‌ورزند که ثابت کنند گویا پروسه‌ی «تعادل درآمد» طبقات مختلف جریان دارد و هرچقدر سود سرمایه‌داران بیشتر شود اوضاع زندگـی کارگـران بهتر خواهد شد. ولی واقعیات عکس آنرا نشـ می‌دهد. در کشورهای سرمایه‌داری سهم زحمتکشان ـ که بخش عمده‌ی اهالی را تشکیل می‌دهند ـ کمتر از نصف درآمد ملی است. در حالیکـه طبقات استثمار کننده بیش از نیمی از درآمد ملی را تصاحب می‌کنند. درآمد ملی سرانجام برای مصرف و انباشت بکار می‌رود. بکار بردن درآمد ملی در کشورهای سرمایه‌داری طبق قانون اقتصادی سرمایه‌داری تعیین می‌گـردد و طفیلیگری طبقات استثمار کننده را متجلی می‌سازد. آن بخش از درآمد که به‌مصرف فردی زحمتکشان (عمده‌ترین نیروهای مولد جامعه) می‌رسد بسیار محدود است. اقشار قابل توجهی از کارگـران و دهقانان زحمتکش ناگـزیرند که از ضروریات زندگـی صرفنظر کرده، در مساکـن محقر فقیرانه بسر برند و قادر نیستند مخارج تحصیل فرزندان خود را تامین کنند. برعکس بخش مهمی از درآمد ملی به‌مصرف غیر مولد سرمایه‌داران و ملاکین زمین می‌رسد. اینان برای خرید اشیاء تجملی و نگهداری چند مستخدم پول کلانی خرج می‌کنند. در سرمایه‌داری آن بخش از درآمد ملی که به‌مصرف گسترش تولد می‌رسد در مقایسه با امکانات و نیازمندیهای جامعه بسیار اندك است. علت حجم کم انباشت در سرمایه‌دارای این است که بخش مهمی از درآمد ملی ـ همانطو که بیان شد ـ به‌مصرف انگل وار سرمایه‌داران می‌رسد که هزینه‌های غیر مولد هستند. هزینه‌های خالص گردش که علت آن تامین مخارج دستگاه تجاری و اعتباری، انبار ذخایر اضافی، تبلیغات و سوداگری بورس

و غیره است مبلغ بسیار زیادی می‌شود. در ایالات متحده‌ی آمریکـا در فاصله‌ی جنگ اول و دوم جهانی مخارج خالص گردش ۱۷ تا ۱۹٪ درآمد ملی را بلعید.

بخش پیوسته در حال افزایش درآمد ملی در سرمایه‌داری را هزینه‌های نظامی و تسلیحاتی و دستگاه دولتی تشکیل می‌دهد. درآمد ملی و منبع آن در سطح پدیده‌های جامعه سرمایه‌داری، ظاهری دگرگـون شده به‌خود گرفته و به‌صورت بت در می‌آید. این بت شدن درآمد ملی و منبع آن چنین است که گویا خود سرمایه است که سود بوجود می‌آورد، زمین است که بهره‌ی مالکانه بوجود می‌آورد و کارگر ارزشی معادل دستمزدش بوجود می‌آورد. اساس و پایه‌ی این تصور موهوم همانطور که قبلا بیان شد تئوریهای بورژوازی در مورد مزد، سود و بهره‌ی مالکـانه است که ماهیت تئوریهای بورژوازی را در مورد درآمد ملی نیز تشکیل می‌دهد. اقتصاددانان بورژوازی با این تئوریها می‌خواهند ثابت کنندکـه درآمد ملی نه تنها بوسیله‌ی کارگران و دهقانان بلکـه بوسیله‌ی سرمایه‌داران و ملاکین زمین و همچنین بوسیله‌ی کارمندان،پلیس، سفته بازان و روحانیون و غیره... نیز تولید می‌شود. اقتصاد بورژوازی علاوه بر آن توزیع درآمد ملی را نادرست نشان می‌دهد، سهم درآمد ملی را که سرمایه‌داران و ملاکین زمین تصاحب می‌کنند، کمتر نشان می‌دهند و بدین روش مثلا درآمد طبقات استثمار کننده بر اساس مخارجی که مالیات دهندگان تامین می‌شود کمتر محاسبه می‌شود. حقوقهای کلان سرمایه‌داران که اکثرشان به‌عنوان مدیر شرکتهای سهامی دریافت می‌نمایند، نامشهود می‌ماند. همچنین درآمد بورژوازی روستا وغیره.... در عین حال درآمد زحمتکشان بیش از آنچه واقعا هست محاسبه می‌شود زیرا کارمندان و مدیران موسسات صنعتی، بانکها و شرکتهای تجاری و... نیز جزء کارگـران مجاسبه می‌شوند. و بـالاخره اقتصاددانان بورژوازی تصویر واقعی توزیع و تقسیم درآمد ملی را از این طریق نیز واژگـون نشان می‌دهند که مخارج مصارف طبقات استثمارگـر و هزینه‌های لازم برای گردش را جداگـانه محاسبه نمی‌کنند، سهم هزینه‌های نظامی و تسلیحاتی را کمتر محاسبه می‌کنند و به‌شیوه‌های مختلف ریخت و پاش‌ها و ولخرجیهای غیرمولد که بخش مهمی از درآمد ملی را می‌بلعند پرده‌پوشی می‌کنند.

بودجه‌ی دولت
نقش آن در توزیع و تقسیم درآمد ملّی

دولت بورژوازی برای اجرای وظایفش دستگاه پرشاخه‌ای در اختیار دارد: ارتش، پلیس، ارگان‌های مختلف اداری و کارپردازی و ارگانهای تبلیغاتی برای تحت تاثیر قرار دادن زحمتکشان. مخارج این دستگاه از بودجه‌ی دولت پرداخت می‌شود. منبع پول برای تأمین بودجه‌ی دولت بطورعمده مالیاتها و قرضه‌هاست. بودجه‌ی دولت ابزاری است برای توزیع بخشی از درآمد طبقات استثمار کننده. بودجه‌ی دولت سالیانه بصورت تخمین درآمد و مخارج دولت تعیین می‌گردد. مارکس می‌نویسد که بودجه‌ی دولت سرمایه‌داری «چیزی نیست جز یك بودجه‌ی طبقاتی، بودجه‌ی بورژوازی.»* آمار زیر بطور آشکار افزایش آن بخش از درآمد ملی را که از طریق بودجه دولت توزیع می‌گردد نشان می‌دهد. این بخش در آمریکا چنین بود:

	۱۹۱۳	۱۹۳۸	۱۹۵۹
	٪۶/۵	٪۱۹/۳	٪۳۷/۷
درانگلستان:	٪۱۵/۶	٪۲۸/۶	٪۵۴/۶

مخارج دولت سرمایه‌داری بطور عمده غیر مولد است. بخش عظیمی از بودجهٔ دولت در سرمایه‌داری برای تدارك و اجرای جنگها به‌کار می‌رود. مخارج تحقیقات علمی در عرصه‌ی تولید و تکمیل سلاحهای انهدام دسته جمعی و سابوتاژ در خارج نیز جزء آن است. بخش دیگری از مخارج دولت سرمایه‌داری صرف دستگاهی می‌شود که برای سرکوبی زحمتکشان نگهداری می‌شود. «میلیتاریسم مدرن یکی از نتایج سرمایه‌داریست. میلیتاریسم در هر دو شکلش (کهنه و مدرن) تجلی زندگی سرمایه‌داریست: به‌مثابه‌ی قدرت نظامی که دولتهای سرمایه‌داری در مناقشات خارجی بکار می‌برند و بمثابه‌ی اسلحه‌ای در دست طبقات حاکم برای سرکوبی تمام جنبشهای (اقتصادی و سیاسی)پرولتاریا.»** دولت مبلغ کلانی پول به‌مصرف

---

* مارکس: فوند، شیلینگ، پنس. یا بودجه‌ی طبقاتی و چه کسی از آن سود می‌برد. ج۹ ص۶۲

** لنین ـ میلیتاریسم مورد بحث و تاکتیك ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی.ج۱۵

می‌رساند ـ خصوصاً در دوران بروز بحرانها و جنگها ـ تا مستقیما از صاحبان صنایع و موسسات سرمایه‌داری پشتیبانی کند و سود بیشتری نصیب آنان سازد. غالبا حمایت و کمکهای دولتی به‌بانکداران و کارخانه‌داران بخاطر این است که آنان ـ خصوصا در دوران بحرانها ـ از ورشکستگی نجات یابند. مخارج برای امور فرهنگی وعلمی، برای آموزش و پرورش و امور بهداشتی مبلغ ته مانده‌ی بسیار ناچیزی را تشکیل می‌دهند.

دولت سرمایه‌داری درآمد عمده‌اش را از **مالیاتها** جمع آوری می‌کند. مالیاتها در سرمایه‌داری شکل استثمار اضافی زحمتکشان است که قسمتی از درآمدشان از طریق بودجه‌ی دولت به‌سود بورژوازی توزیع می‌گردد. همانطور که قبلا بیان شد در حال حاضر در کشورهای بورژوازی از طریق مالیاتها $\frac{1}{3}$ (یك سوم) درآمد کارگران و مستخدمین به‌بودجه‌ی دولت سرازیر می‌گردد. مالیات‌های سنگینی نیز بر دهقانان بسته می‌شود که ورشکستگی آنان را تسریع می‌نماید. هرگاه مالیات بر درآمد افراد منفرداً بسته شود در اینصورت **مالیات مستقیم** است. برعکس هرگاه کالاهائی که به‌فروش می‌رسند (مخصوصا کالاهائی که روزانه مورد نیازند) یا امور اجتماعی (مثلا سینما، تاتر، بلیط اتوبوس و راه آهن و...) مشمول مالیات شوند در اینصورت این مالیات **غیر مستقیم** است. مالیاتهای غیر مستقیم قیمت کالاها و امور اجتماعی را ترقی میدهد. مالیاتهای غیر مستقیم را عملا خریداران و بطور عمده زحمتکشان می‌پردازند. سرمایه‌داران بطور عمده قسمتی از مالیاتهای خود را از طریق گران کردن بهای کالاها و خدمات (امور) اجتماعی بردوش زحمتکشان می‌اندازند. سیاست دولت بورژوازی این است که طبقات استثمار کننده حتی‌الامکان کمتر مالیات دهند و سرمایه‌داران با پنهان داشتن درآمد واقعی خود از زیر بار مالیات شانه خالی می‌کنند. برای طبقات مالك و ثروتمند خصوصا مالیاتهای غیر مستقیم امتیاز ویژه‌ای دارد. «درواقع مالیاتهای غیر مستقیم که بر کالاهای مورد نیاز توده‌ی مردم بسته می‌شود ناعادلانه است و با فشار تمام بر دوش مستمندان سنگینی کرده برای ثروتمندان امتیازات زیادی دارد. هرچقدر انسان فقیرتر می‌شود بهمان اندازه آن قسمت از درآمدش را که به‌شکل مالیات غیر مستقیم به‌دولت می‌پردازد بیشتر می‌شود. آنان که اندکی دارند و توده‌ی تهی دستان مجموعا $\frac{9}{10}$ (نه دهم) اهالی را تشکیل می‌دهند. اینان $\frac{9}{10}$ تمام فرآورده‌هائی را که مشمول

مالیات هستند به‌مصرف می‌سانند و $\frac{۹}{۱۰}$ مجموع مالیات غیرمستقیم را می‌پردازند».* بار مالیاتهائی که طبقات استثمارکننده بر دوش زحمتکشان می‌اندازند سریعا سنگین‌تر می‌شود: سهم مالیات‌ها در درآمد ملی:

	پایان قرن نوزدهم	۱۹۱۳	۱۹۲۴	۱۹۵۹
انگلستان	۶ـ۷٪	٪۱۱	٪۲۳	٪۳۵
فرانسه	٪۱	٪۱۳	٪۲۱	٪۲۷

در کنار مالیاتها، قرضه‌های دولتی مهمترین بخش درآمد دولت سرمایه‌داریست. در اکثر موارد دولت بورژوازی به‌قرضه متوسل می‌شود تا مخارج خارق‌العاده و در درجهٔ نخست مخارج نظامی و تسلیحاتی را تامین کند. با قسمت عمده‌ی پولی که از طریق قرضه‌ها جمع آوری شده دولت بهای اسلحه و مهمات را برای ارتش می‌پردازد که سود سرشاری نصیب صاحبان صنایع می‌کند. و بالاخره قرضه‌ها به‌ترقی بیشتر مالیاتهائی که زحمتکشان باید بپردازند منجر می‌گردد زیرا قرضه‌ها مشمول ربح شده و باید پرداخت شوند. در دولتهای بورژوازی بدهکاری (قروض) دولت پیوسته افزایش می‌یابد. کل بدهکاری دولتی در سراسر جهان از ۳۸ میلیارد فرانك در سال ۱۸۲۵ به ۲۵۰ میلیارد فرانك در سال ۱۹۰۰ افزایش یافت. در قرن بیستم قروض دولتی باز هم سریع‌تر افزایش یافت.

دولت	سال	قروض دولتی
امریکا	۱۹۱۴	۱/۲ میلیارد دلار
	۱۹۳۸	۳۷/۲ میلیارد دلار
	۱۹۶۰	۲۸۶/۳ میلیارد دلار
انگلستان	۱۸۴۰	۲۴/۱ میلیارد فونداسترلینگ
		ربح‌قروض دولتی پرداخت‌شده
انگلستان	۶۱ـ۱۹۶۰	۶۴۰ میلیون فونداسترلینگ
آمریکا	۱۹۴۰	۱ میلیارد دلار
	۶۰ـ۱۹۵۹	۹/۲ میلیارد دلار

یکی از منابع درآمد بودجه‌ی دولت سرمایه‌داری انتشار پول کاغذی است که

---

* لنین ـ درباره‌ی بودجه‌ی دولت. مجموعه‌ی آثار ج۵ ص۳۴۳

مخصوصا در دوران بحرانها بکـار می‌رود. انتشار پول کاغذی سبب تورّم و گران‌تر شدن قیمتها شده و بدین ترتیب به‌قیمت تنزل سطح زندگی توده‌های خلق بخشی از درآمد ملی به‌جیب دولت بورژوازی سرازیر می‌گردد. بودجه‌ی دولت سرمایه‌داری در دست دولت بورژوازی ابزاریست برای استثمار بیشتر (اضافی) زحمتکشان و برای ثروتمند ساختن طبقه‌ی سرمایه‌دار. این امر بیش از پیش خصلت غیرمولد و طفیلیگری مصرف درآمد ملّی را نشان می‌دهد. توزیع و تقسیم درآمد ملی در سیستم سرمایه‌داری که تضادهای آشتی‌ناپـذیر غیر قابل حل جامعه‌ی بورژوازی را متجلی می‌سازد بطور اجتناب ناپذیر منجر به‌عقب ماندن نسبی قدرت خرید توده‌های خلق نسبت به‌تولید در حال گسترش می‌گـردد. این عقب ماندگـی مصرف خلق و نیز مشکـلات تحقق سرمایه‌داری دراثر تضاد اساسی سرمایه‌داری ـ تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکـل خصوصی مالکیت سرمایه‌داری ـ است و در مراحل بحرانهای سرریز تولید به‌شدت آشکار می‌گردد.

خلاصه

۱) درآمد ملی در جامعه‌ی سرمایه‌داری آن بخشی از کلّ فرآورده‌ی اجتماعی است که در آن ارزش نوین تولید شده تجسم می‌یابد. درآمد ملی در شاخه‌های تولید مادی بوسیله‌ی کار طبقهٔ کارگر و نیز بوسیله‌ی کار دهقانان و پیشه‌وران تولید می‌گردد. درآمد ملی از نظر شکل جنسی از مجموع وسایل مصرفی تولید شده و از آن بخش وسایل تولید تشکیل می‌شود که برای گسترش تولید تعیین شده. در سرمایه‌داری بخش مهمی از اهالی که استعداد کار کردن دارند نه تنها در تولید درآمد ملی شرکت ندارند بلکه اصولا هیچ کار مفید اجتماعی انجام نمی‌دهند.

۲) درآمد ملی در سرمایه‌داری به‌سود ثروتمندتر شدن طبقات استثمارگر توزیع می‌شود. سهم طبقات زحمتکش از درآمد ملی کاهش می‌یابد، در حالیکه سهم طبقات استثمارگر افزایش می‌یابد.

۳) در سرمایه‌داری درآمد ملی که بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر تولید می‌شود. به‌شکل دستمزد کارگران، سود سرمایه‌داران (صنعتی، تجاری و استقراضی) و بهره‌ی مالکانه‌ی ملاکین زمین تقسیم می‌شود. بخش عمده‌ی محصول کار دهقانان و پیشه‌وران را نیز سرمایه‌داران و ملاکین زمین تصاحب می‌کنند. بوسیله‌ی بودجه‌ی دولت و بوسیله‌ی بهای گران امور اجتماعی درآمد ملی از نو تقسیم می‌شود که به‌فقیر شدن و نکبت زحمتکشان می‌افزاید.

۴) یك قسمت عظیم و پیوسته در حال افزایش درآمد ملی در سرمایه‌داری به‌مصارف غیرمولد می‌رسد. این بخش برای مصارف انگل‌وار بورژوازی، برای مخارج بسیار زیاد گردش، برای نگهداری دستگاه دولتی که وسیله‌ی سرکوبی توده‌ها و تدارك و اجرای جنگها تجاوزی است به‌مصرف می‌رسد.

(۱۲) بحران‌های اقتصادی

اساس بحران‌های سرریز تولید سرمایه‌داری

از آغاز قرن نوزدهم، اززمان پیدایش صنعت بزرگ ماشینی جریان تولید گسترده‌ی سرمایه‌داری متناوبا بوسیله‌ی بحرانهای اقتصادی منقطع شده است. بحرانهای سرمایه‌داری عبارتند از **بحرانهای سرریز تولید**. مشخصات بحران سرریز تولید این است که کالاها بازار فروش نمی‌یابند زیرا بیش از آنچه مصرف کنندگان عمده‌ی جامعه (توده‌ی خلق) که قدرت خریدش زیر سلطه‌ی مناسبات سرمایه‌داری فوق‌العاده محدود شده بتواند خریداری کند. در انبارها کالاهای «اضافی» رویهم تلنبار می‌شوند، سرمایه‌داران تولید را محدود می‌کنند و کارگران را از کارگاهها بیرون می‌رانند. صدها و هزاران موسسه تعطیل می‌شود. بیکـــاری سریعا افزایش می‌یابد. تعداد زیادی از تولیدکنندگـــان جزء در شهر و روستا ورشکسته می‌شوند. فقدان امکـــانات فروش کالا برای کالاهائی که تولید شده به‌برهم ریختن تجارت منجر می‌گـــردد. مناسبات اعتبـــاری مختل می‌شوند و از پرداخت‌هائی که موعدشان سر رسیده عاجز می‌شوند. بازار بورس می‌خوابد. کورس سهام، بروات و سایر اوراق بهادار به‌سرعت تنزل می‌نماید. موجی از ورشکستگـــی موسسات صنعتی، تجاری و بانکی را فرا می‌گیرد.

سرریز کالاها در جریان بحران مطلق نیست بلکـه نسبی است. این بدان معنی است که کالاهای «اضافی» فقط و فقط برحسب تقاضای قابل پرداخت است و به‌هیچوجه برحسب نیازمندیهای واقعی جامعه نیست. در جریان بحران بایستی توده‌های زحمتکش از ضروریات زندگـــی صرفنظر کنند و نیازمندیهایشان بدتر از

همیشه تامین می‌شود. میلیونها نفر انسان گرسنه هستند زیرا «مقدار زیادی» نان تولید شده و میلیونها نفر از سرما می‌لرزند زیرا «مقدار زیادی» ذغال استخراج شده است. توده‌ی زحمتکشان دچار کمبود تمام وسایل مبرم زندگـــی هستند زیرا آنان «مقدار زیادی» وسایل زندگی تولید کرده‌اند. تضاد آشکار شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در این امر نهفته است که به‌گفته‌ی فوریه ـ یکـی از سوسیالیستهای تخیلی فرانسه «وفور سرچشمهٔ نیازمندی و کمبود» می‌شود.

> تزلزلات در زندگی اقتصادی جامعه قبل از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیز زخ می‌داد ولی این تزلزلات در اثر مصائب خارق‌العاده‌ی اجتماعی یا طبیعی پدید می‌آمد: در اثر سیل، خشکسالی، جنگهای خونین و یا بیماریها اپیدمی کشورهای متعددی ویران شدند و میلیونها نفر انسان از گرسنگـــی و بیماری مردند... ولی اختلاف این تزلزلات اقتصادی با بحرانهای سرمایه‌داری اساسا این است که نوع اول در اثر تولید رشد نیافته و کمبود فوق‌العاده‌ی محصولات بود در حالیکـــه در سرمایه‌داری بحرانها در اثر رشد بی سابقه‌ی تولید و در شرایط زندگـــی نکبت بار توده‌های خلق با سرریز نسبی کالاهای تولید شده بوجود می‌آید.

همانطور که در فصل نخست نشان داده شد در تولید و گردش ساده‌ی کالائی نیز **امکـــان بحران** وجود داشت. ولی **اجتناب ناپـــذیری بحرانها** تازه در سرمایه‌داری تجلی می‌یابد که تولید **خصلت اجتماعی می‌یابد** در حالیکه فرآورده‌های اجتماعی هزاران هزار کارگـــر بوسیله‌ی **سرمایه‌داران خصوصاً تصاحب** می‌شود. تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملك سرمایه‌داری فرآورده‌هـای تولید شده تضاد اساسی سرمایه‌داری است. این تضاد **اساس** بحرانهای سرریز تولید اقتصادی را تشکیل می‌دهد. یعنی اجتناب ناپـــدیری بحران‌ها در خود سیستم اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد. تضاد اساسی سرمایه‌داری به‌شکل تعارض بین سازمان تولید در هر فابریك منفرد و هرج و مرج (آنارشی) تولید در سراسر جامعه تجلی می‌یابد. در هر فابریك کار سازمان یافته و تحت اراده‌ی صاحب فابریك است. ولی در جامعه ـ بمثابه‌ی کل ـ در اثر سلطه‌ی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید هرج و مرج بر تولیدحاکم است که فارغ از هر نوع رشد با برنامه‌ی اقتصاد است. گسترش تولید بی‌برنامه و ناموزون انجام می‌گیرد بطوری که تناسبهای سابق بین شاخه‌های مختلف

تولید پیوسته برهم می‌خورندو برقراری تناسبهای جدید فقط از طریق انتقال سرمایه از بخشی به‌بخش دیگر انجام می‌گیرد. از اینرو تناسب(کمّـی)بین هر شاخه‌ی منفرد تولید پدیده‌ای تصادفی است و برهم خوردن تناسبها قاعده‌ی عمومی تولید سرمایه‌داریست.

سرمایه‌داران درپـی به‌چنگ آوردن سود بیشتر تولید را گسترش داده، تکنیك را بهتر کرده، ماشینهای نوینی بکـار می‌اندازند و انبوهٔ عظیمی کالا به‌بازار سرازیر می‌کنند. گرایش تنزل نرخ سود نیز که در اثر ارتقاء ترکیب ارگانیك سرمایه بوجود می‌آید دائماً در همان جهت حرکـت می‌کند. سرمایه‌داران تلاش می‌کنند تنزل نرخ سود را از راه افزایش حجم سود با گسترش تولید و تولید حجم بیشتری کالا جبران کنند. بنابراین گرایش خاص سرمایه‌داری این است که تولید گسترش یابد و حجم تولید غول‌آسا افزایش یابد. ولی تنزل مزدواقعی، افزایش بیکـاری، ورشکستگـی دهقانان سبب می‌شوند که تقاضاهای قابل پرداخت زحمتکشان بطور نسبی کاهش یابد. در نتیجه گسترش تولید سرمایه‌داری بطور اجتناب‌ناپـذیر با چارچوب تنگ مصرف توده‌های اهالی برخورد می‌نماید.

اساس بحرانها در تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تملك سرمایه‌داری فرآورده‌های تولید شده قرار دارد. این تضاد اساسی سرمایه‌داری به‌شکل تضاد بین افزایش غول آسای حجم تولید سرمایه‌داری ـ که هدفش بدست آوردن حداکثر سود سرمایه‌داریست ـ و تنزل نسبی تقاضاهای قابل پرداخت میلیونها زحمتکش که سرمایه‌داران تلاش می‌ورزند و سطح زندگی اینان را به‌حداقـل محدود سازند. تجلی می‌یابد.»*

تضاد اساسی سرمایه‌داری به‌شکـل آشتی ناپـذیری طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی آشکار می‌گـردد. از مشخصات سرمایه‌داری جدائی (افتراق) دو شرط از مهمترین شرایط تولید می‌باشد: وسایل تولید که در دست سرمایه‌داران تمرکز می‌یابد، از تولیدکنندگـان مستقیم که مالك چیزی جز نیروی کارشان نیستند. این امر در بحرانهای سرریز تولید بهنگامی که گردش (دوران) ناقصی پدید آید به‌شدت آشکار

استالین: گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزي به‌شانزدهمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویك). مجموعه‌ی آثار جلد ۱۲ص۲۱۴

می‌گردد: در یك سو سرریز وسایل تولید و فرآورده‌ها، در سوی دیگر سرریز نیروهای کار، سرریز توده‌ی بیکـاری که فاقد وسایل زندگـی است. بحرانها مشایعین (همراهان) اجتناب ناپـذیر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هستند. برای از میان بردن بحرانها باید نظام سرمایه‌داری از میان رود.

اقتصاددانان بورژوازی اجتناب ناپذیری بحرانها را در سرمایه‌داری منکر می‌شوند. آنها علت بحرانها را نتیجه‌ی تصادفی تلقی می‌کنند که گویا با ادامه‌ی سیستم اقتصاد سرمایه‌داری از میان می‌رود. آخرین علت بحرانها یا برهم خوردن تصادفی بین شاخه‌های تولید و یا «مصرف نازل» اعلام می‌شود که برای برطرف ساختن آن راههائی از قبیل رونق تسلیحات و تدارك و اجرای جنگ توصیه می‌شود. ولی در واقع برهم خوردن تناسب تولید و «مصرف نازل» در سرمایه‌داری تصادفی نیست بلکه اشکال تجلی و بروز تضاد اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که تا زمانی که نظام بورژوازی برجاست از میان نخواهد رفت.

خصلت تناوبی تجدید تولید سرمایه‌داری
دوره‌ای بودن (سیکل) بحران

بحرانهای سرریز تولید سرمایه‌داری در فواصل زمانی معینی تکـرار می‌شوند. اجتناب ناپـذیری بحرانها در اثر قانون عام شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که در تمام کشورهائیکه به‌مسیر رشد سرمایه‌داری گام نهاده‌اند عمل می‌کند. در عین حال سیر هر بحران، اشکال تجلی آن و ویژگیهایش به‌شرایط مشخص هر کشور بستگی دارد.

بحرانهای سر ریز تولید جزئی که شاخه‌ی منفرد صنعت را فرا گرفتند ابتدا در انگلستان در قرن هجدهم رخ داد. نخستین بحران صنعتی که سراسر یك کشور را فرا گرفت در سال ۱۸۲۵ در انگلستان بروز کرد. بحران سال ۱۸۳۶ در انگلستان آغاز شد و سپس به‌امریکا سرایت نمود. بحران سال ۱۸۴۷/۴۸ که امریکـا و یك سلسله از کشورهای اروپائی را فرا گرفت نخستین بحران جهانی بود. بحران سال

۱۸۵۷ عمده‌ترین کشورهای اروپـائی و امریکـا را فرا گرفت. سپس بحرانهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۳ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۰ درپی یکدیگـر فرا رسیدند. شدیدترین این بحرانها، بحران سال ۱۸۷۳ بود که در آغاز گذار سرمایه‌داری ماقبل انحصاری به‌سرمایه‌داری انحصاری بروز کرد. در قرن بیستم بحرانهای زیر رخ دادند: ۱۹۰۰/۱۰۹۳(ایـن بحـران ازروسیـه آغازگردیدتأثیـرش درروسیـه به‌مراتـب شدیدترازسایرکشورهابود)، بحـران سال ۱۹۰۷و۱۹۲۰/۲۱و۱۹۲۹/۳۳ و ۱۹۳۷/۳۸ و۱۹۴۸/۴۹.

آمریکـا کشور عمده‌ی سرمایه‌داری پس از جنگ دوم جهانی بود که چهار فروکش تولید بحرانی در آن بوقوع پیوست (۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳،۱۹۴۹ تا ۱۹۵۷،۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰،۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱) دو بحران مزبور در پنج سال آخر بروز کردند. عمیق‌ترین بحران، بحران سال ۱۹۵۷/۱۹۵۸ بود. این بحران به‌کشورهائی سرایت کرد که تقریباً دو / سوم تولیدات صنعتی جهان سرمایه‌داری را تولید می‌کنند.

فاصله‌ی زمانی بین آغاز هر بحران تا آغاز بحران بعدی دوره (سیکـل) نامیده می‌شود. این دوره‌ها متناوبا تکـرار می‌شوند. دروه (سیکـل) از چهار مرحله (فاز) تشکیـل می‌یابـد: بحـران، فروکش (دپرسیـون)، تجدیـد حیـات و رونـق. **مرحله‌ی عمده‌ی دوره، مرحله‌ی بحران است که س ـاز دوره‌ی جدید می‌باشد.**

بحران مرحله‌ای از دوره است که در آن تضاد بین رشد ظرفیت تولید و فروکش نسبی تقاضای قابل پرداخت به‌شکل توفانی و مخرب آشکـار می‌گـردد. مشخصات این مرحله عبارتند از: سرریز کالاها که بازار فروش نمـی‌یابند، تنـزل قیمت‌ها، کمبود حاد وسیله‌ی پرداخت و پول نقـد، خوابیدن بازار بورس‌ها، افزایش بی‌کاری و تنزل سریع دستمزدها. بی ارزش شدن کالاها و بیکاری و منهدم شدن ماشینها و تجهیزات کارخانه‌ها به‌مفهوم نابودی عظیم نیروهای مولد جامعه است. در اثر ورشکستگـی تعداد زیادی از موسسات، در اثر منهدم شدن بخشی از نیروهای مولد، بحران بطور جبری ـ ولی فقط برای مدت بسیار کوتاهی ـ با حد تولید تقاضاهای قابل پرداخت انطباق می‌یابد. «بحرانها همیشه فقط راه حل‌های جبری لحظه‌ای تضادهای موجودند، جهشهای توفانی جبری هستند که تعادل برهم خورده

را برای لحظه‌ی دوباره برقرار می‌سازند.»*

مرحله‌ی فروکش (دپرسیون) آن مرحله‌ی دوره است که بلافاصله پس از مرحله‌ی بحران سر می‌رسد. مشخصات عمده‌ی این مرحله عبارتند از: رکود تولید صنعتی، قیمت ارزان کالاها، وقفه‌ی فعالیتهای تجاری و وفور سرمایه پولی. این مرحله مقدمات لازم برای مراحل بعدی (تجدید حیات، رونق) را بوجود می‌آورد. ذخایر و انبارهای مملو از کالاها منهدم می‌شوند و یا به‌قیمت ارزان به‌فروش می‌رسند. سرمایه‌داران تلاش می‌کنند با تنزل مخارج تولید راه خروجی از این مرحله‌ی فروکش بیابند. این امر از دو راه امکان دارد. ۱) استثمار فوق‌العاده شدید کارگران، تنزل بیش از پیش دستمزدها و تشدید شتاب کار. ۲) به‌کار انداختن ماشینها و تجهیزات جدید درکارخانه و تجدید سرمایه‌ی ثابت** بکار بردن تکنیك پیشرفته‌تر به‌منظور اینکه تولید را بدون توجه به‌قیمتهای نازل که در اثر بحران است ـ سودآور سازند. در این میان تجدید سرمایه‌ی ثابت سبب می‌شود یك سری از شاخه‌های تولید تولیداتشان را ارتقاء دهند. موسساتی که ماشین تولید می‌کنند سفارشات جدید دریافت می‌نمایند و به‌سهم خودنیازمندیهای خویش را به‌مواد خام و انواع مصالح اعلام می‌کنند. بتدریج مرحله‌ی فروکش واردمرحله‌ی تجدید حیات می‌شود.

مرحله‌ی تجدید حیات، آن مرحله‌ای است که موسسات سرمایه‌داری که جان سالم بدر برده‌اند تجدید قوا کرده و به‌گسترش تولید می‌پردازند. به‌تدریج تولید به‌سطح سابق خود می‌رسد. قیمتها ترقی می‌کنند و سودها افزایش می‌یابند. مرحله‌ی تجدید حیات وارد مرحله‌ی رونق می‌شود.

مرحله‌ی رونق مرحله‌ای است که در آن تولید از سطح ماقبل بحران دورهٔ قبل فراتر می‌رود. درمرحله‌ی رونق، موسسات صنعتی جدید، راه آهن و غیره ساخته می‌شود. قیمتها ترقی می‌کنند. تجار به‌امید اینکه قیمتها بازهم بیشتر ترقی خواهد کرد تا آنجا که امکان دارد کالا خریداری می‌کنند. بدین ترتیب کارخانه‌داران را وادار می‌کنند که تولید را گسترش دهند. بانکها به‌صاحبان صنایع و تجار اعتبارات مساعدی میدهند. تمام اینها موجب می‌شود که تولید و تجارت بیش از حد

---

* مارکس ـ سرمایه. جلد سوم ص۲۷۷

** سرمایه‌ی ثابت ترجمه‌ی Fixeskapital و سرمایه‌ی پایدار ترجمهٔ Kapital است.

تقاضاهای قابل پرداخت گسترش یابد. بدین ترتیب مقدمات لازم برای بحران سرریز تولید دوره‌ی بعد بوجود منی‌آید.

قبل از بروز بحران تولید به‌بالاترین سطح خود می‌رسد. با وجود این امکانات فروش کالاها بیش از حد بنظر می‌رسد. سرریز تولید وجود دارد ولی به‌شکل نهانی. سوداگری قیمتها را ترقی می‌دهد و تقاضای کالاها بی‌اندازه زیاد می‌شود. کالاهای اضافی رویهم تلنبار می‌شوند. اعتبارات به‌مقیاس بازهم بیشتری سرریز تولید را پنهان می‌سازد. بانکها بازهم به‌صاحبان صنایع و تجار اعتبار می‌دهند و با این امر بطور مصنوعی به‌گسترش تولید کمك می‌کنند. همینکه سرریز تولید به‌برترین سطح خود رسید بحران بروز می‌کند و سپس تمام دوره از نو تکرار می‌گردد. روز از نو روزی از نو. بحران سرآغاز سرمایه‌گذاری جدید بیشتری است. سرمایه‌داران با توجه به‌تنزل قیمتها برای اینکه موسسات خود را دوباره با صرفه و سودآور سازند، مجبورند پابه‌پای تشدید استثمارکارگران، ماشینها و تجهیزات نو و متدهای جدید تولید بکار برند. تجدید انبوه‌وار سرمایه‌ی ثابت به‌وقوع می‌پیوندد. در شاخه‌های مهم صنعت بزرگ طول عمر مهمترین وسائل تولید ـ نه تنها اسقاط فیزیکی بلکه اسقاط اخلاقی آنها نیز اگر در نظر گرفته شود ـ بطور متوسط در حدود ۱۰ سال است. این امر اساس مادی تناوب بحرانهاست که در تاریخ سرمایه‌داری منظماً تکرار می‌شوند.

هر بحران زمینه را برای بحران جدید که عمیق‌تر است آماده می‌کند. در نتیجه با رشد سرمایه‌داری نیروی مخرب و شدت بحرانها نیز افزایش می‌یابد.

بحرانهای کشاورزی

بحرانهای سرریز تولید سرمایه‌داری که موجب پیدایش بیکاری، تنزل‌دستمزدها، کساد تقاضاهای قابل پرداخت فرآورده‌های کشاورزی می‌شوند بطور اجتناب ناپذیر به‌سرریز تولید جزئی یا عمومی در عرصه‌ی کشاورزی منجر می‌شوند. بحرانهای سریز تولید در کشاورزی **بحرانهای کشاورزی** نامیده می‌شوند. اجتناب ناپذیری بحرانهای کشاورزی در اثر این تضاد اساسی سرمایه‌داریست که خود اساس بحرانهای صنعتی را نیز تشکیل می‌دهد. در عین حال بحرانهای کشاورزی خصوصیات ویژه‌ای دارند. بحرانهای کشاورزی معمولا طولانی‌تر و درنگ پا

(آهسته)تر از بحرانهای صنعتی است.

بحرانهای کشاورزی در اواخر قرن نوزدهم که اروپـای غربی، روسیه و سپس آمریکـا را نیز فراگـرفت در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۷۰ آغاز گردید و به‌اشکـال مختلف تا اواخر قرن بطول انجامید. انگیزه‌ی این بحران این بود که در اثر شکوفان شدن کشتیرانی و توسعه‌ی راه آهن غله‌ی ارزان از امریکا، روسیه و هندوستان به‌مقدار زیاد به‌بازارهای اروپا سرازیر گردید. درامریکـا تولید غله ارزان‌تر تمام می‌شد زیرا در آنجا امکـان کشت زمینهای حاصلخیزتر وجود داشت و زمین آزاد در دسترس بود که نمی‌بایست بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق پرداخت شود. روسیه و هندوستان از اینرو می‌توانستند غله‌ی ارزان به‌اروپـا صادر کنند که دهقانان روسی و هندی در اثر مالیاتهای کمرشکن ناگـزیر شده بودند فرآورده‌های خود را به‌بهای بسیار ارزان بفروشند. مقاطعه‌کاران سرمایه‌دار اروپائی و دهقانان اروپا در اثر بهره‌ی مالکانه‌ای که ملاکین زمینها پیوسته افزایش می‌دادند قادر به‌رقابت با آنها نبودند. پس از جنگ اول جهانی هنگامی که قدرت خرید اهالی بسیار و با سرعت ضعیف شد دربهار سال ۱۹۲۰ بحران شدید کشاورزی بروز کرد که به‌شدت خاصی کشورهای غیر اروپـائی (امریکـا، کانـادا، آرژانتین و استرالیا) را فرا گرفت. هنوز کشاورزی از این بحران به‌خود نیامده بود که در اواخر سال ۱۹۲۸ علائم آشکـار بحرانهای کشاورزی جدید در کانـادا، امریکـا، برزیل و استرالیا بروز کرد. این بحران مهمتریـن مواد خام و وسایل زندگـی کشورهای صادر کننده‌ی جهان سرمایه‌داری را در خود فراگـرفت. بحران مزبور تمام شاخه‌های کشاورزی را فرا گرفت و با بحران صنعتی سالهای ۱۹۲۹/۳۳ ادغام شد که تا آغاز جنگ دوم جهانی ادامه یافت.

علل عمده‌ی طولانی بودن بحرانهای کشاورزی عبارتند از: اولا ـ انحصار مالکیت خصوصی زمین، مقاطعه کاران را مجبور می‌کند حتی در جریان بحران کشاورزی اجاره‌بهائی را که قبلا طبق قرارداد تعیین شده بی کم و کاست به‌مالك بپـردازند. بهنگـام تنزل قیمتهای کالاهای کشاورزی بهره‌ی مالکـانه به‌قیمت تنزل بیشتر دستمزد کارگران کشاورزی، به‌قیمت چشم پوشی از سود و گاهی به‌قیمت از

دست رفتن سرمایه‌ی پیش ریخته به‌مالك زمین پرداخت می‌شود. در نتیجه، رفع بحران از طریق اصلاح تکنیك و تنزل دادن مخارج تولید فوق‌العاده دشوار است. ثانیا ـ کشاورزی درنظام سرمایه‌داری در مقایسه با صنعت عرصه‌ی عقب مانده‌ای است. مالکیت خصوصی زمین، بقایای مناسبات فئودالی و ضرورت پرداخت بهره‌ی مالکـانه‌ی مطلق و بهره‌ی مالکـانه‌ی متفاوت به‌مالکین زمین مانعی است در راه سرازیر شدن آزاد سرمایه به‌کشاورزی و رشد نیروهای مولد. از اینرو تکنیك در این عرصه‌ی تولید عقب می‌ماند. ترکیب ارگانیك سرمایه در کشاورزی نازلتر از صنعت است. سرمایه‌ی ثابت که تجدید انبوه‌وارش اساس مادی تناوب بحران صنعتی را تشکیل می‌دهد در کشاورزی نقش بمراتب کم اهمیت‌تری از نقشی که در صنعت بر عهده داشت دارد. ثالثاً ـ تولیدکنندگان جزء ـ دهقانان ـ تلاش می‌کنند در جریان بحران‌ها حجم تولید را مانند سابق نگهدارند تا روی زمین خود و یا زمین مقاطعه‌شده به‌هر قیمت که شده عرض اندام کنند ـ از طریق کار طاقت فرسا (پرکاری)، کم غذائی، تاراج زمین و چارپـایان (دام). این خود سرریز تولید فرآورده‌های کشاورزی را بازهم بیشتر می‌کند.

بنابراین، اساس عمومی که موجب می‌شوند بحرانهای کشاورزی درنگ پاجریان یابند عبارتند از انحصار مالکیت خصوصی زمین و بقایای فئودالی گره خورده با آن و عقب ماندگی فوق‌العاده‌ی کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری.

فشار عمده‌ی بحرانهای کشاورزی بر دوش توده‌های وسیع دهقانی می‌افتد. بحران کشاورزی نیز مانند هر بحران دیگر انبوهی از تولیدکنندگان جزء را ورشکسته می‌سازد. این بحران‌ها با نابود شدن مناسبات مالکیت کهن، با اضمحلال و تجزیه دهقانان، رشد مناسبات سرمایه‌داری را در کشاورزی تسریع می‌نماید. در عین حال بحرانهای کشاورزی به‌کـم مقدار شدن (از نظر مقام آن درتولید) کشاورزی کشورهای سرمایه‌داری منجر می‌گـردد: بازگشت به‌کـاردستی بجای کار ماشینی، محدودیت قابل توجه مصرف کودهای شیمیائی و مصنوعی، کمتر شدن سطح زمینهای زیرکشت، تنزل سطح تکنیك کشاورزی،عقب ماندن پرورش دام و بارآوری فرآورده‌های کشاورزی و دامپروری.

بحران‌ها و تشدید تضادهای سرمایه‌داری

بحرانهای اقتصادی که در جریان آنها تمام تضادهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به‌اشکال قهرآمیز بروز می‌کنند بطور اجتناب ناپذیر به‌تعمیق و تشدید بیشتر این تضادها منجر می‌گردد. قاعدتا بحرانها سرریز تولید سرمایه‌داری خصلت همه گیر دارند. بحران‌ها از یکی از شاخه‌های تولید آغاز می‌گردد و سریعا تمام اقتصاد را در خود فرا می‌گیرد. بحرانها از یك کشور یا از چند کشور آغاز می‌شوند و در سرتاسر جهان سرمایه‌داری گسترش می‌یابند. هر بحرانی به‌محدودیت شدید تولید، به‌تنزل قیمتها در تجارت بزرگ (کلی فروشی) به‌کسادی و خوابیدن بازار بورس (تنزل کورس‌ها)، به‌فرو کشیدن تجارت اخلی و خارجی منجر می‌گردد.

در هر بحران تولید به‌سطحی که سالها پیش بدان رسیده بود تنزل می‌یابد. در قرن نوزدهم در جریان بحران، زندگی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری ۳ تا ۵ سال به‌عقب بازگشت و در بحران سالهای ۱۹۲۹/۳۳ چند دهه عقب ماند.

(تنزل استخراج آهن امریکا) (آهن امریکا) (تنزل کل حجم تولیدات در آلمان)

	در جریان بحرانها		در جریان بحرانها
۱۸۷۳	٪۹	٪۲۷	٪۶/۱
۱۸۸۳	٪۷	٪۱۲	
۱۸۹۳	٪۶	٪۲۷	٪۳/۴ (۱۹۸۰)
۱۹۰۷	٪۱۳	٪۳۸	٪۶/۵
۱۹۲۰/۲۱	٪۲۷	٪۴۸	
۱۹۲۹/۳۳	٪۴۱	٪۸۰	٪۴۰/۶

در آمریکا در اثر بحران سال ۱۸۵۷ استخراج ذغال ۲ سال، استخراج آهن ۴ سال، صادرات ۲ سال و واردات ۳ سال عقب افتاد. در اثر جریان سال ۱۹۲۹ آمریکا در استخراج ذغال ۲۸ سال، در استخراج وگداخت آهن ۳۶ سال، در تولید پولاد ۳۱ سال، در صادرات ۳۵ سال، در واردات ۳۱ سال عقب افتاد. انگلستان در

اثر بحران سال ۱۹۲۹ دراستخراج ذغال ۳۵ سال، در استخراج و ذوب آهن ۷۶ سال، در تولید پولاد ۲۳ سال و در تجارت خارجی ۳۶ سال عقب افتاد.

بحرانهای اقتصادی خصلت چپاولگری سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد: در هر بحران همزمان تنگدستی فوق‌العاده‌ی میلیونها انسان که به‌نکبت و فقر و گرسنگی محکوم شده‌اند انبوه عظیمی کالا که بازار فروش نیافته‌اند نابود می‌شوند. غلات، سیب‌زمینی، شیر، دام، پنبه و... سراسر کارخانه‌ها و بنادر و کوره‌های ذوب فلزات با خاك یکسان می‌شوند. کشت غلات و گیاهان صنعتی با شخم زدن تباه می‌شوند. درختان میوه انبوه‌وار قطع می‌شوند.

در سه سال بحران ۱۹۲۹/۳۳ در آمریکا ۹۲،در انگلستان ۷۲ در آلمان ۲۸،در فرانسه ۱۰،کوره‌ی ذوب فلز نابود شدند. ظرفیت کشتیهائیکه در این سه سال نابود شدند بیش از ۶/۵ میلیون تن بود. تاثیر مخرب بحرانهای کشاورزی را با آمار زیر می‌توان اندازه گرفت: از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۷ درامریکا بیش از ۲ میلیون مزرعه (فارم) در اثر بدهکاری اجباراً حراج شدند. درآمد کشاورزی از ۶/۸ میلیارد (۱۹۲۹) به ۲/۴ میلیارد دلار (۱۹۳۲) تنزل کرد. در همان مدت فروش ماشینها و بازار کشاورزی از ۴۵۸ میلیون دلار به ۶۵ میلیون دلار (یك ششم) تنزل یافت. مصرف کودهای مصنوعی ۵۰٪ کاهش یافت. حکومت ایالات متحده‌ی آمریکا برای محدود ساختن مصنوعی تولید کشاورزی از هیچ اقدامی فروگذاری نکرد. در سال ۱۹۳۳ بیش از ۱۰ میلیون آکر زمین زیرکشت پنبه شخم زده شد و محصولاتش تباه شد، ۶/۴ میلیون خوك خریداری و نابود شد، غلات برای سوخت لوکوموتیوها مصرف شد، در برزیل در حدود ۲۲ میلیون کیسه قهوه، دردانمارك ۱۱۷۰۰۰ راس دام منهدم گردید. در فرانسه و ایتالیا هزاران تن میوه از بین برداشته شد.

بحرانها برای طبقه‌ی کارگر و برای توده‌ی وسیع دهقانی و سایر زحمتکشان فلاکت بی اندازه‌ای به‌بار می‌آورند. بحرانها بیکاری انبوه‌وار به‌بار آورده میلیونها نفر انسان را به‌دست روی دست نهادن اجباری و نکبت و گرسنگی محکوم می‌سازد. سرمایه‌داران از بیکاری استفاده می‌کنند تا استثمار طبقه‌ی کارگر را به‌روشهای مختلف تشدید کنند و سطح زندگی زحمتکشان را سریعا تنزل دهند.

تعداد کارگـرانی که در صنایع آمریکـا مشغول به‌کـار بودند. در جریان بحران ۱۱/۸،۱۹۰۳٪ کاهش یافت. در بحران ۱۹۲۹/۳۳ تعداد کارگران صنایع فلزکاری امریکا ۳۸/۸٪ کاهش یافت و مجموع دستمزد پرداخت شده ۵۷/۷٪ کاهش یافت. طبق آمار امریکائی در اثر بیکاری ۴۳ میلیون سال کار هدر رفته است (در فاصله‌ی سالهای ۱۹۲۹/۳۸)

بحرانهای به‌حد زیادی امنیت زندگی زحمتکشان را تشدید کرده، بر ترس آنان از فردا می‌افزاید. پرولتاریا که سالیان دراز کاری نمی‌یابد استعداد کارکردن را از دست می‌دهد. پس از بحران بسیاری از کارگـران دیگـر قادر نیستند به‌تولید باز گردند. شرایط مسکـن زحمتکشان فوق‌العاده اسفناك می‌شود. تعداد بی خانمانها افزایش می‌یابد که در جستجوی یافتن کار به‌این در و آن در می‌زنند. در جریان بحران تعداد انسانهائی که در اثر ناامیدی خودکشی می‌کنند بسرعت افزایش می‌یابد و جنایات افزون می‌گردد. بحرانها به‌تشدید تضادهای طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، بین تودهٔ وسیع دهقانان و ملاکین زمین، رباخواران و دهقانان بزرگی که آنان را استثمار می‌کنند منجر می‌گردد. در جریان بحران، طبقه‌ی کارگر بسیاری از دستاوردهای خود را که با مبارزات طولانی و دشوار علیهٔ استثمارگـران و دولت بورژوازی بدست آورده از دست می‌دهد. این امر به‌کارگران نشان می‌دهد که تنها راه نجات از نکبت و گرسنگی سرنگون ساختن قدرت بورژوازی، برکناری بردگی مزدوری سرمایه‌داری است. آگاهی طبقاتی و قاطعیت و تصمیم انقلابی سراسر وجود توده‌های پرولتاریا را که در اثر بحرانها به‌تنگدستی عظیم محکوم شده‌اند فرا می‌گیرد. ناتوانی بورژوازی در هدایت نیروهای مولد جامعه اعتقاد اقشار خرده بورژوازی را به‌تزلزل ناپـذیری نظام سرمایه‌داری از بین می‌برد. همه‌ی اینها به‌تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری منجر می‌گردد.

دولت بورژوازی در جریان بحرانها از راه کمك‌های دولتی به‌سرمایه‌داران توده‌های زحمتکش را وادار می‌سازد که این کمك‌ها را از جیب خود تامین کنند. دولت بورژوازی با استفاده از قهر و دستگاه قهریه به‌سرمایه‌داران کمك می‌رساند تا بتوانند سطح زندگی طبقه‌ی کارگر و دهقانان را پیوسته تنزل دهند. همه‌ی اینها بر نکبت و فقر توده‌های زحمتکش می‌افزاید. در عین حال بحرانها ناتوانی دولت بورژوازی را آشکار می‌سازد که قادر نیست به‌نحوی از انحاء با قانون،اقتصاد را

هدایت نماید. در کشورهای سرمایه‌داری دولت اقتصاد را هدایت نمی‌کند بلکه برعکس خود دولت زیر قدرت اقتصاد سرمایه‌داری و تابع سرمایه‌ی بزرگ می‌باشد. بحرانها بوضوح نشان می‌دهند برای نیروهای مولده‌ای که بوسیله‌ی سرمایه‌داری بوجود آمده‌اند چارچوب مناسبات تولید بورژوازی تنگ و مانعی در راه رشد بیشتر نیروهای مولد شده است. «بحرانها نشان می‌دهند که جامعه‌ی کنونی می‌توانست بطور بی سابقه فرآورده‌های بیشتری برای بهبود زندگی تمام خلق زحمتکش تولید کند ـ هرگاه مشتی مالك خصوصی که میلیونها سود به‌جیب می‌زنند زمین، کارخانه، ماشینها و غیره را به‌تصرف خویش درنیاورده بودند».* هر بحران سقوط شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را تسریع می‌کند.

گرایش تاریخی سرمایه‌داری پرولتاریا گورکن سرمایه‌داری

از هنگامی که سرمایه‌داری نظام مسلط اجتماعی شده تمرکز مالکیت در دست عده‌ای معدود گامهای بزرگی برداشته است. رشد سرمایه‌داری به‌ورشکستگی تولیدکنندگان جزء منجر می‌گردد که به‌سپاه کارگران مزدور می‌پیوندند. مبارزه‌ی رقابت بین سرمایه‌داران بیش از پیش تشدید می‌یابد. هر سرمایه‌داری چند سرمایه‌دار دیگر را از پا در می‌آورد. تمرکز سرمایه به‌مفهوم تلنبار شدن ثروت عظیمی در دست گروهی است که تعدادشان پیوسته کمتر می‌شود. با رشد تولید بزرگ سرمایه‌داری گورکن خود را نیز بمثابه‌ی طبقه‌ی کارگر بوجود می‌آورد که به‌عنوان رهبر تمام زحمتکشان و توده‌های استثمار شونده وارد صحنه می‌شود. رشد صنعت با رشد کمّی پرولتاریا، با ارتقاء تصمیم و قاطعیت انقلابی او و با آگاهی و تشکل طبقاتی او همعنان است. پرولتاریا پیوسته قاطعانه‌تر علیه سرمایه به‌مبارزه بر می‌خیزد. رشد جامعه‌ی سرمایه‌داری با تشدید تضادهای آشتی‌ناپذیری که در بطن خود سرمایه‌داری نهفته است و با تشدید مبارزه‌ی طبقاتی همراه است، مقدمات لازم

---

* لنین ـ درسهای بحران. مجموعه‌ی آثار ج۴ ص۷۶

برای پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی را بوجود می‌آورد.

بیان تئوریك منافع اساسی طبقه‌ی کارگر مارکسیسم ـ سوسیالیسم علمی است که جهان بینی جامع و موزونی است. سوسیالیسم علمی به‌پرولتاریا می‌آموزد که در مبارزه‌ی‌طبقاتی‌اش‌علیه‌بورژوازی‌متحد شود. منافع طبقاتی پرولتاریا با منافع پیشرفت جامعه‌ی بشر همعنان است و با منافع اکثریت عظیم جامعه، انطباق دارد. زیرا انقلاب پرولتری به‌مفهوم برکناری این یا آن شکل استثمار نیست بلکه به‌مفهوم از میان برداشتن استثمار بطور عام است.

اگر در آغاز سرمایه‌داری عده‌ای غاصب به‌صورت سرمایه‌داران و ملاکین زمین از توده‌های خلق سلب مالکیت کردند حال رشد سرمایه‌داری به‌ضرورت سلب مالکیت از عده‌ی معدودی غاصب بوسیله‌ی توده‌ی خلق منجر می‌گردد. این وظیفه را انقلاب سوسیالیستی که وسایل تولید را اجتماعی می‌کند و سرمایه‌داری را با بحرانهایش، با بیکاری‌هایش و با نکبت انبوه‌وارش منهدم می‌سازد انجام می‌دهد. «انحصار سرمایه بلای جان شیوه‌ی تولیدی می‌شود که با آن و در تحت این شیوه شکوفان شده است. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار به‌نقطه‌ای می‌رسند که با جدار سرمایه‌داری‌شان غیرقابل تحمل و ناسازگار می‌شوند. جدار سرمایه‌داری منفجر می‌گردد. عمر مالکیت خصوصی به‌سر رسیده است. از آنان که سلب مالکیت کرده‌اند سلب مالکیت خواهد شد.»* اینست گرایش تاریخی رشد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری.

---

* مارکس ـ سرمایه جلد اول ص۸۰۳

خلاصه

۱) بحرانهای اقتصادی عبارتند از بحرانهای سرریز تولید. اساس این بحران‌ها را تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکـل خصوصی سرمایه‌داری تملك فرآورده‌های کار تشکیل می‌دهد. اشکـال تظاهـر این تضادها اولا ـ تعارض بین سازماندهی تولید در چارچوب هر موسسه‌ی منفرد سرمایه‌داری و هرج و مرج (آنارشی) تولید سراسر جامعه است. ثانیا ـ تضاد بین رشد عظیم امکـانات تولید سرمایه‌داری و کاهش نسبی تقاضاهای قابل پرداخت بوسیله‌ی توده‌های زحمتکش است. تضاد اساسی سرمایه‌داری بصورت آشتی ناپـذیری طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی تجلی می‌یابد.

۲) فاصله‌ی زمانی بین آغاز هر بحران تا آغاز بحران دیگر دوره (سیکل) نامیده می‌شود. هر دوره از مراحل چهارگانه‌ی زیر تشکیل می‌یابد: ۱) بحران ۲) فروکش (دپـرسیون) ۳) تجدید حیات ۴) رونق. اساس مادی دوره‌ای بودن و تناوب بحرانهای سرمایه‌داری تناوب تجدید سرمایه‌ی ثابت است. بحرانهای صنعتی با بحرانهای کشاورزی ادغام می‌شوند. بحرانهای کشاورزی که نتیجه‌ی مالکیت زمین و عقب ماندگـی بی اندازه‌ی کشاورزی در سر یه‌داری است خصلتی درنگ پا به‌خود می‌گیرد.

۳) بحرانهای سرمایه‌داری به‌مفهوم نابودی عظیم نیروهای مولد جامعه است. این بحرانها توده‌های زحمتکش را بی اندازه تنگ دست و محتاج می‌کنند. در بحرانها خصلت محدودیت تاریخی نظام بورژوازی، ناتوانی سرمایه‌داری در امر هدایت نیروهای مولده‌ای که در دامان این نظام و با آن رشد کرده‌اند بطور زننده آشکـار می‌گردد. برای نابودی بحرانها باید نظام سرمایه‌داری نابود شود.

۴) گرایش تاریخی رشد سرمایه‌داری در این است که از یك سو نیروهای مولده را شکوفان می‌سازد و تولید را اجتماعی می‌کند و با این امر پایه‌های مادی را برای

سوسیالیسم بوجود می‌آورد. از سوی دیگر گورکـــن خود را نیز بمثابه‌ی پرولتاریا بمنصه‌ی ظهور می‌رساند که مبارزه‌ی انقلابی کلیه‌ی زحمتکشان را برای رهائی از یوغ سرمایه‌داری سازمان داده و رهبری می‌کند.